



تاریخ نامه ایران بعد از اسلام (نشر علمی)

دوازدهم

سال دوازدهم، شماره بیست و هشت، پاییز ۱۴۰۰

- مناسبات عباس میرزا با کلیسای اچمیادزین با تکیه بر اسناد آرشیوی
فاطمه اورجی
- بررسی بسامد و انواع کارکردهای شعر فارسی و عربی در متون تاریخی فارسی قرن هفتم
حسن اسدزاده خانقاه؛ محمد ابراهیم پور نمین؛ خسرو جلیلی کهنه شهری
روابط شاه اسماعیل صفوی با سلطان قانصو غوری مملوکی به روایت ابن ایاس، مورخ ممالیک
رضا دشتی
- واکاوی عوامل اقتصادی در تداوم و تحول مراسم آیینی و سوگواری خراسان با تأکید بر شهر
مشهد عصر قاجار
علی روحانی قوچانی؛ شهرزاد ساسان پور؛ حسین آبادیان؛ منیره کاظمی
- تأثیر فقه شیعه بر جایگاه زنان در نظام خانواده عصر قاجار (از آغاز تا مشروطیت ۱۲۱۰-
۱۳۲۴ هـ/ ۱۷۹۶-۱۹۰۶ م.)
نائله شریعتی؛ محسن بهرام نژاد؛ باقر علی عادل فر؛ حجت فلاح توتکار
- بررسی ساختار نظام اداری و سیاسی در آذربایجان عصر ناصری و مظفری
سهیلا شکری؛ میرهادی حسینی؛ حسین محمدی؛ کاظم میقاتی
- بررسی پدیده غزا (جهاد) در مرزهای شمالی قفقاز از خلافت اموی تا جنگ ملازگرد (۴۰ق-
۴۶۳ق/ ۶۶۰-۱۰۷۱ م.)
اسماعیل شمس
- تأثیر بحران نقره بر اقتصاد غزنویان
سجاد کاظمی؛ علی بحرانی پور؛ لیدا مودت
- مؤلفه‌های هویت ملی ایرانی در دیوان ابوالقاسم لاهوتی
پروانه نادر نژاد؛ علیرضا ملانی توانی
- بررسی نقش رویکرد حدیث‌محوری در گسترش تیغ‌زنی و قمه‌زنی در دوران صفویه
حسین وصال اف؛ محمدرضا جباری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فصلنامه علمی

تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام

پاییز ۱۴۰۰

سال دوازدهم - شماره بیست و هشت

تبریز - ایران

دانشکده حقوق و علوم اجتماعی

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی سابق)
به موجب نامه شماره ۵۱۶۶۶۱۶۴۷۱/۳/۱۱/۲۱۹۷۵ مورخ ۱۳۸۹/۷/۶ وزارت علوم تحقیقات و فناوری، این
نشریه دارای درجه اعتباری علمی است.

صاحب امتیاز: دانشگاه تبریز

مدیر مسئول: دکتر عباس قدیمی قیداری

سرمدیر: دکتر علیرضا کریمی

اعضای هیئت تحریریه:

فاطمه اورجی:	دانشیار دانشگاه تبریز	عباس قدیمی قیداری:	دانشیار دانشگاه تبریز
محسن بهرام نژاد:	دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی	علیرضا کریمی:	دانشیار دانشگاه تبریز
مسعود بیات:	دانشیار دانشگاه زنجان	حسین میرجعفری:	استاد دانشگاه اصفهان
غلامعلی پاشازاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	علیرضا ملائی توانی:	استاد پژوهشگاه علوم انسانی
حمید حاجیان پور:	دانشیار دانشگاه شیراز	ژانت آفاری:	استاد دانشگاه کالیفرنیا در سنتا باربارا
اسماعیل حسن زاده:	دانشیار دانشگاه الزهرا	ویلم فلور:	پژوهشگر تاریخ
حسن حضرتی:	دانشیار دانشگاه تهران	آلبرتو کانترا گلرا:	استاد دانشگاه برلین
رضا دهقانی:	دانشیار دانشگاه تبریز	رودی متی:	استاد دانشگاه دلاوار
ولی دین پرست:	دانشیار دانشگاه تبریز	کریستف ورنز:	استاد دانشگاه بامبرگ آلمان
محمد سلماسی‌زاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	جان وودز:	استاد دانشگاه شیکاگو
مقصودعلی صادقی:	دانشیار دانشگاه تربیت مدرس	جیمز گستاوسون:	دانشیار دانشگاه ایالتی ایندیانا
ناصر صدقی:	دانشیار دانشگاه تبریز		

همکاران علمی این شماره:

دکتر نزهت احمدی، دکتر فاطمه اورجی، دکتر غلامعلی پاشازاده، دکتر فرهاد پوریانژاد، دکتر زهرا حاتمی، دکتر فرهاد
دشتکی‌نیا، دکتر رضا دهقانی، دکتر گودرز رشتیانی، دکتر محمد رضایی، دکتر حسن زندیه، دکتر مقصودعلی صادقی،
دکتر ناصر صدقی، دکتر عباس قدیمی قیداری، دکتر علیرضا کریمی، دکتر اسداله واحد

O ویرایش انگلیسی: دکتر رحیم کاویانی	O قیمت این شماره: ۱۰۰۰۰۰ ریال
O مدیر اجرایی: عباس یگانه	O شمارگان: ۳۰۰ نسخه
O صفحه‌آرایی: شیرین زمانی	O چاپ و لیتوگرافی: انتشارات دانشگاه تبریز
O نوبت انتشار: فصلنامه	O تاریخ چاپ: پاییز ۱۴۰۰

Email: tabrizu.history2011@gmail.com

نشانی اینترنتی: <http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>

این نشریه در پایگاه استنادی جهان اسلام (ISC)

و سایت مرکز منطقه‌ای علوم و فناوری شیراز نمایه می‌شود.

نشانی: تبریز، بلوار ۲۹ بهمن، دانشگاه تبریز، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی

کد پستی: ۵۱۶۶۶۱۶۴۷۱، شماره تلفن ۳۳۳۹۲۲۶۲-۴۱-۰۴۱-۳۳۳۵۶۰۱۳-۰۴۱

❖ مسئولیت صحت مطالب مقاله‌ها با نویسندگان است.

طرح روی جلد برگرفته از نقوش کاشی‌های معرق مسجد کبود (جهانشاه) تبریز است.

این مسجد به دلیل رنگ لاجوردی کاشی‌های به کار رفته در آن به فیروزه جهان اسلام شهرت دارد.

راهنمای تدوین مقاله

ارسال‌کنندگان محترم مقالات، برای تسریع در بررسی و انتشار به‌موقع نشریه، به نکات زیر توجه فرمایند:

- ۱- نشریه حاضر فقط در موضوعات مربوط به تاریخ ایران بعد از اسلام، مقاله می‌پذیرد.
- ۲- مقاله ارسالی قبلاً در جای دیگری چاپ نگردیده یا برای چاپ ارسال نشده باشد.
- ۳- نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همراه با رتبه علمی، محل اشتغال، نشانی کامل، شماره تلفن، نمابر و نشانی پست الکترونیکی در صفحه جداگانه‌ای ارسال شود.
- ۴- در تایپ مقاله رسم‌الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی (کتاب «دستور خط فارسی» چاپ دوم، ۱۳۸۵) مراعات شود.
- ۵- مقاله در صفحه A4 با Word 2007 یا بالاتر و حداکثر در ۲۰ صفحه تایپ شود و همراه با چکیده فارسی و انگلیسی از طریق سایت مجله ارسال شود. فونت انگلیسی نیز Time New Roman به اندازه ۱۱ است.
- ۶- فونت متن مقاله Mitra-13 و عنوان‌های اصلی Mitra-Bold 14 (برجسته) و عنوان‌های فرعی Mitra-Bold 13 باشد.
- ۷- فاصله سطرها به صورت Single، حاشیه از سمت راست ۴/۵، سمت چپ ۴ و از بالا ۵ و پایین ۴/۵ سانتی‌متر باشد.
- ۸- ساختار مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده فارسی و واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی، نتیجه‌گیری، فهرست منابع باشد. پیوست‌ها (در صورت نیاز) و چکیده انگلیسی باشد.
- ۹- چکیده حداکثر در ۳۰۰ کلمه و شامل موضوع، طرح مسأله و نتایج اصلی تحقیق باشد. اندازه فونت چکیده باید ۱۲ باشد.
- ۱۰- مقدمه شامل طرح مسأله، سؤالات، پیشینه، روش و هدف تحقیق باشد.
- ۱۱- ارجاعات داخل متن بین دو کمانک شامل نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و صفحه خواهد بود. مثال: (علیچانی، ۱۳۷۷: ۱۲). در صورت تعدد نویسندگان بعد از نام‌خانوادگی

نویسنده اول، حسب مورد کلمه همکار یا همکاران اضافه می‌شود، ولی در فهرست منابع نام و نام‌خانوادگی تمامی نویسندگان نوشته شود. ارجاعات مربوط به منابع غیرفارسی به همان زبان اصلی نوشته شود، مگر اینکه ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۲- معادل لاتین اسامی یا کلمات ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۳- منابع مورد استفاده در پایان مقاله، بر اساس ترتیب الفبایی نام‌خانوادگی نویسنده و با تفکیک منابع فارسی از منابع خارجی به شرح زیر ذکر شود:

۱-۱۳- کتاب: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان)، (سال)، عنوان کتاب، نام و نام‌خانوادگی مترجم یا مصحح، تعداد مجلدات، نوبت چاپ، محل نشر، ناشر.

۲-۱۳- مقاله از نشریات یا مجلات ادواری: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان) عنوان مقاله، عنوان نشریه یا مجله، سال، شماره، صص.

۳-۱۳- مقاله از مجموعه مقالات همایش‌ها و کنفرانس‌ها: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان)، (سال)، عنوان مقاله، نام و نام‌خانوادگی گردآورنده(گان)، عنوان مجموعه مقالات، محل نشر، ناشر.

۴-۱۳- در مورد نشریات الکترونیکی حتی‌الامکان مشخصات مذکور برحسب مورد قید و در آخر نشانی سایت اینترنتی اضافه گردد.

۵-۱۳- رساله یا پایان‌نامه: نام‌خانوادگی، نام پژوهشگر، سال، عنوان رساله یا پایان‌نامه، نام دانشکده و دانشگاه مربوطه.

۱۴- عناوین مربوط به جدول‌ها در بالا و توضیحات مربوط به نقشه‌ها و نمودارها و اشکال در زیر آن قید شود.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳۰-۱	۱- مناسبات عباس میرزا با کلیسای اچمیادزین با تکیه بر اسناد آرشیوی فاطمه اورجی.....
۵۸-۳۱	۲- بررسی بسامد و انواع کارکردهای شعر فارسی و عربی در متون تاریخی فارسی قرن هفتم حسن اسدزاده خانقاه؛ محمد ابراهیم پور نمین؛ خسرو جلیلی کهنه شهری.....
۸۲-۵۹	۳- روابط شاه اسماعیل صفوی با سلطان قانصو غوری مملوکی به روایت ابن ایاس، مورخ ممالیک رضا دشتی.....
۱۰۳-۸۳	۴- واکاوی عوامل اقتصادی در تداوم و تحول مراسم آیینی و سوگواری خراسان با تأکید بر شهر مشهد عصر قاجار علی روحانی قوچانی؛ شهرزاد ساسان پور؛ حسین آبادیان؛ منیره کاظمی.....
۱۳۰-۱۰۵	۵- تأثیر فقه شیعه بر جایگاه زنان در نظام خانواده عصر قاجار (از آغاز تا مشروطیت ۱۲۱۰-۱۳۲۴ هـ/ ۱۷۹۶-۱۹۰۶ م.) نائله شریعتی؛ محسن بهرام‌نژاد؛ باقر علی عادل‌فر؛ حجت فلاح توتکار.....
۱۵۵-۱۳۱	۶- بررسی ساختار نظام اداری و سیاسی در آذربایجان عصر ناصری و مظفری سهیلا شکری؛ میرهادی حسینی؛ حسین محمدی؛ کاظم میقاتی.....
۱۸۷-۱۵۷	۷- بررسی پدیده غزا (جهاد) در مرزهای شمالی قفقاز از خلافت اموی تا جنگ ملازگرد (۴۰ق-۴۶۳ق/ ۶۶۰-۱۰۷۱ م.) اسماعیل شمس.....
۲۱۲-۱۸۹	۸- تأثیر بحران نقره بر اقتصاد غزنویان سجاد کاظمی؛ علی بحرانی‌پور؛ لیدا مودت.....

۹- مؤلفه‌های هویت ملی ایرانی در دیوان ابوالقاسم لاهوتی

پروانه نادرنژاد؛ علیرضا ملانی توانی ۲۴۱-۲۱۳

۱۰- بررسی نقش رویکرد حدیث‌محوری در گسترش تیغ‌زنی و قمه‌زنی در دوران
صفویه

حسین وصال اف؛ محمدرضا جباری ۲۶۳-۲۴۳

مناسبات عباس میرزا با کلیسای اچمیادزین با تکیه بر اسناد آرشیوی

فاطمه اورجی^۱

چکیده

کلیسای اچمیادزین به‌عنوان نخستین و مهم‌ترین کلیسای آرامنه، نقش مهمی در تحولات مذهبی، سیاسی و اجتماعی ارمنستان داشت. نقش کلیسای اچمیادزین به‌ویژه در جنگ‌های ایران و روس و جدایی ایروان از حاکمیت ایران قابل‌ملاحظه است. عباس میرزا نایب‌السلطنه برای جلوگیری از نزدیکی ایروان و به‌ویژه کلیسای اچمیادزین به روس‌ها، درصدد تحکیم مناسبات با آن برآمد تا شاید از طریق جلب و استمالت رهبران آن و برقراری پیوند نزدیک با آن‌ها، از تمایلات گریز از مرکز آنان جلوگیری کند. این نوشتار قصد آن دارد تا با روش تحقیق اسنادی-تحلیلی اسناد آرشیوی فارسی، ارمنی و روسی، روابط عباس میرزا با آرامنه و به‌ویژه کلیسای اچمیادزین را مورد بررسی قرار دهد تا از آن طریق به تلاش ایران برای حفظ پیوندهای میان خود و ارمنستان برای حفظ حاکمیت تاریخی خود بر آن سرزمین و از سوی دیگر به فعالیت‌های واگرایانه رهبران اچمیادزین که باعث جدایی ایروان از ایران و الحاق آن به روسیه شد، پی برَد.

واژگان کلیدی: عباس میرزا، کلیسای اچمیادزین، کاتولیکوس، ایران، روسیه، ایروان.

Abbas Mirza's Relations with Etchmiadzin Cathedral Based on the Archival Documents

Fatemeh Orouji¹

Abstract

The Etchmiadzin Cathedral, as the first and most important Armenian cathedral, played an important role in the religious, political and social developments of Armenia. The role of the Etchmiadzin Cathedral is significant, especially in the Iran-Russia wars and the separation of Yerevan from Iranian rule. Abbas Mirza, the viceroy, sought to consolidate relations with the Russians in order to prevent Yerevan, and especially the Etchmiadzin Cathedral, from coming closer to the Russians, perhaps to prevent their centrifugal tendencies by attracting and entertaining its leaders and establishing close ties with them. This article intends to examine Abbas Mirza's relations with Armenians, especially the Etchmiadzin Cathedral, through documentary-analytical research of Persian, Armenian and Russian archival documents. It examines Iran's efforts in maintaining its ties with Armenia to continue its historical sovereignty over that land. This study also investigates the divergent activities of the Etchmiadzin leaders that led to Yerevan's separation from Iran and its annexation to Russia.

Keywords: Abbas Mirza, Etchmiadzin Cathedral, Catholicos, Iran, Russian, Yerevan.



مقدمه

قرارداد گلستان که در پایان جنگ‌های اول ایران و روس در ۱۸۱۳ م / ۱۲۲۸ ق به امضا رسید حدود ۱۴ ولایت از سرزمین قفقاز را از ایران جدا و به روسیه واگذار کرد. در این میان ایران توانست حاکم‌نشین‌های ایروان و نخجوان را حفظ کند. کلیسای اچمیادزین واقع در ایروان از مراکز مهم مذهبی و دینی ارمنه و ارمنستان محسوب می‌شد و در حوادث منطقه از نقش مهمی برخوردار بود. در جنگ‌های دوم ایران و روس به‌ویژه بر اهمیت و نقش کلیسای اچمیادزین و رهبران آن در تحولات منطقه افزوده شد. از این رو عباس میرزا نایب‌السلطنه سعی در برقراری مناسبات نزدیکی با آن نمود و تلاش کرد تا از آن طریق ایروان را حفظ کند.

از سوی دیگر صرف‌نظر از برخی تمایلات طرفدار روسیه در ایروان، اچمیادزین و رهبران مهم آن از قبیل کاتولیکوس خواستار تداوم پیوند با ایران و نفوذ ایران در منطقه در مقابل سلطه روسیه بر آن بودند؛ زیرا آن‌ها خواستار استقلال کلیسای اچمیادزین بودند و نمی‌خواستند همانند کلیسای گرجستان تحت سلطه کلیسای روسیه قرار گیرند و استقلال خود را از دست بدهند؛ استقلالی که همواره مورد احترام ایران بود و کاتولیکوس اچمیادزین از سوی ایران، خلیفه خطاب می‌شد.

ایرانیان هیچ‌گاه معترض استقلال اچمیادزین نبودند و هیچ‌گاه رفتار نامناسب و ناشایستی را با کلیسا انجام ندادند؛ بنابراین از جهت استقلال اچمیادزین و رهبران آن، تابعیت ایران به‌مراتب سهل‌تر و آسان‌تر از تابعیت روس بود. در واقع ارمنه نمی‌خواستند همان بلایی که بر سر کلیسای گرجستان آمده بود، بر سر کلیسای اچمیادزین نیز بیاید. آن‌ها خواستار آزادی و استقلال کلیسای خود بودند و ایران نیز خواستار حفظ ایروان از طریق کلیسای اچمیادزین بود؛ بنابراین گویی نیاز دوطرفه رهبران ایران و کلیسا را به همکاری نزدیکی با یکدیگر فرا می‌خواند.

این پژوهش قصد دارد با تکیه بر اسناد آرشیوی به بررسی روابط عباس میرزا با کلیسای اچمیادزین بپردازد و در صدد پاسخ‌گویی به این سؤالات است که تدابیر و تلاش‌های عباس میرزا برای حفظ ایروان کدام‌ها بودند؟ چرا به‌رغم مناسبات حسنه میان ایران و کلیسای

اچمیادزین، رهبران آن در صدد استقلال از ایران و الحاق به روسیه برآمدند؟ آیا ضعف مناسبات ایران در حاکم‌نشین ایروان و به‌ویژه تضعیف روابط ایران با رهبران اچمیادزین، نقشی در شکست حاکمیت ایران در ایروان و الحاق آن به روسیه داشت یا خیر؟

بخش اندکی از اسناد فارسی، ارمنی و روسی مورد استفاده در این پژوهش به زبان انگلیسی منتشر شده است^۱، و تعداد بسیاری از آن‌ها در مجموعه‌های مختلف مراکز اسناد داخل و یا خارج از ایران به‌صورت پراکنده موجود است.^۲

پیشینه پژوهش

درباره مناسبات عباس میرزا با کلیسای اچمیادزین تاکنون پژوهش مستقلی صورت نگرفته است. اغلب پژوهش‌های صورت گرفته در ارتباط با این موضوع محدود به روند جنگ‌های ایران و روس و به‌ویژه نقش عباس میرزا در آن جنگ‌ها و یا مناسبات سیاسی میان روس‌ها و ایرانیان به‌ویژه در فاصله میان جنگ اول و دوم است. در این باره می‌توان به نمونه‌هایی چند اشاره نمود. مقاله «نامه عباس میرزا به شیخعلی خان بیگلربیگی قبه و دربند» نوشته محمدمین ریاحی درباره نامه‌ای است که عباس میرزا به شیخعلی خان بیگلربیگی قبه و دربند نوشته است و نامه لحنی حماسی دارد و هدف آن نتیجه‌گیری در زمینه‌های سیاست داخلی و برانگیختن غیرت و شهامت سرداران مخاطب و وعده دفع شر دشمن و تشویق به سعی و تلاش و غزا و جهاد و غیرت و مردانگی و قدردانی از کوشش‌های گذشته شیخعلی خان و امیدواری به جانبازیه‌های آینده اوست (ریاحی، ۱۳۵۳: ۱۱۲).

1. George A, Bournoutian *Russia and the Armenians of Transcaucasia, 1797-1889, A Documentary Record, California, Mazda, 1998.*

این کتاب حاوی اسناد فارسی، ارمنی و روسی درباره قفقاز جنوبی است.

۲. آرشیو ماتناداران، *اسناد فارسی*، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1a، پوشه 1d؛ آرشیو ماتناداران، *مجموعه ارمنی*، پوشه ۵۵، پوشه ۵۸؛ آرشیو ماتناداران، *پرونده نرسیس آشتارکی*، پرونده ۵۴، پوشه ۱۶۵، پوشه ۱۶۶، پوشه 166a؛ آرشیو ماتناداران، *پرونده لازاریان*، پرونده ۸۸، پوشه ۱۰۲، بخش ۳، پوشه ۱۰۴، بخش ۸، پوشه ۱۰۵، بخش ۱۳، پوشه ۱۰۶، بخش ۱۴، بخش ۱۵، پوشه ۱۱۱، بخش ۳۶؛ آرشیو ماتناداران، *پرونده یرتیسیاتنس*، پرونده ۴۹۲، پوشه ۱۵۹. همچنین کتاب: محمدرضا نصیری، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران*، ج اول، تهران، کیهان، ۱۳۶۶؛ فاطمه قاضیه، *اسناد روابط ایران و روسیه در دوره فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار*، تهران، وزارت امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۸۱.

بهرام امیراحمدیان در «جنگ‌های ایران و روسیه و جدایی قفقاز از ایران» به مناطق جداشده قفقاز از ایران بر اثر قراردادهای گلستان و ترکمانچای می‌پردازد. رویکرد این مقاله بیشتر از جهت نظامی و نبردهای ایران و روسیه در منطقه قفقاز است (امیراحمدیان، ۱۳۸۳: ۱۵۱-۱۸۴). مقاله «مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه» نوشته ژنرال پرنس اسپر باتوف^۱ که قسمتی از سه جلد کتابی به نام زندگی پاسکویچ است و حدود دو جلد آن مربوط به روابط و جنگ‌های میان روسیه و ایران می‌باشد. این مقاله بیشتر درباره اختلاف نظر و نفرت متقابل میان عباس میرزا و یرمولوف است (باتوف، ۱۳۵۳: ۴۷-۴۹). مقاله «واکاوی آغاز دوره دوم جنگ‌های ایران و روسیه» نوشته مرتضی دهقان‌نژاد به تبیین علل و عوامل آغاز جنگ‌های دوم ایران و روس پس از شکست تلاش‌های دیپلماتیک عباس میرزا و دیگر رجال قاجار در بازپس‌گیری مناطق از دست‌رفته ایران بر اثر قرارداد گلستان می‌پردازد و این‌که عباس میرزا و فتحعلی شاه با جلب حمایت روحانیان و مردم در نبرد با روس‌ها از مشروعیت لازم برخوردار بودند (دهقان‌نژاد، محمودآبادی، آفازاده، ۱۳۹۰: ۳۷-۵۶).

امیر آهنگران در مقاله‌ای تحت عنوان «واکاوی علل ناکامی فتحعلی شاه قاجار در جنگ‌های ایران و روس (نبردهای قفقازیه)»، درباره چگونگی جنگ‌های ایران و روس و نقش دولت‌های اروپایی در آن و عکس‌العمل قاجارها به این مسائل می‌پردازد (آهنگران، ۱۳۸۸: ۱۰۱-۱۳۲). رحیم هویدا در مقاله «رودخانه ارس و رویدادهای تاریخی اطراف آن» تلاش عباس میرزا برای حفظ حاکمیت ایران بر اراضی و سواحل رودخانه ارس به‌ویژه قراباغ را بررسی می‌کند (هویدا، ۱۳۵۰: ۱-۲۰). همچنین در مقالات «نکاتی چند پیرامون منبع‌شناسی و جریان‌شناسی فرهنگی-تاریخی جنگ‌های ایران و روس» نوشته فرهاد زیویار (زیویار، ۱۳۷۷: ۱۶۱-۱۸۶)، «آتش در آذربایجان، جنگ‌های ایران و روس، وضع آذربایجان و علل شکست ایران» نوشته اصغر حیدری (حیدری، ۱۳۸۸: ۱۴۵-۱۶۶)، «موافقت‌نامه گلستان: قرارداد متارکه جنگ یا عهدنامه قطعی (!؟)» نوشته غلامحسین زرگری‌نژاد (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۰: ۷۷-۱۰۲)، و در مقالات دیگری از این دست، به بررسی روابط عباس میرزا با کلیسای اچمیادزین پرداخته نشده است.

۱. نقش کلیسای اچمیادزین^۱ در تحولات سیاسی ارمنستان و مردم ارمنی از صفویه تا ابتدای قاجار

کلیسای اچمیادزین پس از سقوط پادشاهی ارمنی کیلیکیه در ۱۳۷۵ م (۷۷۹ ق)، تنها نماینده ارمنه بود که توسط دولت‌های مسلمان به رسمیت شناخته شده بود. قرن‌ها بعد کاتولیکوس^۲ها یا بطریق‌های اعظم کلیسای ارمنی توسط برخی از اعضای مذهبی یا غیرمذهبی جوامع مهم ارمنی در امپراتوری عثمانی، روسیه، ایران و هندوستان که نفوذ قابل‌توجهی بر جمعیت ارمنی خود به دست آورده بودند، انتخاب می‌شدند. کلیسای اچمیادزین و مقام کاتولیکوسی آن به دنبال افت‌وخیزهای فراوانی که از قرن چهارم میلادی بر آن روی داد تا قرن بیستم نفوذ بسیاری در سراسر تاریخ ارمنستان و مردم ارمنی داشت. کاتولیکوس به‌عنوان رئیس کلیسا حق انتصاب اسقف‌ها را داشت، همه مراسم مذهبی کلیسایی با نظر او انجام می‌گرفت، همه احکام و فرامین کلیسایی و آئین‌نامه‌ها تحت نظر او انجام می‌یافت. کتاب‌هایی که به زبان ارمنی نوشته می‌شد بدون اجازه کلیسا امکان چاپ نداشت. کاتولیکوس از اهمیت بسیاری برخوردار بود؛ او در وحدت میان ملت و جامعه ارمنی نقش مهمی داشت. همچنین نقطه مرکزی زائران از نقاط گوناگون به ایروان بود (Bournoutian, 1992: pp71-72).

۱. Etchmiadzin. اچمیادزین به‌عنوان عمده‌ترین و اصلی‌ترین کرسی خلیفه اعظم (کاتولیکوس) ارمنه، در نزد ارمنه جهان محسوب می‌شود. نقش آن بسیار فراتر از یک کلیسای تنهاست. نقش آن در نزد ارمنه جهان همانند نقش واتیکان در جهان مسیحیت کاتولیک است. در متون ارمنه اکثراً از آن به‌عنوان «آستانه مقدس»، «مکان مقدس» یا «اچمیادزین مقدس» (Holy See) یاد می‌شود که دربرگیرنده مفهومی فراتر از کلیسای تنها است. «اچمیادزین» به ارمنی یعنی «مکانی که تنها پسر خدا در آنجا پایش را به زمین گذاشت». ایرانیان و عثمانی‌ها به آن «وچ کلیسا» (Uch-Kilisa) «سه کلیسا» می‌گفتند. که به کلیسای بزرگ اچمیادزین و دو کلیسای مجاور آن یعنی «سنت هریسمه» (St.Hripsime) و «سنت گایانه» (St.Gayane) اشاره دارد. کلیسای مقدس اچمیادزین در شهر واقارشاپت (شهر اچمیادزین امروزی) در ایروان قرار دارد. نک:

Crete, Abraham, *The Chronicle of Abraham of Crete*, Annotated Translation from the Critical Text with an international and Commentary by George A. Bournoutian, California, Mazda, 1999, p:13.

۲. Kat'oghikos. همچنین به‌صورت Katolikos یا Catholicos. بطریق اعظم کلیسای ارمنی (خلیفه اعظم ارمنه). اگرچه در قراباغ، وان و کیلیکیه در قرن هجدهم مقام کاتولیکوسی وجود داشت، اما فقط یک کاتولیکوس مهم و اصلی برای همه ارمنه وجود داشت و او در کلیسای مقدس اچمیادزین در ایروان اقامت داشت. این اصطلاح به‌صورت «کاتوگی کوس» و «کاتولیکوس» به کار می‌رود. اما اصطلاح اخیر در میان ارمنه ایران متداول‌تر است. کاتولیکوس همان «خلیفه اعظم» ارمنه است. «جائلیق» معرب این کلمه است. چون اصطلاح خلیفه و خلیفه‌گری در میان ارمنیان ایران متداول است، شاید به کار بردن «خلیفه» در اینجا مناسب‌تر باشد؛ اما اصطلاح «کاتولیکوس» نزدیک‌تر به اصطلاح ارمنی آن است، لذا ما نیز از همین اصطلاح در این مقاله استفاده کرده‌ایم. نک: Crete, Ibid, p:4.



به نوشته یک سند روسی که مربوط به وزارت امور خارجه روسیه در تفلیس است، موقعیت کلیسای اچمیادزین چنان ایجاب می‌کرد که به‌خاطر منافع مردمش، کاتولیکوس یا رئیس کلیسای ارمنی، به‌دقت میان ستمگرانی که جمعیتش را در محاصره گرفته بودند به مانورهای سیاسی دست بزند (Akty, I, document 657, p: 50).

پادشاهان ایران برای استفاده از همکاری ارمنه و موفقیت تجارت ارمنی، امتیازات متعددی به کلیسا اهدا کردند. برای مثال امتیاز جمع‌آوری مالیات‌های رعایای ارمنی ایران را به کاتولیکوس واگذار نمودند و هنگامی که خان‌های محلی تصمیم به ربودن این امتیازات گرفتند، شاه صفی (۱۶۲۹-۱۶۴۳ م/۱۰۳۸-۱۰۵۳ ق) طی فرمانی که در سال ۱۶۳۸ م (۱۰۴۸ ق) صادر نمود، مقرر داشت که کاتولیکوس قدرت عالی بر مردمش و وضع مالیاتها و جمع‌آوری آنها را به عهده داشته باشد (آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1a، اسناد: ۴۹،۶۰).

فرمانروایان بعدی صفویه از جمله شاه عباس دوم (۱۶۴۳-۱۶۶۷ م/۱۰۵۳-۱۰۷۸ ق) و شاه طهماسب دوم (۱۷۲۲-۱۷۳۲ م/۱۱۳۵-۱۱۴۵ ق) با واگذار کردن اقتدار مذهبی و غیر مذهبی جوامع ارمنی به کاتولیکوس، نه فقط در ارمنستان شرقی، همپنین در آذربایجان، جنوب ایران، منطقه خزر و قسمت‌های شرقی قفقاز جنوبی، به عظمت و اقتدار کلیسای اچمیادزین افزودند (آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1a، سند: ۵۷؛ پوشه 2a، سند: 34a).

کاتولیکوس حتی قادر بود از فعالیت مبلغان مذهبی کاتولیک در ارمنستان شرقی جلوگیری کند. آنها به منظور تسهیل نظارت بر امور ارمنه، اجازه مسافرت آزادانه در قلمروهای ایران را بدون پرداخت عوارض جاده‌ای به دست آوردند (آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1a، سند: ۷۹).

1. Akty, I, document 657, cited in Bournoutian, George, *Russia and the Armenians of Transcaucasia, 1797-1889: A Documentary Record*. Costa Mesa, CA. Mazda Press, 1998, pp. 47-53.

اصل این سند روسی است. گزارشی است از وزارت امور خارجه روسیه در تفلیس به دولت روسیه درباره وضعیت داخلی قسمت‌های شرقی ترکیه، ایروان، نخجوان، خوی، گنجه، قراباغ و اوضاع داخلی ایران. این سند جزو «اسناد حکومت روسی قفقاز: اقدامات هیئت باستان‌شناسی قفقاز، ۱۲ جلد (تفلیس، ۱۸۶۶-۱۹۰۴)، ج اول، سند شماره ۲۵، صص ۱۱۱-۱۲۴، همچنین در تقویم کاولاسکی ۱۸۶۴ (تفلیس، ۱۸۶۳) صص ۱۸۳-۲۱۲» قرار دارد.

اگرچه کلیسای اچمیادزین در قرن هجدهم موقعیت شایان توجه و ثروت بی شماری به دست آورد و بیشترین سرمایه آن هم بر روی زمین متمرکز بود، ولی بی‌ثباتی صفویان که منجر به اشغال اصفهان و سقوط آن توسط افغان‌ها شد، اچمیادزین را از لحاظ سیاسی و اقتصادی دچار ضعف نمود. نادرشاه (۱۷۳۰- ۱۷۴۸م/۱۱۴۲-۱۱۶۰ق) با صدور فرامین بسیاری، ارامنه را از پرداخت مالیات سرانه معاف کرد؛ اما وضعیت اقتصادی کلیسا با در هم گسیختن اوقاف آن به تحلیل رفت. در دوره نادر شاهد روابط نزدیک او با اچمیادزین و به‌ویژه با کاتولیکوس آن، آبراهام کرتی، هستیم که این امر منجر به بخشودگی‌های بسیاری از سوی نادر و حکام او به کلیسا گردید. (Crete, 1999, pp: 32,48,49,102-105,135.) (Orouji, 2013: pp: 257-259) در دوره زندیه (۱۷۵۷-۱۷۷۹ م/۱۱۷۱-۱۱۹۳ ق) به‌منظور توانا ساختن کلیسا برای اعاده قدرت آن، فرامین و احکام گوناگونی صادر شد. (آرشیو ماتنادارن، اسناد فارسی، ۲۰۰۸، ج ۴، اسناد: ۴۸، ۴۹، ۵۱)

سیمون ایروانی^۱ (۱۷۶۳- ۱۷۸۰ م / ۱۱۷۷-۱۱۸۴ ق) بزرگ‌ترین خلیفه پرتکاپوی دوره جدید، در همان دوره زندیه به تخت اچمیادزین رسید. او موفق شد همه زمین‌های کلیسا را تحت کنترل درآورد، همچنین یک کالج مذهبی، یک ماشین چاپ و یک آسیاب کاغذساز در کلیسا ایجاد نمود و تقویم مراسم دعا و نماز را اصلاح کرد. او توانست دارایی‌های کلیسا را به آن بازگرداند و در پایان دوره اش، اچمیادزین نه‌تنها بیشترین زمین‌هایی که از قبل در اختیار خود داشت را به دست آورد، بلکه دارایی جدیدی را هم به دست آورده بود. جانشین سیمون، گوگاس گارنی^۲ (۱۷۹۹- ۱۷۸۰ م / ۱۱۸۴-۱۲۱۳ق) یک شورای دائمی اسقف‌ها را برای کمک به کاتولیکوس شکل داد، بنابراین به‌طور غیرمستقیم بخشی از قدرتش را در سرتاسر سلسله‌مراتب کلیسایی و مشارکت به خیزش حزبی توزیع نمود. مرگش در پایان قرن مصادف بود با آغاز مداخله فعال ایران و روسیه در مسائل اچمیادزین (Bournoutian, 1992, pp:74-75).

۱. Simeon Erevantsi. از بزرگ‌ترین کاتولیکوس‌های اچمیادزین به شمار می‌رود. او کتاب بسیار مهمی دارد تحت عنوان: Erevan Simeon, *Jamber*, Introduction and Annotated Translation by George A. Bournoutian, California, Costa Mesa, 2009.

سیمون ایروانی در این کتاب تمام مدارک و اسناد پادشاهان ایران از دوره آق‌قویونلو تا دوره کریم خان زند را آورده است.

2. Ghukas of Garni



به این ترتیب مشاهده می‌شود که فرمانروایان ایران نه تنها استقلال کلیسای اچمیادزین را محترم شمرده و در امور داخلی آن دخالت نمی‌کردند، بلکه با صدور فرامین متعدد بر اهمیت، اعتبار و امنیت و دارایی آن نیز می‌افزودند. این مسئله حتی در نامه‌ای که توسط نرسس آشتاراکلی - روحانی ارمنی هوادار روسیه و مخالف حضور ایران در ایروان - در سال ۱۸۲۳ م (۱۲۳۸ ق) به عباس میرزا نوشته شد، صراحتاً به آن اشاره می‌شود (HASE, pp:231-239). بنابراین بیهوده نبود که در قرن نوزدهم به دنبال مجادلات ایران و روسیه در منطقه قفقاز و در راستای تلاش روس‌ها جهت دستیابی به ایروان، کلیسای اچمیادزین به عنوان یکی از مهم‌ترین کانون این دستیابی، برای هر دو طرف روس و ایران مطرح بود و عباس میرزا به خوبی به این اهمیت و ارزش کلیسا و رهبران آن واقف بود و سعی در تحکیم مناسبات با آن‌ها بود تا مگر به آن وسیله مانع از دستیابی روسیه به ایروان شود.

۲. روابط ایران با کلیسای اچمیادزین از ابتدای قاجار تا پایان جنگ‌های اول ایران و روس

تا نخستین جنگ ایران و روس، کانون‌های اصلی روسیه برای جلب همکاری ارمنه، منطقه حاکم‌نشین‌های ارمنی بود که اقدامات رهبران ارمنی در این زمینه می‌توانست زمینه‌های تسلط روسیه را در منطقه فراهم نماید. چراکه رهبران ارمنی از سالیان درازی به دنبال اتحاد روس و ارمنی بودند. با این حال پس از ۱۸۰۵ م (۱۲۲۰ ق) با ضمیمه گنجه و قراباغ، توجه روس صرف نفوذ بر کلیسای مقدس اچمیادزین شد که در حاکم‌نشین ایروان واقع بود. در این تلاش‌ها شماری از ارمنه برجسته گرجستان، قراباغ و گنجه با ایشان به همکاری پرداختند. اگرچه روسیه تا پایان جنگ‌های نخست با ایران، در تلاش سلطه بر ایروان و نخجوان بود، اما در به دست آوردن آن‌ها موفق نشد و ایران تا پایان جنگ‌های

2. HASE, *Hamarotut' iwn ants' itsKristosakert Mary Ar'oroy Hayots' surb Ejmiatsni (A Short Documentary Account of Holy Etchmiadzin, Mother Church of the Armenians, as recorded by catholicos Nerses of Ashtarak), Thilis, 1853, cited in Bournoutian, George, Russia and the Armenians of Transcaucasia, 1797-1889: A Documentary Record. Costa Mesa, CA. Mazda Press, 1998, pp. 231-239.*

اصل این سند به زبان ارمنی بوده و از اسناد کتاب تاریخ مختصر آستانه مقدس ارمنه، اچمیادزین به قلم کاتولیکوس نرسس آشتاراکلی، چاپ تفلیس، ۱۸۵۳ م است. نامه‌ای است که نرسس آشتاراکلی، اسقف کلیسای اچمیادزین، در سال ۱۸۲۳ م به عباس میرزا نوشته است.

نخست، روس‌ها را در ایروان و نخجوان شکست داده و از آن مناطق بیرون راند (نک: دنیلی، ۱۳۸۳: ۲۹۲-۲۹۶).

روسیه به اتحادی قاطع با بطریق اعظم، به نقشه خود برای تسلط بر قفقاز جنوبی که وارد کشکمش با ایران در آن منطقه شده بود، توجه داشت. همچنین ایران به دنبال جلب همکاری کلیسا بود. انتخاب یک کاتولیکوس جدید در سال ۱۷۹۹م (۱۲۱۴ق) فرصتی را برای هر دو قدرت ایران و روس برای پشتیبانی از کاندیداهایی که به دنبال مصالح کلیسا و آرامنه بودند، آماده کرد. در فرایند انتخاب پنج کاندیدا معرفی شدند: اسقف اعظم میناس^۱ که به دنبال ضعف بینایی سلب صلاحیت شد. اسقف اعظم دانیل سورماری^۲ که اخیراً به عنوان بطریق ارمنی قسطنطنیه انتخاب شده بود. اسقف‌های اعظم پیرم تسوراقتسی^۳، دیویدگورکانیان انگاتسی^۴ و یوسف آرگوتسکی^۵. پیرم از سوی فرقه محافظه‌کار مجمعی که به یک کلیسای بی‌دردسر توجه داشت، پشتیبانی می‌شد. دیوید مورد توجه خان ایرانی ایروان بود، یوسف که از خانواده طرفدار درازمدت روس بود توسط روس‌ها پشتیبانی می‌شد (Bournoutian, 1992, pp: 75,76).

هرکدام از حامیان کاندیداها سعی نمودند از نفوذ خود استفاده کرده و کاندیدای موردنظرشان را به مقام کاتولیکوسی برسانند. ابتدا دانیل به عنوان مقام کاتولیکوسی پیشنهاد شد که آشکارا خوشایند شاخه محافظه کار کلیسا بود؛ تا آنجا که برای اعلان این تصمیم و رأی به دانیل، یک هیئت نمایندگی نیز به قسطنطنیه اعزام شد؛ اما هم روس‌ها به حمایتشان از یوسف ادامه دادند و هم ایرانیان به تحریک دیوید پرداختند. اسقف نرسس آشتراکی به دلیل آنکه موافق و طرفدار روسیه بود، توانست به کمک روس‌ها دانیل را وادار به رد پذیرش مقام کاتولیکوسی نماید و در سال ۱۸۰۰م (۱۲۱۴ق) دانیل تسلیم فشارها شده، تصمیم به عقب نشینی گرفت. درست مقارن با زمانی که ایران شروع به خروج از بی نظمی داخلی می‌نمود، یوسف به پشتیبانی روس به کاتولیکوسی انتخاب شد (Ibid: pp: 76-77).

1. Minas
2. Daniel Surmari
3. Ephrem Tsoragehtsi
4. David Gurghanian Enegatsi
5. Iosif Argutinski

اما یوسف قبل از رسیدن به اچمیادزین، در تفلیس بیمار شد و در سال ۱۸۰۱م (۱۲۱۵ق) از دنیا رفت. بار دیگر کلیسا در میان فشارهای بزرگ داخلی و خارجی مجبور به انتخاب یک رهبر جدید شد. محمدحسین خان ایروانی حاکم ایران در ایروان، تلاش بسیاری به خرج داد تا دیوید به مقام کاتولیکوسی انتخاب گردد و به این ترتیب دیوید با حمایت ایران به مقام کاتولیکوسی دست یافت (Ibid: p77).

اکثریت رهبران غیرروحانی و روحانی ارمنی به این انتخاب اعتراض شدید کردند، اما روس‌ها با تصدیق به کودتای ایران امید داشتند که دیوید را به سوی خود کشانده و مطابق با منافع خود در منطقه نمایند. همچنین خانواده با نفوذ ارمنی - روسی لازارو، امید داشتند که دیوید ممکن است از نقشه‌های روسیه در منطقه حمایت نماید. دیوید نزدیک به پنج سال درآمد کلیسا را به اسراف خرج کرد و اکثریت حامیان ارمنی‌اش او را رها کردند. برخی از خان‌های ایروان از موقعیت کاتولیکوس سوءاستفاده کرده و اموال کلیسا را غصب نمودند (Ibid, p: 77,78).

جدال و ستیزه بر سر مقام کاتولیکوسی باعث ایجاد شکاف در جامعه ارمنی شد و کلیسا از نظر سیاسی و اقتصادی ضعیف شد. در سال ۱۸۰۴م (۱۲۱۹ق) روسیه از این مسئله برای توجیه هجوم به ایروان استفاده نمود. با تعیین حسین‌قلی خان به حکمرانی ایروان در سال ۱۸۰۷م (۱۲۲۲ق) روزهای کاتولیکوسی دیوید به شمارش افتاد و دیوید خود به نفع دانیل از مقام کاتولیکوسی کناره کشید (HASE, pp: 231-239).

با تهدید دائمی روسیه در منطقه قفقاز و موقعیت روسیه به عنوان مدافع مسیحیان در منطقه، اکنون ایران نقش بسیار فعالی را در مسائل آرامنه دنبال نمود. سیاست اولیه قاجار درباره قفقاز، باعث بیگانگی بسیاری از آرامنه از ایران شده بود. حمایت ایران از مقام کاتولیکوسی دیوید، وضع مالیات سنگین و دیگر اقدامات تبعیض آمیز، تمایلات روسی آرامنه قره‌باغ و گنجه را طی سال‌های نخست جنگ‌های اول ایران و روس تقویت کرده بود (آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پوشه ۱۵، سند: ۵). برخی خانه‌هایشان را ترک کرده، برخی به سیسیانف هنگام پیشروی‌اش به ایروان در سال ۱۸۰۴م (۱۲۱۹ق) و به محض عقب نشینی‌اش، کمک کردند (آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی،

پوشه ۱۵، سند: ۷۴)^۱.

عباس میرزا اهمیت یک جمعیت ارمنی موافق و علاقه مند را در این منطقه که به‌عنوان کمربند جنگ محسوب می‌شد، درک کرده بود. او با کمک خان جدید ایروان - حسین قلی خان - بیشتر خطاکاری و اشتباهات نخستین ایران را جبران کرد و در زمانی بسیار کوتاه موفق شد دوباره تا حدودی اعتماد ارمنه را به دست بیاورد.^۲ پشتیبانی ارمنه از ایران در این هنگام در طی هجوم روسیه به ایروان توسط فرمانده گوداویچ در سال ۱۸۰۸م (۱۲۲۳ق) نشان داده شد، هنگامی که هیچ نشانی از حمایت و پشتیبانی ارمنی برای روس‌ها وجود نداشت (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج اول: ۲۸۵-۲۸۹).

کاتولیکوس دانیل در سال ۱۸۰۸م (۱۲۲۳ق) از دنیا رفت. دیوید همچنان برای دستیابی دوباره به مقام کلیسا توطئه کرد؛ اما پیرم برای مقام کاتولیکوسی رأی آورد. پیرم اگرچه قبلاً اسقف اعظم ارمنه در روسیه بود، اما قبل از آن بی‌طرفی سیاسی‌اش را اثبات کرده بود و پس از تقدیس و منصوب شدن به کاتولیکوسی، از همه قدرت‌ها درخواست کرد که در مسائل کلیسا دخالت نکنند. پیرم به‌زودی شرایط مصیبت‌بار و مهلک اقتصادی کلیسای اچمیادزین را دریافت. پس از مرگ گوکاس بدهی‌های بسیاری گرد آمده بود. به‌ویژه دوره فترتی که با سوء اداره و مدیریت دیوید توأم بود؛ و دوره کوتاه دنیل، دارایی‌های کلیسا بیشتر تهی شده بود. بدهی اچمیادزین به اشخاص مختلف، از جمله بازرگانان و مقامات، نزدیک به ۵۰,۰۰۰ تومان بود که برابر بود با تمام مالیات سالیانه یک ایالت کوچک. اگرچه کلیسا مبالغی اعانات حدود ۲۵,۰۰۰ تومان سالیانه از جوامع ارمنی روسیه، عثمانی، اروپا، ایران و هند دریافت می‌کرد، اما مجبور بود بیشتر آن را برای پرداخت نرخ‌های بهره گزاف بدهی‌های به‌جای‌مانده از اداره گذشته هزینه نماید. در این میان درآمدهایی نیز از مستغلات خود داشت که حدود یکصد باب مغازه منضم به بازار اچمیادزین بود و همچنین ده‌یک (عشر) که توسط ارمنه قفقاز جنوبی پرداخت می‌شد. در این شرایط پیرم با پشتیبانی و حمایت دولت ایران دست به اصلاحات وسیع اقتصادی زد (Bournoutian, 1992, pp:79,80).

۱. درباره گرایش‌های طرفدار روسیه در ارمنه قره‌باغ و گنجه طی سال‌های نخست جنگ‌های اول ایران و روس نک: میرزا فضل‌الله شیرازی متخلص به خاوری، تاریخ ذوالقرنین، ج اول، به تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰، صص ۱۹۳-۲۱۱.
۲. درباره اقدامات عباس میرزا در این باره به کمک خان جدید ایروان رک: خاوری شیرازی، ج اول، ص ۲۶۴.

۳. تلاش‌های عباس میرزا برای تداوم تحکیم مناسبات با کلیسای اچمیادزین از ۱۸۰۸م (۱۲۲۳ ق) تا پایان جنگ‌های نخست ایران و روس (۱۸۱۳ م / ۱۲۲۸ ق)

همکاری و نزدیکی کلیسای اچمیادزین با ایران باعث خشنودی عباس میرزا و حسین خان شد که به آن امتیازات وسیع اعطا کرده بودند. گذشته از دارا بودن حقوق سنتی نظیر آزادی اجرای مراسمی مانند ازدواج، جشن‌های مذهبی و به صدا درآوردن ناقوس کلیسا، کشیشان ارمنی بار دیگر اجازه یافتند تا آزادانه بدون پرداخت عوارض راه به قفقاز جنوبی مسافرت کنند (استاد ماتناداران، آرشیو فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1d، سند: ۵۸۰).

با موقوفات ارمنی با همان احترام موقوفات مسلمین رفتار شد. کلیسا به تدریج بدهی‌هایش را پرداخت نمود، طلبکاران به همکاری و سازش و مدارا با کلیسا هدایت شدند، نرخ‌های بهره کاهش یافت و کسانی که ارامنه را آزار و اذیت کرده و به ستوه می‌آوردند توبیخ و تنبیه شدند.^۱ در واقع میان سال‌های ۱۸۰۹ و ۱۸۱۲ م (۱۲۲۴ و ۱۲۲۷ ق) عباس میرزا و حسین‌قلی خان به سلسله سران شیوخ کلیسا در تأسیس و ترتیب سازمان‌دهی و اصلاح مسائل اقتصادی کمک کردند. مقاماتی که در تلاش به اخذ پول از روحانیان مذهبی بودند، یا تنبیه شدند، یا از مقام خود عزل شدند (آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1a، سند: ۶۱۴).

کاتولیکوس پیروم رابطه‌ای توأم با احترام با عباس میرزا و حسین خان برقرار کرد و آن‌ها نیز هر دو با ارسال هدایا، خلعت و ردا و نامه‌هایی به وی پاسخ گفته و جلوس او را به مقام خلیفه ملت ارمنی تبریک گفتند (آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1a، اسناد: ۶۱۵، ۶۱۶). بر اساس اسناد موجود از همان زمان، عباس میرزا اقدامات و توجهات مخصوصی درباره اچمیادزین انجام داد. این مسئله به‌ویژه از زمانی که پیروم به مقام

۱. برای مثال در سال ۱۸۰۱ م هنگامی که حیدرعلی بیگ به دارایی کلیسا در دهکده اوشاکان تجاوز و تخطی کرد، خان فوراً دستور داد که او در جمع‌آوری مالیات مداخله نکند و هر چه که در آنجا گرد آورده بود را باز گرداند. رک: اسناد ماتناداران، آرشیو فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1e، سند: ۶۱۳.

کاتولیکوسی رسید افزایش یافت. جالب توجه است که این اقدامات حتی مورد تصدیق و تأیید نرسس آشتاراکی که هوادار روسیه و مخالف حضور ایران در ایروان بود، نیز قرار گرفت. اقدامات عباس میرزا شامل این موارد بودند: اعطای معافیت به اچمیادزین از همه مالیات و خدمات، پرداخت سالیانه ۴۰۰ تومان به اچمیادزین؛ فرامین ویژه عباس میرزا به حسین‌قلی خان سردار ایروان در باب توجه مخصوص به اچمیادزین، ممانعت از هرگونه تجاوز و تخطی حتی پرندگان به قلمرو اچمیادزین و امیدوار نمودن ارامنه و اچمیادزین به حمایت و پشتیبانی ایران (HASE, pp:231-239).

یک دلالت آشکار از مناسبات ایرانی - ارمنی سندی است از سال ۱۸۱۱م (۱۲۲۶ق) که روند دادگاه شریعت را میان کلیسای ارمنی به‌عنوان مدعی و یک صاحب منصب ایرانی به‌عنوان مدافع درباره ادعای دارایی خاصی در واقارشاپت^۱ توصیف می‌کند. دادگاه مذهبی مسلمان علیه هم‌مذهبان‌ش رأی داد و به‌این‌ترتیب ارامنه داوری مطلوبی را دریافت کردند. به‌رحال برخی از شواهد و مدارک برجسته حاکی از وجود جوّ مساعد و مطلوب میان کلیسای اچمیادزین و ایران است (آرشو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1a، سند: ۶۲۴).^۲

عباس میرزا توجه ویژه‌ای به رعایای ارمنی‌اش نشان می‌داد و در این راستا مدتی پس از عقب‌نشینی روسیه از ایروان، او به اچمیادزین رفت و شمشیرش را توسط کاتولیکوس پیرم تبرک نمود. او به پیرم و نرسس آشتاراکی که به‌عنوان معاون کاتولیکوس انتخاب شده بود، قول داد که همه فرامین و امتیازاتی که به زمان صفویان بازمی‌گشت را محترم شمرده و خود شخصاً ارامنه را از هر نوع تعدی و تجاوزی مصون دارد (Bournoutian, 1992, p:81).

با وجود این، چندی از اسناد و شکایات توسط ارامنه موجود است که به‌روشنی نشان می‌دهد که ستیزه‌های قانونی وجود داشت؛ و این که همه آن‌ها با فرامین و احکام مطلوب و

۱. منطقه ای که کلیسای اچمیادزین در آن قرار گرفته به واقارشاپت معروف است.

۲. همچنین رک اسناد:

HASE & Matenadaran Archives, cited in Bournoutian, George, *Russia and the Armenians of Transcaucasia, 1797-1889: A Documentary Record*. Costa Mesa, CA. Mazda Press, 1998, document 164.

این اسناد حاکی از توجه مخصوص عباس میرزا و دل‌سوزی او نسبت به اچمیادزین و ارامنه است.

مساعدی برای ارامنه پایان نیافت. در واقع برخی ادعاهای ارضی طولانی مدت ارمنی مورد احترام و توجه نبودند. اختلافات و عداوت‌های قدیمی همچنان به موجودیت خود ادامه داد و ارامنه بسیاری همچنان روسیه را به عنوان ناجی نهایی در نظر گرفتند.^۱

۴. ضعف مناسبات ایران با کلیسای اچمیادزین از پایان جنگ‌های نخست ایران و روس (۱۸۱۳م/۱۲۲۸ق) تا قرارداد ترکمانچای (۱۸۲۸م/۱۲۴۳ق)

شکست ایران در جنگ اول ایران و روس، باعث ایجاد تدریجی سردی مناسبات میان اچمیادزین و ارامنه و دولت ایران شد. رهبران مشخص نظامی مانند حسن خان، برادر ستیزه جوی حسین خان، به‌ویژه برای خسارات ایران در جنگ به سرزنش و مقصر دانستن ارامنه پرداختند.^۲ اکنون هم عباس میرزا و هم حسین خان دریافتند که کاتولیکوس و برخی از رهبران غیردینی ارمنی ایروان، تماماً کنترل همه جمعیت ارمنی قفقاز جنوبی را نداشته و این که آن‌ها می‌باید همچنین سنگینی و اهمیت دوستی‌شان با رهبران را حساب نمایند. پشتیبانی فعال ارمنی از روس‌ها در قره‌باغ و گنجه و در گرجستان، نمی‌توانست با بی‌طرفی ارمنی در ایروان یکی دانسته شود (Bournoutian, 1992, pp: 81, 82)

وضعیت هنگامی بدتر شد که اسقف نرسس آشتاراکی که قبلاً با احتیاط حامی و طرفدار روس بود، در سال ۱۸۱۴م (۱۲۲۹ق) اچمیادزین را به مقصد تفلیس ترک کرد؛ جایی که او اکنون علناً طرفدار فتح روسیه در باقی‌مانده ارمنستان شرقی عمل نمود. نرسس نه‌تنها با

۱. در این باره نگاه کنید به نامه‌ای که نرسس آشتاراکی در سال ۱۸۲۳ به عباس میرزا نوشته است. نرسس در این نامه سرداران ایران را در ایروان متهم به اخادی از ارامنه با جزئیات دستبرد آن‌ها به کلیسای اچمیادزین می‌کند و در این رابطه به مشکلات کاتولیکوس و انجمن برادری اچمیادزین اشاره می‌نماید. رک: HASE, pp: 231-239

۲. در نامه نرسس آشتاراکی به عباس میرزا به اقدامات حسین خان سردار ایروان و برادرش حسن خان در این دوران در ایروان اشاره شده است. از جمله او نكوهش می‌کند به آزار و اذیت ارامنه، ایجاد فشارهای مالیاتی و... از سوی آن‌ها درباره ارامنه. نرسس در اینجا بیان می‌کند که پس از مرگ کاتولیکوس دانیل و عقب‌نشینی نیروهای روسی، حسین خان بیشتر از ۱,۰۰۰ تومان از کلیسا دریافت کرد و برادرش حسن خان تعدادی از مباحثان را منصوب کرد و کشیشی را برای خدمت به خود تقاضا نمود و این کشیش با پرداخت ۵۰۰ تومان فدیة آزاد شد. به‌علاوه او شکایت می‌کند از این که سرداران ایران در ایروان همه گندم و جو آن‌ها را با قول بازگرداندن آن پس از عقب‌نشینی روس‌ها گرفتند؛ اما آن‌ها تنها یک نجم را بازگرداندند و لذا از این بابت آسیب‌های فراوانی به ارامنه و کلیسای اچمیادزین وارد شد. رک: HASE, pp: 231-239

لازاروس - خانواده با نفوذ ارمنی، روسی - بلکه با مقامات مهم روسی هم در تماس بود.^۱ مناسبات دوستی کم‌رنگ میان رهبران ارمنی و ایرانی، کلیسا را بدون قیومیت و سرپرستی رها کرد و برخی از رهبران مسلمان را به گرفتن امتیاز از شکاف پیش‌آمده هدایت نمود. اسناد و گزارش‌ها حاکی از آن است که حسین خان سردار درباره بدهی‌ها و مناقشات دارایی در طی این دوره مدارای کمتری داشت (آرشو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1e، اسناد: ۶۷۳، ۶۷۴. همچنین رک: HASE, pp:231-239).^۲

کاملاً پیداست که ایران در سیاست خود نسبت به ارامنه تغییری ایجاد نمود و این تغییر رویکرد ایران نسبت به ارامنه را باید در سیاست همکاری ارامنه قره‌باغ، گنجه و گرجستان با روس‌ها دید؛ اما علی‌رغم همه این مسائل و با وجود تغییر رفتار حاکمان ایران در ایروان نسبت به ارامنه، عباس میرزا سعی در تداوم تحکیم مناسبات ایران با اچمیادزین و رهبران آن داشت؛ و در تلاش بود تا با انجام اصلاحات و رسیدگی به مشکلات ارامنه، کدورت‌های موجود را مرتفع کند. او به این وسیله می‌خواست پیوستگی ایروان را با ایران حفظ کند و مانع از سلطه روس‌ها در آنجا شود.^۳

خسارات و از دست دادن مناطق قفقاز پس از توافق گلستان (۱۸۱۳م / ۱۲۲۸ق)، برخی از مقامات ایرانی را به خروش درآورد که ممکن است روسیه سرانجام همه قفقاز جنوبی را فتح کند. اگرچه پیرم و رهبر غیرمذهبی ارمنی، ملیک ساهاک آقا مال ایروانی، به حکومت

۱. رک: آرشو ماتناداران، پرونده نرسس آشتاراک، پرونده ۵۴، پوشه 164a، اوراق ۷-۸؛ پوشه ۱۶۵، اسناد: ۱۸۱، ۳۶۷، ۳۷۷، ۱۰۰۲. به نقل از: Bourmoutian, 82 p, 1992. همچنین درباره ترک اچمیادزین توسط نرسس آشتاراک و رفتن او به تقلیس نک: document 164 *Matenadaran Archives*.

۲. در این سند نرسس، حسین خان سردار و مأموران او را به آزار و اذیت و تجاوز و تخطی به کلیسای اچمیادزین و مردم ارمنی و تخطی از دستورات عباس میرزا نسبت به رعایای ارمنی و اچمیادزین متهم می‌کند. نرسس در این باره به مواردی اشاره می‌نماید از جمله: تصرف روستای آشتاراک و اغوارد از سوی حسین قلی خان که به اچمیادزین تعلق داشت، ختنه کردن یک پسر مسیحی علی‌رغم میلش به دستور حسین قلی خان سردار، ستاندن پول از دهکده‌های متعلق به اچمیادزین که معاف از مالیات بودند، اجبار روستاییان به بیگاری، ستاندن اموال فراوان از ارامنه و اچمیادزین و...

۳. در این باره رک: *Matenadaran Archives*, document 164, pp:239-245. این سند حاکی از توجه مخصوص و علاقه و دل‌سوزی آشکار عباس میرزا نسبت به ارامنه است. عباس میرزا به نماینده نرسس بیان می‌کند که سیاست‌های سخت‌گیرانه و اعمال فشار و دریافت بدهی از ارامنه و کلیسای اچمیادزین که از سوی برخی از حاکمان ایران بر ارامنه اعمال می‌شد مورد توافق او نبوده و او در صدد سرکوب همه سیاست‌های تبعیض‌آمیز و فشار بر اچمیادزین و ارامنه بوده و هست و همچنین در صدد برقراری مناسبات محکم و دوستی نزدیک با اچمیادزین و ارامنه است.

ایران وفادار باقی ماندند؛ اما اعمال سایر ارامنه به‌ویژه نرسس، بهانه‌ای برای تحت فشار گذاشتن مردم ارمنی به دست عده‌ای از مقامات ایرانی داد (آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1a، اسناد: ۶۶۸، ۶۷۰). برخی از مقامات ایرانی در ایروان سعی در انتقال دارایی منقول ارامنه به ایران نمودند و ارامنه را برای پرداخت بدهی‌هایشان تحت فشار گذاشتند و در برخی موارد از آن‌ها اخاذی نمودند. همین مسائل باعث شد که کلیسا در طی سال‌های اندکی پس از آن برخی از مستغلات و املاک خود را از دست بدهد.^۱ نباید از دیده به دور داشت که عباس میرزا سعی در توقف این اقدامات داشت.^۲ اما باید توجه داشت که در این میان تمایلات آشکار ارامنه نیز به سمت روسیه بود.^۳

هم‌زمان با کاهش اموال و مستغلات کلیسا، طلبکاران بر در صومعه تجمع کردند و کاتولیکوس مجبور به فروش غیرقانونی شد، یا از راه‌های دیگر از دارایی وقفی چشم‌پوشی نمود. یک بررسی از دارایی کلیسا در سال ۱۸۲۱م (۱۲۳۶ق) نشان می‌دهد که دارایی کلیسا به طور اساسی در این زمان کمتر از آنچه که در زمان سیمئون در اختیار داشت، بود. اگرچه این اذیت و آزار طولانی‌مدت نبود، اما سهل‌انگاری و بی‌علاقگی حسین خان به ارامنه، شماری از حامیان ارمنی‌اش را مخالف و دشمن نمود؛ تعدادی از آن‌هایی که بعدها به روس‌ها خوشامد گفتند. این امر به‌طور مسلم در تقابل با بی‌طرفی عمومی‌ای بود که ارامنه در سال ۱۸۰۸م (۱۲۲۳ق) نسبت به روس‌ها نشان داده بودند (Bournoutian, 1992, p: 83) ارامنه در سال‌های ۱۸۰۳-۱۸۰۵م (۱۲۱۸-۱۲۲۰ق) در لشکرکشی روسیه به قفقازیه و لشکرکشی گداویج به ایروان، با روس‌ها همکاری نکرده و در مقابل در طرف ایران قرار گرفته بودند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج اول: ۲۸۵-۲۸۹؛ هدایت، ج ۹: ۴۴۷-۴۵۱).

۱. نک: HASE, pp: 231-239. در این سند آمده است که نرسس به عباس میرزا درباره آزار و اذیت سرداران و خان‌های ایران در ایروان و کلیسای اچمیادزین شکایت می‌کند که از این طریق اموال و دارایی اچمیادزین کاهش یافته است.

۲. در این زمینه سندی ارمنی است از مجموعه آرشیو ماتناداران که حکایت از تلاش عباس میرزا مبنی بر توقف این اقدامات دارد. رک: *Matenadaran Archives*, document 164.

۳. در این باره گفتنی است که در یکی از منابع آن دهه که کار نرسس آشتاراکلی - هواخواه روسیه و مخالف ایران - است، به‌صراحت دلسوزی و همدلی نرسس و سایر ارامنه هم‌فکر او با روسیه و سیاست‌های آن در منطقه قفقاز و در مقابل مخالفت آن‌ها با ایرانیان نشان داده می‌شود. این منبع شامل برخی مشاهدات بی‌همتا در این موارد است. نک: آرشیو ماتناداران، پرونده نرسس آشتاراکلی، پرونده ۵۴، پوشه ۱۶۵، سند: ۳۶۸، پوشه ۱۶۶، اسناد: ۶۰۲-۶۰۵، ۶۰۹، ۶۴۸ و شماره‌های دیگر از همین مجموعه. به نقل از: Bournoutian, 1992, pp: 82, 83.

در سال ۱۸۲۰م (۱۲۳۵ق) فتحعلی شاه و عباس میرزا برای حفظ دوستی رهبران ارمنی ایروان نسبت به ایران، به نصیحت مقامات ایروان پرداختند. در یک سند به تاریخ ۱۸۲۱م (۱۲۳۶ق) فتحعلی شاه به عباس میرزا دستور لغو بدهی‌های کلیسا و ممنوعیت طلبکارانش از ادعای دارایی وقفی را داد (آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1e، سند: ۶۹۵)؛ و عباس میرزا نیز به حسین خان دستورهای اکیدی را در این باره صادر نمود؛ زیرا حسین خان به پیرم نوشت که او به مأمورانش دستور خودداری از اخاذی و اجحاف به کلیسا را داده است (آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1e، اسناد: ۶۸۳، ۶۹۹).

چنین مکاتبات و ارتباطاتی برای دوره‌ای نسبتاً طولانی ادامه یافت، اما بدهی‌های کلیسا به چنان مقادیری رسیده بود که ناچار شد به راهکارهای دیگری متوسل شود. پیرم با کسب اجازه از سوی ایران، به منظور تهیه پول برای اچمیادزین با مسافرت به سرتاسر روسیه و امپراتوری عثمانی، تصمیم به نجات باقی‌مانده دارایی کلیسا گرفت (Bournoutian, 1992, pp: 83,84). او به گنجه رفت که اکنون در دست روسیه بود و در آنجا بود که تصمیم گرفت این موقعیت را به بهترین نحو ممکن حفظ نماید. اگر او در تبعید خودخواسته باقی می‌ماند اوضاع ممکن بود به همین شکل ادامه یابد؛ زیرا در حیات او هیچ فردی نمی‌توانست به کاتولیکوسی اچمیادزین انتخاب شود (آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1e، سند: ۶۹۸؛ آرشیو ماتناداران، پرونده نرسس آشتارکی، پوشه ۱۶۵، سند: ۳۲۰۷). در این میان فقدان کاتولیکوس سبب شد که روحانیون اچمیادزین منکر بدهی‌های کلیسا شوند؛ زیرا همه اسناد و معاملات بنام کاتولیکوس بود؛ و بنابراین همه طلبکاران مجبور بودند منتظر بازگشت او یا انتخاب یک کاتولیکوس دیگر شوند (Bournoutian, 1992, p:84).

روس‌ها به دلیل بی‌طرفی گذشته پیرم یا گرایش‌های طرفدار ایرانی وی به او اعتماد نداشتند. در ابتدا از او خواستند که گنجه را ترک کند؛ اما بعدها با اقامت او در صومعه حقیبات^۲ موافقت کردند. ممکن است که یرمولف^۳، به منظور هماهنگ ساختن مسائل ارمنی از طریق

۱. به نقل از Bournoutian, 1992, p:84

2. Haghbat

۳. Ermolov. سردار روس در قفقاز از سال ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۷م.

نرسس، پیرم را وادار به اقامت در خارج از مرزهای حقبات کرده باشد. نرسس آشتاراکلی مقیم در تفلیس، اکنون سخنگوی غیررسمی کلیسای ارمنی شد. او نمی‌خواست که پیرم مانع نقشه‌های سیاسی‌اش برای ایجاد یک ارمنستان خودمختار و مستقل شود؛ بنابراین وی دست به تلاش زد و در این راستا به حکومت روسیه پیشنهاد تجاوز به قفقاز و نیز به ارامنه تحت فرمانروایی ایران، پیشنهاد رهایی و جدایی از پیرم را نمود. به این ترتیب نرسس وارد مسائل بسیار مهم سیاسی منطقه شد (Ibid, p:84).

۵. فعالیت‌های واگرایانه رهبران ارمنی و جدایی ایروان از ایران

در سال ۱۸۲۳ م (۱۲۳۸ ق) نرسس به منظور اثبات رهبری کلیسایی‌اش، به عباس میرزا و نیز به حسین خان نامه نوشت. او در این نامه خان و زبردستانش را متهم نمود که ارامنه را رها نموده‌اند و باعث ستم و آزار در حق کلیسا و ارامنه شده‌اند.^۱ پاسخ عباس میرزا به نامه نرسس که توسط نماینده نرسس به او تحویل داده شد، دفاعیات شاهزاده در برابر ادعاهای نرسس را نشان می‌دهد. این پاسخ خود گواه از آگاهی عباس میرزا به اهمیت مسئله از سویی و هوشیاری و تلاش‌های صادقانه او در جلوگیری از متمایل شدن رهبران ایروان به سمت روسیه و سیاست‌های آن در منطقه قفقاز، از سوی دیگر است.^۲

۱. این نامه جزو مجموعه اسناد آشتاراک است. همان‌گونه که قبلاً نیز در مواردی اشاره شده است نرسس در این نامه عباس میرزا را متهم می‌کند به این‌که او ارامنه و کلیسای اچمیادزین را در دست سرداران و خان‌هایش رها نموده است و آن‌ها نیز انواع آزار و اذیت و تحقیر و انواع بدعی را نسبت به آن‌ها اعمال داشتند. نرسس در این نامه به ذکر انواع آزارهای حسین‌قلی خان و سرداران او در اچمیادزین و قلمروهای ارمنی می‌پردازد و از عباس میرزا استدعا می‌کند به وضعیت اچمیادزین رسیدگی نماید و به این آزار و اذیت و ستم و رفتارهای غیرقانونی حکومت ایران در ایروان خاتمه دهد. رک: HASE, pp.:231-239.

2. *Matenadaran Archives, file 45 document 164, pp. 239-245.*

اصل این سند به ارمنی است. اسقف اعظم تاتو به نام مارتیروس در سال ۱۸۲۴ برای تسلیم نامه نرسس به حضور عباس میرزا در تبریز می‌رسد و در مقابل پاسخ شاهزاده را دریافت کرده و به نزد نرسس می‌برد. این سند حاوی گزارش نماینده نرسس از دیدار او با شاهزاده و پاسخ عباس میرزا به نامه نرسس است. این سند در «آرشیو ماتناداران، آرشیوهای کاتولیکوس، [ارمنستان، ایروان] موجود است. عباس میرزا هیچ‌گاه اعمال و اقدامات سرداران و خان‌های ایروان را مبنی بر آزار و اذیت ارامنه و کلیسای اچمیادزین تصویب ننمود. او همواره درصدد بهبود وضعیت ارامنه و کلیسا چه قبل از قرارداد گلستان و به‌ویژه پس از این قرارداد بود. چراکه ارامنه و کلیسای اچمیادزین و به‌ویژه نرسس آشتاراکلی را از پیوستن به روسیه مانع شود. این سند حکایت از این دارد که عباس میرزا در دیداری که با نماینده نرسس داشت، از او شکایت می‌کند در این‌که اگر آن‌ها از آزار و اذیت حاکمان و سرداران ایران در ایروان و اچمیادزین شکایت داشتند چرا شکایات و مطالبات خود را از طریق واردپت‌هایی که سالیانه به حضور او می‌رسند به اطلاع وی رسانده‌اند تا به آن‌ها رسیدگی شود. این سند به‌خوبی نشان می‌دهد که عباس میرزا در صدد جلوگیری از فشارهای وارده از سوی برخی از سرداران و حاکمان ایران نسبت به ارامنه، همچنین سرکوب و تنبیه مقصران، توقف فشارها، بهبود وضعیت ارامنه و کلیسای اچمیادزین بوده است.

شاهزاده و خان اکنون دریافته بودند که سیاست اشان منجر به بیگانه و منحرف کردن ارامنه بی‌طرف و ایجاد بیشتر اعمال فتنه‌جویانه‌ای شده است که توسط نرسس رهبری می‌شدند؛ بنابراین آن‌ها به پیرم نامه نوشتند و از او درخواست کردند که یا به اچمیادزین بازگردد و یا کناره‌گیری کند.

ایرانیان به منظور متقاعد کردن پیرم به صمیمیتشان، قول اصلاحات دادند و برای کاهش فشار و اعطای زمان اضافی برای پرداخت‌ها، دستوراتی به طلبکاران صادر کردند. حسین‌قلی خان سردار حتی به احتمال ربودن پیرم از صومعه حقبات که نزدیک مرز ایروان بود، نیز اندیشید (Bournoutian, 1992, pp: 84,85). ایرانیان ادعا می‌کردند که پیرم برخلاف خواسته‌اش، در صومعه حقبات نگاه داشته شده است.^۱

اگرچه سه سال بعد، آرامش نسبی برقرار بود و به دارایی‌های کلیسا تعرضی نشد؛ و همچنین برخی از ارامنه و ایرانیان سعی کردند از غیبت کاتولیکوس سوءاستفاده کنند و حتی تلاش کردند که کلیسای اچمیادزین را غصب کنند؛ ولی عباس میرزا چنین اقداماتی را خنثی نمود و به پشتیبانی خود از کلیسا ادامه داد و از آن محافظت کرد. در این میان عباس میرزا و حسین‌قلی خان سعی کردند نرسس را به سمت خود متمایل کنند و به او پیشنهاد مقام کاتولیکوسی را دادند. شرایط سیاسی میان ایران و روس در سال ۱۸۲۵م (۱۲۴۰ق) وخیم بود و ایرانیان همچنان به دوستی ارامنه یا حداقل بی‌طرفی رهبری ارمنی امید داشتند؛ به‌ویژه اگر نرسس، تحریک‌کننده اصلی تبلیغ ضدایرانی، تفلیس روسیه را ترک می‌کرد و در ایروان تحت کنترل ایران یا اچمیادزین ساکن می‌شد (Bournoutian, 1992, p: 85).^۲

۱. اسناد در این باره حاکی از این است که در دیداری که عباس میرزا با نماینده نرسس در سال ۱۸۲۴ در تبریز داشت از غیبت کاتولیکوس پیرم از اچمیادزین ناراحت بود و زبان به شکایت از این قضیه گشود. رک: *Matenadaran Archives*, document 164

۲. در این باره نک: آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۴۹، پوشه 15، اسناد: ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۱۳. همچنین اسناد دیگری نشان می‌دهد که عباس میرزا درصدد جلب توجه نرسس و متمایل ساختن او و کاتولیکوس پیرم از نفوذ روسیه به دایره نفوذ ایران است و سعی می‌کند که نرسس آشپزخانه را از تفلیس به اچمیادزین بازگرداند. همچنین می‌خواهد که کاتولیکوس پیرم نیز از تبعید خودخواسته به اچمیادزین بازگردد و تحت نظارت ایران، اچمیادزین را اداره کند تا مگر از دخالت روسیه در آنجا جلوگیری نماید. عباس میرزا در این باره گفتگوهایی را با نماینده نرسس انجام می‌دهد و پیشنهاد همکاری با نرسس را مطرح می‌نماید. عباس میرزا حتی عنوان می‌کند که اگر کاتولیکوس پیرم خواستار بازگشت به اچمیادزین نیست، این مقام را نرسس عهده دار شود. نک: *Matenadaran Archive*, document 164

نرسس پاسخ داد که اگر ایران در بدهی کلیسا تخفیف قائل شود و سود وام‌های دریافتی کلیسا را کاهش دهد، و آن را به اقساط کوچک تقسیم نماید؛ و همچنین عباس میرزا و دولت ایران تنها او را مسئول و پاسخ‌گوی اصلی کلیسای اچمیادزین به رسمیت بشناسند و از او حمایت کنند^۱، ممکن است پیشنهاد عباس میرزا را قبول نماید.

اگرچه این اقدام نرسس به نظر می‌رسد با تمایلات ضدایرانی سابق او در تضاد بود، اما ممکن است که وی در مقاصد روسیه تردید کرده باشد؛ و بنابراین برای تضمین خیالاتش به ایجاد یک ارمنستان مستقل، تحت هدایت و راهنمایی کلیسا، نیازمند بود^۲. همچنین ممکن است که این اقدام عباس میرزا حکایت از اختلاف میان او و حسین‌قلی خان سردار داشته باشد؛ زیرا حسین خان آشکارا پیشنهادهای نرسس را نپذیرفت؛ و عباس میرزا به امید رها شدن از یک رقیب نظامی مهم و همچنین خویشاوند خود، از فتحعلی شاه خواستار قبول شرایط نرسس شد. از سوی دیگر شاه که تحت تأثیر حسین‌قلی خان سردار بود و در این باره گویا خواستار رنجاندن او نبود، موضوع پیشنهاد نرسس را موکول به عقب نشینی روسیه از مناطق شمس‌الدین و تالش و ایجاد سرحدات جدید نمود (Bournoutian, 1992, p: 85).

هجوم ایران به قلمروهای متصرفی روسیه در قفقاز جنوبی در سال ۱۸۲۶م (۱۲۴۱ق) هرگونه امید برای راه‌حلی صلح‌آمیز را از میان برد. در این میان هیچ‌کدام از طرفین ایران و روس خواستار گفتگو و مذاکره نبود. آغاز جنگ دوم ایران و روس در میان خصومت نرسس و خان ایروان، آرامنه را در منطقه به خطر انداخت. خان یا از ترس واکنش عمومی آرامنه علیه ایران یا برای ممانعت از همکاری آرامنه با روس‌ها و لذا کمک به روس‌ها از طریق تهیه تدارکات، دستور داد تا برخی از روستاییان ارمنی در قلعه ایروان بازداشت شوند. برادرش حسن که بسیار بیشتر از خان، آرامنه را مورد سرزنش و انتقاد قرار می‌داد، برخی را مجبور به رها کردن دهکده‌هایشان و فرار به خورویراپ در جنوب غربی ایروان کرد؛ و حتی به غارت

۱. درباره جواب نرسس به پیشنهاد عباس میرزا و شرایط درخواستی او از شاهزاده، به سند نرسس اشتراکی که حاوی نامه دوم او به عباس میرزا است که در همان تاریخ ۱۸۲۳ م نوشته شده است، نک: HASE, pp: 237-239.

۲. نرسس در نامه دوم که در همان تاریخ ۱۸۲۳ به عباس میرزا نوشته است لحنی کاملاً دوستانه و مسالمت‌آمیز دارد و از ابتدا تا انتها از عباس میرزا درخواست و استدعا می‌نماید. رک: HASE, pp: 237-239.

خزانه و ثروت‌های اچمیادزین اندیشید (Ibid, p:86). در این میان شایعاتی منتشر شد مبنی بر این که احتمالاً تمام جمعیت ارمنی به داخل مرزهای ایران حرکت داده شوند. این وضعیت هنگامی که واحدهای داوطلب گوناگون ارمنی به گرجستان، گنجه و قره‌باغ جهیدند، بدتر شد (Ibid, pp: 86). اگرچه درباره کمک یا مشارکت ارامنه با روس‌ها در این جنگ بسیار نوشته شده است، اما روی هم رفته ارامنه ایروان، فعالیت اندکی در این کشمکش به عهده داشتند. شاید به این دلیل باشد که رهبر غیردینی‌شان، ملیک ساهاک، بدون شک توسط پیوند و اتحاد نزدیکش با دربار ایران نفوذ داشت و به وسیله ازدواج دخترش با شاهزاده الکساندر گرجستان، دشمن بزرگ روس در قفقاز، یک هوادار روسی نبود (Ibid, pp: 86-87)؛ و نیز: آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1a، اسناد: ۶۸۰، ۶۸۲). به علاوه پیرم نه تنها فاقد خصوصیات فرماندهی بود، بلکه در اچمیادزین نیز نبود. او ارامنه ایروان را رها ساخته بود. از این گذشته حضور یک سپاه بزرگ ایران در ایروان، باعث دل‌سردی شکل‌گیری هرگونه واحدهای داوطلب ارمنی بود. اگرچه ارامنه بی‌شماری از قره‌باغ، گنجه و قسمت‌هایی از گرجستان، علیه ایرانیان به پا خاسته و به روشنی به روس‌ها کمک کردند؛ اما ارامنه ایروان از این قضیه پیروی نکردند. همچنین ارامنه ایروان اندک بودند و از سنت خودمختاری ارامنه قره‌باغ برخوردار نبودند. علاوه بر این، اگرچه اکثریت ارامنه به روسیه به عنوان متحدشان توجه داشتند، اما رفتار ارامنه در ایروان حاکی از طغیانی بزرگ علیه ایران نبود (Bournoutian, 1992, p: 87).

با همه این اوصاف وقوع جنگ دوم ایران و روس، باعث فعالیت و حضور مؤثر نرسیس شد که به دنبال رؤیای دیرین خود بود که همانا ایجاد ارمنستان مستقل بود.^۱ او برای آزادی سرزمین مادری شروع به فراخواندن داوطلبان ارمنی کرد و برای این مسئله یک پرچم جدید ارمنی تدارک دید. این واحدهای داوطلب ارمنی توسط هاروتین علمداریان، گریگور منوچهریان و دیگران رهبری می‌شدند. آن‌ها به سپاه روس پیوستند (آرشیو ماتناداران،

۱. عباس میرزا به این تلاش‌های برخی از رهبران ارمنی برای استقلال ایروان و کلیسای اچمیادزین از حاکمیت ایران که باعث رخنه روس‌ها در آن مناطق می‌شد، کاملاً واقف بود. در این زمینه نک: Matenadaran Archives, document 164 و نیز نک: آرشیو ماتناداران، پرونده نرسیس آشتراک، پرونده ۵۴، پوشه ۱۶۶، سند: ۱۹۰. به نقل از Bournoutian, 1992, p: 92.

مجموعه ارمنی، پوشه ۵۵، سند: ۱۹۷^۱.

اکثریت داوطلبان برای دفاع از دهکده‌هایشان باقی ماندند و فقط برخی مقابل ایروان رسیدند. در آنجا تعدادی کوچک از مردان برخی دهکده‌های ارمنی ایروان گرد آمده و تعدادی از مردم معمولی نیز در آنجا به آن‌ها پیوستند. به‌رحال ترکیب کلی این داوطلبان یا شبه سپاه ارمنی بیشتر از ۲,۰۰۰ تن نبود. (Bournoutian, 1992, p: 88)

برخی از مورخان حضور این واحدهای ارمنی را به‌عنوان طغیان تمام مردم ارمنی منطقه قفقاز علیه یوغ حاکمیت ایران تفسیر می‌نمایند. ولی واقعیت این است که داوطلبان ارمنی کمتر از یک درصد از کل جمعیت ارمنی قفقاز را در بر می‌گرفت؛ اما با این‌همه، داوطلبان ارمنی در نبردهای اطراف شوشی، اچمیادزین، آشتاراک و اوشاکان خوب جنگیدند و در برخی از برخوردها تأثیرات قابل‌توجهی بر جای نهادند. اگرچه در سرنوشت پایانی جنگ، نقش خاصی ایفا نمودند (Ibid, p:88).

نرسس به دنبال سپاه روس روان شد و قبل از پایان جنگ به اچمیادزین رسید. او توسط کلنل لازاروف - از قبیلۀ بانفوذ ارمنی در روسیه - و گریبایدوف - شاعر و دیپلمات روس - یاری می‌شد. پس از جنگ، این مردان، فرمانده پاسکویچ را به استفاده از هر وسیله‌ای برای تشویق ارامنه شمال ایران برای کوچ به ایروان، به امید افزایش جمعیت ارمنی در آن مناطق، برانگیختند^۲ (نک: آرشیو ماتناداران، مجموعه ارمنی، پوشه ۵۵، اسناد: ۲۳۳، ۲۴۶؛ آرشیو ماتناداران، پرونده لازاریان، پرونده ۸۸، پوشه ۱۰۲، بخش ۳، سند: ۲۱۰، پوشه ۱۰۴، بخش ۸، سند: ۱۱۱، پوشه ۱۰۵، بخش ۱۳، سند ۱۵۴، پوشه ۱۰۶، بخش ۱۴، اسناد: ۱، ۳۷، ۴۵، ۴۷، پوشه ۱۰۶، بخش ۵۱، اسناد: ۹۳، ۹۶، پوشه ۱۱۱، بخش ۳۶، سند: ۸۰؛ آرشیو ماتناداران،

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره فعالیت نرسس در این دوره نک: آرشیو ماتناداران، پرونده نرسس آشتاراک، پرونده ۵۴، پوشه ۱۶۵، سند: ۳۶۸، پوشه ۱۶۶، اسناد: ۶۰۲-۶۰۵، ۶۰۹، ۶۴۸، ۸۲۲، ۸۶۸، ۸۸۹، ۹۰۱، پوشه 166a، سند: ۱۰۹۵. به نقل از کتاب Bournoutian, 1992, pp: 87, 88.

۲. این مهاجرت باعث افزایش جمعیت ارمنی در ایروان شد و تغییرات اقتصادی و سیاسی در منطقه را به دنبال آورد. اما عباس میرزا مدعی بود که اکثریت این مهاجران وادار به ترک آذربایجان به ایروان شدند. در واقع برخی از این ارامنه از زندگی تحت حمایت روس‌ها رضایت نداشته و لذا آن مناطق را ترک کرده و به ایران آمدند. بسیاری از این مراجعان از سوی عباس میرزا و جانشینان او استقبال می‌شدند. نک: آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1۵، سند: ۷۶۲.

پرونده یریتسیانتس، پرونده ۴۹۲، پوشه ۱۵۹، سند: 210g^۱.

نرسس برای خدماتش به روسیه پاداش گرفت و از آن دولت مدال دریافت نمود. یک سال پس از قرارداد ترکمانچای به مقام اسقف اعظم در بسارابی ترفیع یافت و سرانجام در سال ۱۸۴۳م (۱۲۵۹ق) به مقام کاتولیکوسی اچمیادزین دست یافت؛ و در همان حال به تلاش‌هایش برای کسب خودمختاری و استقلال یک دولت ارمنی ادامه داد. بر اثر تلاش‌های نرسس داوطلبان داخل و خارج ارمنستان برای ایجاد یک دولت مستقل ارمنی از پای ننشستند؛ تلاشی که تا زمانی که نرسس زنده بود محقق نشد مگر یک دوره بسیار کوتاه مدت که آن هم از میان رفت و تنها پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود که عملی شد. نرسس و داوطلبان ارمنی موفق به تأسیس «ایالت ارمنی» و آن هم در داخل امپراتوری روسیه شدند؛ زیرا منطقه ایروان قسمتی از حکومت و اداره قفقاز جنوبی شد. حتی عنوان «ایالت ارمنی» هم پس از سال ۱۸۴۰م (۱۲۵۶ق) از میان رفت (نک: Bournoutian, 1992, pp: 89-91).

روس‌ها با قرارداد ترکمانچای در سال ۱۸۲۸م (۱۲۴۳ق) موفق شدند ایروان و نخجوان را نیز از کنترل ایران خارج کنند و تحت کنترل و نفوذ خود قرار دهند. تا سال ۱۸۳۱م (۱۲۴۶ق) ایروان تا حدودی مستقل باقی ماند و خواب و رؤیای نرسس و همفکرانش تا حدودی به وقوع پیوست. ولی در همان سال ایروان به قلمرو تزارها ضمیمه شد و در سال ۱۸۳۶م (۱۲۵۲ق) روس‌ها «آئین‌نامه»ی را تدوین نموده و آن را به کلیسای اچمیادزین نیز تحمیل نمودند. با این عمل کلیسای اچمیادزین تحت نفوذ و سیطره روسیه قرار گرفت. روس‌ها با این «دستورالعمل و مجموعه قوانین» تحمیلی به اچمیادزین، آنرا تحت کنترل خود درآورده و بر اعمال و اقدامات آن نظارت نمودند. روسیه با این «دستورالعمل» انتخاب کاتولیکوس را از اچمیادزین سلب نمود و از آن پس این امپراطور روسیه بود که کاتولیکوس اچمیادزین را برمی‌گزید نه اچمیادزین؛ به این ترتیب در واقع حقی که همواره در اختیار اچمیادزین بود از آن سلب شد.

روس‌ها حتی فراتر رفته و با گماردن جاسوس‌هایی در اچمیادزین، بر عملکردها و

۱. به نقل از: Bournoutian, 1992, pp: 88,89.

اقدامات آن نظارت نمودند. در واقع روسیه با این «آئین‌نامه» تحمیلی بر اچمیادزین، استقلال فکری و اندیشه اچمیادزین را از میان برد؛ کاری که ایرانیان هرگز با آن انجام نداده بودند و همواره استقلال کلیسای اچمیادزین را به رسمیت شناخته بودند. این عملکرد روس‌ها در اچمیادزین و این «دستورالعمل» تحمیلی آن‌ها بر آن تا انقلاب شوروی در سال ۱۹۱۷م (۱۳۳۵ق) ادامه داشت. نتیجه آنکه وضعیت کلیسای تحت سلطه روس‌ها بسیار بدتر از زمانی شد که تحت نفوذ ایرانیان قرار داشت. ولی جای شگفتی است که با همه این شرایط ناگوار، کلیسای اچمیادزین به‌عنوان کلیسای گریگوری، بر خلاف کلیسای گرجستان، موفق شد به‌عنوان مسئول مستقل و پاسخ‌گوی به تزار به رسمیت شناخته شود؛ و لذا استقلال مذهبی و دینی خود را حفظ نمود و از مستحیل شدن در کلیسای ارتدوکس روسیه در امان ماند (Polnoe, XI, No, 8970, pp:350-368, Bournoutian, 1992, pp: 90-92).

در ارزیابی نقش ارامنه و کلیسای اچمیادزین در ستیز میان ایران و روس، برخی از مورخان به‌طور قاطع به نقش ارامنه در جدایی قفقاز جنوبی از ایران تأکید دارند. اگرچه حقیقت دارد که از قرن هفدهم برخی از رهبران ارمنی ساکن در قفقاز جنوبی، رؤیای یک ارمنستان خودمختار و مستقل را داشتند و در جستجوی یاری قدرت‌های مختلف بودند؛ اما اکثریت ارامنه در انتظار استقرار مجدد یک دولت ارمنی نبودند و لذا در هیچ‌یک از فعالیت‌های «میهن‌پرستی» مشغول نشدند و این ارامنه برجسته ساکن در خارج از ایروان، در قره‌باغ، تفلیس، مسکو، هندوستان و حتی بسارابی بودند که نیروی محرکه تفکر ارمنستان مستقل و خودمختار به شمار می‌رفتند (آرشیو ماتناداران، پرونده نرسس آشتاراک، پرونده ۵۴، پوشه ۱۶۶، سند: ۱۹۰؛ Bournoutian, 1992, pp: 91-92)؛ ولی در این میان نمی‌توان نقش نرسس آشتاراک و هم‌فکران او که در فکر ایجاد ارمنستان مستقل و خودمختار بودند و باعث جدایی ایروان از ایران و الحاق آن به روسیه شدند را نادیده گرفت.

1. Polnoe sobranie rossiiskoi imperii, XI no. 8970 cited in Bournoutian, George, *Russia and the Armenians of Transcaucasia, 1797-1889: A Documentary Record*. Costa Mesa, CA. Mazda Press, 1998, pp. 47-53, 350-368.

اصل این سند به روسی و مربوط به سال ۱۸۳۶م است. درباره آئین‌نامه‌ای است که شامل ۱۰ فصل و ۱۴۱ ماده است که به مجلس سنا تقدیم و در ۱۰ آوریل ۱۸۳۶ تبدیل به قانون شد. این سند تحت عنوان: «مجموعه کامل قوانین امپراتوری روسیه، سری اول تا دوم، مسکو و سنت پترزبورگ، ۱۸۳۰-۱۸۸۵، یازده، [شماره ۸۹۷۰] صص ۱۹۴-۲۰۹» موجود است.

نتیجه‌گیری

در بررسی و تحلیل مناسبات عباس میرزا با کلیسای اچمیادزین و رهبران آن عوامل متعددی را باید در نظر گرفت. از سویی عباس میرزا برای جلوگیری از متمایل شدن ایروان و به‌ویژه اچمیادزین به روس‌ها در صدد تحکیم مناسبات با آن‌ها برآمد تا شاید از آن راه مانع جدایی ایروان از ایران شود. از سویی رفتارهای سخت‌گیرانه و تحمیلات مالی و بی‌سیاستی‌های برخی از حاکمان و سرداران ایران در ایروان، مانند حسین‌قلی خان سردار و برادرش حسن خان، نسبت به آرامنه ایروان و سایر آرامنه منطقه قفقاز، باعث خنثی شدن اقدامات عباس میرزا شد. اگرچه عمدتاً گرایشها و توجهات روس‌های مسیحی در منطقه قفقاز حائز اهمیت بود، اما ارتباط و دلبستگی قاطبه جمعیت ارمنی ایروان، به دنبال سامان اقتصادی و بهبود شرایط مالی مردم ارمنی بود و کمتر به دنبال تظاهرات و جریانات سیاسی موجود در مناطق قره‌باغ، گنجه و گرجستان وارد شدند؛ و اتفاقاً کلیسای اچمیادزین نیز در این راه هدایت مردم ارمنی خود را به عهده داشت. تا زمانی که شرایط عمومی مردم در ایروان مساعد بود، اکثریت جمعیت ارمنی و رهبران آن به وضعیت آرامش و صلح آمیز و غیرسیاسی آن رضایت داشتند؛ اما از زمانی که وضعیت اقتصادی ایروان به هم خورد و ارتباط منطقی موجود میان دولت ایران و ایروان بر اثر عوامل متعددی از میان رفت و ضعف مناسبات میان آن‌ها پدیدار شد، آرامنه ایروان به وعده‌های روسی برای خارج شدن از این وضعیت نامساعد، فریفته شدند و به دنبال واحدهای مختلف روسی برای نبرد با ایران رهسپار شدند. شرایط بسیار وخیم‌تر از آن شده بود که عباس میرزای ولیعهد با تمام تلاش‌هایی که در این راه بکار برد، بتواند از عهده تدارک آن برآید.

در این باره می‌باید نقش رهبران ارمنی و به‌ویژه نرسس آشتاراکلی را نیز در نظر گرفت. اسناد و مدارک بسیاری حاکی از این است که در همان حال که عباس میرزای ولیعهد به خوبی از مقاصد و نیات واگرایانه نرسس آگاه بود و از آن رو درصدد خنثی نمودن آن‌ها بود، ولی نرسس نیز با کمک روس‌ها در جدایی ایروان از حاکمیت ایران از هیچ تلاشی فروگذار نمود، تلاشی که به مقاصد روس‌ها در پابان جنگ‌های دوم ایران و روس و جدایی ایروان از ایران ختم شد

منابع

الف) فارسی

– کتاب‌ها

- قاضیها، فاطمه (۱۳۸۱)، *اسناد روابط ایران و روسیه در دوره فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار*، چاپ اول، تهران، وزارت امور خارجه.
- مقتون دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۸۳)، *مآثر سلطانیه*، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
- میرزا فضل الله شیرازی متخلص به خاوری (۱۳۸۰)، *تاریخ ذوالقرنین*، ج اول، به تصحیح و تحقیق ناصرافشار فر، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- نصیری، محمدرضا (۱۳۶۶)، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران*، ج اول، تهران، کیهان.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۹)، *روضه الصغای ناصری*، ج ۹، تهران، کتابفروشی مرکزی.

– مقاله‌ها

- آهنگران، امیر، «واکاوی علل ناکامی فتحعلی شاه قاجار در جنگ‌های ایران و روس (نبردهای قفقازیه)»، *مجله تاریخ روابط خارجی*، زمستان ۱۳۸۸، شماره ۴۱، صص ۱۰۱-۱۳۲.
- امیر احمدیان، بهرام، «جنگ‌های ایران و روسیه و جدایی قفقاز از ایران»، *مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، تابستان ۱۳۸۳، شماره ۴۶، صص ۱۵۱-۱۸۴.
- باتوف، اسچر، «مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه»، ترجمه محمود کی، *مجله بررسی‌های تاریخی*، خرداد و تیر ۱۳۵۳، شماره ۵۱، صص ۴۷-۹۴.
- حیدری، اصغر، «آتش در آذربایجان، جنگ‌های ایران و روس، وضع آذربایجان و علل شکست ایران»، *مجله تاریخ معاصر ایران*، پاییز ۱۳۸۸، شماره ۵۱، صص ۱۴۵-۱۶۶.
- دهقان نژاد، مرتضی؛ محمود آبادی، علی اصغر؛ آقازاده، جعفر، «واکاوی آغاز دوره دوم جنگ‌های ایران و روسیه»، *مجله مطالعات تاریخ اسلام*، پاییز ۱۳۹۰، شماره ۱۰، صص ۳۷-۵۶.

- ریاحی، محمدمین، «نامه عباس میرزا به شیخعلی خان بیگلربیگی قبه و دربند»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، مرداد و شهریور ۱۳۵۳، شماره ۵۲، صص ۱۰۹-۱۲۲.
- زرگری نژاد، غلامحسین، «موافقت نامه گلستان: قرارداد متارکه جنگ یا عهد نامه قطعی (!؟)»، *مجله مطالعات تاریخ اسلام*، بهار ۱۳۹۰، شماره ۸، صص ۱۰۲-۷۷.
- زیویار، فرهاد، «نکاتی چند پیرامون منبع شناسی و جریان شناسی فرهنگی - تاریخی جنگ‌های ایران و روس»، *مجله فرهنگ*، پاییز و زمستان ۱۳۷۷، شماره ۲۷ و ۲۸، صص ۱۶۱-۱۸۶.
- هویدا، رحیم، «رودخانه ارس و رویدادهای تاریخی اطراف آن»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، فروردین، اردیبهشت ۱۳۵۰، شماره ۳۶ (صص ۱۷۹-۱۹۶)، آذر و دی ۱۳۵۰؛ شماره ۲، سال ششم، صص ۱-۲۰.

ب) لاتین

- کتاب‌ها

- Bournoutian, George, (1992), *The Khanate of Erevan under Qajar Rule, 1795-1828*. New York, Columbia University Persian Series.
- Bournoutian, George, (2001), *Armenians and Russia 1626-1796*, A Documentary Record, California, Mazda.
- Crete, Abraham, (1999), *The Chronicle of Abraham of crete*, Annotated translation from the Critical Text with an introduction and Commentary by George Bournoutian, California, Mazda.
- Simeon Erevantsi. 19- Erevan Simeon, (2009), *Jamber*, Introduction and Annotated Translation by George Bournoutian, California, Costa Mesa.

- مقاله‌ها

- Orouji, Fatemeh, (2013), "Nader Shah's Cooperation with Armenians", *Journal of the Society for Armenian Studies*, Volume 22, California, State University Fresno, pp: 253-262.

ج) اسناد

- آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، مجموعه ایرانی، پرونده ۲۹، پوشه 1a، پوشه 1d.
 - آرشیو ماتناداران، مجموعه ارمنی، پوشه ۵۵، پوشه ۵۸.
 - آرشیو ماتناداران، پرونده نرسس آشتاراک، پرونده ۵۴، پوشه ۱۶۵، پوشه ۱۶۶، پوشه 166a.
 - آرشیو ماتناداران، پرونده لازاریان، پرونده ۸۸، پوشه ۱۰۲، بخش ۳، پوشه ۱۰۴، بخش ۸، پوشه ۱۰۵، بخش ۱۳، پوشه ۱۰۶، بخش ۱۴، بخش ۱۵، پوشه ۱۹۶، بخش ۵۱، پوشه ۱۱۱، بخش ۳۶.
 - آرشیو ماتناداران، پرونده یریتسیاتنس، پرونده ۴۹۲، پوشه ۱۵۹.
 - آرشیو ماتناداران، اسناد فارسی، ج ۴ (۱۷۳۴-۱۷۹۷)، ایروان، به کوشش دکتر کاستی کیان، ۲۰۰۸ م.
 - *Akty sobrannye Kavkazskoiu Arkheograficheskoiu Kommissiei* (مدارک رسمی والی امپراطور روسیه در قفقاز) Tiflis, 1866, I, document 657, cited in Bournoutian, George, *Russia and the Armenians of Transcaucasia, 1797-1889: A Documentary Record*. Costa Mesa, CA. Mazda Press, 1998, pp. 47-53.
- اصل این سند روسی است. گزارشی است از وزارت امور خارجه روسیه در تفلیس به دولت روسیه درباره وضعیت داخلی قسمت‌های شرقی ترکیه، ایروان، نخجوان، خوی، گنجه، قراباغ و اوضاع داخلی ایران. این سند جزو «اسناد حکومت روسی قفقاز: اقدامات هیئت باستان‌شناسی قفقاز، ۱۲ جلد (تفلیس، ۱۸۶۶-۱۹۰۴)، ج اول، سند شماره ۳۵، صص ۱۱۱-۱۲۴، همچنین در تقویم کاوولاسکی ۱۸۶۴ (تفلیس، ۱۸۶۳) صص ۱۸۳-۲۱۲» قرار دارد.
- *HASE, Hamarotut' iwn ants' itsKristosakert Mary Ar'oroy Hayots' surb Ejmiatsni (A Short Documentary Account of Holy Etchmiadzin, Mother Church of the Armenians, as recorded by cotholicos Nerses of Ashtarak), Thilis, 1853, cited in Bournoutian, Ibid, pp. 231-239*
- اصل این سند به زبان ارمنی بوده و از اسناد کتاب «تاریخ مختصر آستانه مقدس ارامنه، اچمیادزین» به قلم کاتولیکوس نرسس آشتاراک، چاپ تفلیس، ۱۸۵۳ م است. نامه‌ای است

که نرسس آشتاراکلی اسقف کلیسای اچمیادزین در سال ۱۸۲۳ به عباس میرزا نوشته است.

- *Matenadaran Archives*, file 45 document 164, cited in Bournoutian, Ibid, pp. 239-245.

اصل این سند به ارمنی است. اسقف اعظم تاتئو به نام مارتیروس در سال ۱۸۲۴ برای تسلیم نامه نرسس به حضور عباس میرزا در تبریز رسید؛ و در مقابل پاسخ شاهزاده را دریافت کرد و به نزد نرسس برد. این سند حاوی گزارش نماینده نرسس از دیدار او با شاهزاده و پاسخ عباس میرزا به نامه نرسس است. این سند در «آرشیو ماتناداران، آرشیوهای کاتولیکوس، [ارمنستان، ایروان]» موجود است.

- *Polnoe sobranie rossiiskoi imperii*, XI no. 8970 cited in Bournoutian, Ibid, pp. 350-368.

اصل این سند به روسی است و مربوط به سال ۱۸۳۶م است. درباره آئین‌نامه‌ای است که شامل ۱۰ فصل و ۱۴۱ ماده است که به مجلس سنا تقدیم و در ۱۰ آوریل سال ۱۸۳۶ تبدیل به قانون گردید. این سند تحت عنوان: «مجموعه کامل قوانین امپراتوری روسیه، سری اول تا دوم، مسکو و سنت پترزبورگ، ۱۸۳۰-۱۸۸۵، یازدهم، [شماره ۱۹۷۰] صص ۱۹۴-۲۰۹» موجود است.

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۱/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۱/۰۱

بررسی بسامد و انواع کارکردهای شعر فارسی و عربی در متون تاریخی فارسی قرن هفتم

حسن اسدزاده خانقاه^۱

محمد ابراهیم پور نمین^۲

خسرو جلیلی کهنه شهری^۳

چکیده

متون کهن تاریخی فارسی به‌ویژه از قرن ششم هجری به بعد، از سویی به سبب موضوع خود، و از سوی دیگر به دلیل کاربرد عناصر و شیوه‌های ادبی‌سازی در این متون، در ملحقا و پیوندگاه دو گونه «تاریخ‌نگاری» و «ادبیات» قرار می‌گیرند. در این میان، شعر اعم از فارسی و عربی، با دو نوع کارکرد عمده «خبری» و «آرایه‌ای» حضوری چشمگیر در این متون، و نزدیکی دو گونه مزبور به هم دارد؛ در پژوهش حاضر با استناد به طبقه‌بندی‌های ریزتر و دقیق‌تر از انواع کاربردهای شعر، بسامد این انواع و دلایل آن، در هفت اثر تاریخی قرن هفتم، شامل *تاریخ طبرستان*، *بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان (تاریخ افضل)*، *عقدالعلی للموقف الاعلی*، *تاریخ جهانگشا*، *مختصر سلجوقنامه (تاریخ ابن‌بی‌بی)*، *طبقات ناصری*، و *نظام‌التواریخ* که متعلق به سه گونه تاریخ‌نگاری «عمومی»، «محلّی» و «دودمانی» اند به روش توصیفی‌تحلیلی، و اسنادی‌کتابخانه‌ای بررسی شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که کارکرد شعر در مجموع این آثار، بیشتر جنبه ادبی و آرایه‌ای دارد تا

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آستارا، ایران hasanasadzadehkhngah@gmail.com

۲. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد آستارا، ایران ebrahim.purnamin@gmail.com

۳. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد آستارا، ایران (نویسنده مسئول)

jalil_khosro@yahoo.com

۳. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد آستارا، ایران

کارکرد روایی و خبری. یعنی نویسندگان بیشتر کوشیده‌اند از قدرت تأثیر شعر در تأکید بر مفهوم «عبرت» بهره ببرند تا این که گزارشی منظوم از «خبر و روایت تاریخی» ارائه کنند. تعلق نویسندگان این آثار به طبقه دیوانیان و کوشش هرچه بیشتر آنان در تبدیل آثار خود به اثری هنری و منطبق با معیارهای زیباشناختی عصر را می‌توان از دلایل این امر تلقی کرد. از میان انواع سه‌گانه تاریخ‌نگاری نیز، حجم و بسامد به‌کارگیری شعر، فارغ از انواع کارکردهای آن، در دو نوع «محلی» و «دودمانی» در مقایسه با تواریخ عمومی بسیار چشمگیرتر است. در پایان مقاله نیز جدولی تنظیم و ارائه شده است که خواننده می‌تواند معرفی و نوع تاریخ‌نگاری هر اثر، بسامد موارد استشهاد، تعداد ابیات به‌کاررفته، تفکیک تعداد ابیات فارسی و عربی و نهایتاً انواع کارکردهای شعر را در متون تاریخی مذکور در موجزترین شکل ممکن ملاحظه کند.

واژگان کلیدی: متون تاریخی، تاریخ‌نگاری، مورخ، قرن هفتم، حوادث تاریخی، اشعار فارسی و عربی.

Study of the Frequency and Types of Functions of Persian and Arabic Poetry in Seventh Century Persian Historical Texts

Hassan Asadzadeh Khangah¹
Mohammad Ebrahimpour Namin²
Khosro Jalili Kohnehshari³

Abstract

Ancient Persian historical texts, especially from the sixth century (AH) onwards, due to their subject matter, and also because of the use of elements and methods of literature in these texts, are in a combination of "historiography" and "literature". Among these, poetry, both Persian and Arabic, with two main types of functions, "news" and "array", has a significant presence in these texts, and the closeness of the two types; In the present study, citing finer and more precise classifications of types of poetry applications, the frequency of these types and their reasons in seven historical works of the seventh century (AH), including: *Tarikh-e Tabarestan*, *Badaye al-azman fi vagayea-e Kerman (Tarikh-e Afzal)*, *Egd al-ola*, *Tarikh-e Jahangosha*, *Mokhtasar-e Saljuknam (Tarikh-e Ibn-e Bibi)*, *Tabaghat-e Naseri*, and *Nezam al-tavarikh*, which belong to three types of historiography, "general", "local" and "dynastic", have been studied using a descriptive-analytical method, and examining library documents. The results of the research show that the function of poetry in these works is more literary and array than narrative and news. That is, writers have sought to use the power of poetry to emphasize the concept of "edification" rather than to present a poetic account of "historical news and narrative." One of the reasons for this is that the authors of these works belong to the Divan class and try as hard as they can to turn their works into works of art in accordance with the aesthetic criteria of the time. Among the three types of historiography, the volume and frequency of poetry use, regardless of its functions, is much more significant in both local and lineage types compared to general histories.

1. PhD student in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Astara Branch, Iran
hasanasadzadehkhngah@gmail.com

2. Assistant Professor Islamic Azad University, Astara Branch, Iran (Corresponding Author)
ebrahimpurnamin@gmail.com

3. Assistant Professor Islamic Azad University, Astara Branch, Iran jalil_khosro@yahoo.com

At the end of the article, a table is prepared and presented that the reader can see the introduction and type of the historiography of each work, the frequency of testimonies, the number of verses used, the separation of Persian and Arabic verses and finally the types of poetic functions in the mentioned historical texts in the most concise form possible.

Keywords: Historical Texts, Seventh Century, Persian Poetry, Arabic Poetry, Historiography.



۱. مقدمه

دلایل متعددی وجود دارد که متون تاریخی فارسی را بخشی مهم از میراث زبان و ادبیات فارسی قرار می‌دهد با این تفاوت که متون متقدم و بسیار کهن تاریخی فارسی از قبیل تاریخ بلعمی بیشتر میراثی زبانی تلقی می‌شوند و عنصر «ادبیت» در آن‌ها بیش از هر چیز برخاسته از خصلت ذاتی کهن بودن زبان در آن‌ها و در نتیجه نوعی جلوه آرکائیک (کهن‌گرایانه) برای خواننده امروزی آن متن‌هاست، اما در متون متأخر به‌ویژه در متون قرن ششم هجری به بعد از قبیل *راحه‌الصدور* و *تاریخ جهانگشا* و... «ادبیت» آثار تاریخی حاصل به‌کارگیری چشمگیر و گاه البته افراطی آرایه‌ها و فنون ادبی است. این ویژگی و نیز سیر تحول تاریخی آن را می‌توان هم در پژوهش‌های ادبی کلاسیکی همچون *سبک‌شناسی بهار*، *فن نثر حسین خطیبی* و *تاریخ ادبیات صفا* و نیز در آثار عده‌ای از تاریخ‌پژوهان از جمله کتاب *تاریخ‌نویسی در ایران، نقد و بررسی منابع برگزیده (از ابوعلی بلعمی تا میرزا آقاخان کرمانی)* به قلم عباس قدیمی قیداری که در بررسی‌های خود توجه خاصی را به این موضوع نشان داده است، مطالعه و ملاحظه کرد (ر.ک قدیمی قیداری، ۱۳۹۶).

به‌کارگیری شعر را در تحقق «ادبیت» متون تاریخی فارسی بی‌گمان می‌توان یکی از بارزترین و شایع‌ترین تکنیک‌های رایج دانست. نگارندگان متن‌های تاریخی متأخر، عموماً هم برای نشان دادن توانایی علمی و ادبی خویش به ممدوحان صاحب‌قدرت و هم بخشیدن جذابیت بیشتر به نثر خود و استفاده از ذوق شعرپسند ایرانی در جای‌جای آثار خود از اشعار بهره برده‌اند. اما این بهره‌گیری در طول تاریخ و حتی در میان کتاب‌های یک عصر و یک سبک، تفاوت‌هایی با هم دارد. اگرچه استشهاد شعری عموماً از خصایص سبکی نثر فنی از قرن ششم به بعد است (نک. بهار، ۱۳۹۱، جلد ۲: ۲۴۸)، موارد و حجم استشهادات شعری اعم از فارسی و عربی در متون تاریخی قرن هفتم افزایش چشمگیری یافته است. در پژوهش حاضر، متون تاریخی فارسی قرن هفتم به‌مثابه جامعه آماری‌ای مناسب و با نمونه‌هایی متنوع شامل هفت اثر تاریخی *تاریخ طبرستان*، *بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان (تاریخ افضل)*، *عقدالعلی للموقف الاعلی*، *تاریخ جهانگشا*، *مختصر سلجوقنامه (تاریخ ابن‌بی‌بی)*، *طبقات ناصری*، و *نظام‌التواریخ* از سه نوع تاریخ‌نگاری «عمومی»، «محلی» و

«دودمانی» از حیث انواع کاربردهای شعر اعم از فارسی و عربی توصیف و تحلیل شده‌اند. در این پژوهش برآنیم تا به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که: ۱. شعر در آثار تاریخی این دوره چه کارکردهایی داشته است؟ و ۲. با توجه به اقسام تاریخ‌نگاری، مورخان قرن هفتم در کدام قسّم از کتاب‌های تاریخی، بیشتر از شعر بهره جسته‌اند و چرا؟

درباره بازتاب شعر در متون تاریخی قرن هفتم پژوهش‌های چندانی صورت نگرفته است. محدود پژوهش‌هایی را در این زمینه می‌توان دید از جمله علوی‌زاده، ساکت و رادمرد (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «نقش ابیات شاهنامه در انسجام متنی تاریخ جهانگشا»، کوشیده‌اند با استناد به موارد استشهادات جوینی به ابیات شاهنامه و تحلیل آن‌ها، وجود نوعی انسجام و هماهنگی میان ابیات و متن منثور تاریخ، و نیز نقش محوری ابیات مذکور را در کیفیت‌بخشی ادبی به تاریخ جهانگشا نشان دهند. مسبوق و دلشاد (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی کارکردهای شعر در تاریخ بیهقی و تاریخ فخری» کوشیده‌اند میزان بهره‌گیری هریک از این تاریخ‌نگاران از شعر را بسنجند و اهداف و کارکردهای آن را در این دو متن تاریخی، تحلیل و تبیین کنند. مسبوق و دلشاد در مقاله مذکور مدلی را برای طبقه‌بندی انواع کارکردهای شعر در این دو متن تاریخی ارائه کرده‌اند شامل چهار کارکرد تاریخی-روایی، ادبی-آرایه‌ای، استنادی-استدلالی و تفسیری-توصیفی که به نظر می‌رسد مدلی مناسب برای طبقه‌بندی کارکردهای شعر در متون تاریخی هر دوره باشد. طبقه‌بندی کارکردها در مقاله حاضر نیز مبتنی بر همین مدل بوده است. آقارضایی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ‌نگاری افضل کرمانی در کتاب عقدا لعلی للموقف الاعلی» ضمن معرفی افضل کرمان، اثر مذکور را بررسی کرده است. کشاورز بیضایی هم (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیلی بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری قاضی بیضاوی» ویژگی‌های معرفت تاریخی قاضی بیضاوی را در نظام‌التواریخ و میزان توفیق وی را بررسی کرده است. البته می‌توان به پژوهش‌هایی از این دست اما در باب متون تاریخی متعلق به ادوار و قرون دیگر هم توجه داشت. از جمله مهم‌ترین این پژوهش‌ها، پژوهشی است از بازورث، محقق نام‌آشنای تاریخ دوره غزنویان. او در مقاله‌ای با عنوان «شواهد شعری در تاریخ مسعودی [تاریخ بیهقی]»، (۱۳۸۴) نشان داده است که بیهقی استشهاد شعری را برای برجسته نمودن و تأکید بر نکات اخلاقی و عبرت‌آموزی از حوادث و موقعیت‌های تاریخی، اعم از حوادث و موقعیت‌های

گذشته که به مناسبت‌هایی از آن‌ها یاد کرده و چه حوادث و مسائل مربوط به زمانه خود او، بهره برده است.

پیش از ورود به بحث و بررسی موضوع اصلی مقاله، باید به دو مقوله الف. تاریخ‌نگاری اسلامی و انواع آن، و ب. طبقه‌بندی انواع کارکردهای شعر در متون تاریخی، به‌مثابه مبانی نظری بحث توجهی جدی کرد.

۱-۱. اقسام تاریخ‌نگاری

در باب تاریخ‌نگاری اسلامی اعم از عربی و فارسی پژوهش‌های کلاسیک و مهمی منتشر شده است از قبیل اثر کلاسیک فرانتس روزنتال با عنوان *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام* (۱۳۶۵)، و آثار متعدد دیگر از جمله *علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی* اثر صادق آئیه‌وند (۱۳۷۷)، *تاریخ‌نگاری در اسلام* اثر هادی عالم‌زاده و سیدصادق سجادی، *مسلمانان و نگارش تاریخ* اثر عبدالرحمن خضر (۱۳۸۹)، *تاریخ‌نگاری اسلامی* رابینسون (۱۳۹۲)، و *تاریخ‌نگاری فارسی* اثر جولی اسکات میثمی (۱۳۹۷) و... در این میان پروین ترکمنی‌آذر در طرح «تاریخ‌نگاری در ایران دوره اسلامی تا حمله مغول»، سبک‌های تاریخ‌نگاری را در سه فصل «تاریخ‌نگاری عمومی»، «تاریخ‌نگاری ادواری (دودمانی)» و «تاریخ‌نگاری محلی» بررسی کرده است (ر.ک. به ترکمنی‌آذر، ۱۳۹۲). با توجه به ماهیت جامعه آماری پژوهش حاضر، طبقه‌بندی ترکمنی‌آذر با این پژوهش تناسب تام دارد. یکی از مهم‌ترین انواع تاریخ‌نگاری در ثبت رویدادهای تاریخی ایران، تاریخ‌نگاری عمومی بوده است که بیشتر نویسندگان آثار خود را از خلقت عالم و پدیده‌های آن و داستان حضرت آدم و حوا آغاز می‌کردند و پس از توصیف شرح سرگذشت پیامبران، به تاریخ اساطیری ایران می‌پرداختند. سپس تاریخ اسلام را از زندگانی نبی مکرم اسلام و تاریخ سلسله‌های ایرانی را تا عصر خویش می‌نگاشتند. البته «مؤلفان این‌گونه آثار، جهان‌بینی اسلامی داشتند و در تألیف تاریخ جهان بیشتر به روایت‌های ایرانی و اسلامی توجه می‌کردند و به تاریخ یونان و روم، چین و هند پیش از اسلام کمتر می‌پرداختند» (ناجی، ۱۳۸۹: ۱۱۱). قدیمی‌ترین تاریخ عمومی برجامانده به زبان فارسی، *تاریخ بلعمی* نوشته ابوعلی بلعمی است. نثر و شیوه تاریخ‌نگاری تاریخ بلعمی، سرمشق مؤلفان بعدی شد؛ به گونه‌ای که در قرن هفتم که در این پژوهش به آن پرداخته

می‌شود نیز، منهای سراج در طبقات ناصری و قاضی بیضاوی در نظام‌التواریخ با این شیوه به نوشتن تاریخ پرداخته‌اند.

نوع دوم، تاریخ‌نگاری محلی است. این نوع تاریخ‌نگاری یکی از مناسب‌ترین روش‌های ثبت تاریخ است. دلیل ارزش خاص این دسته از آثار در ارائه گزارش‌های تاریخی دقیق نویسندگان آن‌هاست. کسب افتخار و اعتلابخشی به منطقه خود و ضبط شایسته رخدادها و حوادث هر سرزمینی، احتمالاً مهم‌ترین انگیزه مؤلفان این‌دست از آثار بوده است. در بیشتر این آثار، گزارش رویدادهای مهمی که به بنیان شهر یا شهرهای منطقه انجامیده، دیده می‌شود. زرین کوب در مورد نگارش تاریخ‌های محلی و اهمیت آن، چنین می‌نویسد: «در این گونه تاریخ‌ها که غالباً اطلاعاتی سودمند نیز در باب ولایات نوشته‌اند، معلومات مفیدی در باب حوادث و وقایع اوایل فتوح اسلام مندرج است و در واقع موجب تألیف این گونه تاریخ‌ها در اوایل ظاهراً تا حدی تدوین اطلاعات در باب کیفیت فتح بلاد بوده است تا در مورد اخذ و جمع مال و خراج، اساس و زمینه موثق و درستی در دست باشد و چون در این باب برحسب آن که شهری به صلح گشوده شده باشد یا به جنگ، حکم خراج تفاوت داشته است. در هر شهری از قدیم واقفان و علاقه‌مندان به تدوین اطلاعات و جمع اخبار می‌پرداخته‌اند و بعدها دیگران بر آن اطلاعات و اخبار مطالب تازه‌ای می‌افزودند و سوانح احوال امراء و سلسله‌های محلی را نیز یادداشت می‌کرده‌اند» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۵۱).

نوع سوم تاریخ‌نگاری ایرانی، تاریخ‌نگاری دودمانی یا سلسله‌ای است. مورخان، شاید به انگیزه پاداش و صله گرفتن از حاکمان و شاهان، تاریخ سلسله آنان را تألیف می‌کردند. «شیوه تاریخ‌نگاری دودمانی بسیار قدیمی است و ویژگی بارز اسلامی آن توجه خاص به مسائل اخلاقی و اداری است. شاید این توجه نشانه نفوذ تاریخ‌نگاری ایرانیان باشد که تاریخ را بر حسب دوران حکومت شاهان تنظیم می‌کرده‌اند» (روزنتال، ۱۳۶۵: ۱۰۶ و ۱۰۷). تاریخ‌نگاری دودمانی یا سلسله‌ای اغلب به خاندان‌های درباری توجه داشته و وابستگی این نوع مورخان به دربارها در بیشتر مواقع مانع از بی‌طرفی آن‌ها در گزارش وقایع تاریخی شده است.

۱-۲. انواع کارکردهای شعر در متون تاریخی

پیش از این و در پیشینه پژوهش به دسته‌بندی مسبوق و دلشاد از انواع کارکردهای شعر در متون تاریخی به‌ایجاز تمام اشاره شد. یکی از اهداف و کارکردهای شعر در متن تاریخی، کارکرد تاریخی است. منظور از کارکرد تاریخی-روایی آن است که «شعر» گزارشگر متن و خبر تاریخی باشد یا به تعبیری دیگر، کارکرد شعر، ترجمانی منظوم واقعه تاریخی موردنظر باشد. شاید مشهورترین نمونه‌های چنین کارکردی را بتوان فتحنامه‌های شاعران دربار محمود غزنوی در شرح فتوحات او در هندوستان دانست. کارکرد آرایه‌ای - ادبی را اساساً باید مهم‌ترین و خاص‌ترین کارکرد شعر در نثر فنی به‌طور کلی دانست. در واقع استشهاد به شعر در انواع و گونه‌های مختلفش نوعی خصیصه سبکی برای نثر فنی است که این نثر را به‌طور خاص از اوایل قرن ششم، از نثر دوره‌های پیش از خود ممتاز می‌سازد. پیداست که ورود شعر به متن نثر با کارکرد ادبی-آرایه‌ای تلاشی بوده است برای بالاتر بردن عنصر «ادبیت» متن. این تکنیک از چشم نویسندگان متون تاریخی این عصر هم که خود عموماً از منشیان و دبیران برجسته بوده‌اند پنهان نبوده و آنان نیز به‌وفور از آن بهره برده‌اند. نوع سوم کارکرد شعر کارکرد استدلالی-استنادی است. باید توجه داشت که در فرهنگ ایرانی، شعر تنها به‌مثابه بیان هنری عاطفه و امری صرفاً ذوقی تلقی نمی‌شود بلکه شعر فارسی برترین و بارزترین وجه فرهنگ ایرانی در تمامی ابعاد آن است چنان‌که تفکر و فلسفه و عرفان و جهان‌شناسی و ایدئولوژی حاکم بر هر عصر و دوره را خاصه در دوره پیشامدرن، می‌توان در شعر فارسی جست و یافت. فردوسی و خیام و سعدی و مولانا و حافظ مجموعه فهم انسان ایرانی را از جهان عرضه می‌کنند بنابراین استناد و استدلال به اشعار ولو آن‌که به حیث منطقی و فلسفی همچون تمثیل، اعتبار بالایی نداشته باشد (نک. دهقانیان، ۱۳۹۱: ۴۹)، امری پذیرفته و جاافتاده در ذهن و فرهنگ ایرانی است. در تکمیل آنچه در عنوان قبلی و درباره جایگاه شعر به‌مثابه مجموعه‌ای از گزاره‌ها از فهم جهان در اندیشه ایرانی بیان شد باید به کارکرد تفسیری-توصیفی شعر هم اشاره شود. منظور از این کارکرد، استشهاد به شعر/ اشعار به‌منظور توضیح و تبیین واقعه تاریخی و شفاف‌سازی رویدادهای تاریخی برای مخاطب است (برای ملاحظه تفصیل کارکردهای مذکور نک. مسبوق و دلشاد، ۱۳۹۷: ۱۷۵-۱۹۲).

۲. بحث و بررسی

بعد از بررسی انواع تاریخ‌نگاری در ایران، به بحث و بررسی انواع کارکردهای شعر در جامعه آماری پژوهش حاضر، یعنی متون تاریخی فارسی قرن هفتم، پرداخته می‌شود تا مشخص گردد هریک از نویسندگان آثار موردنظر، از نظر آماری دقیقاً به کدام نوع از کارکردها توجه کرده و از میان کارکردهای برشمرده، کدام کارکرد در هر اثر بیشترین بازتاب را داشته است. در ادامه نیز دلایل امر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. طبیعتاً کوشیده‌ایم تصویری روشن‌تر و دقیق‌تر از کارکرد تاریخی-روایی شعر در این متون و کیفیت ارتباط آن‌ها را با حوادث و رویدادهای تاریخی نشان دهیم. گفتنی است بحث در باب هر اثر با اشاره‌ای بس موجز و خلاصه در معرفی اثر مزبور آغاز خواهد شد.

۲-۱. بررسی بسامد شعر در متون تاریخی فارسی قرن هفتم

تاریخ طبرستان، اثر ابن‌اسفندیار یکی از قدیمی‌ترین تواریخ محلی طبرستان است و موضوع آن در مورد تاریخ طبرستان از ایام قدیم و بنیاد عمارت شهرها و خصایص و عجایب آن سرزمین، و ذکر ملوک و اکابر و علما و اهل نجوم و حکما و شعرای محلی است. این اثر با حکایات و اشعار عربی و واژه‌های طبری همراه شده است. «انگیزه ابن‌اسفندیار در گردآوری تاریخ طبرستان، گذشته از زنده‌داشت تاریخ و سرگذشت قسمتی از ایران و آوردن شواهد زنده تاریخی و ادبی درباره شاهان و دانشوران و پزشکان و رجال و به ویژه استشهاد و تمثّل به آثار شاعران مشهور تازی و پارسی که خود مایه جستار ارزنده برای نقادان و صرافان گوهر شعر و ادب ایرانی است، ذکر معالی و مناقب حسام‌الدوله اردشیر بوده است» (تجلیل، ۱۳۴۹: ۱۶۹-۱۷۰). مطالعه دقیق این اثر نشان می‌دهد که ۲۹۳ مورد استشهاد به شعر مشتمل بر ۹۹۵ بیت در این کتاب به چشم می‌خورد که ۷۰ مورد از این اشعار به زبان فارسی، ۲۱۵ مورد به عربی و ۸ مورد به زبان طبری است. در این اثر تاریخی همچون دیگر آثار مکتوب، مورخ ابتدا به حمد و ثنای خداوند پرداخته و اشعاری به زبان عربی و فارسی در لابه‌لای متن با مضمون تحمیدیه به کار برده است. در ادامه نیز با ثبت وقایع تاریخی بنیاد طبرستان، شکل‌گیری دولت و شمشگیر و آل‌بویه و آل‌باوند و مدت استیلای آن‌ها بر طبرستان با آوردن اشعاری از شعرای مختلف و گاهی سروده‌های خود به مفاهیمی همچون

فانی و کم‌ارزش بودن دنیا، اجتناب از مصاحبت با فرومایگان، عزت نفس، دوری از حرص و طمع، بخشش، عدالت‌خواهی و ذکر منقبت امرا و حکما و شخصیت‌های این کتاب به‌خصوص حسام‌الدوله اردشیر پرداخته است. در واقع ابن‌اسفندیار در هیچ‌یک از موارد، شعر را به‌مثابه گزارشی منظوم از واقعه تاریخی به کار نبرده است.

بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان یا تاریخ افضل، نوشته افضل‌الدین ابوحامد احمدبن حامد کرمانی که در زمره تاریخ‌های محلی قرار می‌گیرد، در پایان سده ششم هجری و آغاز قرن هفتم تألیف شده و تقریباً در سال ۶۰۶ هجری پایان یافته است و اطلاعات گسترده‌ای درباره جغرافیای کرمان و بخش‌های گوناگون آن و روایت مختصری از تاریخ کرمان از دوران پیش از اسلام و فتح شدن آن به دست مسلمانان و روزگار تسلط آل‌صفار و آل‌الیاس و غزنویان و دیلمه آل‌بویه و سلجوقیان قاوردی دربردارد. اشعار فارسی و عربی بازتاب قابل‌توجهی در *تاریخ افضل* دارد به گونه‌ای که ۸۲ مورد استشهاد به شعر مشتمل بر ۱۷۳ بیت (۷۲ مورد به فارسی و ۱۰ مورد به عربی) در این کتاب به چشم می‌خورد. این اشعار برای بیان مضامینی مانند ناپایداری دنیا، عفو و بخشش، سخاوت، مدحیه و مرثیه فرمانروایان و پادشاهان به کار رفته است. در این راستا مورخ قصیده‌ای از حکیم ازرقی در مدح سلطان‌شاه و قصیده دیگری در مدح پیامبر اکرم را نیز در متن تاریخی خود استفاده کرده است. خبر و روایت تاریخی منظوم چندانی در این اثر دیده نمی‌شود و آنچه از این دست در قصاید اعم از مرثی و مدایح می‌توان دید نوعی شخصیت‌پردازی اغراق‌آمیز در باب ممدوحان نویسنده است که گرچه نمی‌توان آن‌ها را مطلقاً خالی از بعضی فواید تاریخی تلقی کرد اما به‌هرحال به سبب همان شخصیت‌پردازی اغراق‌آمیز و شاعرانه، به‌تنهایی نمی‌توانند محل وثوق و حائز اعتبار و ارزش تاریخی چندانی باشند.

عقد‌العلی للموقف الاعلی، اثر افضل‌الدین کرمانی است که در سال ۵۸۴ ه.ق درباره تاریخ ملک دینار و سلوک ملوک و حکومت نوشته شده و مؤلف آن را به ملک دینار هدیه کرده است. این کتاب به سبکی ادبی و حکمی در پنج فصل نوشته شده است: قسم اول درباره اواخر دولت سلجوقیان و روزگار فترت کرمان، قسم دوم درباره غلبه غزان و تسلط ملک دینار بر کرمان، قسم سوم در مورد عدالت‌خواهی و شرح اخلاق ملوک و ذکر ملوک

کرمان و ویژگی‌های جغرافیایی و وقایع تاریخی آنجا، قسم چهارم در ستایش قوام‌الدین وزیر و قسم پنجم در شرح حال خود مؤلف. با این اوصاف می‌توان گفت که این کتاب علاوه بر ویژگی‌های تاریخ‌نگاری محلی، مختصات تاریخ‌نگاری دودمانی را نیز شامل می‌شود. «کتاب عقدا لعلی اگرچه مفردات و ترکیبات عربی فراوان دارد اما همه کلمات و عبارات عربی به جای خود نشسته و در نهایت زیبایی اشعار و عبارات عربی در لابلای متن فارسی جای گرفته و کوچک‌ترین لطمه‌ای به معنای نثر وارد نمی‌سازد و این خود نشانه وسعت اطلاع در ادب و علوم متداول عهدش، حتی علوم عقلیه می‌باشد که توانسته به زیبایی کتاب خود را به انواع صنایع لفظی و لغات و ترکیبات و اشعار و امثال فراوان عربی بیاراید» (صفا، ۱۳۶۶: جلد ۲، ۱۰۲۴). در کل این کتاب ۱۷۵ مورد استشهاد به شعر، مشتمل بر ۵۲۸ بیت می‌توان دید که ۸۶ مورد آن فارسی و ۸۹ مورد آن عربی است. مضامین اشعار مورد استشهاد در این اثر، بیشتر پندها و حکمت‌هایی است در مورد سلوک ملوک، سیاست مُدُن و دولت‌داری و حکومت، اخلاق نیکو، بخشندگی، شهامت، عدالت‌خواهی، عبرت برای خردمندان و شکرگزاری برای پایان دوران محنت و فرا رسیدن موسم راحت، اشاره به رأفت و مهربانی و عدالت‌گستری امرا به همراه مدح آن‌ها به خصوص مدح قوام‌الدوله و الدین. در واقع در این اثر نیز اشعار بیش از آن که روایتگر واقعه تاریخی باشند بیانگر تلقی و استنباط و تفسیر نویسنده از شخصیت‌ها و وقایع تاریخی است که آن را با برگزیدن و نقل اشعار، با خواننده اثر خود در میان می‌گذارد.

تاریخ جهانگشا نوشته عظاملک جوینی مهم‌ترین اثر تاریخی دودمانی، درباره مغولان و خوارزمشاهیان و اسماعیلیان الموت (تا ۶۵۵ه.ق.) است که به نثری فنی و منشیانه نگارش یافته است. جوینی در این اثر شرح وقایع و فجایع سه رویداد شگرف تاریخ ایران در سده‌های ششم و هفتم هجری، یعنی ایلغار مغول و فراز و فرود سلطنت خوارزمشاهیان و داستان اسماعیلیان ایران را روایت کرده است. «بهره‌گیری از صنایع بدیعی و فنون بلاغی و اشعار فراوان فارسی و عربی و آیات و احادیث و امثال، آن هم به گونه‌ای هنری و در جهت مخیل کردن زبان و شاعرانه ساختن نثر، در موارد زیادی صبغه تاریخی این اثر را کم‌رنگ کرده و سبب دخالت اغراض شعری در آن شده است. استفاده از اشعار بزرگان ادب فارسی همچون نظامی، سنایی، خیام و فردوسی، قوام ادبی تاریخ جهانگشا را دوچندان کرده است»

(علوی‌زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۶۷). در مجموع ۶۱۷ مورد استشهاد مشتمل بر ۸۴۷ بیت (۲۵۲ مورد فارسی و ۳۶۵ مورد عربی) در این کتاب می‌توان دید. جوینی این اشعار را گاه به مناسبت ذکر نام و احوال شاعران آن روزگار مانند رشیدالدین وطواط، سدیدالدین اعور، بهاءالدین مرغینانی و امام ضیاءالدین فارسی به‌مثابه شاهدی بر زیبایی اشعار آنان و گاه به خاطر علاقه‌مندی‌اش به اشعار شعرای بزرگ مانند فردوسی، سنایی، خیام، نظامی، عطار، منوچهری و... برای آراستن و زیبایی متن تاریخی خود به کار برده است؛ همچنین اشعاری بدون ذکر نام شاعر آن‌ها نیز در این اثر تاریخی به چشم می‌خورد که به نظر می‌رسد سروده خود جوینی باشد. این اشعار عموماً برای بیان آموزه‌های تعلیمی و اخلاقی، معانی غنایی و حماسی (مخصوصاً جایی که از اشعار شاهنامه فردوسی بهره برده است)، بیان تأثرات روحی و احساسی مورخ، پند و حکمت، عبرت‌آموزی، و مدح و ستایش شخصیت‌های تاریخی استفاده شده است. در این اثر نیز، شعر روایتگر خبر تاریخی نیست بلکه یا مؤید آن است یا نویسنده به مدد شعر به توصیف شخصیت‌ها و روایت خود از وقایع منقول، زیبایی و برجستگی هنری بخشیده است.

مختصر سلجوقنامه یا تاریخ ابن‌بی‌بی، تألیف یحیی‌بن محمد ابن‌بی‌بی، نوعی تاریخ دودمانی و مفصل‌ترین تاریخ سلجوقیان روم است و وقایع سال‌های ۵۸۸ تا ۶۷۹ ه.ق. را در بر دارد. مؤلف چون از درباریان سلجوقیان و رئیس دبیرخانه سلطنتی بوده، بیشتر مطالب را از دیده‌های خود یا آنچه از شاهدان وقایع شنیده، تقریر و تحریر کرده است و به همین جهت کتاب او دارای ارزش و اعتبار قابل‌توجهی است. تاریخ ابن‌بی‌بی علاوه بر تحریرش به نثر مسجع، مملو از اشعار فارسی و عربی است که بسیاری از آن‌ها سروده خود مؤلف است. ابن‌بی‌بی علاوه بر شرح حال پادشاهان سلجوقی روم و جهان‌نگشایی‌های آن‌ها، اشعاری سست از خود به مقتضای مقام، در بحر متقارب آورده است که ظاهراً از شاهنامه‌ای که خود او درباره پادشاهان سلجوقی روم سروده است، گرفته شده باشد (ر.ک به پیشگفتار/خبر سلاجقه روم به کوشش محمدجواد مشکور). در مجموع ۳۶ مورد استشهاد به شعر مشتمل بر ۱۱۲ بیت در مختصر سلجوقنامه مشاهده می‌شود که همه آن‌ها فارسی است و بیشتر آن‌ها برای ستایش شخصیت‌های تاریخی این متن تاریخی به کار رفته است. بدین ترتیب می‌توان گفت که شعر در این اثر عموماً در مقام «وصف» شخصیت‌های تاریخی به کار گرفته شده و نه در نقل واقعه و خبر تاریخی صرف.

طبقات ناصری تألیف قاضی ابوعمر و عثمان بن محمد المنهاج سراج جوزجانی به سال ۵۶۵۸.ق. یکی از تواریخ عمومی معتبر و مشهور قرن هفتم است. مؤلف علاوه بر بهره‌گیری از کتب تاریخی دیگر، در وقایع معاصر با حیات خویش، مشاهدات و تجربیات خود را اساس تألیف کتاب قرار داده است. این اثر طبق سنت رایج در نگارش تاریخ‌های عمومی اسلامی از زمان حضرت آدم ابوالبشر تا عصر خود مؤلف را شامل است. این کتاب در ۲۳ طبقه تدوین شده است که طبقه دوازدهم به شرح تاریخ سلجوقیه اختصاص دارد. اشعار فارسی این کتاب، بیشتر به صورت رباعی و در همه‌جای کتاب پراکنده شده است؛ مخصوصاً در جلد دوم که اغلب اشعار از خود قاضی منهاج است. همچنین در جلد اول شعری به زبان عربی دیده نمی‌شود اما در جلد دوم، اشعاری به عربی سروده خود منهاج سراج و نیز دیگران به استشهدا گرفته شده است. در مجموع ۴۴ مورد استشهدا شعری مشتمل بر ۱۹۹ بیت (۵ مورد عربی و ۳۹ مورد شعر فارسی) در این کتاب دیده می‌شود. مضامین اشعار این اثر تاریخی بیشتر مدح و ستایش حاکمان و فرمانرویان، گاهی روایت حوادث تاریخی و گاهی استناد و توضیح بیشتر متن را شامل می‌شود.

نظام‌التواریخ، نوشته عبدالله بن عمر بیضاوی است که در قرن هفتم هجری (۶۸۳ هـ.ق) به نگارش درآمده است. پس از ترجمه تاریخ طبری، چند اثر دیگر در تاریخ عمومی به زبان فارسی نوشته شده است. این اثر نیز، تاریخی عمومی و نمونه‌برداری شده از طبقات ناصری است که در آن پس از تاریخ پیامبران و خلفا، به امویان، عباسیان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، دیلمیان، سلجوقیان، سلغریان و خوارزمشاهیان پرداخته شده است. هدف نویسنده از تألیف این اثر موجز و مختصر، گردآوری خلاصه‌ای از تاریخ جهان از آفرینش آدم تا روزگار مؤلف، به زبانی ساده برای استفاده عموم بوده است، بی آن که قصد تفحص یا ادعای تحقیق داشته باشد. اشعار فارسی و عربی بازتاب چندانی در نظام‌التواریخ ندارد و تنها ۱ مورد شعر سه‌بیتی که آن هم عربی است و کارکرد ادبی-آرایه‌ای دارد، در این کتاب به چشم می‌خورد.

نتایج به‌دست‌آمده از بسامد استشهداهای شعری در هفت اثر فوق را می‌توان این‌گونه خلاصه و جمع‌بندی کرد که بازتاب شعر در میان انواع سه‌گانه تاریخ‌نگاری، بیش از همه در

تواریخ دودمانی و سلسله‌ای است؛ یعنی در آثاری چون *تاریخ جهانگشا* که شعر در آن گاه به دلیل ذکر احوال شاعران آن روزگار و گاه به خاطر علاقه‌مندی مؤلف به اشعار شعرای مشهور فارسی‌زبان مانند فردوسی، سنایی، خیام، نظامی، عطار، منوچهری و... برای آراستن و زیبایی متن تاریخی به کار رفته است. همچنین در *تاریخ طبرستان* نیز به‌عنوان تاریخی محلی، مؤلف به دلیل نقل اشعار از زبان شاعران و ادیبان در جهت مستند ساختن کلام خود از شعر بیشتر بهره‌جسته است. گاهی نیز علاوه بر آنچه گفته شد، بسامد شعر تابعی از میزان دانشوری یا به تعبیری دیگر، «اهل علم و ادب بودن» نویسندگان است. مثلاً افضل‌الدین کرمانی که در علوم ادبی و علوم عقلی، تاریخ، جغرافیا، زبان و شعر عربی مهارت داشت و مطالعه و ممارست در شعر فارسی و عربی از مشغولیت‌های اصلی وی بوده است، در کتاب *عقد‌العلی للموقف‌الاعلی* به‌عنوان نمونه‌ای از تواریخ محلی و دودمانی و در کتاب *تاریخ افضل* به‌عنوان نمونه‌ای از تواریخ عمومی، از شعر بسیار بهره‌برده و توانسته اشعار فارسی و عربی را در بافتار متن‌های تاریخی خود به‌مثابه عنصری زیبایی‌آفرین و در نتیجه تأثیرگذار بر خواننده اثر خویش به کار گیرد. در مقابل، نویسندگان تواریخ عمومی این دوره یعنی *طبقات ناصری* و *نظام‌التواریخ* به جهت حجم بالا و گستره زمانی وسیع آثار خود که معمولاً از حضرت آدم تا پیامبر اکرم (ص) و بعد از آن به تاریخ سلاطین تا عصر خویش پرداخته‌اند در عمل مجال و امکان کمتری برای توجه و به‌کارگیری شعر و استشهادات ادبی صرف داشته‌اند. در کل می‌توان نتیجه گرفت آن‌جا که متن تاریخی به مدح و ستایش شاهان و درباریان و شرح احوال شاعران و ادیبان می‌پردازد، از شعر بیشتر بهره‌مند شده است.

۲-۲. بررسی کارکردهای شعر در متون تاریخی فارسی قرن هفتم

تاریخ‌نگاری ایرانی به‌عنوان بخشی از میراث نثر فارسی، همگام با تحول از صورت‌های ساده‌تر نثر به صورت‌های فنی‌تر و مصنوع‌تر، رفته‌رفته از «استشهادات شعری» سرشارتر شده است. اما این استخدام شعر در بافتار نثرهای تاریخی، بیش از آن‌که عهده‌دار تقریر روایتی از واقعه تاریخی باشد عمدتاً معطوف است به طرز بیان و نقل واقعه و نیز بیان «عبرت»‌های حاصل از واقعه تاریخی، به‌مثابه یکی از مهم‌ترین عناصر و موجبات و فواید تاریخ‌نگاری در تلقی عمومی مورخان مسلمان. در بخش قبلی، به‌صورت موردی هریک از

آثار از جهت شکل و بسامد استشهادات شعری بررسی شد و اینک در ادامه جهت یافتن پاسخ پرسش دوم پژوهش، انواع کارکردهای شعر در متون تاریخی فارسی قرن هفتم تحلیل و بررسی می‌شود. نویسندگان می‌کوشند انواع اهداف و کارکردهای استشهادات شعری را در متون تاریخی فارسی قرن هفتم، در چهار کارکرد تاریخی-روایی، ادبی-آرایه‌ای، استنادی-استدلالی و تفسیری-توصیفی که پیشتر شرح و تفصیل آن در مقدمه گذشت، دسته‌بندی کنند و دلایل بسامد به‌کارگیری هر یک از این کارکردها را تحلیل نمایند.

۲-۱. کارکرد تاریخی-روایی

هر شاعری متناسب با زمانه‌ای که در آن زیسته، وصفی از واقعه‌ای/وقایعی خاص یا توصیفی از شخصیتی/شخصیت‌های ممتاز (طبیعتاً به زعم شاعر) در قالب شعر به دست داده است. اما تاریخ‌نگاران در روایت‌های تاریخی خود، این اشعار را به‌مثابه میراثی مشترک و عمومی تلقی کرده‌اند و به تناسب توصیف شخصیت‌های موردنظر خویش و تقریر وقایع و روایت‌های خود، این اشعار را در بافتار کلی روایت‌هایشان گنجانده‌اند. همچنین عده‌ای از مورخان چنان‌که پیشتر هم به مواردی اشاره شد، خود اهل سرودن شعر بوده‌اند و به مقتضای حال از اشعار خود در متن تاریخ‌های تألیفی خویش درج کرده‌اند. در ادامه، و به تفکیک، کارکردهای چهارگانه مذکور در متون تاریخی قرن هفتم توصیف و تحلیل خواهد شد. اولین کارکرد، کارکرد تاریخی-روایی اشعار در این متون است. در این کارکرد، شعر عموماً روایتی موجزتر، از خبر و واقعه تاریخی موردنظر مورخ را بیان می‌کند.

در مجموع هفت اثر تاریخی که جامعه آماری پژوهش حاضرند، ۱۸ مورد از اشعار موجود در تاریخ طبرستان، ۲ مورد از اشعار تاریخ/افضل، ۷ مورد از اشعار استفاده‌شده در عقدالعلی، ۹۷ مورد از اشعار مورد استفاده در تاریخ جهانگشا، ۵ مورد از اشعار مندرج در مختصر سلجوقنامه، و ۱۰ مورد از اشعار مندرج در طبقات ناصری کارکرد تاریخی-روایی دارند و حوادث تاریخی را در ارتباط با توصیف شخصیت‌های تاریخی، شجاعت فرماندهان، فتوحات سلاطین، ترویج دین اسلام و عملکرد آنان در قبال مردم از جمله ظلم و ستم یا نیکی در حق رعیت با استناد به اشعار شعرا یا سروده خود بیان نموده‌اند و در بیشتر آثار، این کارکرد بسامد بسیار کمتری دارد و اغلب در رتبه آخر بازتاب قرار دارد. از نمونه‌های این کارکرد و

ارتباط آن با حوادث تاریخی می‌توان به نمونه‌هایی اشاره کرد:

مؤلف تاریخ طبرستان سرانجام کار یزدگرد و شروع حکومت و شاهنشاهی باو در طبرستان را با استناد به شعری از شاهنامه فردوسی روایت کرده است. باو که پس از استیلای لشکر اعراب بر یزدگرد ملازم و همراه وی بود، از او اجازه خواست تا به جهت زیارت آتشکده‌ای که جدش بنا نهاده بود به طبرستان برود و در گرگان به یزدگرد بپیوندد. یزدگرد اجازه داد و چون مدت اقامت او طولانی شد و خبر واقعه یزدگرد و غدر ماهوی سوری به او رسید، سر خود تراشید و در آتشکده ماند. بعد از ویرانی‌های بسیار در خراسان و طبرستان توسط ترکان و اعراب، با اصرار مردم که از این شرایط به ستوه آمده بودند پادشاهی بر طبرستان را پذیرفت.

«فردوسی را معجز است در نظم سخن شاهنامه:

به پرگار تنگ و میان دو گوی	چه گویم که جز خامشی نیست روی
نه روز بزرگی نه روز نیاز	نماند همی بر کس این بر دراز
زمانه زمانیسست چون بنگری	بدین مایه با او مکن داوری
تو از آفریدون فزونتر نه‌ای	چو پرویز با تخت و افسر نه‌ای
به ژرفی نگه کن که با یزدگرد	چه کرد این برافراخته هفت گرد»

(ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۵۴)

نگارنده تاریخ افضل نیز در ذکر رفتن اتابک محمد به خدمت ملک بهرامشاه به دارالملک بم و آوردن او به دارالملک بردسیر (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۵۶) و ذکر کدورت اتابک محمد و چغرانه و کشتن اتابک چغرانه و آیه و قلچق غلامان مؤیدی را در جیرفت و شهادت صواحب عظام کرمان بر دست ترکان در بردسیر (همان: ۸۶) با بهره‌گیری از شعر به ثبت وقایع تاریخی پرداخته است.

جوینی در تاریخ جهانگشا فتح عراق و اصفهان توسط سلطان خوارزمشاه را نقل کرده و در ادامه بخشی از این تاریخ را با شعری از خاقانی روایت کرده است: «... و بعد از روزی چند مصاف دادند لشکر بغداد جز استیمان پناهی ندیدند سلطان بر عادت مستمر جان ایشان

ببخشید و باعزاز و اکرام تمامت ایشان را بازگردانید و پیش از مصاف به چند روز وزیر که بر سرلشکر بود گذشته بود اما حالت او را چنان مخفی داشتند که تا به وقتی که منهزم شدند بر حالت او واقف نگشتند سر آن مرده ببردند و بخوارزم فرستادند و این حرکت نه لایق مروّت بودست و نه درخور سلطنت، و آوازۀ غلبۀ سلطان در عراقین شایع گشت و بدین آوازۀ کار سلطان عالی‌تر شد و از اذربایجان اتابک اوزبک از برادر خود گریخته بود نزدیک سلطان آمد مورد او را عزیز داشت و همدان بدو ارزانی، و سلطان از آنجا باصفهان حرکت فرمود و یک‌چندی توقّف نمود و این قطعه خاقانی راست:

مژده که خوارزمشاه ملک سپاهان گرفت
 ملک عراقین را همچو خراسان گرفت
 ماهچۀ چتر او قلعه گردون گشود
 مورچۀ تیغ او ملک سلیمان گرفت»

(جوینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۸)

ابن‌بی‌بی در مختصر سلجوقنامه، محاصره شدن عزالدین کیکاوس توسط علاءالدین کیقباد در قیصریه را به همراه شعری از زبان کیقباد روایت کرده است. «چون ملک علاءالدین کیقباد خبر وفات پدر شنید مغیث‌الدین طغرل‌شاه ملک ارزن‌الروم را که عم او بود و میان ایشان پیوندی رفته دعوت فرمود و به لیفون تکفور قصاد فرستاد و قیصریه را بدو نامزد کرد و ظهیرالدین ایلی پروانه را به مواعید جمیل در سلک هواداران خود کشید و از هر طرف لشکری انبوه بر خود جمع کرد و روی به قیصریه نهاد و به محاصرت برادر درایستاد. مدتی مدید در آن محاصرت بگذشت و امراء نامدار از جانبین تلف گشتند و عجز و اضطراب به اهل حصار راه یافت و ملالت بر مزاج لطیف سلطان غالب شد و به حکم آنک میان سلطان و ظهیرالدین مواعدها رفته بود و عنایت بی‌نهایت در حق او فرموده و حال را بر خلاف آمال مشاهده می‌کرد و به جای وفاء، جفا می‌دید این دویستی از املاء طبع موزون بر ورق شکایت نگاشت و بیرون نزد پروانه فرستاد.

شمع که کنون در سر دل رفت تنم بی‌گریه شبی نگشت خندان دهنم
 پروانه که گفت یار غار تو منم او نیز رضا داد به گردن زدنم

(ابن‌بی‌بی، ۱۹۰۲: ۴۰)



منه‌اج سراج نیز بعد از ذکر ملوک یمن و امراء صفارین، در طبقه نهم طبقات ناصری به ذکر آل سامان و ملوک آن خاندان و در ابتدا به معرفی احمد بن اسد پرداخته است: «شهم‌تر و زیرک‌تر بود. بعد از برادر ولایت سمرقند و فرغانه باجمعها کاشغر و ترکستان و چین او داشت، و (به) جلادت و مبارزت و کاردانی در اطراف ممالک ایران و توران مذکور و مشهور بود، و فرزند او بعد از یک دیگر به تخت نشستند و با خلق خدای بذل و احسان کردند، و اسماء فرزندان او که به ملک رسیدند، یکی از افاضل به نظم آورده است:

گشته به امارت خراسان مذکور نه تن بودند از آل سامان مشهور
اسماعیلی و احمدی و نصری دو نوح و دو عبدالملک و دو منصور»

(منه‌اج سراج، ۱۳۶۳، جلد ۱: ۲۰۴)

وی در ادامه با آوردن دو بیت شعر از یکی از شاعران آن دوره، اسامی نه تن از امرای خراسان را نقل کرده است که به ترتیب امارات آن‌ها در دروه سامانیان اشاره دارد.

البته ناگفته نماند که گاهی اشعار شاعران گذشته یا معاصر مؤلف از منابع مهم مورخان در نگارش و روایت حوادث تاریخی بوده است. تقریباً در همه انواع شعر به خصوص قصیده، می‌توان مطالبی مربوط به تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران یافت. نویسنده طبقات ناصری در معرفی سلطان محمود غزنوی و روایت فتح هندوستان توسط او که به ترویج اسلام مبادرت می‌ورزید، دو بیت از قصیده مطول عنصری را که به شرح این وقایع پرداخته است در ادامه نوشته خود ذکر کرده است: «و طالع او با طالع (صاحب) ملت اسلام موافق بود. در سنه سبع و ثمانین و ثلاثه به بلخ بر تخت پادشاهی بنشست و تشریف دارالخلافت پوشیده، و درین عهد مسند خلافت به امیرالمؤمنین القادر بالله مزین بود. چون به پادشاهی نشست، اثر او در اسلام بر جهانیان ظاهر است، که چندین هزار بتخانه را مسجد کرد، و شهرهای هندوستان را بگشاد، و رایان هند را مقهور گردانید، و جیبال را که بزرگ‌ترین رایان هند بود بگرفت، و در من یزید، به خراسان بداشت و بفرمود: تا هشتاد درم او را بخریدند. و لشکر به جانب نهر واله و گجرات برد، و منات را از سومنات بیاورد، و چهار قسمت کرد: یک قسم بر در مسجد جامع غزنین نهاد، و دیگر قسم بر در کوشک سلطنت، و

یک قسم به مکه فرستاد، و یک قسم به مدینه. و عنصری درین فتح قصیده مطول گفته است، این دو بیت آورده شد: نظم

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد آثار غزو را علم معجزات کرد
شطرنج ملک باخت ملک با هزار شاه هر شاه را به لعب دگرشاه مات کرد»

(همان: ۲۲۸)

از دیگر نمونه‌های بارز حوادث تاریخی که در طبقات ناصری، مورخ با استفاده از قالب شعر به روایت تاریخ پرداخته است به این موارد نیز می‌توان اشاره کرد: ماجرای تقابل هندوخان پسر ملک‌خان بن سلطان تکش و عمویش سلطان محمدبن تکش که نویسنده گفتگوی میان این دو را به صورت شعر بیان کرده است (همان: ۳۰۴ و ۳۰۵)، حدیث فتح قلعه تولک توسط قطب‌الدین (همان: ۱۳۳ و ۱۳۴: ۲)، داستان اسیر شدن سلطان علاءالدین در لشکرکشی سلطان سنجر به خراسان (همان: ۳۴۷)، ماجرای سقوط سلطنت آل محمود سبکتکین در قبال ضبط شهر تکی‌ناباد (همان: ۳۹۶).

۲-۲-۲. کارکرد آرایه‌ای - ادبی

بیشتر مورخان به منظور توصیف یا مدح یا رثای شخصیت‌های اثر خویش و ادبی کردن کلام خود، از شعر به عنوان یکی از سازه‌های گفتمان ادبی در کنار گفتمان تاریخی بهره برده و متنی متفاوت با تأثیری دوجندان پدید آورده‌اند. ۷۰ مورد از اشعار تاریخ طبرستان، ۲۲ مورد از اشعار مندرج در تاریخ افضل، ۳۸ مورد از شعرهای عقداً‌علی، ۲۲۰ مورد از اشعار تاریخ جهانگشا، ۱۶ مورد از اشعار مختصر سلجوقنامه، ۳۱ مورد از اشعار طبقات ناصری و تنها شعر موجود در نظام‌التواریخ جنبه آرایه‌ای - ادبی دارد و در این میان در تاریخ جهانگشا، مختصر سلجوقنامه و طبقات ناصری این کارکرد بیشترین بسامد را داراست و در سایر متون تاریخی قرن هفتم در رتبه دوم بازتاب قرار دارد. از نمونه‌های این کارکرد می‌توان اشاره کرد به:

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان به نقل از نورالدین صباغ در مدح سلطان تکش و به حکومت رسیدن وی یک بیت شعر را در لابه‌لای روایت تاریخی خود ذکر کرده است: «وقتی نورالدین صباغ گفتند، با فضل وافر، دانشمند و فارس منابر، برسالت از حضرت

سلطان شهید خدایگان عالم سلطان صاحبقران تکش بن ایل ارسلان پیش او آمد به مقام دولت آباد ساری و درخواست تا به بارگاه منبر نهاد و وعظ گفت و در مدح او داد سخن داد و ختم انشاء بدین بیت کرد:

دیدم همه شاه، هست باللّه جز بر تو حرام نام شاهی

و حقیقت چنان بود، که ازو بآیین تر پادشاهی در قرن ها نخاست، ...»

(ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۱۹)

نمونه‌ای دیگر از تاریخ/افضل: «یکی از افاضل کرمان در مرثیه ملک ارسلان قصیده‌ای نظم کرده چند بیت از آن ثبت افتاد، نظم:

ای ماه و خور بر آن رخ زیبا گریسته	سرو چمن بدان قدوبالا گریسته
ای از صف ملایکه غوغا برآمده	بر قتل تو که کشته و غوغا گریسته
ای دیده ولایت، بی تو شده ز دست	بر ملک تو، خسرو والیا گریسته
ای پشت دین و پهلوی دنیا، به تو قوی	دین هست بی تو، بر سر دنیا گریسته
دستش بریده باد، که آن تیر بر تو زد	ملکت ندیده بر شرف آنجا گریسته»

(افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۷۷)

۲-۲-۳. کارکرد استنادی-استدلالی

یکی از کارکردهای شعر در متن تاریخی، کارکرد استنادی است که در آن، تاریخ‌نگار ایده‌ای سیاسی، اجتماعی و عقلی و نظایر آن را با تکیه بر بیت یا ابیاتی از شعر تأیید می‌کند و بیشتر برای موضوعات عاطفی و ادبی و حکمی به کار می‌رود. ۱۸۹ مورد از اشعار تاریخ طبرستان، ۴۵ مورد از اشعار تاریخ/افضل، ۹۵ مورد از اشعار عقدالعلی، ۱۶۱ مورد از اشعار تاریخ جهانگشا، ۸ مورد از اشعار مختصر سلجوقنامه، ۲ مورد از اشعار طبقات ناصری کارکرد استنادی-استدلالی دارد. این کارکرد در تاریخ طبرستان، تاریخ افضل و عقدالعلی للموقف/الاعلی بیشترین بازتاب را دارد و در تاریخ جهانگشا و مختصر سلجوقنامه در رتبه

دوم و در طبقات ناصری در رتبه سوم انواع کارکردهای شعر قرار دارد. از نمونه‌های آن می‌توان اشاره کرد به:

«روزی که بر سپهر لاجورداندود، خسرو خاوری رخ فرخ بنمود سلطان به حکم سیران با امرای درگاه و سروران در صحاری و ریاض قونیه ارتیاض می‌فرمود ناگاه سوی شهر نگاه کرد؛ شهری دید به مردم و خواسته آراسته، یک وزه راه در طول و عرضش اشجار زرقدار و میوه‌دار نشانده

گرو برده آبش ز جوی فرات	گذر کرده بادش بر آب حیات
ز هر کشوری مردمان تاخته	در آن شهر خرم وطن ساخته
نه شهری که آن عالمی بد تمام	یکی ژرف دریا بد و شهر نام»

(ابن‌بی‌بی، ۱۹۰۲: ۱۰۴)

«چون رسول پیش اتابک شد هزارسف را جواب باز دادند که هم ملازمت درگاه او بایی‌د کرد و رضای او جست، از آنجا بازگردید و به ری آمد و سراج‌الدین قلیار گفتند والی بود به ری. دختر او را بخواست، تا قایماز ابوبکر دراز‌گوش گفتند امیری را بکجو فرستاد که ولایت از آن سلطانت و او به حمایت سلطان آمد، شاه را از هزارسف اکراه زیادت شد، پادشاه هزبرالدین خورشید را مدد فرستاد، ابوبکر دراز‌گوش را تا به در دروازه ری به دنبال برداشته بدوانید، و شاعری در این فتح می‌گوید:

ملک مازندران را چون توان کرد	به بوبکری و ترکی چند عاجز
که کون هریک از صد من بریشم	رفو نکنند صد مرد مطرز

دیگری در حق هزارسف می‌گوید:

بزیر ران چو هزارسب را یک اسب نماند	دراز‌گوش طلب کرد و زو حمایت خواست
------------------------------------	-----------------------------------

دیگری گوید:

شاهان به هوس مرکب تازی جویند
 خـر را ز پی مزاج و بازی جویند
 شاید که هزارسـف پس از عمر دراز
 قـوَت ز درازگوش رازی جویند»
 (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۴۶)

۲-۲-۴. کارکرد تفسیری-توصیفی

تاریخ‌نگاران و نویسندگان رخدادهای تاریخی در مطاوی کلام خود برای تأکید مضمون تاریخی و بیان وضوح محتوا و مفهوم کلام خود حوادث را به صورت تفسیری و توضیحی با اشعار تلفیق نموده‌اند. ۸ مورد از اشعار تاریخ طبرستان، ۱۳ مورد از اشعار تاریخ افضل، ۳۵ مورد از اشعار عقدالعلی، ۱۳۹ مورد از اشعار تاریخ جهانگشا، ۷ مورد از اشعار مختصر سلجوقنامه و ۱ مورد از اشعار طبقات ناصری دارای کارکرد تفسیری-توضیحی است. این کارکرد در تاریخ افضل، عقدالعلی، تاریخ جهانگشا و مختصر سلجوقنامه در رتبه سوم و در تاریخ طبرستان و طبقات ناصری در رتبه چهارم انواع کارکردهای شعر قرار گرفته است و نشان می‌دهد که جزو کارکردهای کم‌بسامد محسوب می‌شود. از نمونه‌های آن می‌توان اشاره کرد به:

«چون سلطان بر پشت صافنات جیاد سلیمان وار آن مراحل طی فرمود و از دارالملک تجاوز نمود به متنزهات اکریناس رسید موضعی دید که اگر رضوان بدانجا رسیدی مفارقت جنان گزیدی و انگشت حیرت گزیدی

زمین وی از سبزه پیروزه‌گون
 ز لاله برو پر نقطه‌های خون
 به هر گوشه‌ای چشمه‌ای چون گلاب
 تو گویی سرشکی است روشن نه آب
 هوا مشکبوی و زمین پر نگار
 گرازان ز هر گونه در وی شکار»
 (ابن بی‌بی: ۱۴۶)

«و خاک زمین از تفّ جمرات آتشین دل گرم و خوش مزاج شد، مرکبات طبایع از نشو و نما در اهتزاز آمدند و مرغان در مرغزارها به آواز،

کنون خورد باید می خوشگوار
 که می‌بوی مشک آید از جویبار
 همه بوستان زیر برگ گلست
 همه کوه پر لاله و سنبلست»
 (جوینی، ۱۳۸۵، جلد ۳: ۲۵)

۳. نتیجه‌گیری

از میان ۷ کتاب مطالعه‌شده در این پژوهش، از نظر تعداد استشهادات شعری به‌کاررفته در متون تاریخی، *تاریخ جهانگشای* جوینی با ۶۱۷ مورد و *تاریخ طبرستان* ابن‌اسفندیار با ۲۹۳ در جایگاه اول و دوم بیشترین بازتاب شعر قرار دارند و *نظام‌التواریخ* بیضاوی با ۱ مورد کمترین بسامد را دارد. از نظر تعداد ابیات اشعار *تاریخ طبرستان* با ۹۹۵ بیت، *تاریخ جهانگشا* با ۸۴۷ و *عقد‌العلی للموقف الاعلی* با ۵۲۸ بیت در رتبه اول تا سوم جای گرفته‌اند و یکی از دلایل اصلی بسامد بسیار بالای ابیات در این کتب تاریخی، استقبال نویسندگان از اشعار شعرای هم‌عصر خود گاهی به‌صورت درج تمام یک قصیده یا قطعه است. از نظر زبان شعر، به‌جز کتاب مختصر *سلجوقنامه* که همه اشعار مندرج در آن، به زبان فارسی است و نیز *نظام‌التواریخ* که تنها شعر به‌کاررفته در آن به زبان عربی است، نویسندگان سایر متون تاریخی مطالعه‌شده از هر دو نوع اشعار فارسی و عربی بهره برده‌اند. البته در بیشتر این کتاب‌ها، شاید به دلیل اصرار نویسندگان بر نمایش مراتب ادب‌شناسی و نوعی فضل‌فروشی رایج در میان مترسلان و دیوانیان که مؤلفان آثار مذکور عموماً از این طبقه بوده‌اند، شمار اشعار و ابیات عربی نسبت به اشعار و ابیات فارسی بیشتر است. در عین حال در برخی دیگر مانند *تاریخ افضل و طبقات ناصری* بازتاب تعداد اشعار فارسی تفاوت قابل ملاحظه‌ای با تعداد اشعار عربی دارد.

همچنین بازتاب شعر در انواع تاریخ‌نگاری دودمانی و محلی بیشتر است به‌گونه‌ای که در *تاریخ جهانگشا* به عنوان تاریخ‌نگاری دودمانی و در *تاریخ طبرستان* به عنوان تاریخ‌نگاری محلی، مؤلفان به دلیل نقل اشعار از زبان شاعران و ادیبان در جهت مستند ساختن کلام خود از شعر بیشتر بهره جسته‌اند. در مقابل، مورخان آثار تاریخی از نوع تاریخ‌نگاری عمومی این دوره یعنی طبقات ناصری و *نظام‌التواریخ* به جهت وسعت و گستره کار خویش، در بیان تاریخ از حضرت آدم تا پیامبر اکرم(ص) و بعد از آن تا عصر خود، کمتر به استفاده از شعر روی آورده‌اند.

با توجه به این‌که در این پژوهش، کارکردهای شعر در نثر در چهار دسته تاریخی-روایی، آرایه‌ای-ادبی، استدلالی-استنادی و تفسیری-توضیحی بررسی شده است، در اینجا به

تجزیه و تحلیل این کارکردها پرداخته می‌شود: در حالی که به نظر می‌رسد کارکرد روایی-تاریخی شعر در متون تاریخی باید بیشترین بسامد را داشته باشد، ولی در هیچ کدام از کتب تاریخی مطالعه شده قرن هفتم چنین نیست و این کارکرد در ۵ مورد (*تاریخ افضل*، *عقدالعلی*، *تاریخ جهانگشا*، *مختصر سلجوقنامه* و *نظام‌التواریخ*) کمترین بازتاب را به خود اختصاص داده و در *تاریخ طبرستان* در رتبه سوم کارکرد و تنها در *طبقات ناصری* در رتبه دوم کارکرد شعر قرار گرفته است. کارکرد آرایه‌ای-ادبی در ۴ متن از متون تاریخی (*تاریخ جهانگشا*، *مختصر سلجوقنامه*، *طبقات ناصری* و *نظام‌التواریخ*) بالاترین بسامد را داراست که نویسندگان این آثار از این کارکرد برای افزایش ارزش‌های ادبی و زینت دادن به کلام خود، مدح و ستایش و رثای شاهان و خلفا و شخصیت‌های تاریخی و بیان تمثیل و تشبیه و معانی بدیعی بهره برده‌اند. کارکرد استدلالی-استنادی نیز در ۳ مورد از آثار تاریخی این دوره (*تاریخ طبرستان*، *تاریخ افضل* و *عقدالعلی*)، به دلیل معرفی و شرح حال مختصر شاعران مختلف در متون تاریخی توسط تاریخ‌نگاران و استشهاد به شعر ایشان و همچنین برای مستدل کردن موضوع سخن خود با شعر، پرکاربردترین کارکرد محسوب می‌شود. کارکرد تفسیری-توضیحی نیز در هیچ یک از این متون تاریخی بیشترین کارکرد را ندارد و در ۳ مورد (*مختصر سلجوقنامه*، *طبقات ناصری* و *نظام‌التواریخ*) کمترین کاربرد را داشته و در ۴ مورد (*تاریخ طبرستان*، *تاریخ افضل*، *عقدالعلی* و *تاریخ جهانگشا*) در رتبه سوم قرار دارد. جدول زیر معرفی و نوع تاریخ‌نگاری هر اثر، بسامد موارد استشهاد، تعداد ابیات به کاررفته، تفکیک تعداد ابیات فارسی و عربی و نهایتاً انواع کارکردهای شعر را در متون تاریخی فارسی قرن هفتم نشان می‌دهد.

بازتاب اشعار در متون تاریخی فارسی قرن هفتم												
ردیف	نام کتاب	قرن	اقسام تاریخ‌نگاری	مؤلف	موارد استشهاد	تعداد ابیات	فارسی	عربی	انواع کارکردهای شعر			
									تاریخی-روایی	آرایه‌ای-ادبی	استدلالی-استنادی	تفسیری-توضیحی
۱	تاریخ طبرستان صفحه ۵۰۶	هفتم	محلی	محمد بن حسن ابن اسفندیار	۲۹۳	۹۹۵	۷۰	۲۱۵	۱۸	۷۰	۱۸۹	۸
۲	تاریخ افضل صفحه ۱۰۹		محلی	افضل‌الدین کرمانی	۸۲	۱۷۳	۷۲	۱۰	۲	۲۲	۴۵	۱۳
۳	عقد‌العلی للموقف‌الاعلی صفحه ۱۶۶		محلی- دودمانی	افضل‌الدین کرمانی	۱۷۵	۵۲۸	۸۶	۸۹	۷	۳۸	۹۵	۳۵
۴	تاریخ جهانگشا صفحه ۱۰۸		دودمانی	عظامک جوینی	۶۱۷	۸۴۷	۲۵۲	۳۶۵	۹۷	۲۲۰	۱۶۱	۱۳۹
۵	مختصر سلجوقنامه صفحه ۳۳۷		دودمانی	یحیی بن محمد ابن‌بی‌بی	۳۶	۱۱۲	۳۶	-	۵	۱۶	۸	۷
۶	طبقات ناصری صفحه ۷۱۱		عمومی	عثمان بن محمد منه‌اج سراج	۴۴	۱۹۹	۳۹	۵	۱۰	۳۱	۲	۱
۷	نظام‌التواریخ صفحه ۱۳۳		عمومی	عبدالله بن عمر بیضاوی	۱	۳	-	۱	-	۱	-	-

منابع

کتابها

- ابن اسفندیار، محمد بن حسن (۱۳۶۶)، *تاریخ طبرستان*، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران: پدیده خاور.
- ابن بی‌بی، یحیی بن محمد (۱۹۰۲)، *مختصر سلجوقنامه*، به اهتمام م. ه. هوتسما، چاپ لیدن.
- افضل‌الدین کرمانی، ابوحامد احمد بن حامد (۱۳۱۱)، *عقد‌العلی للموقف الاعلی*، تصحیح و اهتمام علی محمد عامری نائینی، تهران: روزبهان.
- _____ (۱۳۲۶)، *تاریخ افضل*، تصحیح مهدی بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- بهار، محمدتقی (۱۳۹۱)، *سیک‌شناسی*، سه جلد، چاپ یازدهم، تهران: زوار.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۳۸۲)، *نظام‌التواریخ*، تصحیح هاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ترکمنی‌آذر، پروین (۱۳۹۲)، *طرح تاریخ‌نگاری در ایران (از آغاز دوره اسلامی تا حمله مغول)*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جوینی، عطاملک بن محمد (۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۵)، *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام*، ترجمه اسدالله آزاد. انتشارات آستان قدس رضوی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱)، *تاریخ در ترازو*، تهران: امیرکبیر.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۳)، *گنجینه سخن*، تهران: فردوس.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۶)، *تاریخ نویسی در ایران (از ابوعلی بلعمی تا میرزا آقاخان کرمانی)*، تهران: سمت.

- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۰)، *اخبار سلاجقه روم*، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی، تهران: کتابفروشی تهران.
- منہاج سراج، عثمان بن محمد (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- ناجی و دیگران، محمدرضا (۱۳۸۹)، *تاریخ و تاریخ‌نگاری*، تهران: نشر کتاب مرجع.

مقاله‌ها

- آفرضایی، سعید، «تاریخ‌نگاری افضل کرمانی در کتاب عقدا لعلی للموقف الاعلی»، *مجله تاریخ نو*، ۱۳۹۵، شماره ۱۷، صص ۲۹-۴۲.
- بازورث، کلیفورد ادموند، «شواهد شعری تاریخ مسعودی»، ترجمه احمد سمیعی گیلانی، *مجله نامه فرهنگستان*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳، شماره ۲۵، صص ۱۵۸-۱۸۰.
- تجلیل، جلیل، «بررسی و نقدی بر تاریخ طبرستان»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، ۱۳۴۹، شماره ۹۴، صص ۱۶۴-۱۸۵.
- دهقانیان، جواد و همکاران، «کارکردهای لفظی و معنوی شعر در حکایت‌های هزارویک شب»، *مجله تاریخ ادبیات*، ۱۳۹۱، شماره ۶۹، صص ۳۱-۵۴.
- علوی‌زاده، فرزانه. ساکت، سلمان. رادمرد، عبدالله، «نقش ابیات شاهنامه در انسجام متنی تاریخ جهانگشا»، *مجله علمی-پژوهشی جستارهای ادبی*، ۱۳۹۰، شماره ۱۷۱، صص ۶۷-۱۰۸.
- کشاورز بیضایی، محمد، «تحلیلی بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری قاضی بیضاوی»، *مجله پژوهش‌های ایران‌شناسی*، ۱۳۹۸، شماره ۱، صص ۱۵۷-۱۷۲.
- مسبوق، سیدمهدی. دلشاد، شهرام، «بررسی تطبیقی کارکردهای شعر در تاریخ بیهقی و تاریخ فخری»، *مجله شعرپژوهی بوستان ادب*، ۱۳۹۷، شماره ۳۵، صص ۱۷۵-۱۹۲.
- نجومیان، امیرعلی، «تاریخ، زبان، روایت»، *مجله پژوهش‌نامه علوم انسانی*، ۱۳۸۵، شماره ۵۲، صص ۳۰۵-۳۱۸.

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۱/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۹/۲۳

روابط شاه اسماعیل صفوی با سلطان قانصو غوری مملوکی به روایت ابن ایاس، مورخ ممالیک

رضا دشتی^۱

چکیده

دوره صفویه از جهت روابط خارجی بدون شک از مهم‌ترین ادوار تاریخ ایران است. شاه اسماعیل بنیان‌گذار سلسله صفوی، به دنبال سرکوب ملوک الطوائف و بقایای آق‌قویونلوها در غرب ایران با دولت ممالیک هم‌مرز گردید. ممالیک دولتی بزرگ ولی رو به اضمحلال مستقر در سرزمین‌های مصر، شام و حجاز بود که حاکمیتش ابتدا از طرف پرتغالیان و سپس عثمانی‌ها و صفویه مورد تهدید بود. روابط صفوی با ممالیک به دلیل توسعه‌طلبی ارضی شاه اسماعیل در شام، ابتدا خصمانه و با درگیری‌های مرزی همراه بود، سپس به دلیل دشمنی دولت عثمانی با آن دو، روابط آن‌ها بهبود یافته و متحول گردیده است.

این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای، درصدد پاسخ به این سؤال است که روابط شاه اسماعیل صفوی با ممالیک چگونه، و به چه علت بوده است؟ در نتیجه مشخص شد که روابط شاه اسماعیل با ممالیک به مدت چهارده سال و در دو مرحله بوده است. روابط آنان ابتدا خصمانه آغاز شد ولی با به قدرت رسیدن سلطان سلیم در عثمانی و رویکرد تهاجمی او نسبت به آنان، روابطشان دوستانه و منجر به اتحاد نظامی بین طرفین گردیده است.

واژگان کلیدی: شاه اسماعیل، صفوی، ممالیک، مصر، روابط خارجی.

***The Relations of Shah Ismail Safavid with Sultan Qansu
Ghori Mamluki according to Ibn Iyas, Historian of
Mamluks***

Reza Dashti¹

Abstract

The Safavid period is undoubtedly one of the most important periods in the history of Iran in terms of foreign relations. Shah Ismail, the founder of the Safavid dynasty, bordered on the Mamluk government following the suppression of the sectarian monarchs and the remnants of the Aq Quyunlus in western Iran. It was a large but declining state based in Egypt, the Levant, and the Hejaz, whose rule was threatened first by the Portuguese and then by the Ottomans and Safavids. Safavid relations with the Mamluks due to Shah Ismail's territorial expansion in the Levant, were at first hostile and accompanied by border clashes, then due to the hostility of the Ottoman government to them, their relations have improved and changed. This research, using a descriptive-analytical method and using library data, seeks to answer the question of how and for what reason Shah Ismail Safavid had relations with the Mamluks? The findings showed that King Ismail's relations with the Mamluks had been in two stages for fourteen years. Their relations began at first hostile, but with the rise of Sultan Salim to power in the Ottoman Empire and his aggressive approach to them, their relations became friendly and led to a military alliance between the two sides.

Keywords: Shah Ismail, Safavid, Mamluk, Egypt, Foreign Relations.

1. Assistant Professor Islamic Azad University, Bushehr Branch, Iran dashti.r2012@yahoo.com

مقدمه

سابقه تاریخی ارتباط میان ایران و مصر ریشه در عهد باستان دارد. در دوره اسلامی و در اوایل قرن دهم هجری سلسله صفوی در ایران تشکیل گردید. شاه اسماعیل اول (حک. ۹۰۷-۹۳۰ق) از آغاز به قدرت رسیدن سعی نمود تا با براندازی حکومت‌های ملوک‌الطوایفی، وحدت ملی و داخلی ایران را برقرار نماید (سرور، ۱۳۷۴: ۵۲) او برای این منظور دست به دامان دین و مذهب زد و با اعلام مذهب شیعه اثنی‌عشری، بنیان استقلال ایران را استوار کرد هرچند که این امر بین ایرانیان با همسایگان مسلمان سنی‌مذهب خود به‌ویژه با ترکان عثمانی اختلاف شدید ایجاد نمود. در آن زمان به دلیل غلبه عنصر دین بر عنصر ملیت، تأمین استقلال سیاسی ایران جز از طریق ایجاد استقلال مذهبی امکان‌پذیر نبود (فلسفی، ۱۳۱۶: ۹). شاه اسماعیل از آغاز سلطنتش مصمم شد که با وحدت ملی سرزمین ایران، آن را از خطر استیلای مهاجمان شرقی و غربی خود یعنی ازبکان و ترکان عثمانی حفظ کند.

هم‌زمان با روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی در ایران، در سرزمین‌های مصر، شامات و حجاز، دولت ممالیک برقرار بود و سلطان قانصو غوری (حک. ۹۰۶-۹۲۲ق) به حکومت رسیده بود. ممالیک در واقع بردگان و غلامان ترک و چرکس آسیای مرکزی و دشت قبیچاق بودند که توانستند در مصر و شام حکومت (۶۴۸-۹۲۳ق) را به دست گیرند. اهمیت ممالیک در تاریخ اسلام به این است که اولاً توانستند در نبرد عین جالوت با پیروزی بر سپاهیان مغول، راه مغولان به سوی نواحی غربی دنیای خلافت اسلامی را مسدود نمایند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۵۶۸/۴؛ ابوالفداء، بی تا: ۲۰۵/۳؛ مقریزی، ۱۹۹۷: ۵۱۶/۱-۵۱۷) ثانیاً توانستند اروپاییان صلیبی را برای همیشه از سرزمین‌های اسلامی بیرون کنند (ابوالفداء، بی تا: ۲۴/۴-۲۵؛ ناصری طاهری، ۱۳۶۹: ۱۱۷). ثالثاً آنان موفق شدند که پس از سقوط بغداد به دست مغولان، شاخه‌ای از خلافت عباسی را در مصر احیاء نمایند (مقریزی، ۱۹۹۷: ۵۳۱/۱-۵۳۲؛ سیوطی، ۲۰۱۰: ۳۵۰).

در آغاز قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی، پرتغالی‌ها با دور زدن قاره آفریقا و کشف راه‌های جدید دریایی، توانستند به مشرق زمین دسترسی پیدا کنند و این باعث شد تا بنادر

اصلی دریای مدیترانه در شام و مصر که در مالکیت ممالیک بودند مسیر زوال و نابودی را طی کنند. لذا در آن برهه از زمان حاکمیت ممالیک ابتدا از طرف پرتغالیان و سپس از طرف عثمانی و به صورت محدودتر توسط صفویه مورد تهدید قرار گرفت (احمدیاقی، ۱۳۹۱: ۵۴). شاه اسماعیل به دنبال سرکوب ملوک الطوائف و بقایای آق‌قویونلوها در ایران و تصرف کردستان از دست شیر صارم کُرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۸۳/۴-۴۸۵)، بغداد از دست باریک بیگ پرناک (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۹۲/۴؛ عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ۴۷) و دیاربکر از دست علاءالدوله ذوالقدر (تاریخ عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۱۰۸-۱۲۴؛ عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ۴۵-۴۶) در مرزهای غربی با دولت ممالیک همسایه شد و با هزینه دولت ممالیک شروع به توسعه طلبی ارضی در شام نمود. این رویکرد شاه اسماعیل صفوی آغاز روابطی سیاسی نظامی به مدت چهارده سال با ممالیک گردید، هرچند این روابط ابتدا به صورت خصمانه آغاز شد ولی در پایان به دوستی و اتحاد نظامی طرفین منجر گردید.

این پژوهش درصدد پاسخ به این سؤال اصلی است که سیر تطور روابط شاه اسماعیل صفوی با قانصوغوری سلطان ممالیک چگونه و به چه علت بوده است؟

در خصوص پیشینه تحقیق باید گفت که روابط شاه اسماعیل صفوی با ممالیک تاکنون در برخی از پژوهش‌ها بازتاب مختصری داشته است. طارق نافع الحمدانی (۱۹۸۵) در مقاله «علاقات الممالیک المصریین السیاسیه بالدولتین الصفویه والعثمانیه فی مطلع القرن السادس عشر»، به روابط ممالیک با صفویه و عثمانی پرداخته ولی تأکید او بیشتر بر روابط ممالیک و عثمانی است و علت وقوع جنگ بین این دو دولت سنی‌مذهب را، دولت شیعه صفویه دانسته است. احمد صباح منصور (۲۰۱۷) در مقاله «تحلف الغوری المملوکی مع اسماعیل الصفوی و أثره فی انهیار الدولت الممالیک» تنها به اتحاد نظامی قانصوغوری مملوکی با شاه اسماعیل صفوی و تأثیر آن در فروپاشی دولت ممالیک پرداخته است و به روابط و مناسبات طرفین نپرداخته است. علی الصلابی (۲۰۱۹) در مقاله «ممالک النار فی میزان حقائق التاريخ...قراءه فی ظروف و تفاصيل الدخول العثماني لمصر» که درباره سقوط ممالیک به دست عثمانی و چگونگی ورود عثمانی به مصر است تنها اشاره مختصری به اتحاد نظامی ممالیک با صفویه نموده است ولی به روابط و مناسبات صفویه و ممالیک و علل و عوامل آن نپرداخته است.

حسنین ربیعہ (۱۹۷۸) نویسنده مصری در مقاله‌ای مختصر (هفت صفحه) به زبان انگلیسی به نام «روابط سیاسی بین صفویان ایران و ممالیک مصر و سوریه در اوایل قرن شانزدهم»^۱ به صورت بسیار کلی و تنها به برخی از روابط این دو کشور قبل از جنگ چالدران پرداخته است و هیچ اشاره‌ای به روابط آن دو دولت بعد از جنگ چالدران ننموده است.

نصراالله فلسفی در مقاله «جنگ چالدران» تنها در دو سطر اتحاد آن دو را بدون ذکر منبع و مأخذ، مربوط به بعد از جنگ چالدران ذکر کرده است و تقریباً همه محققین بعدی ایرانی همین دو سطر اخیر را به عنوان روابط صفوی مملوکی باز نشر داده‌اند؛ از جمله ولایتی (۱۳۷۵) در کتاب *تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی* و محمدکریم یوسف‌جمالی (۱۳۷۶) در کتاب *زندگانی شاه اسماعیل اول*، عبدالرضا هوشنگ مهدوی (۱۳۷۵) نیز در کتاب *تاریخ روابط خارجی ایران* به روابط شاه اسماعیل با قانصوغوری تنها بعد از شکست چالدران، اشاره نموده است و محمد چگینی (۱۳۹۲) در مقاله «سیر تحول و تطور نمایندگی سیاسی ایران در مصر» تنها در سه سطر آن هم به نقل از هوشنگ مهدوی به این موضوع پرداخته است، علی بیگدلی (۱۳۸۵) در مقاله «روابط خارجی ایران عصر صفوی» نیز مانند دیگران تنها در دو سطر به ارسال سفرایی از طرف شاه اسماعیل به دربار سلطان مصر پیش از جنگ چالدران اشاره کرده است. پژوهش‌های فوق به طور خاص به موضوع روابط خارجی شاه اسماعیل صفوی با ممالیک به طور کامل نپرداخته‌اند و تاکنون هیچ پژوهش جامع و مستقل ایرانی در خصوص موضوع این مقاله رؤیت نشده است.

روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی تحلیلی مبتنی بر گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای است که ضمن بررسی انگاره‌های تاریخی، به مناسبات سیاسی و روابط خارجی شاه اسماعیل صفوی با سلطان قانصوغوری از منظر ابن‌ایاس مورخ ممالیک و معاصر آن دو دولت، می‌پردازد.

هدف این پژوهش بررسی کامل سیر تطور روابط سیاسی نظامی شاه اسماعیل صفوی با قانصوغوری مملوکی است و از آنجاکه این روابط از طرف نویسندگان ایرانی کم‌اهمیت تلقی

1. Political Relations Between the Safavids of Persia and the Mamluks of Egypt and Syria in the Early Sixteenth Century.

شده و مغفول مانده است این پژوهش با استفاده از تاریخ ابن‌ایاس مورخ ممالیک و با کمک منابع ایرانی و ترکی محقق گردیده است.

ابن‌ایاس مملوکی و جایگاه او در تاریخ‌نویسی

ابوالبرکات محمد بن احمد بن ایاس (۸۵۲-۹۳۰ق)، مورخ مصری قرن نهم و دهم هجری است، خانواده‌اش اهل چرکس، ناحیه‌ای در غرب قفقاز بودند. جد پدری‌اش، ایاس فخری، از ممالیک سلطان ظاهر برقوق (حک. ۷۸۴-۸۰۱ق) بود و در دولت الناصر فرج بن برقوق به منصب دبیری گماشته شد. پدر ابن‌ایاس، شهاب‌الدین احمد بن ایاس نیز در دولت الناصر فرج دبیر دوم شد (زرکلی، ۱۹۸۰: ۵/۶؛ مدرسی، ۱۳۷۴: ۳۹۸/۷؛ ولایتی، ۱۳۹۲: ۱/۹۷۰).

ابن‌ایاس در تاریخ‌نویسی شاگرد جلال‌الدین سیوطی بوده است (زرکلی، ۱۹۸۰: ۵/۶)، او از مشاهیر عصر خود بوده و در دربار ممالیک، با بسیاری از درباریان خویشاوندی یا اختلاط داشته و با امراء و ارباب دولت معاشرت داشته است. به همین جهت علل انقراض حکومت ممالیک را به خوبی و به تفصیل نوشته است. او در کتاب *بدایع‌الزهور فی وقایع‌الدهور*، تاریخ مصر را تا پایان پادشاهان ایوبی، به اختصار و از سلطنت سلطان قایتبای (۸۷۳ق) تا پایان دوره ممالیک را با شرح و تفصیل جزئیات، ذکر کرده است. از اینرو وقایع انقراض حکومت ممالیک را مفصل و با دقت نوشته است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۳۴۱).

بدایع‌الزهور فی وقایع‌الدهور، مهم‌ترین اثر تاریخی ابن‌ایاس است که مقاله حاضر بر پایه اطلاعات جلد‌های ۴ و ۵ این اثر تحقیق شده است. بااهمیت‌ترین بخش این کتاب، اتفاقات روزگار مؤلف یا زمان نزدیک به عصر اوست؛ زیرا در بیشتر موارد خود شاهد آن رویدادها بوده و یا از آن وقایع اطلاع صحیحی داشته است. ابن‌ایاس به گفته خودش در مقدمه، حدود ۳۷ کتاب تاریخی را مطالعه کرده تا نکاتی را که دنبال آن بوده، به دست آورد. محمد مصطفی محقق کتاب در مقدمه جلد اول کتاب *بدایع‌الزهور* آورده است که ابن‌ایاس در مجموع به‌عنوان مورخ امانت‌دار مشهور است چراکه در نقل اخبار تاریخی خبر را آن‌طور که شنیده بود می‌نوشت، نه آن‌چنان که دستور زبان ایجاب می‌کرد. این روش، اثر او را از لحاظ زبان‌شناسی و مطالعه تحول زبان عربی حائز اهمیت کرده است. محمد مصطفی در ادامه

می‌نویسد که ابن‌ایاس به صحت آنچه می‌نوشت توجه داشت و امانت علمی را در نقل رویدادها، رعایت می‌کرد. ابن‌ایاس خود نیز به این نکته اشاره کرده است؛ مثلاً، در باب «ملک الظاهر» نوشته که اخبار مربوط به او بسیار است و چند مجلد می‌شود، ولی بیشتر آن‌ها ساختگی است و حقیقت ندارد اما آنچه ما به دست آورده‌ایم اخبار درستی است. کتاب *بدایع‌الزهور* به‌ویژه درباره تاریخ قرن ۹ و اوایل قرن ۱۰ ق/۱۵ و ۱۶ م و تصرف مصر به دست عثمانیان مأخذ ارزنده‌ای است (زرکلی، ۱۹۸۰: ۵/۶؛ مدرسی، ۱۳۷۴: ۳۹۸/۷؛ *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ۱۳۶۹: ۹۲۲/۳؛ ولایتی، ۱۳۹۲: ۱/۹۷۰). این کتاب چندین بار تجدید چاپ شده است، در این مقاله از چاپ قاهر که در ۶ مجلد به کوشش محمد مصطفی، در سال ۱۴۰۴ ق/۱۹۸۴ م چاپ گردیده، استفاده شده است.

مرحله روابط خصمانه شاه اسماعیل با سلطان قانصو غوری به روایت ابن‌ایاس

روابط سیاسی ممالیک با ایران به عصر ایلخانان مغول بر می‌گردد مقاومت ممالیک در برابر اقدامات توسعه‌طلبانه ایلخانان در شام باعث بروز مناسبات خصمانه بین آنان و ممالیک و تشکیل دو اتحادیه سیاسی نظامی رقیب و وقوع یک سلسله جنگ‌های ائتلافی به رهبری ممالیک و ایلخانان به همراه هم‌پیمانانشان گردید (ببینید: کشاورز بیضایی، ۱۳۹۷: ۲۵-۴۳؛ رضوی، ۱۳۹۴: ۵۷-۸۶). روابط ممالیک در دوره تیمور هم هر چند به صورت کاملاً خصمانه با مشرق زمین (از طریق ایران) برقرار بود (شبارو، ۱۳۸۸: ۱۰۲-۱۰۱). در دوره شاهرخ تیموری روابط سیاسی ممالیک با ایران، روابطی آرام و دوستانه بوده است. در سال ۸۴۲ ق هیئتی به سرپرستی جیجک بوغا از طرف سلطان جقمق (حک. ۸۴۲-۸۵۷ ق) مملوکی به ایران آمدند و هدایای فراوان و ارزنده‌ای به شاهرخ تقدیم کردند. این هیئت در بازگشت چندین جلد کتاب با خود برای سلطان ممالیک بردند (نوائی، ۱۳۷۰: ۹۳). پس از تیموریان ممالیک از طریق ترکمانان آق‌قویونلو مناسباتی با ایران هر چند گاهی خصمانه، داشته‌اند (خنجی اصفهانی، ۱۳۷۹: ۱۴۹-۱۴۱، ۲۵۹-۲۵۷، ۱۶۲-۲۶۵، ۳۷۳) آخرین مناسبات ممالیک با آق‌قویونلوها، به پناهنده شدن سلطان مراد آق‌قویونلو به دربار سلطان قانصو غوری در سال ۹۱۴ ق برمی‌گردد (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۴/۱۴۳)، این آخرین ارتباط میان ممالیک با

آق‌قویونلوها موجبات خشم شاه اسماعیل صفوی را نسبت به ممالیک فراهم آورد که در شکل‌گیری مناسبات خصمانه میان شاه اسماعیل صفوی با دولت ممالیک مؤثر بوده است.

روابط سیاسی نظامی ایران دوره صفوی با ممالیک در یک دوره چهارده‌ساله و در دو مرحله، قابل‌بررسی است. مرحله نخست روابط شاه اسماعیل صفوی با ممالیک از سال ۹۰۸ق تا ۹۱۸ق به مدت ده سال به این شرح بوده است که؛ نخستین اطلاع ممالیک از ایجاد تغییرات در مرزهای شرقی قلمرو شان (در عراقین یا سرزمین‌های عراق و ایران) و ظهور جهانگشایی جدید، این‌گونه حاصل شد که در اوایل ماه صفر سال ۹۰۸ قمری از حلب به قاهره خبر رسید که از خارج از مرزها و به‌سوی شام شخصی که به او شاه اسماعیل صفوی گفته می‌شود در حال کشورگشایی است. با توجه به یورش‌های پیشین مغولان و تیموریان که همواره از شرق بوده است، هنگامی که این خبر به قاهره رسید باعث نگرانی و اضطراب مردم شد، سلطان قانصوغوری امراء و مشاورانش را فرا خواند و جلسه مشورتی درباره اوضاع منطقه و اقدامات شاه اسماعیل صفوی برگزار کرد و مقرر شد تا برای درگیری احتمالی و جنگ، بودجه لازم تأمین و سپاه را تجهیز نمایند ولی در همان ماه صفر خبر رسید که لشکریان صفوی به سرزمینشان برگشته‌اند و آشوب و فتنه متفی گشته است، لذا سلطان دستور لغو آمادگی نظامی را صادر کرد (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۳۹/۴).

در ربیع‌الآخر سال ۹۱۳ق از حلب مجدداً خبر رسید که شاه اسماعیل صفوی حاکم عراقین در حال پیشروی و تحرک به سمت سرزمین‌های ممالیک است و پیش قراولان سپاهش به ملطیه (در شمال غرب دیاربکر) رسیده‌اند و از آنان رفتارهای خشنی سر زده است. رسیدن این خبر به سلطان قانصوغوری او را نگران و عصبانی کرد و جلسه‌ای فوری با امراء لشکری و مشاوران کشوری درباره اقدامات و رفتارهای شاه اسماعیل صفوی و سپاهیان‌ش گرفت. در این جلسه امراء لشکر پیشنهاد تدارک و ارسال سپاهی بزرگ برای جنگ با شاه صفوی و یا حداقل نمایش قدرت نظامی در مرزهای شرقی و شمال شرقی شام را دادند و سلطان هم با پذیرش این پیشنهاد، دستور آمادگی برای حمله نظامی را صادر کردند (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۱۱۸/۴؛ جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۲۸۶).

چهارماه پس از آن واقعه در ماه شعبان سال ۹۱۳ق فرستاده‌ای از جانب شاه اسماعیل

صفوی به مصر آمد که حامل نامه‌ای بود که در آن نوشته شده بود، آن دسته از سپاهیانم که وارد سرزمین‌های تحت امر سلطان مصر شده بودند بدون اجازه و اطلاع من این کار را انجام داده‌اند و قصدی مبنی بر تعرض به قلمرو سلطان در کار نبوده است. سلطان قانصوغوری که به دلیل مشکلات عدیده خواهان جنگ در آن مقطع زمانی نبود این عذر را پذیرفت و آن فرستاده را احترام نمود و او را با سوارانی بدرقه و همراهی نمود (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۴/۱۲۳). ابن‌ایاس با تعجب می‌نویسد که: فرستاده شاه اسماعیل صفوی و همراهانش کلاه‌هایی با ترکه‌های سرخ بر سر داشتند درحالی‌که قاصدان و فرستادگان عثمانی به مصر، فاقد سرپوش و کلاه بوده‌اند (همان، همانجا).

تحوّلات داخلی ایران و سرکوب مدعیان سلطنت توسط شاه اسماعیل صفوی، به دلیل هم‌مرز بودن اراضی و قلمرو حکومتی ممالیک در شام با سرزمین عراق خواه ناخواه در دربار قانصوغوری سلطان مصر، بازتاب پیدا می‌کرده است از جمله: در رمضان سال ۹۱۴ ق ابتدا فرستاده‌ای از طرف سلطان مراد آق‌قویونلو حکمران بغداد به حضور سلطان مصر رسید و اطلاع داد که سلطان مراد در برابر حملات شاه اسماعیل صفوی شکست خورده و بغداد را از دست داده است و از سلطان قانصوغوری درخواست دارد که او را با سپاه و مال یاری کند تا با پادشاه صفوی بجنگد. به‌دنبال آن فرستاده، سلطان مراد آق‌قویونلو خود به سرزمین‌های ممالیک گریخت و از قانصوغوری پناه خواست. سلطان ممالیک او را به بهترین شکل تکریم کرد ولی به درخواست او اعتنایی نکرد (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۴/۱۴۳؛ جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۸۶). حضور سلطان مراد که رقیب شاه اسماعیل و مورد تعقیب او بود در دربار قانصوغوری موجب خشم شاه اسماعیل نسبت به ممالیک گردید و در اقدامات بعدی شاه اسماعیل بر علیه ممالیک مؤثر بوده است.

قانصوغوری سلطان ممالیک در ربیع‌الاول سال ۹۱۶ ق یکی از امرای ده گانه خود را به نام «امیر تمریای هندی» را به‌عنوان سفیر به نزد شاه اسماعیل صفوی برای عرض تبریک پیروزی‌های اخیر او بر ازبکان و دیگر مدعیان داخلی سلطنت و برای عادی‌سازی روابط طرفین فرستاد، درحالی‌که همراهان زیادی با او بودند (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۴/۱۸۴). آمدن این سفیر در منابع ایرانی نیز بازتاب داشته است (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۸۶؛ عبدی بیگ،

۱۳۶۹: ۵۱؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۱/۴) ولی شاه اسماعیل بدون توجه به این اقدام قانصو غوری، با توجه خشم و کینه‌ای که نسبت به ممالیک به دلیل پناهنده شدن سلطان مراد آق‌قویونلو به دربار آنان داشت سعی در تحریک اروپاییان برای همراهی با او برای حمله هم‌زمان به ممالیک نمود. ابن‌ایاس می‌نویسد که در جمادی‌الآخر سال ۹۱۶ ق خیری از طرف نائب الحکومه البیره (در فلسطین و کنار بحرالمت) به دربار ممالیک رسید مبنی بر این که گروهی از فرستادگان شاه اسماعیل صفوی را دستگیر نموده‌اند که نامه‌ای از او به پادشاهان فرنگ همراه دارند که در آن شاه اسماعیل صفوی از بعضی از پادشاهان فرنگ خواسته است که به او در حمله به سلطان مصر کمک کنند به این شکل که اروپاییان از طریق دریا به مصر رفته، به ممالیک حمله‌ور شوند و او (شاه اسماعیل صفوی) از خشکی به سوی آن‌ها آید (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۱۹۱/۴). این امر باعث تیره شدن و قطع روابط سیاسی طرفین شد.

در ذوالحجه سال ۹۱۶ ق فرستاده‌ای از جانب نائب‌السلطنه حلب به دربار قانصوغوری آمد و اخبار پیروزی شاه اسماعیل صفوی بر شیبک خان پادشاه بربر (Jenkinson, 1886: 86) صفت ازبک، کشته شدن او به دست شاه اسماعیل، بریده شدن سر خان ازبک و سایر وقایع را برای سلطان ممالیک آورد (Rabie, 1978: 77). سلطان قانصو غوری این خبر و اقدامات شاه اسماعیل را تقبیح کرد و فوراً جلسه مشورتی دربار را با حضور امراء و فرماندهان لشکری تشکیل داده و گفت که شیبک خان کسی بود که در نبرد با دشمن عثمانی و مصر (شاه اسماعیل صفوی) کشته شد. البته به محض شایع شدن خبر کشته شدن خان ازبک در بین مردم مصر و اضطراب عمومی، سلطان از این که شاه اسماعیل به سرزمین او نیز تعرض کند دچار وحشت شد (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۲۰۷/۴).

نخستین فرستاده سیاسی شاه اسماعیل صفوی در هیجدهم ربیع‌الاول سال ۹۱۷ ق و به دنبال دستگیری افرادی که حامل نامه شاه اسماعیل صفوی به اروپاییان بودند، به دربار قانصو غوری، رسید و هدایایی مختصر که شامل یک جلد قرآن کریم به همراه سجاده‌ای به نشانه مسلمانی و نماز که از اشتراکات دینی هر دو مملکت بود به سلطان هدیه نمود و کمائی به نشانه قدرت نظامی صفویان و صندوقچه‌ای زیبا و تذهیب‌شده که حاوی سر یکی

از امرای ازبک بود (البته ابن‌ایاس نوشته که سر خان ازبک در صندوقچه بود ولی می‌دانیم که شاه اسماعیل پوست سر پر از کاه‌شده خان ازبک را به دربار عثمانی و برای بایزید فرستاد (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۳۸۰) که نشانه سرکوبی و نابودی دشمنان شاه صفوی و در واقع تهدید سلطان مصر بود، برای سلطان ممالیک به ارمغان آورده بود، قانصوغوری از ناراحتی کمان را شکست و دستور دفن آن سر را داد (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۲۱۹/۴). در آن مجلس که جمع زیادی از نظامیان مصر، شام و حجاز حاضر بودند خواهان پاسخ نظامی کوبنده به شاه اسماعیل شدند. یکی از غلامان حبشی قانصوغوری به نام سغدان و معروف به ذوجندین درخواست کرد تا سلطان او را به همراه سیصد تن از حبشیان به نبرد ایرانیان بفرستد و سلطان ممالیک که این اقدام را برای پیشگیری از توسعه‌طلبی‌های والیان مرزی شاه صفوی مناسب می‌دید موافقت کرد. این گروه بعد از رفتن به حلب از آنجا به سمت دیاربکر رفتند تا با محمد خان استاجلو حاکم ایرانی دیار بکر نبرد کنند ولی قبل از رسیدن به قلعه حمید، سکونت‌گاه محمد خان به گروهی هفتاد نفره از نظامیان خان استاجلو برخوردند، در ضمن جنگ فرمانده نظامیان حبشی و جماعتی از همراهانش کشته و گروهی اسیر شدند، محمدخان استاجلو سرهای کشته‌شدگان ممالیک را به همراه اسرا به نزد شاه اسماعیل صفوی فرستاد و مورد تشویق او قرار گرفت (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۸۰-۴۸۵). این نبرد در تاریخ ابن‌ایاس ذکر نشده است.

ابن‌ایاس از خواسته‌های فرستاده شاه اسماعیل که جهت تهدید ممالیک به مصر رفته بود سخنی به میان نیاورد است ولی با توجه به قرائن و شواهد، این فرستاده خواهان عدم کمک سلطان ممالیک به سلطان مراد آق‌قویونلو و دیگر مخالفان شاه صفوی و احتمالاً آزادی فرستادگان شاه اسماعیل بدربار پادشاهان اروپایی، بوده است. به ایلچی شاه اسماعیل در جمادی‌الاولی همان سال، اجازه بازگشت به ایران داده شد (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۲۳۰/۴).

در محرم سال ۹۱۸ ق فرستاده‌ای از جانب نائب‌السطنه حلب به دربار قانصوغوری آمد و خبر آورد که مقدمه سپاهیان شاه اسماعیل صفوی به البیره در فلسطین و در کنار بحرالامیت رسیده‌اند و پادگان نظامی البیره از جلوی سپاهیان صفوی گریخته‌اند و از عظمت و شوکت سپاهیان صفوی، اعراب ناحیه فلسطین دچار وحشت و اضطراب شده‌اند، قانصوغوری هرچند

که از این خبر بسیار ناراحت شد ولی اقدام خاصی انجام نداد (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۳۵۷/۴؛ Rabie, 1978: 78). دو ماه بعد یعنی در ربیع‌الاول سال ۹۱۸ ق نایب‌السلطنه شهر سیس به سلطان قانصوغوری گزارش نمود که دسته‌های نظامی صفوی در مرزهای شمالی ممالیک در حوالی شهر سیس که هم‌مرز با سرزمین‌های عثمانی بود شروع به تحرکاتی نموده‌اند (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۳۶۲/۴).

این اقدامات در حالی صورت می‌گرفت که سفیر قانصوغوری یعنی «امیر تمربای هندی» که از امرای ده گانه ممالیک بود، از دو سال قبل (ربیع‌الاول سال ۹۱۶ ق) به ایران نزد شاه اسماعیل صفوی رفته بود (Rabie, 1978: 79) و نه‌تنها اجازه بازگشت به او داده نشده بود بلکه خود شاه اسماعیل نیز به‌جز یک بار، او را به حضور نپذیرفته و پاسخی هم به نامه تبریک قانصوغوری نداده بود و در این مدت دوساله بسیاری از همراهان و حتی خواص یاران او نیز مرده بودند.

مرحله روابط دوستانه شاه اسماعیل با سلطان قانصوغوری به روایت ابن‌ایاس

درحالی‌که روابط شاه اسماعیل صفوی و سلطان قانصوغوری به اوج خصومت خود رسیده بود، تحولاتی در عثمانی به وقوع پیوست که تأثیر مستقیمی بر روابط صفویان و ممالیک گذاشت و روابط خارجی پرتنش آن دو دولت را به رابطه دوستی و اتحاد نظامی راهبردی مبدل نمود. با این توضیح که در هشتم صفر سال ۹۱۸ ق در عثمانی شاهزاده سلیم بعد از کشتن برادران، با کودتا، پدرش بایزید دوم را از سلطنت برکنار و به تخت سلطنت نشست و از همان آغاز نشان داد که تمایل فراوانی به خون‌ریزی دارد چراکه کارش را با کشتن شمار زیادی از برادرانش و شماری از یاران و گروهی از مردم آغاز کرد (مصطفی، ۱۹۹۸: ۷۶). سلطان سلیم که به‌طور عمیق با مسائل مرزهای شرقی دولت عثمانی آشنا بود، سیاست توجه به شرق را در پیش گرفت و از همان آغاز مناسبات صفویان با عثمانیان به دلایل عدیده‌ای به مرحله بسیار پرتنشی وارد شد. از طرف دیگر ممالیک نیز به دلیل رقابت‌های پیشین دولت عثمانی با ممالیک، تلاش عثمانی برای نفوذ در حاکم‌نشین ذوالقدر، جنگ دو دولت در سال ۸۹۰ ق و شکست ممالیک در آن جنگ و از دست دادن اراضی شام و

مهم‌تر از همه وحشت ممالیک از توسعه‌طلبی عثمانی‌ها برای نفوذ بر حرمین الشریفین (Rabie, 1978: 79؛ احمد یاقی، ۱۳۹۱: ۵۴-۵۵)، زمینه تغییر رویکرد قانصوغوری در روابط سیاسی با صفویان را فراهم آورد و روابط طرفین از مرحله دشمنی به مرحله دوستی و اتحاد نظامی تغییر یافت. لذا در ربیع‌الآخر سال ۹۱۸ق شاه اسماعیل صفوی فوراً ضمن اجازه بازگشت به «امیر تمریای هندی» فرستاده ویژه سلطان ممالیک، سفیر و فرستاده ویژه خود را جهت انعقاد پیمان نظامی محرمانه به همراه او به مصر گسیل داشت (Rabie, 1978: 79). این سفیر را یک هیئت صدنفره‌ای از اعیان و بزرگان برجسته دربار صفوی همراهی می‌کرد و هدایای فراوانی نیز با خود برای قانصوغوری سلطان مملوکی به ارمغان برد. از جمله هدایا، نه قلاده پلنگ ایرانی که دو قلاده آن در طول مسیر تلف شدند و تنها هفت قلاده به مصر رسیدند به همراه تعداد زیادی اسبان زیبا از نژادهای اصیل ایرانی، ظروف طلا و نقره فراوان و سایر هدایا از پارچه‌های زربفت و ابریشمی به همراه دویست غلام و کنیز گرجی و ترکمان، هدایای شاه اسماعیل صفوی برای قانصوغوری مملوکی بود که به مصر ارسال گردید (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۲۶۵/۴-۲۶۶).

سلطان ممالیک دستور داد تا غیر از «أزدمر» مهمان‌دار و مسئول تشریفات ممالیک، «امیر کرتبای» والی قاهره نیز شخصاً مأمور پذیرایی هیئت ایرانی باشد (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۲۶۶/۴؛ Rabie, 1978: 78). قانصوغوری در هشتم جمادی‌الاولی سال ۹۱۸ق در میدان جلوس و در چشم همگان سفیر و فرستاده ویژه شاه اسماعیل و هیئت همراهش را احضار و ضمن خلعت دادن به همه آنان، پاسخ نامه ارسالی شاه اسماعیل (نسخه امضاء شده پیمان نظامی) را به سفیر داده و اجازه بازگشت هیئت ایرانی را صادر نمود (همان، ۲۷۱/۴).

ره‌آورد هیئت ایرانی به مصر، انعقاد معاهده محرمانه نظامی، برای جلوگیری از بی‌طرفی ممالیک در حمله احتمالی عثمانی به ایران بود. در منابع چیزی از محتوا و تعهدات طرفین در این معاهده ذکر نشده است ولی همین قدر معلوم است که اولاً بر اساس این معاهده ممالیک، در حمله آتی عثمانی به ایران، علی‌رغم این‌که سلطان سلیم دو سال بعد (ربیع‌الاول سال ۹۲۰ق) طی نامه‌ای از قانصوغوری اتحاد با عثمانی در حمله به ایران را درخواست نمود و نظر صریح ممالیک را خواستار شده بود، ولی او با عثمانی متحد نشد و پیمانی منعقد نمود و حتی اعلام نظر در این خصوص را هم منوط به مطالعه و بررسی

بیشتر نمود و در این جنگ به‌ظاهر بی طرفی اختیار نمود (همان، ۲۷۳/۴) ثانیاً قانصوغوری بر اساس این معاهده رابطه دشمنی میان علاءالدوله ذوالقدر را با شاه اسماعیل صفوی را به نفع صفویه حل و فصل کرد. صفویان از سال ۹۱۳ق ضربات مهلکی بر قلمرو حکومت محلی ذوالقدر وارد کرده بودند و اراضی بسیاری از متصرفات این دولت از جمله دیاربکر و ارزنجان، اخلاط و البستان را از آن دولت محلی گرفته بودند، همچنین تعداد زیادی از سپاهیان را نابود کرده بودند و چهار پسر علاءالدوله را در جریان درگیری‌ها کشته بودند و کینه عمیقی بین امیر ذوالقدر و شاه اسماعیل صفوی وجود داشت (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۸۵/۴-۴۹۰؛ تاریخ عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۱۰۸-۱۲۴؛ سرور، ۱۳۷۴: ۶۴-۶۸). قانصوغوری امیر ذوالقدر را متقاعد کرد که در پیمان اتحاد ممالیک و ایران بر علیه عثمانی، وارد شود. بنابراین با انعقاد پیمان نظامی شاه اسماعیل و قانصوغوری، در مرزهای شرقی و جنوبی عثمانی اتحادی سیاسی نظامی بر علیه عثمانی شکل گرفته بود که اگر سلطان سلیم اقدامی ضد آن انجام نمی داد چه‌بسا اساس قدرت و حاکمیت آن دولت تضعیف می‌شد (فلسفی، ۱۳۳۲: ۶۴) ثالثاً سلطان قانصوغوری از علاءالدوله ذوالقدر که والی سرحدی بین ممالیک و عثمانی و تحت‌الحمایه او بود خواست تا نه‌تنها با سلطان عثمانی در جنگ با شاه اسماعیل صفوی همراهی نکند بلکه به سپاه عثمانی نیز حمله‌ور شود (ابن زنبیل، ۱۹۹۸: ۸۸-۸۹). بنابراین وقتی که سپاه عثمانی برای حمله به ایران به قیصریه رفت و چند روزی در آنجا اردو زد تا شاید بتواند امیر ذوالقدر را با خود همراه سازد و از توان نظامی او بر علیه صفویان استفاده کند، به‌وضوح از پذیرش چنین اتحادی با سلطان سلیم عثمانی امتناع ورزید، و ضمناً امیر ذوالقدری درخواست بعدی سلطان سلیم مبنی بر این‌که حداقل تعدادی از سواران ماهر ذوالقدری را برای همراهی با سواره‌نظام عثمانی با او بفرستد را رد کرد، از پذیرش بی‌طرفی هم خودداری کرد و درحالی‌که مذاکرات سلطان سلیم هنوز در جریان بود به سپاهیان امر کرد که مخفیانه به انبارهای تدارکات نظامی و آذوقه سپاهیان سلطان سلیم حمله‌ور شوند (فلسفی، ۱۳۳۲: ۷۸).

به گفته ابن‌ایاس مورخ مملوکی، قانصوغوری سلطان ممالیک در جمادی الاولی سال ۹۲۰ق، به‌واسطه پیمان نظامی با شاه اسماعیل صفوی و احتمال درگیری قریب‌الوقوع عثمانی با صفوی در یک مخمسه و نگرانی بزرگ قرار گرفته بود (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۳۷۲/۴).

در ذکر علل لشکرکشی سلطان سلیم به ایران و جنگ چالدران آمده است که علاوه بر این که شاه اسماعیل صفوی با مدعیان سلطنت عثمانی نهانی کمک می‌کرد و دشمنان سلطان سلیم را در خاک ایران پناه می‌داد، با ملک‌الاشرف قانصوغوری سلطان چرکسی مصر نیز از در اتحاد درآمد بود تا با اتفاق یکدیگر سلطان سلیم را از تجاوز به سرزمین‌های خویش باز دارند (فلسفی، ۱۳۳۲: ۶۴). سایکس در علل حمله سلطان سلیم عثمانی به ایران می‌نویسد که او خبر یافته بود که هیئتی از ایران برای ایجاد روابط سیاسی به دربار مصر و هنگری اعزام شده‌اند (سایکس، ۱۳۸۰: ۲/۲۳۱). عباس اقبال نیز در همین خصوص می‌نویسد که پادشاه مجارستان و ممالیک مصر با سلطان عثمانی دشمنی داشتند و شاه اسماعیل نیز آن‌ها را بر ضد سلطان عثمانی تحریک می‌کرد (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۰: ۶۶۶). جنگ میان ایران و عثمانی به مرحله غیرقابل‌پیشگیری رسیده بود؛ سلطان سلیم ابتدا به حاکم ارزنجان دستور داد چندین هزار نفر از هواداران خاندان صفویه ساکن در آناتولی را به طرف ایران برانند (Parvy, 1928: 70) و سپس دستور داد حدود چهل هزار نفر از شیعیان آناتولی و پیروان صفویه را قتل‌عام کنند (Edward, 1961: 131; Creasy, 1961: 131). سرور، ۱۳۷۴: ۹۳) و آن وقت عازم ایران گردید و در ششم رجب سال ۹۲۰ق در دشت چالدران شاه اسماعیل صفوی و قزلباشان را شکست داد و پس از آن وارد تبریز شد ولی بیشتر از هشت روز در تبریز نماند و به آماسیه برگشت (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۹۱-۵۰۸؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۵۴۸-۵۵۴؛ سرور، ۱۳۷۴: ۹۹-۱۰۷).

خبر شکست شاه اسماعیل صفوی از سلطان سلیم عثمانی در دهم رجب یعنی چهار روز بعد از جنگ چالدران، به قاهره رسید و ابتدا در بین مردم مصر شایع شد که سلطان سلیم بر شاه اسماعیل پیروز شده و قسمت‌هایی از مملکت صفوی از جمله ارزنجان و تبریز را تصرف کرده است. وقتی که این خبر برای سلطان قانصوغوری موثق شد با توجه به روابط و پیمان نظامی که با صفویان داشت، شوکه شد ولی وانمود کرد که از پیروزی عثمانی‌ها خوشحال شده و دستور داد تا قاریان قرآن در مساجد جامع و اماکن مختلف شهر قاهره و فسطاط، قرآن قرائت کنند و به فقرا کمک کنند (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۴/۳۹۳). در روزهای بعد اخبار و جزئیات شکست شاه اسماعیل و میزان تلفات نظامی و اسارت همسر و خانواده‌اش و پیروزی سلطان سلیم با اغراق و بزرگ‌نمایی عامیانه در بین مردم مصر که اطلاع دقیقی از پیمان

نظامی دولت مملوکی با شاه اسماعیل صفوی نداشتند ردوبدل می‌شد و حتی شایعه کشته شدن شاه اسماعیل در میدان نبرد بالا گرفت، در مجموع این شایعات بر نگرانی‌های سلطان ممالیک می‌افزود (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۳۹۶/۴-۴۰۰) قانصوغوری که با شاه صفوی بر ضد عثمانی پیمان اتحاد منعقد کرده بود و به درخواست سلطان سلیم مبنی بر اتحاد با عثمانی بر ضد صفویه نه‌تنها پاسخی نداده بود بلکه در تحریک علاءالدوله ذوالقدر در حمله به سپاهیان عثمانی نیز نقش داشت و می‌دانست که سلطان سلیم هم از پیمان اتحاد او (بدلیسی، ۱۹۹۵: ۲۷۹، ۳۶؛ سعد الدین، ۱۲۷۹-۱۲۸۰: ۳۲۷-۳۲۵/۲؛ صولاق‌زاده، ۱۲۹۷: ۳۸۴؛ فریدون بک، ۱۲۷۴: ۴۳۳/۱-۴۳۴؛ نشانجی‌زاده، ۱۲۹۰: ۱۸۶) و هم از تحریک علاءالدوله ذوالقدر توسط او (ابن‌زنبیل، ۱۹۹۸: ۸۸-۸۹)، اطلاع حاصل کرده است، و از این‌که هدف بعدی لشکرکشی سلطان سلیم، مملکت او خواهد بود به‌شدت به وحشت افتاده بود.

بالاخره در آخر ماه رمضان سال ۹۲۰ق فرستاده سلطان سلیم عثمانی به همراه فتحنامه‌ای که در آن اخبار مربوط به پیروزی بر صفویان را تأیید کرده بود و جزئیات جنگ، یعنی تاریخ دقیق روز نبرد و محل درگیری تا سایر جزئیات و نحوه پیروزی بر شاه اسماعیل صفوی در آن منعکس شده بود، به دست سلطان ممالیک و متحد شاه اسماعیل رسید و به قول ابن‌ایاس جزئیات و اتفاقات ذکر شده به نحوی بود که عقل از شنیدن آن متحیر می‌شد (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۴۰۲/۴) احتمالاً ذکر جزئیات جنگ و اقدامات سلطان سلیم در فتحنامه ارسالی به گونه‌ای تنظیم شده بود که نه‌تنها خبر پیروزی بر صفویان را اعلام کند بلکه تضعیف روحیه ممالیک را هم مدنظر داشته است. در هر صورت قانصوغوری پس از قرائت فتحنامه سلطان سلیم، به پیک او به‌خاطر آوردن این خبر خلعت داد و ضمن اجازه بازگشت به او، نامه تبریک و تهیتی برای سلطان سلیم به دست فرستاده داد، اما برخلاف رسوم معمول و گذشته که هنگام ورود قاصدان عثمانی به قلعه سلطانی و آوردن فتحنامه‌های آنان در جنگ با اروپاییان، نه طبلی کوبیدند و نه شهر قاهره را آذین بستند (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۳۹۶/۴-۴۰۴).

روابط محرمانه قانصوغوری با شاه اسماعیل صفوی بعد از جنگ چالدران تا سال ۹۲۲ق همچنان ادامه داشت، سلطان سلیم نیز بعد از پیروزی در جنگ چالدران، سپاهیان را سر

وقت علاءالدوله ذوالقدر فرستاد و آن‌ها، او را در ۲۹ ربیع‌الآخر سال ۹۲۱ق گرفتار کردند و سر وی به همراه سر چهار تن از پسرانش و سی تن از امرایش را، برای سلطان سلیم فرستادند. به فرمان سلطان سلیم، آن سرها را به انضمام فتح‌نامه‌ای به دربار قانصوغوری، سلطان مملوکی مصر، فرستاده شد و قلمرو حکومتی ذوالقدریان، ضمیمه امپراطوری عثمانی گردید (سعد الدین، ۱۲۷۹-۱۲۸۰: ۲/۲۹۴-۲۹۵؛ عالی افندی، ۱۲۷۷: ۲۳۸-۲۳۹؛ تاریخ عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۵۴۲؛ ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۴/۴۶۲). سلطان ممالیک که بیش از پیش تنها شده بود هنوز به پیمان نظامی خود با شاه اسماعیل صفوی امیدوار بود. آخرین مناسبات قانصوغوری مملوکی با شاه اسماعیل صفوی، برای جلوگیری از برانگیخته شدن خشم سلطان سلیم - که در موضع برتر، هم نسبت به شاه اسماعیل و هم قانصوغوری بود - کاملاً محرمانه بود (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۵/۳۵).

ابن‌ایاس درباره روابط محرمانه قانصوغوری با شاه اسماعیل می‌نویسد که: «عجم شتقجی» ندیم خاص سلطان قانصوغوری که مدت‌ها قبل به نزد نائب شام و نائب حلب رفته بود و به دلیل طولانی شدن غیبتش، شایعه مردن او در بین مردم پخش شده بود، در نهم ربیع‌الآخر سال ۹۲۲ق به دربار قاهر برگشت و مشخص شد که سلطان او را به مأموریتی محرمانه نزد شاه اسماعیل صفوی فرستاده بود و او خبرهای محرمانه را بین سلطان و شاه اسماعیل رد و بدل می‌کرده است (همان، ۵/۳۵).

بر اساس توافقات آخرین روابط محرمانه شاه اسماعیل با قانصوغوری اولاً: سفیرانی به مجارستان و لهستان و صربستان روانه شد و پادشاهان آن ممالک به جنگ با عثمانی تشویق شدند (فلسفی، ۱۳۱۶: ۱۶۳) ثانیاً: قرار بر این شد که نیروهای صفوی از شرق با حملات ایدایی سپاه عثمانی را درگیر و به خود مشغول کنند ثالثاً: قانصوغوری با سپاهیان اصلی ممالیک و با تمام استعداد برای جنگ با سلطان سلیم راهی شود.

بر اساس این توافق ابتدا شاه اسماعیل، دو تن از سرداران نامی قزلباش یعنی نورعلی خلیفه و محمد بیگ ایغوت را مأمور کرد تا در نواحی ارزنجان و سیواس به قتل و غارت پردازند ولی این دو سردار در نزدیکی ارزنجان از نظامیان عثمانی شکست خوردند و نورعلی خلیفه کشته شد. پس از آن شاه اسماعیل، برادر محمد خان استاجلو حاکم پیشین دیاربکر را

به آن ولایت گسیل داشت تا آبادی‌های آن نواحی را سوزانده و آذوقه نظامیان عثمانی را نابود کند و هرازچندگاهی بر اردوی نظامی عثمانی یورش ببرد. این سردار هم در جریان محاصره قلعه دیاربکر علی‌رغم کشتن تعداد زیادی از سربازان عثمانی، کشته شد (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۲۲/۵؛ فلسفی، ۱۳۳۲: ۱۲۲).

به دنبال حرکت‌های ایدایی شاه اسماعیل، سلطان سلیم که از اتحاد نظامی صفوی با ممالیک قبل از جنگ چالدران و توافقات محرمانه اخیر آن‌ها اطلاع داشت، پس از غلبه بر صفویان در جنگ چالدران، سعی داشت تا با پیروزی بر ممالیک ناکامی‌های پیشین عثمانی‌ها در رویارویی با ممالیک را جبران کند (ابن‌زنبیل، ۱۹۹۸: ۹۱-۹۰). دستاویز سلطان سلیم جهت یورش به قلمرو ممالیک این بود که سلطان ممالیک قبل از جنگ چالدران، بر ضد عثمانی با صفویان هم پیمان شده بود (بدلیسی، ۱۹۹۵: ۳۶، ۲۷۹؛ سعدالدین، ۱۲۷۹-۱۲۸۰: ۳۲۷-۳۲۵/۲؛ صولاق‌زاده، ۱۲۹۷: ۳۸۴؛ فریدون بک، ۱۲۷۴: ۴۳۳/۱-۴۳۴؛ نشانجی‌زاده، ۱۲۹۰: ۱۸۶) و همچنین علاءالدوله ذوالقدر را هم تشویق کرده بود تا نه تنها با سلطان عثمانی در جنگ با شاه اسماعیل همراهی نکند بلکه به سپاه عثمانی نیز حمله‌ور شود (ابن‌زنبیل، ۱۹۹۸: ۸۸-۸۹).

سلطان سلیم در ظاهر اعلام نمود که برای حمله به شاه اسماعیل صفوی از راه دریا و خشکی آماده می‌شود درحالی‌که در حقیقت او برای رویارویی و نابودی ممالیک آماده می‌شد (شبارو، ۱۳۸۸: ۱۱۸). او با ارسال پیکی به اطلاع سلطان مصر رساند که برای جنگ با شاه اسماعیل روانه می‌شود و از سلطان مملوکی خواست که از دخالت در جنگ و طرفداری از شاه اسماعیل بپرهیزد. قانصوغوری هم به ظاهر نشان داد که پیکی برای اعلام جنگ به ایران می‌فرستد درحالی‌که خلاف آن را مدّ نظر داشت و در واقع این پیک را هم جهت هماهنگی‌های لازم با شاه اسماعیل صفوی ارسال نمود. قانصوغوری همچنین به اطلاع سلطان سلیم رساند که او هم با سپاهیان ممالیک به سوی قیساریه می‌رود تا با شاه اسماعیل صفوی بجنگد (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۶۰/۵). این در حالی بود که هم سپاهیان عثمانی و هم سپاهیان مملوکی برای رویارویی با یکدیگر به سوی مرزها در حرکت بودند ولی براساس اصل غافلگیری سعی در فریب یکدیگر داشتند.

بدلیسی می‌نویسد که: سلطان سلیم فرمان حرکت سپاه عثمانی به سوی مرزهای شرقی در آناتولی را برای جنگ دوباره با شاه اسماعیل صفوی، صادر و از استانبول حرکت کرد اما در میانه راه و پس از این که دشمنی قانصوغوری با عثمانی‌ها و هم‌پیمانی مجدد و محرمانه او با شاه اسماعیل آشکار شد مقصد سپاه را از ایران به سمت شامات تغییر داد (بدلیسی، ۱۹۹۵: ۲۸۰-۲۸۱، ۲۸۵-۲۸۶).

قانصوغوری نیز با سپاه شصت‌هزار نفری خود به سوی شام حرکت کرد و در نیمه جمادی‌الثانی سال ۹۲۲ق دو سپاه عثمانی و ممالیک در مرج دابق به شدت با هم جنگیدند، سلطان قانصوغوری در میدان جنگ کشته شد (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۶۹/۵؛ Rabie, 1978: 80) و کمتر از یک سال بعد در نبرد ریدانیه دولت ممالیک توسط سلطان سلیم عثمانی منقرض گردید (شبارو، ۱۳۸۸: ۱۲۲-۱۲۴) و این‌گونه فصل روابط سیاسی شاه اسماعیل صفوی با قانصو غوری، سلطان ممالیک به اتمام رسید.

نتیجه‌گیری

یکی از جالب‌ترین جنبه‌های مطالعاتی پیرامون دولت صفوی در دوره حکومت شاه اسماعیل، تحقیق درباره تحولات سیاسی‌نظامی و روابط خارجی او به‌ویژه در مرزهای غربی ایران است. این مرز یکی از ملتهب‌ترین سرحدات قلمرو صفوی بوده است. چراکه در مرزهای غربی ایران، شاه اسماعیل صفوی ابتدا به دنبال سرکوب ملوک‌الطوایف و بقایای آق‌قویونلوها در ایران و تصرف کردستان و بغداد و دیاربکر با دولت ممالیک که بر شام و مصر و حجاز حکومت می‌کردند، همسایه شد و با هزینه دولت ممالیک شروع به توسعه‌طلبی ارضی در شام نمود، این توسعه‌طلبی‌های شاه اسماعیل در مرزهای شام باعث بروز مناسبات خصمانه ابتدا بین او با حاکم دولت محلی ذوالقدر و سپس ممالیک گردید. این دوره مناسبات خصمانه شاه اسماعیل صفوی با دولت ممالیک و در رأس آن سلطان قانصوغوری به مدت به ده سال امتداد داشت و منجر به درگیری‌های مرزی نه‌چندان مهمی بین طرفین گردید. اوج خصومت در این مرحله زمانی بود که مصر از وجود اتحاد خصمانه صفویان و قدرت‌های اروپایی برای از بین بردن دولت ممالک مطلع شد، این امر منجر به قطع روابط دیپلماتیک بین صفویان با ممالیک در سال ۹۱۷ق گردید. این مرحله ده‌ساله روابط شاه اسماعیل با

ممالیک در منابع ایرانی که عموماً مجذوب پیروزی‌ها، و مناسبات شاه اسماعیل با ازبکان، گورکانیان، عثمانی و اروپاییان بوده‌اند و سایر روابط خارجی شاه اسماعیل را کم‌اهمیت تلقی نموده‌اند بازتابی نداشته است. ولی ابن‌ایاس مورخ ممالیک، در کتاب *بدایع‌الزهور فی وقایع الدهور* خود که تحولات سال‌های پایانی دولت ممالیک را با دقت و جزئیات و از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده است به روابط و مناسبات شاه اسماعیل صفوی با سلطان مملوکی با دقت و جزئیات پرداخته و اطلاعات ارزشمندی را ارائه می‌دهد.

با به سلطنت رسیدن سلطان سلیم در عثمانی و رویکرد تهاجمی شدید او نسبت به ایران و بعدها نسبت به ممالیک، شاه اسماعیل سریعاً خواستار بهبود روابط خود با ممالیک شد و با اعزام هیئتی بلندپایه به همراه هدایایی ارزشمند در سال ۹۱۸ ق روابط خصمانه نخستین را، به دوستی و اتحاد نظامی با ممالیک و دولت تحت‌الحمایه آن یعنی ذوالقدر، تبدیل نمود. تنها این مرحله از روابط شاه اسماعیل با قانصوغوری در منابع و تحقیقات ایرانی آن هم به صورت بسیار خلاصه و محدود بازتاب داشته است. برخی از محققین معاصر ایرانی اتحاد صفوی مملوکی و پیمان نظامی میان آنان را، بدون ذکر منبع و مأخذ مربوط به دوره بعد از جنگ چالدران ذکر کرده‌اند. این پژوهش سعی نموده است تا با استفاده از اطلاعات مورخین مصری عصر قانصوغوری و منابع ایرانی عصر صفوی و همچنین آثار مورخین عثمانی و تحقیقات معاصرین عرب، ایرانی و ترکی سیر کاملی از روابط شاه اسماعیل صفوی و قانصوغوری مملوکی و تطور روابط آنان در طی حدود چهارده سال و در دو مرحله روابط خصمانه طرفین و مرحله دوستی و اتحاد آنان را ارائه نماید.

منابع

کتابها

- ابن ایاس، محمد بن احمد (۱۹۸۴)، *بدائع الزهور فی وقائع الدهور*، المحقق محمد مصطفی، ۶ جلد، قاهره، الهیئه المصری العامه للکتاب.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۳)، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ۶ جلد، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن زنبیل الرمال، احمد بن علی (۱۹۹۸)، *آخره الممالیک أو واقعه السلطان الغوری مع سلیم العثماني*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل (بی تا)، *المختصر فی أخبار البشر*، ۴ مجلد، مصر، بالمطبعه الحسینیة المصر.
- احمد یاقی، اسماعیل (۱۳۹۱)، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ترجمه رسول جعفریان، چاپ هفتم، قم، انتشارات حوزه و دانشگاه.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۷۰)، *تاریخ مفصل ایران، ضمیمه دوره تاریخ ایران*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ ششم، تهران، انتشارات کتابخانه خیام.
- بدلیسی، ادیس بن حسام الدین (۱۹۹۵)، *سلیم شاهنامه*، به اهتمام حاجی قیرلانقیج (رساله دکتری)، انستیتوی علوم اجتماعی، دانشگاه آنکارا.
- *تاریخ عالم‌آرای صفوی* (۱۳۶۳)، مولف مجهول، به کوشش یدالله شکری، چاپ دوم، تهران، انتشارات اطلاعات.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب السیر*، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، ۴ جلد، چاپ چهارم، تهران، انتشار کتابفروشی خیام.
- خنجی اصفهانی، فضل الله بن روزبهان (۱۳۷۹)، *تاریخ عالم‌آرای امینی*، به کوشش مسعود شرقی، تهران، انتشارات خانواده.
- *جهانگشای خاقان* (۱۳۶۴)، تصحیح و مقدمه الله دتا مضطر، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

- دایره المعارف بزرگ اسلامی (۱۳۶۹)، زیر نظر سیدکاظم بجنوردی، ۱۷ جلد، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامه دهخدا، ۱۳ جلد، چاپ دوم از دوره جدید، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- زرکلی، خیرالدین (۱۹۸۰)، الاعلام قاموس، ۸ مجلد، چاپ پنجم، بیروت: دار العلمیه للملایین.
- سایکس، سر پرسى (۱۳۸۰)، تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخر داعی، ۲ جلد، تهران، انتشارات افسون.
- سرور، غلام (۱۳۷۴)، تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- سعدالدین افندی (۱۲۸۰-۱۲۷۹ق)، تاج التواریخ، ۲ جلد، استانبول، مطبعه عامره.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (۲۰۱۰م)، تاریخ الخلفاء، بیروت، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع.
- شبارو، عصام محمد (۱۳۸۸)، دولت ممالیک، ترجمه شهلا بختیاری، چاپ سوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- صولاق زاده، محمد همدمی چلبی (۱۲۹۷ق)، تاریخ صولاق زاده، استانبول، مطبعه سی محمود بک.
- عالی افندی، مصطفی (۱۲۷۷ق)، کنه الاخبار، استانبول، تقویم خانه عامره.
- عبدی بیگ شیرازی (۱۳۶۹)، تکمله الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، نشر نی.
- فریدون بک، احمد (۱۲۷۴ق)، منشآت السلاطین، ۲ جلد، استانبول، مطبعه عامره.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۱۶)، روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، تهران، چاپخانه ایران.
- مدرسی خیابانی، محمدعلی (۱۳۷۴)، ریحانه الادب، ۸ جلد، تهران، انتشارات خیام.
- مصطفی، احمد عبدالرحیم (۱۹۹۸)، فی اصول التاریخ العثمانی، بیروت، دارالشرق.

- مقریزی، تقی الدین ابوالعباس احمد بن علی (۱۹۹۷)، *السلوک لمعرفة دول الملوك*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، ۸ مجلد، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعة الاولى.
- ناصری طاهری، عبدالله (۱۳۶۹)، *تاریخ جنگهای صلیبی*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- نشانجی زاده، محی الدین محمد (۱۲۹۰ق)، *مرآت کائنات*، استانبول، مطبعة عامره.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۰)، *ایران و جهان از مغول تا قاجاریه*، چاپ سوم، تهران، نشر هما.
- ولایتی، علی اکبر؛ شمس اردکانی، محمدرضا؛ مخیر دزفولی، محمدرضا؛ قاسملو، فرید (۱۳۹۲)، *تقویم تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*، ۴ جلد، تهران، انتشارات امیرکبیر.

مقاله‌ها

- رضوی، سید ابوالفضل، «تأملی بر مناسبات ایلخانان و ممالیک در قرن هشتم هجری»، *دوفصلنامه مطالعات تاریخی جهان اسلام*، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، ش ۶، صص ۸۶-۵۷.
- فلسفی، نصرالله، «جنگ چالدران»، *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، ۱۳۳۲، شماره ۲.
- کشاورز بیضایی، محمد، «روابط ایلخانان و ممالیک مصر»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، سال نوزدهم، تابستان ۱۳۹۷، ش ۷۵، صص ۴۳-۲۵.

منابع انگلیسی

- Creasy, E.S. (1961), *A History of Ottoman Turks*, Beirut, No Press.
- Jenkinson, A. & Other Englishmen (1886), *Early Voyages and Travels to Russia and Persia*, New York: Burt Franklin publisher.
- Edward, S.C. (1961), *A History of ottoman Turks*, Beirut: No publisher.
- Parvy, V.J. (1926), *History of The Ottoman Empire to 1730*, New York: Cambridge University publisher.

- Rabie, H. (1978), Political Relations Between the Safavids of Persia and the Mamluks of Egypt and Syria in the Early Sixteenth Century, Journal of the American Research Center in Egypt, Egypt: American Research Center in Egypt (ARCE) Publisher, Vol. 15, pp. 75-81.

واکاوی عوامل اقتصادی در تداوم و تحول مراسم آیینی و سوگواری خراسان با تأکید بر شهر مشهد عصر قاجار

علی روحانی قوچانی^۱

شهرزاد ساسان‌پور^۲

حسین آبادیان^۳

منیره کاظمی^۴

چکیده

در تاریخ ایران اسلامی، عصر قاجار یکی از دوره‌هایی است که تأثیرات عمیقی بر ارزش‌های دینی و فرهنگی ایران از خود به جای گذاشته است. مراسم آیینی که در دوره قاجار به‌طور کلی بر اساس عقاید و افکار مذهبی سیاسی شکل گرفته بود چنان تداوم و تحول یافت که در کمتر دوره‌ای از تاریخ ایران، در زمانی چنان کوتاه بدان پایه رسیده است. بررسی و شناخت روند تداوم و تغییر مراسم آیینی و سوگواری در ایالت خراسان عصر قاجار به‌عنوان یک مسئله بنیادی، از اهمیت زیادی برخوردار است. مسئله تحقیق، بررسی برخی عوامل اقتصادی تأثیرگذار بر روند مانایی و تحول مراسم‌های آیینی و چگونگی و نحوه تحول آن است. این مقاله به بررسی وضعیت مراسمات در یکی از برجسته‌ترین ادوار تاریخ شیعیان یعنی قاجاریان در منطقه خراسان با تأکید بر شهر مشهد و علل اقتصادی تحولات آن با روش توصیفی و تبیینی می‌پردازد. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که در تداوم و تغییر مراسمات اگرچه عوامل اقتصادی دخالت داشته است اما عوامل وقف و بازیگران اقتصادی تأثیر بیشتری داشته‌اند.

واژگان کلیدی: مراسم آیینی و سوگواری، خراسان، قاجار، اقتصاد.

1. aseman_84r89@yahoo.com

2. sh.sasanpur@gmail.com

3. abadian@hum.ikiu.ac.ir

4. kazemirashed@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر، ایران

۲. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران، ایران (نویسنده مسئول)

۳. استاد دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، ایران

۴. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر، ایران

***An Analysis of the Economic Factors in the Continuation
and Evolution of Khorasan Rituals and Mourning
Ceremonies with an Emphasis on the City of Mashhad in
the Qajar Era***

Ali Rouhani Quchani¹

Shahrzad Sasanpour²

Hossein Abadian³

Monireh Kazemi⁴

Abstract

In the history of Islamic Iran, the Qajar era is one of the periods that has left a profound impact on the religious and cultural values of Iran. Rituals in the Qajar period were generally based on religious-political ideas. It was significantly continued and evolved in this era of Iranian history. It is very important to study and recognize the process of continuity and change of rituals and mourning ceremonies in Khorasan province in the Qajar era, as a fundamental issue. This study examines some economic factors affecting the process of continuity and evolution of the rituals. It also investigates the status of ceremonies in one of the most prominent periods of Shiite history, namely Qajar in Khorasan region, with an emphasis on the city of Mashhad and the economic reasons for its developments using descriptive and explanatory methods. The findings of this study indicate that economic factors have been involved in the continuation and change of ceremonies, but endowment factors and economic actors have played greater impacts.

Keywords: Rituals and Mourning Ceremonies, Khorasan, Qajar, Economy.

1. Ph.D student in Post-Islamic Iranian History, Islamic Azad University, Shabestar Branch, Iran
aseman_84r89@yahoo.com

2. Assistant Professor Islamic Azad University, Tehran Branch, Iran (Corresponding Author)
sh.sasanpur@gmail.com

3. Professor at Imam Khomeini International University of Qazvin, Iran
abadian@hum.ikiu.ac.ir

4. Assistant Professor Islamic Azad University, Shabestar Branch, Iran
kazemirashed@yahoo.com

۱. مقدمه

مراسم مذهبی و آیین شعائری به‌عنوان قابل‌مشاهده‌ترین، آشکارترین و برجسته‌ترین اجزا و عناصر اعمال دینی، خصوصاً سوگواری به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مناسک جمعی در تشیع، ریشه در عواملی در هر دوره دارد. تعدد جوامع و تنوع مراسم آیینی، مستلزم شناخت دقیق عناصر و عوامل تداوم مراسم‌های آیینی هر دیار است. اهل هر خطه با تأثیر پذیرفتن از عواملی به تجسم باورها و معتقدات خود در مراسم‌ها مذهبی می‌پردازند.

روند شکل‌گیری آیین‌ها و مراسم‌های مذهبی پس از روی کار آمدن آل بویه در بغداد آغاز گردید و در طول تاریخ با حمایت برخی حکومت‌ها و خاندان‌ها و در سایه گرایش‌های شیعی آن‌ها، این مراسم‌ها شکل کامل‌تری می‌یافت. تا دوره صفویه که تغییر و تحولات بسیار عمیقی در جامعه ایران پدید آمد و تغییرات به تمامی حوزه‌ها کشیده شد از جمله این‌که تشیع مذهب رسمی کشور گردید و شعائر مذهبی به گونه جدی‌تری پیگیری و اجرا شد. پس از این دوره و با روی کار آمدن سلسله قاجار علاوه بر تغییر و تحولات داخلی ایران، تحولات بین‌المللی و اقتصادی، نیز مزید بر علت شد تا حوزه‌های مختلف اجتماع به نیز به فراخور این تحولات دچار دگرگونی شوند.

در این حوزه مسئله تحقیق بررسی برخی علل و عوامل اقتصادی تداوم مراسم آیینی به‌خصوص عزاداری و تغییرات و تحولات به‌وجودآمده در آن است. در طول تاریخ تشیع و ایران، دوره قاجار مقطع مهم و تأثیرگذار بر مراسم‌ها محسوب می‌شود. ورود به چرخه جهانی و تحولات بین‌المللی، توجه قدرت‌های بزرگ به این قلمرو بزرگ شیعی و به دنبال آن توسعه نهادهای مرتبط با حوزه دین و متولیان آن و همچنین تعاملی که میان نهاد سیاسی و نهاد مذهبی ایجاد شد همگی از اهمیت این دوره حکایت دارد. قابل‌ذکر است در خصوص موضوع این تحقیق تا به حال پژوهشی صورت نگرفته است.

برای پرداختن به موضوع مورد مطالعه در مقاله حاضر ابتدا به بررسی اجمالی وضعیت اقتصادی در ایران عصر قاجار به‌ویژه خراسان پرداخته سپس عوامل اقتصادی تأثیرگذار بر تداوم و تحول مراسم آیینی و سوگواری در مشهد مقارن با عصر قاجار با روش تجزیه و تحلیل داده‌ها به‌صورت توصیفی و تبیینی مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفته و به شرح ذیل پرداخته شده است.

۲. وضعیت اقتصادی خراسان دوره قاجار و تحولات آن

عصر قاجاریه، مصادف با دوره شکوفایی رنسانس و انقلاب صنعتی اروپا، و وقوع انقلاب فرانسه است. توسعه صنعت در انگلیس و اروپا، چهره قاره اروپا را تغییر داد. گسترش صنعت، توسعه اختراعات و ثروت را به دنبال داشت، لذا بازار فروش و تهیه مواد اولیه از کشورهای شرقی نظیر ایران، نیازی حیاتی برای صنعت جدید اروپا بود. از سوی دیگر این عصر، یکی از مهم‌ترین دوره‌های گذر از سنت به مدرنیته در تاریخ ایران است. عواملی نظیر استعمار در ایران، ورود نهادهای جدید، ورود کالاها و ابزارهای جدید، انعقاد قراردادهای استعماری و حضور اقتصادی بیگانگان در ایران و به تبع آن ورود فرهنگ بیگانه، تأسیس مراکز علمی جدید نظیر دارالفنون، اعزام دانشجویان، ورود کتب خارجی و انتشار روزنامه، نفوذ افکار برون‌مرزی در حوزه‌های مختلف، ورود جریان فراماسونری و انجمن‌های سری و علنی در ایران بسترساز این گذر گردیدند. تمامی این مسائل در خراسان که یکی از مهم‌ترین ایالت‌های ایران بود هم تأثیرات خود را بر جای می‌گذاشت. اهمیت خراسان در گذشته به‌عنوان مهد سلسله‌های مختلف و حتی مطرح بودنش به لحاظ سیاسی، اقتصادی، همسایگی با هندوستان، نزدیکی به اقوام ترکمن، از رونق افتادن شهرهای مهم تجاری همچون هرات و سمرقند و بخارا با گذشت زمان و جدایی این شهرها در عصر قاجار از خراسان بزرگ، مذهبی بودن شهر مشهد و اهمیت استراتژیک آن، مهاجرت اقوام گوناگون ترک و کرد و حتی قبایلی از اعراب شیعه در عصر صفوی و افشاریه به‌منظور کاهش قدرت آن‌ها و حایل شدنشان بین خراسان و اقوام بیابانگرد، همه و همه، دست به دست هم داد تا خراسان را به شکل منطقه‌ای با خصوصیات اقتصادی، فرهنگی و نژادی خاص درآورد. بیشتر تحولات در مراسم‌ها برآیند وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی خراسان دوره ناصری به بعد بود، چراکه سیطره روس‌ها بر مرو و دشت آخال و ترکمانان ساکن سواحل شرقی دریای مازندران، از هجوم این صحراگردان به غرب خراسان کاست و امنیت را به خراسان بازگرداند که با فعال‌تر شدن کنسولگری‌های روس و بریتانیا و رقابت اقتصادی آن‌ها، زمینه برای تحولات اقتصادی این ایالت فراهم آورد. با ثبات به‌وجودآمده در عصر ناصری، جایگاه خراسان با توجه به اهداف استعماری برخی از دول آن زمان، چندبرابر گردید. در این بین دولت مرکزی هم به‌وسیله والیان خود، برنامه آبادی مناطق این ایالت را با اقداماتی نظیر توسعه تسهیلات در مسیرهای ارتباطی این منطقه یا فروش زمین‌های خالصه که به تشویق

متمولین برای سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی منجر گردید، پی‌گرفت. راهیابی محصولات خراسان به بازارهای جهانی، موجب تجاری شدن اقتصاد و روی آوردن بازرگانان و تجار به این ایالت، سرمایه‌گذاری و همچنین ایجاد بانک، افزایش درآمد موقوفات گردید. این مسائل پیامدهای خود را بر اوضاع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گذارد به طوری که در این مقاله به فرایند آن بیشتر با دیدی اقتصادی به تحول مراسمها پرداخته می‌شود (ن. ک. تاجبخش، ۱۳۶۲: ۴۸؛ کارلوترنزیو، ۱۳۵۹: ۱۲۳؛ بینا، ۱۳۵۲: ۷۷).

۳. عوامل اقتصادی

مهم‌ترین عوامل اقتصادی موثر در تداوم مراسم‌های آیینی و سوگواری در ایران عصر قاجار در خراسان و شهر مشهد عبارت‌اند از انواع موقوفات و عواید آستان قدس رضوی، نذورات، ارتزاق از راه مذهب که در بحث ذیل به آن پرداخته شده است.

۳-۱- انواع موقوفات و عواید آستان قدس رضوی

از دوره صفویه که به لحاظ رسمیت دادن به مذهب تشیع و توسعه و ترویج اماکن مقدسه شیعی دوره پروتق وقف است، (حسن‌آبادی، ۱۳۹۱: ۴. همدانی مستوفی، ۱۳۱۷: ۱۸۳) تا عصر قاجاریه که این امر به اوج خود می‌رسد، با توجه به آن که جزییات مراسم مذهبی و نحوه اجرای آن برای مورخان هر دوره امری بدیهی و شاید روزمره تلقی می‌شده، کمتری می‌توان در منابع تاریخی نشانی از وقف‌های این‌چنینی به دست آورد. بیشترین حجم اطلاعات در این رابطه از زمانی است که سیاحان خارجی دیده‌ها و شنیده‌های خود را برای گزارش به مردم کشور خویش به رشته تحریر درآورده‌اند، اما اطلاعات آنان نیز تنها حول محور چگونگی برگزاری این مراسم و در واقع نماد بیرونی آن است و کمتری می‌توان اطلاعاتی از میزان هزینه تخصیص‌یافته به این مراسم و نیز دلایل توسعه و گسترش آن به دست آورد. یکی از معدود منابع که اطلاعات ذی‌قیمتی در این خصوص به دستی می‌دهد اسناد وقفی است که به‌طور مستقیم جهت وقف امور مذهبی از جمله برگزاری عزاداری تنظیم شده‌اند. از این منظر اسناد وقفی بسیاری جهت امور مذهبی باقی مانده است که می‌توان با بررسی آن‌ها اطلاعاتی در مورد عزاداری در این دوره و نیز جایگاه این مراسم و دیگر مراسم‌های آیینی در فرهنگ جامعه ایران آن روز به دست آورد.

تنوع مصارف موقوفه‌های عصر قاجاریه به‌عنوان یکی از زیرساخت‌های مراسم‌های آیینی و سوگواری به شمار می‌رفتند. برگزاری عزاداری بدون حمایت مادی و معنوی مردم خالی از رونق و شکوه خواهد بود و در واقع نیازمند حمایت اقشار مختلف جامعه است که این حمایت نشان از باور و اعتقاد مردم جامعه به آن مراسم خاص دارد. در هر حال واقفان به نیت‌های مختلفی اموال بسیاری را جهت برگزاری چنین مراسمی وقف می‌نمودند. برخی از آنان به قصد کسب ثواب اخروی و برخی به نیت ترس از صاحب‌منصبان حکومتی و افراد بانفوذ جهت مصادره اموالشان (آدمیت، ۱۳۸۵: ۶۵؛ اتحادیه، ۱۳۷۸: ۱۸۱)، بعضی هم به دلیل نداشتن وارث برای استفاده از اموال و بعضی هم برای کسب وجه مقبولیت در جامعه.

آنان حتی برای هرچه باشکوه‌تر برگزار شدن این مراسم جنبه‌های مختلف آن را مورد توجه قرار دادند و برای هر بخش به‌طور جداگانه مبالغی را وقف کردند. برای نمونه برخی از واقفان همانند حاجی علی‌اکبر اصفهانی که موقوفه‌هایی را برای مصارف زوار حرم اختصاص داده، امر پرداخت کمک به زوار را مشروط به تلاوت و ختم قرآن کرده‌اند (مرکز اسناد آستان قدس، مشهد، کارتن ۵۴، سند شماره ۴۳۱۰۱) یا در سال ۱۲۹۹ق. حاجی محمد از زوار جبل عاملی در مشهد، مقداری غله وقفی، در عوض یک ختم قرآن دریافت داشته است (مرکز اسناد آستان قدس، مشهد، کارتن ۲۲، سند شماره ۱۵۱۰۸). علاوه بر این، حقوق سقاییان نیز از محل موقوفات تأمین می‌شد و برخی مصارف وقف‌نامه‌ها به این کار اختصاص داشت (حسینی، ۱۳۸۱: ۱۴۹). بدین‌ترتیب وقف این‌گونه در تداوم مراسم‌های آیینی همانند سقایی یا حفظ شرایع و مناسک دینی نظیر قرآن تأثیر خود را نشان می‌دهد.

تجمع افراد، خطیب و مداح برای روضه‌خوانی است باید از کسانی که در مراسم حضور یافته‌اند، پذیرایی شود. به همین دلیل در بیشتر وقف‌نامه‌ها با دقت بسیار و با ذکر یک یک موارد، چگونگی برگزاری مراسم و میزان مخارج لازم برای هر مورد را ذکر کرده‌اند تا جایی که حتی برخی از واقفان برای نوع خوراکی‌ای که باید در این مراسم توزیع شود نیز دستورالعمل خاص ارائه داده‌اند (علیزاده بیرجندی، ۱۳۹۳: ۱۴۶) همچنین در این زمینه، مردم معمولاً چندین دکان و مغازه را برای نگهداری و مرمت تکیه‌ها و برقراری تعزیه وقف می‌کردند (نجمی، ۱۳۶۲: ۱۱۳) قابل‌ذکر است که در برخی وقف‌نامه‌ها که بر اماکن مذهبی

مانند مزار امامان، مساجد و مدارس وقف شده‌اند، سهمی به برگزاری مراسم عزاداری در این اماکن تخصیص یافته است. در این ارتباط، فریزر، از چندین حمام در سطح شهر مشهد نام می‌برد که وقف مدارس شده‌اند. از جمله ضمن توصیف از مدرسه سعدالدین که پایین روضه مقدسه (حرم) واقع شده، چنین می‌نویسد: «یک باب حمام و کاروانسرا و بعضی دکاکین و املاک بر آن وقف شده است. یا هنگام وصف مدرسه عباسقلیخان از موقوفات آنجا نام می‌برد» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۲۷).

علاوه بر این با توجه به متن وقف‌نامه‌های موجود عصر قاجاریه بیشترین اهداف وقف در این دوره مذهبی بوده و عمدتاً صرف زوار و روضه‌خوانی و تعزیه‌داری اهل بیت خصوصاً حضرت سیدالشهداء می‌شده است (مومنی، ۱۳۶۵: ۳۲). این پشتوانه عظیم اقتصادی می‌توانست سیر ماندگاری مراسم‌های آیینی و خصوصاً سوگواری را طولانی نماید و یا حتی به سلیقه واقف، منجر به تحولاتی در آن گردد. برای نمونه در وقف‌نامه سیدابوالحسن صاحب‌نسب به سال ۱۱۲۹ق نیز عایدات دو قریه علی‌آباد و موسی‌آباد به روضه‌خوانی در حرم رضوی اختصاص یافته است (مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مشهد، کارتن ۳۶، سند شماره ۳۴۵۲۸). همچنین میرزا محمدرضا مؤتمن‌السلطنه، وزیر و پیشکار مملکت خراسان در سال ۱۲۵۵ق املاک زیادی را وقف آستانه مقدسه کرده و بیشتر مصارف آن را برای کمک به قراء طلاب در سر مقبره واقف قرار داده است (همدانی مستوفی، ۱۳۱۷: ۱۹۹) یا محمد حسین پسر عبدالله تاجر قره‌باغی یک باب کاروانسرای حسینی با تیمچه و دو باب دکان متصل به آن را، واقع در بست بازار بزرگ مشهد در سال ۱۳۱۰ق وقف کرده و مصارف آن را برای مراسم ایام تولد و شهادت حضرت، تهیه شربت، قهوه و چراغ برای مراسم و تهیه کتاب‌های زیارت‌نامه و قرآن کرده است (همان: ۱۵۷). عبدالکریم ناظر نیز به سال ۱۳۰۶ق عواید یک باب دکان وقفی خود را به یک خادم از هر پنج کشیک اختصاص داد تا همواره در حرم مشغول جاروکنی باشد (همان: ۱۴۳).

در این پارادایم می‌توان دریافت که تشکیلات آستان قدس و موقوفات آن به‌عنوان یک قطب مذهبی مهم در تاریخ محلی خراسان و ایران جایگاه ویژه‌ای دارد و به‌عنوان مجموعه تشکیلات اداری و مذهبی اطلاق می‌شود که بر گرداگرد مرقد امام رضا (ع) برای اداره و

سامان‌دهی امور موقوفه‌ها و همواره متولی سنت کمک و رسیدگی به امور زائران و برگزاری مراسم‌های دینی بوده است. آستان قدس به علت وجود مرقد امام رضا (ع) در تمام ادوار تاریخ همواره کانون توجه واقفانی بوده که بخشی یا تمام دارایی خود را وقف آستانه کرده‌اند. واقفان و بنیان‌نیک‌اندیش، اداره امور بخشی از دارایی‌های خود را در قالب وقف برای کمک به زائران، به آستان قدس واگذار می‌کردند. لازم به ذکر است که تشکیلات اداری و مالی آستان قدس به شکل نظام‌یافته دارای سابقه چهارصدساله است و به زمان صفویه می‌رسد، زیرا این حکومت نخستین دولت مدافع و مروج رسمی مذهب تشیع در ایران بود. در اسناد به‌جای‌مانده از دوران صفویه به این تشکیلات مذهبی عنوان «سرکار فیض‌آثار» اطلاق می‌شده که در دوران بعدی نیز، این عنوان در اسناد کماکان به‌صورت خلاصه «سرکار» خطاب می‌شده ولی در دوران قاجاریه به «آستانه مقدسه» تغییر شکل یافته است، چنان‌که در دوران پهلوی «آستان قدس» و در زمان کنونی «آستان قدس رضوی» نامیده می‌شود. البته نایب‌ستی این امر را کتمان کرد که در اسناد دوره قاجار به‌صورت غیر رسمی، به‌ویژه در دوران پایانی حکومت این سلسله، اصطلاح «آستان قدس» به کار می‌رفته اما در مکاتبات رسمی و اداری «آستانه مقدسه» کاربرد داشته است (مرکز اسناد آستان قدس، مشهد، کارتن ۲۳، سند ۲۴۷۷۴/۳۸. امیرزاده گرو، ۱۳۹۳:۲۳).

۳-۲- نظام نذورات

یکی از مهم‌ترین عوامل تداوم آیین‌هایی شیعه، نظام نذری آن‌هاست. در اسناد آن دوره آمده که بسیاری از مادران برخی فرزندان خود را از همان اوان کودکی و معمولاً پس از عهده‌ی که برای ماندنشان و بهبود بیماری‌شانی می‌بندند، نذر شهید کربلای می‌کنند. نقش آن‌ها محدود به انجام کار کوچکی در مراسم است (مثل آب دادن). آن‌ها همچنین می‌توانند نشان‌دهنده انواع نذورات باشند (امیرزاده گرو، ۱۳۹۳: ۱۱۸). آیین‌هایی چون تعزیه چنان‌که به متن زندگی مردم عصر قاجار رخنه کرده بود که برای مقاصد و پیشامدهای شخصی نیز به نذورات متوسل می‌شدند (پولاک، ۱۳۶۱: ۲۳۶). این نذورات به مراتب با نظر به رفت‌وآمد بسیاری از مسافران زائر سیرت در مراسم‌های شهر مذهبی مشهد دوره قاجار پررنگ‌تر است. در این میان، اطعام مردم، زائران و مسافران در مشهد از زمان‌های قدیم معمول بوده

است، چه از طرف کارگزاران بقعه یا از طرف مردم به مناسبت‌های مختلف پذیرایی از زائران صورت می‌گرفت (عطاردی، ۱۳۷۱: ۳۲۸). نذورات دام زنده، به‌ویژه از طرف زوار دامدار و زراعت پیشه با توجه به بافت اکثریت روستایی جامعه عصر قاجار، یکی از اقلام عمده نذورات آستانه مقدسه را تشکیل می‌داده است. از یک طرف دشواری تبدیل اقلام عمده نذوراتی به وجوه نقدی و از طرف دیگر پافشاری برخی از زائران، مبنی بر تقدیم اصل جنس نذوراتی موجب می‌شد که گوشت فراوانی از کشتار دام زنده برای طبخ و اطعام زوار در مهمان‌سرا یا دارالضیافه صورت گیرد. این مکان یکی از بیوتات آستانه مقدسه بوده که به دلیل برگزاری مجالس آیینی مانند جشن و سرور و اجتماعات محرم به این نام مرسوم شده و در اوایل دوره ناصری با نام کارخانه مبارکه شناخته و معروف شد (سوزنچی، ۱۳۸۱: ۵۲؛ امیرزاده گرو، ۱۳۹۳: ۱۷۶).

مهمان‌سرا در دوره قاجار حوالی سال ۱۳۰۰ق به دو بخش ویژه کارکنان یعنی کارخانه خادمی و بخش ویژه عموم زوار به نام کارخانه زواری تقسیم می‌شده است. اداره و سرپرستی این مرکز توسط شخصی تحت عنوان «ناظر کارخانه» صورت می‌گرفته است (امام، ۱۳۴۸: ۴۸۶). این سیستم نذوراتی بهترین پشتیبان برای تداوم مراسم‌های آیینی محسوب می‌شد. برای نمونه آمار زائران پذیرایی‌شده و مواد خام به‌کاررفته برای پخت غذا در روز تاسوعای سال ۱۲۹۰ق نشان‌دهنده ترکیب جمعیتی زوار و نوع مواد غذایی مصرف‌شده است (مرکز اسناد آستان قدس، مشهد، کارتن ۴ سند شماره ۲۰۶۱/۹).

در متن قبوض و رسید انواع هدایا و پیشکش‌هایی که زائران از اموال خود، به تحویل‌داران آستان مقدس تقدیم می‌کردند، دو واژه «نذری» و «وقفی» به کار رفته است که این امر نشانه تفاوت ماهیتی هدایا و کاربرد آن‌هاست. چنین به نظر می‌رسد که در مورد لوازم وقفی شرایط و محدودیت‌هایی از لحاظ نوع مصرف و کاربرد از طرف واقفان اعمال می‌شده؛ اما اقلام نذوراتی چنین محدودیت‌هایی نداشته و گاهی قابلیت تبدیل آن نیز وجود داشته است؛ به گونه‌ای که حتی برخی از زائران معادل قیمت اقلام نذوراتی موردنظر خود وجوه نقدی به تحویل‌داران می‌پرداخته‌اند (امیرزاده گرو، ۱۳۹۳: ۱۶۴). در این رسیده‌ها نام افرادی از شهرهای مختلف و یا با خاستگاه طبقاتی بالا در بین اهداکنندگان نذورات دیده

می‌شوند (مرکز اسناد آستان قدس، مشهد، کارتن ۳۸ و ۳۵، سند شماره ۲۸۹۶۸، ۲۳۹۷۹) از دیگر مراسمی که در آن از نذورات استفاده می‌شد، مراسم چراغ برات در خراسان دوره قاجار بود. این مراسم که مخصوص روزهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ شعبان بوده ابتدا در حرم امام هشتم شیعیان و پس از آن در هر محلی که قبرستانی جداگانه داشت نیز برگزار می‌شد و مردم با زیارت اهل قبور و خیرات و نذورات و تلاوت قرآن، روح مردگان خود را خشنود می‌کردند. البته شب پانزدهم ماه شعبان که شب آخر برات و مصادف با تولد حضرت حجت (عج) است، با عظمت و جلوه بیشتری برگزار می‌شد (بقیعی، ۱۳۸۴: ۶۷). در این ایام، رفتن به زیارت قبور و خیرات برای آن‌ها مرسوم بود که علاوه بر انجام آن با حضور بر سر خاک اموات، به هنگام شب در منازل نیز بساط خیرات برپا بود (سیدی، ۱۳۷۴: ۶۶).

۳-۳- حمایت و ارتزاق برخی از اقشار از راه مذهب و برگزاری مراسم‌های آئینی و سوگواری

در عصر قاجاریه بزرگ‌ترین حامیان مراسم‌های آئینی و سوگواری به ترتیب شاهان بودند و کسانی که به قدرت نزدیک و دارای نفوذ سیاسی اقتصادی بودند. یکی از مهم‌ترین سیاست‌های شاهزادگان قاجاری و حکام وابسته به این سلسله این بود که با حمایت از این مراسم‌ها وجهه و نفوذ خود را افزایش دهند. آن‌ها از سر تقلید از شاه و به‌منظور قدرت‌نمایی شاید هم ارادت به مذهب و تعصب، هریک به برپایی هرچه باشکوه‌تر مراسم‌ها همت گماردند (حسام مظاهری، ۱۳۸۷: ۱۸۵). در این میان آصف‌الدوله والی خراسان، با تنظیم اوضاع مشوش موقوفات، درآمد و هزینه‌های آستان قدس و مدارس مختلف شهر مشهد، محل خرج و میزان آن‌ها را ثبت کرد (اسناد میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله، ۱۳۷۷: ۱۳۰، ۱۷۵، ۲۴۷). علاوه بر این، امامان جمعه و پیش‌نمازان مساجد بزرگ را حکومت برمی‌گزید و برای آنان مستمری مقرر می‌کرد (لمبتون، ۱۳۴۳: ۲۶۱، فوران، ۱۳۷۷: ۲۰۳) همچنین مواردی چون احکام انتصاب، ابقای مناصب مرتبط با مراسم‌ها، مکاتبات مربوط به موقوفات فرامین مربوط به اظهار لطف و قدردانی، احکام صادرشده از سوی شاه به متولیان در خصوص تأمین وسایل موردنیاز حرم، تخفیف مالیاتی برای دکان قصابی مصارف مهمانسرای حضرتی از سوی والی خراسان، حسام‌السلطنه (معتدی، ۱۳۸۷: ۱۲۵) مداخلات حاکم ایالتی

در امور محوله به تولیت آستانه (همان: ۱۲۴) همگی به تعاملات حکومت مرکزی و مرتبین این مراسمها در مشهد اشاره دارد.

قوام السلطنه حاکم خراسان نیز در کلیه امور آستانه نظیر پرداخت امور کارکنان، بدهی مستأجرین املاک موقوفه، سفارش خدمت افراد در آستانه، اجراه املاک به افراد موردنظر دخالت می‌کرده است (فرخ، ۱۳۴۵: ۷۵) از دیگر بازیگران اقتصادی این عصر متولیان بودند که بر حسب صفات و مشخصاتی که واقف در وقف‌نامه ذکر کرده، در هر عصر و زمانی به اداره امور وقف موافق نظر واقف می‌پردازد. معمولاً حق‌الزحمه وی در وقف‌نامه‌ها یک عشر از درآمد موقوفه است. عمل و سمت متولی در اداره موقوفه به نام «تولیت» خوانده می‌شود که سرپرستی و مدیریت امور وقفی را بر عهده دارد (شهابی، ۱۳۴۳: ۳). اماکن مقدس زیارتی توسط متولیان اداره می‌شده و متولیان موقعیتی را برای زائران فراهم کرده‌اند تا آن‌ها بتوانند به زیارت بپردازند. بدین سبب متولیان و مقامات مذهبی علاوه بر وجهه عمومی، نزد مردم از وجهه سیاسی نیز برخوردار بوده‌اند و گاهی نیز در امور سیاسی مداخله می‌کرده‌اند، زیرا اقتدار و اهمیت کار آن‌ها ناشی از وابستگی عمیق و نزدیک به دربار بود، به این علت بیشتر از رجال سیاسی وابسته به دربار منصوب می‌شدند (علیزاده بیرجندی، ۱۳۹۳: ۱۵۰).

شاهان قاجار خود را متولی حقیقی آستانه مقدس می‌دانستند و متولیان، در واقع نمایان آن‌ها در مشهد به شمار می‌رفتند. در غیر این صورت شاه نیز سعی داشته است هرچه بیشتر به آن‌ها نزدیک شود، چنان که کمپفر (۸۸-۱۶۸۴م) در این باره می‌نویسد: «مقام و موقع شاه بیشتر با قاضیان و امام‌های مساجد تکمیل می‌گردد تا با بزرگان و اعیان و یا عمال عالی مقام اداری» (چلکووسکی، ۱۳۶۷: ۱۶۵) همچنین «متولیان، بقاع متبرکه کشور را سرپرستی و عواید آن مراکز را ضبط و ربط می‌دهند. مراد از بقاع متبرکه هم مساجد است و هم مقابری که امام‌زادگان، شیوخ، مقدسین، صاحبان کرامت، علمای مشهور یا پادشاهان در آن دفن شده‌اند. مشهورترین بقاع عبارت‌اند از بقاع مشهد، قم، کاشان و اردبیل... مقابر یا بقاع متبرکه از نظر تقدس و طرز ساختمان با مساجد به چشم‌وهم‌چشمی برخاسته‌اند. حالت احترام و تعظیم ایرانیان برای چنین مقبره‌هایی حیرت‌آور است» (همان: ۱۲۹).

در عصر قاجار برای اداره بهتر امور آستان قدس رضوی که تشکیلات وسیعی را در بر می‌گرفت متولی‌باشی یا ناظر کل، افرادی را به‌عنوان نماینده خود (نایب‌التولیه) در تمام تمام تشکیلات آستان قدس منصوب می‌کرد. در اوایل حکومت قاجاریه تحت تأثیر سیاست مذهبی شاهان قاجار به‌ویژه فتحعلی شاه، نفوذ سادات در مشاغل کلیدی آستانه چون منصب نظارت، قائم‌مقام‌التولیه، معین‌النظاره، سرکشیکی و خادم‌باشی چشمگیر است، اما در اواخر این دوران نقش سادات کم‌رنگ‌تر می‌شود، زیرا سیاست شاهان قاجاریه بر انتخاب دولتمردان، شاهزادگان و متولیان غیربومی قرار گرفت. تنها فردی که از سادات رضوی در اواخر دوره قاجار و مقارن با سال ۱۳۴۲ق، به منصب تولیت آستان قدس منصوب شد، «محمدعلی رضوی» بوده است (اعتمادالسلطنه، ۲/۱۳۶۲: ۳۲۳). همان‌گونه که پیش از این ذکر شد، شاهان قاجار منصب تولیت عظمی را به‌عنوان یک منصب رسمی از افتخارات سلطنتی و همچنین آن را حق شرعی و عرفی خود می‌دانسته‌اند (همدانی، ۱۳: ۱۳۱۷). نظر به اهمیت تولیت آستان قدس مشهد، بیشتر متولیان با صدور فرمانی مستقیماً از طرف سلطان وقت یا وزیر اوقاف و فواید عامه تعیین می‌شده‌اند (موتمن، ۱۳۴۸: ۲۲۵). فتحعلی شاه در سال‌های پایانی حکومت خود و مقارن با سال ۱۲۴۶ق، به‌صورت رسمی میرزا موسی خان فراهانی را که از جمله سادات بود، به‌عنوان نخستین متولی دوران قاجار به مشهد فرستاد. وی در دوران تصدی خود که حدود پانزده سال تا ۱۲۶۲ق با مرگ وی پایان یافت، خدمات قابل‌توجهی انجام داد. افزون بر وقف برخی املاک و مستغلات در تبریز جهت مصارف آستانه مقدسه، اقدام‌های دیگری توسط میرزا موسی خان، برای زنده کردن موقوفه‌ها با هدف رونق اقتصادی و نظم و ترتیب دادن به امور نابه‌سامان و آشفته این دستگاه عظیم و عام‌المنفعه صورت گرفت. مهم‌ترین اقدام میرزا موسی خان که با کمک شاهزاده عباس میرزا (استاندار خراسان) جامه عمل پوشید، طرح دعوی علیه غاصبان املاک وقفی آستانه بود (احتشام کاویان، ۱۳۵۵: ۱۰۷) همچنین در سال ۱۲۰۷ق، میرزا فضل‌الله وزیر نظام نوری که برادر میرزا آقاخان صدراعظم بود به نیابت تولیت از طرف ناصرالدین شاه عازم مشهد شد (همان: ۴۱۲). مهم‌ترین اقدام این متولی، ایجاد موقوفه‌هایی مشهور به موقوفه‌های وزیر نظام است که عبارت بودند از زمین و رباط (کاروانسرا) مخروبه‌ای در طرف قبله بست خیابان علیا متعلق به آستانه مقدسه که بازار بزرگی بر روی آن، مشتمل بر

دکان‌های متعدد ساخت و به‌صورت اجاره به کسبه و بازاریان مشهد واگذار شد. همچنین بخشی از درآمد این املاک و مستغلات صرف تهیه پوشاک برای زائران مشهد اعم از زوار فقیر یا غنی است که در سال ۱۲۷۱ ق وقف شده است (همدانی مستوفی، ۱۳۱۷: ۱۳۸). آخرین متولی آستان قدس رضوی در عصر قاجار، میرزا محمدعلی قائم‌التولیه، سرسلسله سادات رضوی بود که در سال ۱۳۴۱ ق با پرداخت بدهی‌های آستانه از اموال شخصی خود و برگزاری جلسات هفتگی با هیئت متحده خدام و همکاری حسین آقا خان خزاعی (فرمانده لشکر خراسان) توانست امور آستانه را از وضع سیاق‌نویسی گذشته به شکل اداری جدید درآورد (احتشام کاویانین، ۱۳۵۵: ۴۳۸). امیرزاده گرو، ۱۳۹۳: ۶۰-۶۲). این متولیان وظایف مهمی در زمینه‌های مذهبی، فرهنگی، بهداشتی، عمرانی، خصوصاً اداری - مالی و اقتصادی مانند نظارت بر موقوفات و سامان‌دهی آن‌ها، جشن و اطعام در ایام ولادت (مولوی، ۱۳۵۸: ۳/۲۳۰) ترتیب خدمات درگاهی و نظم کلیه امور خادمان، فراشان، کفش‌بانان، قاریان قرآن جهت تعیین مواجب نهار و شام در اوقات خدمت، (بسطامی، ۱۳۳۲: ۵۲) نظارت بر امور مالی آستانه به‌صورت صدور حواله‌های مربوط به پرداخت بروات اجاره‌نامه‌ها، (مومن، ۱۳۴۸: ۲۶۲) پرداخت حقوق سالانه خدمه و عمال با مبالغ نقدی و جنسی، (همان: ۲۶۳) سامان‌دهی امور مالی مربوط به آستانه در خصوص جشن‌ها، موقوفات، عزاداری‌ها و مراسم مذهبی، (مرکز اسناد آستان قدس، مشهد، کارتن ۲۲، سند شماره ۱۵۴۰۴/۵) کمک‌های آستانه به زائرین در ماه‌های خاص (مرکز اسناد آستان قدس، مشهد، کارتن ۳۹ سند شماره ۱/۴۰۰۸۱)، بر عهده داشتند.

بسیاری از اصناف و افراد به‌عنوان بازیگران اقتصادی در دوره قاجار از نهادهای وابسته به مذهب ارتزاق می‌نمودند که به نوبه خود بر مانایی و ادامه این مراسم‌ها چون به منفعت آن‌ها بود نقش داشتند، برای نمونه مستمری حکومت برای امامان مساجد بزرگ، (آرامجو، ۱۳۸۹: ۱۱۵) وجوهات شرعی، قضاوت در محاکم شرع و روضه‌خوانی که به‌ویژه در مشهد به سبب وجود حرم حضرت رضا (ع) شاغلان زیادی داشت، راه دیگری برای معیشت گروه‌های مختلف بود (اسناد میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله، ۱۳۷۷: ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۴۷، ۹۳، ۱۳۰، ۱۴۹).

مطابق اسناد، مؤذنان از سال ۱۰۱۴ق به‌عنوان بخشی از خدمه کشیک حرم رضوی حقوق دریافت می‌کردند (مرکز اسناد آستان قدس، مشهد، کارتن ۲۶ و ۲۷ و ۲۹، سند شماره‌های ۲۷۷۴۱، ۲۸۱۳۰، ۳۱۹۶۹) و همچنین از موقوفاتی برخوردار بودند (انصاری، ۱۳۵۶: ۵۳. مولوی، ۱۳۵۳: ۱۱۱/۲) در دوره قاجار در هر نوبت کشیک حرم، معمولاً یک مؤذن‌باشی و چهار مؤذن زیر نظر سرکشیک فعالیت می‌کرد (ر.ک. طومار علی شاهی، ۱۳۸۰: ۶۰). علاوه بر این در عصر قاجار، چون به مرور تعداد زیادی از شاهزادگان و درباریان در زمره خدمه افتخاری آستان قدس درآمده بودند و هر سال مبلغی گزاف با این عنوان از آستان قدس موجب دریافت می‌کردند، ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۴ق. مقرر کرد طالبان خدمت افتخاری خود از عهده مخارج خدمت خود یا ناییشان برآیند (حکیم‌الممالک، ۱۳۵۶: ۲۶۱). شغل خطابه و وعظ از جمله مشاغل رسمی بوده که در برخی از وقف‌نامه‌های دوره قاجار برای او مقرری خاص تعیین شده است (مرکز اسناد سازمان آستان قدس، مشهد، کارتن ۳۵ و ۳۸ و ۱۷ و ۳۶، سند شماره‌های ۳۴۷۵۶، ۴۰۷۱۳، ۱۰۳۳۹/۱، ۳۷۶۹۴/۳) در دوره مشروطه، به‌رغم این که مطابق قانون موضوعه آستانه متبرکه رضویه در سال ۱۳۲۹ق، تبدیل و انتقال و فروختن خدمت و موجب آستان قدس به کلی ممنوع شده بود، برخی از خدمه خریدوفروش و نقل و انتقال خدمت را بدون هیچ‌گونه مانعی انجام می‌دادند (کریمیان، ۱۳۸۱: ۴۰).

حتی از دفن مردگان هم عواید مالی زیادی به جیب متولی آستان قدس وارد می‌شد که مخصوص او و اطرافیانش بود که در مصارف آستانه هم خرج نمی‌گردید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۲۵) در اسناد عهد قاجار، گزارش‌های متعددی از دفن اموات در صحن‌ها و اماکن متبرکه مشهد بر جای مانده است. مطابق این اسناد، نحوه دریافت حق الارض برای افراد متفاوت بود، از جمله خادمان حرم برای دفن اموات درجه‌اول خود به جای حق الارض، اجناس موردنیاز آستانه را پیشکش می‌کردند (ثابت‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۰۹ و ۱۳۳).

در مجموع بایستی چنین اذعان نمود که پتانسیل مراسم‌های آئینی و سوگواری آن‌قدر بوده که گاه دیگر مردمان را هم به طمع بهره‌برداری می‌انداخته است از جمله می‌توان به این گزارش رنه دالمانی اشاره نمود: «دسته قمه‌زن پس از خروج از تکیه و گردش معمولی، نزد

رئیس پلیس می‌روند و از او تقاضای رهایی زندانیان را می‌کنند و او نیز متقابلاً به درخواست‌های آنان تن درمی‌دهد و یک یا دو نفر زندانی را به آنان می‌بخشد. اغلب اشخاص ثروتمند که یکی از افراد خانواده آن‌ها زندانی شده است و نتوانسته‌اند وسایل آزادی او را فراهم نمایند، متوسل به دسته‌های قمه‌زن می‌گردند و با دادن پول، آن‌ها را وا می‌دارند که فلان زندانی را مطالبه کرده، آزادش نمایند» (رنه دالمانی، ۱۳۳۵: ۱۹۴). مراسم آیینی و عزاداری در طول زمان در بافتار اقتصادی و ساختار کالبدی ایران وجود داشته و به‌مثابه عنصری پایدار با جامعه در ارتباط بوده است. آثار زیادی بر نحوه عملکرد ایشان در خصوص امور عملی و اقتصادی داشته است. اموری که به‌طور مستقیم پیشرفت یا پسرفت یک کشور را نشانه می‌گیرد. در پژوهش حاضر، رفتار تاریخی کنشگران تاریخی آن دوره از زوایایی مورد بررسی قرار گرفته است. کنشگرانی مانند شاهان، والیان، بازرگانان، مهاجران، اقشار خاص، متولیان، بانیان، علما، نذرکنندگان و... که دارای رفتار نیت‌مند اقتصادی هستند. مطالعه رفتار ایشان به‌عنوان ابژه، بازگوکننده کارکردها و نقش اقتصادی ایشان با در نظرگرفتن چهار فاکتور مؤثر اقتصادی تولید، درآمد، اشتغال و تجارت است؛ نقش‌هایی که تحت تأثیر سنت‌ها، دین و عرف و محیط بوده است.

اصلاحات امیرکبیر در عرصه آموزش، به‌علاوه وضعیت بومی ایالت خراسان و نگیب آن مشهد، مهاجرپذیری و زوارخیز بودن آن، تجارت بین‌المللی پررونق به دلایل وجود راه‌های مواصلاتی و ترانزیتی و همچنین وجود بارگاه مقدس امام هشتم شیعیان در آن که سیل عظیم نژادهای گوناگون و اقشار مختلف، به آن آمدوشد می‌کردند (کرزن، ۱۳۴۷: ۳۵) تا حدودی نتیجه می‌دهد و مسائل بارزی در ساختارها و نهادهای اقتصادی دیده می‌شود. حضور حداکثری تجار و فعالیت ایشان در این ایالت نیز ناظر به اهمیت امر اقتصاد در فعل و انفعالات آن روزگار است. در واقع از اواسط دوران ناصرالدین‌شاهی است که نهادهای اقتصادی به‌طور دیگری و گسترده‌تر از گذشته خود را نشان می‌دهند. تا پیش از آن فقط دستگاه بدون حساب و کتاب مالیه وجود داشته و بس.

به‌مرور برآمدن دولتی با چند وزیر، تشکیل وزارت تجارت، راه یافتن بانک به جامعه ایرانی، شکل‌گیری نهادهای مختلف اقتصادی اعم از مجلس وکلای تجار و مشابه آن‌ها،

ساختارهای اقتصادی را در کنار سایر ساخت‌ها می‌نشانند. این تحولات عمده منجر به پدید آمدن نهادها و سازوکارهایی در قالب موقوفات و نظام نذری و پدید آمدن اقشار و طبقاتی گردید که از همین مراسم‌های آیینی و سوگواری ارتزاق می‌نمودند. هرچند این ساختارها فقط در حد ساختار و یک نام باقی می‌مانند و چندان قانون و نهادهای رسمی اقتصادی به دنبال آن‌ها به وجود نمی‌آید، اما به‌رحال، این دوران می‌توانسته است زمینه‌ساز تشکیل اقتصاد مدرن در جامعه ایرانی به‌ویژه خراسان باشد. تنوع مصارف موقوفه‌ها و نذورات و هدایا که به‌عنوان یکی از زیرساخت‌های مراسم‌های آیینی به شمار می‌رفتند منجر به سرازیر شدن ثروت نقدی و جنسی به ایالت خراسان در همان سازوکار وقف می‌شدند که در عرصه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی فرهنگی این منطقه مصرف می‌شد؛ (مرکز اسناد آستان قدس، سند شماره ۴۳۱۰۱. اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۲: ۲۷). حتی اطعام مردم، زائران و مسافران در مشهد به مناسبت‌های مختلف پذیرایی صورت می‌گرفت (عطاردی، ۱۳۷۱: ۱/ ۳۲۸). طبیعتاً ورود چنین ساختاری به جامعه ایرانی و ایالت خراسان به‌عنوان موردی پژوهشی، رفتارها و کنش‌های اقتصادی ایرانیان را نیز می‌تواند برجسته سازد. با توجه به متن وقف‌نامه‌های موجود دوره قاجاریه بیشترین اهداف وقف در این دوره مذهبی بوده و عمدتاً صرف زوار و روضه‌خوانی و تعزیه‌داری اهل بیت خصوصاً حضرت سیدالشهداء می‌شده است (مؤمنی، ۱۳۶۵: ۳۲). این پشتوانه عظیم اقتصادی می‌توانست سیر ماندگاری مراسم‌های آیینی خصوصاً سوگواری را طولانی نماید و یا حتی به سلیقه واقف آن منجر به تحولاتی در آن گردد (همدانی مستوفی، ۱۳۱۷: ۱۹۹ و ۱۵۷). جالب اینجاست که بیشترین آمار کمک‌های مالی آستان قدس صرف مراسم‌های سوگواری می‌شد و کارکرد آن مذهبی فرهنگی بوده است (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، کارتن ۱۷، پرونده ۳، ۹۹۸/۵۳). این مسائل می‌توانست در حفظ آیین دینی و تکامل قالب‌های سنتی سوگواری در خراسان آن عصر مؤثر باشد.

نتیجه‌گیری

متولیان، واقفان و بانیان، نذرکنندگان و کلیه بازیگران اقتصادی در بسترسازی عوامل اقتصادی که تداوم گر مراسم‌های آیینی ایالت خراسان بوده نقش داشتند و با در دست

داشتن ثروت، بر نوع هزینه‌کرد موقوفه‌ها و نذورات و تنوع مصارف آن نظارت و در راه‌هایی که به ترویج عزاداری‌ها و آیین‌ها می‌پرداختند به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم سیاست خود را پیاده می‌کردند. تشکیلات آستان قدس در مشهد با وظایف مهمی در زمینه‌های مذهبی، فرهنگی، عمرانی، اداری، مالی، بهداشتی محوری‌ترین فعالیت را در این عرصه انجام می‌داد. اقشار مختلف مردم خصوصاً بازاریان و تجار برآمده از وضعیت خاص ایالت خراسان هم از این امر پشتیبانی می‌کردند. برگزاری عزاداری بدون حمایت مادی و معنوی مردم خالی از رونق و شکوه خواهد بود و در واقع نیازمند حمایت اقشار مختلف جامعه است که در قالب نذورات و خیرات و وقفیات، نشان از باور و اعتقاد مردم و قصد کسب ثواب اخروی به مراسم‌ها دارد. تنوع مصارف موقوفه‌هایی که در مشهد خصوصاً آستان قدس و تسهیلاتی که برای زائران فراهم می‌نمود زمینه مناسبی برای تداوم این آیین‌ها بود.

منابع

کتاب‌ها

- آرامجو، علی (۱۳۸۹)، *بررسی تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ولایت قائنات در دوره قاجاریه*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما محمدعلی کاظم‌بیگی، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵)، *اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار*، تهران، خوارزمی.
- *اسناد میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله (گزیده اسناد خراسان)* (۱۳۷۷)، به کوشش عبدالحسین نوایی و نیلوفر کسری، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- احتشام کاویان، محمد (۱۳۵۵)، *شمس‌الشموس یا تاریخ آستان قدس*، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۲)، *مطلع الشمس*، جلد دوم، تهران، چاپخانه گلشن.
- _____ (۱۳۸۹)، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، به کوشش ایرج افشار، ج ۴، تهران، امیرکبیر.
- امام، سید محمدکاظم (۱۳۴۸)، *مشهد طوس - یک فصل از تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان*، تهران، کتابخانه ملی ملک.
- امیرزاده گرو، حسن (۱۳۹۳)، *زیارت و زائران مشهدالرضا، آستان قدس رضوی در دوران قاجار*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- انصاری، نوش‌آفرین (۱۳۵۶)، «بررسی اسناد وقف آستان قدس رضوی»، *جشن‌نامه استاد مدرس رضوی*، زیر نظر ضیاءالدین سجادی، تهران، بی‌جا.
- بسطامی، نوروزعلی (۱۳۳۲)، *فردوس‌التواریخ*، مشهد، کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.
- بقیع، غلامحسین (۱۳۸۴)، *مشاغل قدیم*، مشهد، سخن‌گستر.
- بینا، علی‌اکبر (۱۳۵۲)، *روابط سیاسی و دیپلماسی ایران با انگلستان از اواخر قرن هفتم تا انعقاد معاهده پاریس در سال ۱۸۵۷*، تهران، مؤسسه عالی سیاسی امور غربی.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۱)، *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، انتشارات خوارزمی.
- تاجبخش، احمد (۱۳۶۲)، *سیاست‌های استعماری روسیه تزاری و انگلستان و فرانسه در نیمه اول قرن ۱۹*، تهران، اقبال.

- توسلی، غلام‌عباس (۱۳۸۰) *جامعه‌شناسی دینی*، تهران، سخن.
- ثابت‌نیا، علی و علی سوزنچی (۱۳۸۱)، *معرفی مجموعه اسناد روشنائی حرم مطهر و اماکن وابسته در دوره قاجار*، دفتر اسناد، جلد اول، مشهد.
- چلکووسکی، پیتر (۱۳۶۷)، *تعزیه هنر پیشرو ایران*، ترجمه داوود حاتمی، تهران، علمی و فرهنگی.
- حسام مظاهری، محسن (۱۳۸۷)، *رسانه شیعه*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- حسینی، حسن (۱۳۸۱)، *نظامنامه خدمات کشیکی آستان قدس در سال ۱۳۰۷*، دفتر اسناد، جلد اول، مشهد، اداره اسناد سازمان آستان قدس.
- حکیم‌الممالک، علینقی (۱۳۵۶)، *روزنامه سفر خراسان*، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین.
- دالمانی، هانری رنه (۱۳۳۵)، *سفرنامه از خراسان تا بختیار*، ترجمه فره‌وشی، تهران، چاپ گیلان.
- ژیان‌پور، حمید (زمستان ۱۳۹۴)، «بررسی اسناد کمک‌های مالی آستان قدس به زائران ایرانی در دوره قاجار»، *فصلنامه گنجینه اسناد*، سال ۲۵، دفتر چهارم.
- سوزنچی کاشانی، علی (۱۳۸۱)، *مهمانسرای رضوی از روزگار صفویه تا پایان قاجاریه*، دفتر اسناد ج ۱، سازمان کتابخانه‌ها و موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس.
- سیدی، مهدی (۱۳۷۴)، *چراغ برات خراسان*، مشهد، فرودگاه باستان.
- شهبابی، علی‌اکبر (۱۳۴۳)، *تاریخچه وقف در اسلام*، تهران، اداره اوقاف.
- *طومار علیشاهی ۱۱۶۱ ق* (۱۳۸۰)، مشهد، به اهتمام مرکز خراسان‌شناسی.
- عطاردی، عزیزالله (۱۳۷۱)، *تاریخ آستان قدس رضوی*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد.
- فرخ، مهدی (۱۳۴۵)، *خاطرات سیاسی*، تهران، جاویدان علمی.
- فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا.
- کارلوترنزیو، بیو (۱۳۵۹)، *رقابت‌های روس و انگلیس در ایران*، عباس آذرین، تهران، نشر کتاب.
- کرزن، جرج. ل. (۱۳۴۷)، *ایران و مساله ایران*، ترجمه علی جواهرکلام، تهران، انتشارات ابن سینا.
- کریمیان، علی (۱۳۸۱)، *تشکیلات آستان قدس رضوی پس از انقلاب مشروطیت*، دفتر اسناد، جلد اول، مشهد، مرکز اسناد آستان قدس.
- لمبتون، آن (۱۳۴۳)، *اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجاریه*، ترجمه منیر برزین، مشهد.

- معتقدی، ربابه (۱۳۸۷)، *فرمان‌ها و رقم‌های آستان قدس رضوی از دوره صفویه تا قاجاریه*، مشهد آستان قدس.
- مولوی، عبدالحمید (۱۳۵۸)، *پیش‌نویس فهرست موقوفات آستان قدس*، ج ۳، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- مؤتمن، علی (۱۳۴۸)، *راهنما یا تاریخ آستان قدس رضوی*، تهران، چاپخانه بانک ملی ایران.
- نجمی، ناصر (۱۳۶۲)، *ایران قدیم و تهران قدیم*، تهران، جاززاده.
- وامبری، آرمینیوس (۱۳۶۷)، *سیاحت درویش دروغین در خانان آسیای میانه*، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، تهران، انتشارات معین.
- همدانی مستوفی، اسماعیل خان (۱۳۱۷)، *آثار الرضویه من المنتخبات الصدیقه*، مشهد، چاپ سنگی.

مقاله‌ها

- اتحادیه نظام مافی، منصوره، «موقوفات تهران و تحول شهر ۱۲۶۹-۱۳۲۰ ه.ق»، *وقف میراث جاویدان*، زمستان ۱۳۷۸، ش ۲۸، صص ۷-۱۶.
- حسن‌آبادی، ابوالفضل، «بررسی تحلیلی جنبه‌هایی مصرف موقوفه‌ها آستان قدس رضوی در دوره صفویه»، *پژوهشنامه مطالعات اسنادی و آرشیوی* به سال اول، تابستان ۱۳۹۳، شماره ۱.
- علیزاده بیرجندی، زهرا، «مقام منصب تولیت و عوامل مؤثر بر عملکرد متولیان آستان قدس رضوی در عصر قاجار»، *دوفصلنامه تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، بهار ۱۳۹۳، ش ۶.

اسناد

- آرشیو اسناد سازمان کتابخانه‌ها و موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران
- کارتن ۱۷، پرونده ۳، ۹۹۸/۵۳
- کارتن ۱۷، سند شماره ۱/۱۰۳۳۹
- کارتن ۲۲، سند شماره ۱۵۱۰۸
- کارتن ۲۲، سند شماره ۵/۱۵۴۰۴
- کارتن ۲۳، سند ۲۴۷۷۴/۳۸
- کارتن ۲۶، سند شماره ۲۷۷۴۱
- کارتن ۲۷، سند شماره ۲۸۱۳۰

- کارتن ۲۹، سند شماره ۳۱۹۶۹
- کارتن ۳۵، سند شماره ۲۳۹۷۹
- کارتن ۳۵، سند شماره ۳۴۷۵۶
- کارتن ۳۶، سند شماره ۳۷۶۹۴/۳
- کارتن ۳۶، سند شماره ۳۴۵۲۸
- کارتن ۳۸، سند شماره ۲۸۹۶۸
- کارتن ۳۸، سند شماره ۴۰۷۱۳
- کارتن ۳۹، سند شماره ۴۰۰۸۱/۱
- کارتن ۴، سند شماره ۲۰۶۱/۹
- کارتن ۵۴، سند شماره ۴۳۱۰۱

تأثیر فقه شیعه بر جایگاه زنان در نظام خانواده عصر قاجار (از آغاز تا مشروطیت ۱۲۱۰-۱۳۲۴ هـ/ ۱۷۹۶-۱۹۰۶ م.)

نانله شریعتی^۱

محسن بهرام‌نژاد^۲

باقرعلی عادل‌فر^۳

حجت فلاح توتکار^۴

چکیده

پژوهش حاضر به مشخص کردن چگونگی تأثیر فقه امامیه بر وضعیت زنان در نظام خانواده از آغاز دوره قاجار تا دوران مشروطه می‌پردازد، و نتایج حاصل از آن می‌تواند به فهم جنبه‌هایی از واقعیت‌های زندگی جامعه زنان در ایران عهد قاجار کمک نماید. این پژوهش با رویکرد تاریخی و به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای، روند استقرار اندیشه فقهی امامیه در ایران، وضعیت زنان دوره قاجار در نظام خانواده، جایگاه خانوادگی زنان در گفتمان فقهی شیعه، و رابطه میان فقه امامیه و وضعیت خانوادگی زنان در عصر قاجاریه را مورد بررسی قرار می‌دهد. جامعه اسلامی ایران در حوزه نظام خانواده از احکام فقهی امامیه به‌عنوان اندیشه مسلط اجتماعی پیروی می‌کردند، و عرف و عادات قادر نبودند که در تقابل با اصول مذهبی قرار گیرند؛ چنان‌که احکام اجتهادی-اختصاصی زنان با ارجاع به آیات و روایات مورد استناد فقها قرار می‌گرفتند. زنان در نظام خانواده قاجاری از جایگاه فرودست‌تری نسبت به مردان برخوردار بودند. فقه امامیه که در جامعه تنها

naele_shariati@yahoo.com

bahramnejad1345@yahoo.com

badelfar@gmail.com

h.fllah1347@gmail.com

۱. دانشجوی دکتری تاریخ دوره اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، ایران

۲. دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، ایران (نویسنده مسئول)

۳. دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، ایران

۴. استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، ایران

نقش همسری و مادری را به زنان اختصاص می‌داد، مرجع ترسیم احکام خود را خداوند و هدف آن را تأمین سعادت خانواده و اجتماع و اجرای عدالت می‌دانست و جامعه و حکومت را در عدم‌پذیرش این قوانین، نامشروع قلمداد می‌کرد. پیروی از احکام فقهی از برخی جهات از نتایج سودمندی در روابط اعضای خانواده برخوردار بود، اما از سوی دیگر در بسیاری موارد اندیشه فقهی در دستیابی به برخی اهداف منسوب به احکام خود ناموفق عمل می‌کرد. با توجه به عدم موفقیت فقه امامیه به‌عنوان اندیشه مسلط اجتماعی در دستیابی به اهدافش از یک‌سو و موقعیت پست‌تر زنان در نظام خانواده قاجاری از سوی دیگر، این اندیشه در فرودستی جایگاه خانوادگی زنان در دوره قاجاریه تأثیرگذار بود.

واژگان کلیدی: قاجاریه، تشیع، فقه، خانواده، زن.

*The Impact of Shiite Jurisprudence on the Status of Women
in the Qajar Family System (From the beginning to
Constitutionalism 1210-1324 AH/ 1796-1906 AD)*

Naele Shariati¹

Mohsen Bahramnejad²

Bager Ali Adelfar³

Hojjat Fallah Tutkar⁴

Abstract

The present study identifies how Imami jurisprudence affects the status of women in the family system from the beginning of the Qajar period to the constitutional period, and the results can help to understand aspects of the realities of life of women in Qajar Iran. In this study, with a historical approach and descriptive-analytical method and using library data, the process of establishment of Imami jurisprudential thought in Iran, the status of Qajar women in the family system, the family status of women in Shiite jurisprudential discourse, and the relationship between Imami jurisprudence and the status of Qajar women in the family system are investigated. In the field of family system, the Islamic society of Iran followed the rules of Imami jurisprudence as the dominant social thought, and customs were not able to oppose religious principles. In fact, the ijihad-specific rulings of women were cited by the jurists with reference to verses and narrations. Women had a lower status in the Qajar family system than men. Imami jurisprudence, which assigned only the role of wife and mother to women in society, considered God as the source of drawing its rulings and its purpose was to ensure the well-being of the family and society and the administration of justice. the society and government were considered illegitimate in the case of not accepting these laws. Following the rules of jurisprudence in some ways

1. Ph.D student in Islamic history at Imam Khomeini International University in Qazvin, Iran
naele_shariati@yahoo.com

2. Associate Professor, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran (Corresponding
Author) bahramnejad1345@yahoo.com

3. Associate Professor, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran
badelfar@gmail.com

4. Assistant Professor, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran
h.fllah1347@gmail.com

had beneficial results in the relations of family members, but on the other hand in many cases the jurisprudential thought failed to achieve some goals attributed to its rules. Due to the failure of Imami jurisprudence as a dominant social idea in achieving its goals on the one hand and the inferior position of women in the Qajar family system on the other hand, this idea was effective in lowering the family status of women in the Qajar period.

Keywords: Qajar, Shiism, Jurisprudence, Family, Woman.

مقدمه

نیل به ارائه راه‌کارهای صحیح درباره چالش‌های امروز زنان جامعه ایران، ما را از بازگشت به ریشه‌های تاریخی و فهم واقعیت‌های زندگی نیمی از جمعیت کشور، یعنی طبقه زنان، در گذشته ناگزیر می‌سازد. در این رهگذر دوران قاجاریه از اهمیت برخوردار است، زیرا تا زمان ظهور تحولات و تقابل گفتمان تجدد با اندیشه سنتی، شیوه زندگی زنان امری طبیعی قلمداد می‌شد که نه تأملی را برمی‌انگیخت و نه پاسخی را. در جامعه دوره قاجار حوزه خانوادگی تنها گستره‌ای از نظام اجتماعی بود که محدوده ایفای نقش زنان محسوب می‌گردید. شیوه زندگی زنان در این حوزه از ویژگی‌هایی برخوردار بود که عوامل مختلفی چون شرایط جغرافیایی، عرف و عادات و غیره بدان نسبت داده می‌شود، و پژوهش حاضر به بررسی چگونگی اثرگذاری عامل محوری فقه جعفری به‌عنوان گفتمان غالب اجتماعی در دوره قاجار، بر شرایط زندگی خانوادگی زنان می‌پردازد؛ و قصد دارد واقعیت تاریخی را معیار سنجشی برای ارزیابی عملی ادعاهای نظری طرح‌شده توسط اندیشه مذهبی (سعادت خانواده و جامعه و دستیابی به عدالت) قرار دهد، چنان‌که اندیشه فقهی چرایی وضع قوانین دینی‌اش و الزام جامعه و مردم به پذیرش و اجرای این احکام (از طریق انتساب مشروعیت این قوانین به خدا) را، دستیابی به اهداف مذکور عنوان می‌کرد؛ چگونه گفتمان فقهی شیعه در دوره قاجار به اندیشه مسلط اجتماعی تبدیل شد؟ این گفتار غالب منابع مشروعیت خویش را از چه منابعی کسب می‌کرد؟ گفتمان فقهی مسلط از چه طریقی به اندیشه‌های خویش در روابط میان افراد و نهادهای اجتماعی من‌جمله زنان، جامعه عمل می‌پوشاند؟ زنان در این اندیشه مذهبی چه هویتی داشتند و از چه جایگاه خانوادگی‌ای برخوردار بودند؟ چگونه احکام مذهبی به روابط زن در خانواده شکل رسمی و حقوقی می‌بخشیدند؟ در جامعه دوره قاجار که اندیشه مسلط مذهبی به روابط میان افراد جهت می‌بخشید، شرایط زندگی خانوادگی زنان چگونه بود؟ آیا وضعیت زنان در نظام خانواده دوره قاجار در تناسب با هویت مذهبی آنان قرار داشت؟ آیا رویکرد مسلط مذهبی در نظام خانواده به اهداف موردنظر قوانین خویش درباره زنان (سعادت خانواده و اجرای عدالت) دست یافته بود؟ ... بدین ترتیب این مقاله با رویکرد تاریخی و به‌روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای، در پی پاسخ بدین پرسش محوری که چرا فقه امامیه بر موقعیت خانوادگی زنان در دوره قاجار تأثیرگذار

بوده است، و این موضوع در فرایند تحول تاریخی آن دوره چگونه قابل توصیف است، روند تکوین فقه امامیه به‌عنوان اندیشه مسلط اجتماعی در ایران، جایگاه زنان در این تفکر مذهبی در حوزه‌های مختلف نظام خانوادگی (نکاح، طلاق، تعدد زوجات)، وضعیت زنان دوره قاجاریه در خانواده، و رابطه میان اندیشه فقهی و وضعیت خانوادگی زنان را در این دوره بررسی می‌نماید.

پژوهش حاضر در راستای بررسی چگونگی تأثیر فقه جعفری بر جایگاه خانوادگی زنان در دوره قاجار سامان گرفته است، و در جستجوی پیشینه این هدف اصلی، مشاهده شد که تحقیقات متعددی به مطالعه شیوه زندگی زنان در عصر قاجاریه پرداخته‌اند؛ برخی از این پژوهش‌ها مانند «بهداشت روانی و جسمانی زن قاجار»، جنبه‌های گوناگون زندگی بانوان آن دوره را مورد بررسی قرار می‌دهند. بعضی چون «بررسی جنبش‌های اجتماعی زنان در دوره مشروطه» به مطالعه فعالیت‌های تجددخواهانه زنان می‌پردازند. مطالعاتی مثل «بررسی مشارکت‌های اقتصادی زنان شهری در عصر قاجار» به‌ارائه نحوه حضور زنان در خرده‌نظامات اجتماعی چون حوزه‌های فرهنگی و اقتصادی نظر دارند. تتبعاتی مانند «نقش زنان درباری در معادلات سیاسی و اجتماعی عصر ناصری» چگونگی ایفای نقش طبقات مختلف زنان را در نظام اجتماعی دوره قاجار مدنظر قرار می‌دهند؛ و بعضی از مقالات موضوعات خود را دیدگاه‌های کلیت‌نگرانه‌ای هم‌چون «زن و تحول گفتمان از خلال نشریه‌های زنان» برگزیده‌اند. در جستجوی تحقیقاتی با موضوع نزدیک به عنوان پژوهش حاضر، مشاهده شد که دهقان‌نژاد در «روابط حقوقی زن و مرد دوره قاجار در نظام خانواده»، بر اساس اسناد و گزارش‌های منابع ایرانی و فرنگی، ضوابط حاکم بر روابط حقوقی زن و مرد در چهارچوب خانواده دوره قاجار را در دو حیطة حقوق مالی (شیربها، مهریه، نفقه، جهیزیه، اموال) و غیرمالی (حضانت فرزندان، عده)، و چگونگی حل‌وفصل اختلافات در محاکم شرعی چون امکان انتخاب وکیل را بررسی می‌نماید. پژوهش حاضر بر اساس منابع فقهی، مذهبی و تاریخی، ضمن مطالعه سیر تحول تاریخی فقه امامیه و قدرت‌یابی نهاد روحانیت در دوره قاجار، به مطالعه چگونگی تأثیر و ارتباط میان عامل اندیشه فقهی به‌عنوان گفتمان مسلط و جهت‌دهنده به روابط اجتماعی، با وضعیت تاریخی زنان دوره قاجار در نظام خانواده (حوزه‌های نکاح، طلاق و چندمسری) می‌پردازد. بدین ترتیب به پژوهشی که از

زاویه پرسش‌ها و مدعای این تحقیق به بررسی و تحلیل رابطه تاریخی میان فقه امامیه با وضعیت زنان در خانواده قاجاری بپردازد، برخورد نشد.

اندیشه فقهی امامیه در دوره قاجار

«فقه» در اصطلاح به معنی مجموعه احکام و مستنبطات مجتهدین در مسائل عملی بر اساس ادله شرعی (قرآن، سنت، اجماع، عقل) است، که بر کلیه جنبه‌های زندگی مادی و معنوی ناظر است (جابری عربلو، ۱۳۶۲: ۱۳۷). با تجزیه خلافت عباسیان از اواسط قرن ۴ هـ/م، نظم جامعه در غیاب اقتدار دارالخلافت از نهادهای مذهبی به‌ویژه فقه‌های شیعه سرچشمه می‌گرفت، زیرا از آغاز عصر غیبت تا دوران صفویه (۴-۱۰ هـ/م، اصل بنیادین فکر سیاسی شیعه، اغتصابی بودن حکومت بود (فیرحی، ۱۳۸۹: ۲۷۲، ۲۷۸؛ کدیور، ۱۳۷۹: ۱۶). به دلیل ضرورت جاودانگی قوانین اسلام، مجتهد که نایب امام در عصر غیبت محسوب می‌شود، در مظاهر نوین زندگی، فروع تازه را به اصول پایه بازگشت داده و دستور اسلام را بیان می‌نماید. بدین ترتیب دانش سیاسی شیعه از دوره غیبت (۳۲۹ هـ/م، ۹۴۰ م)، جامعه را به دو قسم تقسیم می‌کند: عالم قادر به فهم احکام، که بر او لازم است مسؤلیت زندگی عمومی شیعه را برعهده گیرد؛ و عامی عاجز از شناخت احکام، که بر او واجب است از مجتهدان تقلید نماید. از این رو روش‌شناسی اجتهاد، دانشی اقتدارگراست، و به دلیل درخواست اجتهاد برای فرمان‌روایی و آموزش و پرورش مجتهدین، نهاد آموزشی حوزه‌های علمیه تا زمان مواجهه با تجدد غربی، تنها مرکز تولید فرهنگ و دانش بود و به‌علاوه مناصب اداری، قضایی، مالی و فرهنگی به‌دست شاگردان این مدارس افتاد، و زمینه وحدت فرهنگی-مذهبی-اجتماعی و در نتیجه سیاسی را تدارک نمود (مطهری، ۱۳۸۱: ۱۴۶، ۱۳؛ مظفر، ۱۳۹۶ ق: ۲۵؛ جناتی، ۱۳۷۲: ۱۴، ۲۶؛ فیرحی، ۱۳۸۹: ۳۰۶، ۳۰۷، ۲۹۵، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴).

با حکومت صفویان بعد از حدود نهمصد سال پس از ساسانیان، وحدت دینی مبنای وحدت سیاسی قرار گرفت و هویت ملی در ایران سربرآورد. شاهان صفوی در جهت تمرکز قدرت اقداماتی را انجام دادند، که از آن جمله جستجوی یک منبع مشروعیت‌بخش یعنی فقه شیعه بود. عامل دیگر قدرت گرفتن فقها از مقتضیات کشورداری ناشی می‌شد، که شریعت مبنای حقوقی آن را فراهم می‌کرد. عوامل دیگری باعث استقلال مادی علما از دربار و نفوذ

اجتماعی آنان شد؛ همچون پیوند خوردن آنان با زمین‌داران از طریق زمین‌های وقفی و سیورغال‌ها، و گسترش ارتباط با اقشار مختلف اجتماعی به‌ویژه جمع بازار با اداره امور مدنی و حقوقی و آموزشی. نفوذ علما در مرحله اول بر جمعیت‌های شهرنشین اعمال می‌شد، اما ایلات نیز پیوندهایی با روحانیت برقرار کردند (صفت‌گل، ۱۳۸۱: ۵۹۶، ۳۷، ۵۹۷؛ سیوری، ۱۳۸۴: ۱۸۲، ۱۸۳).

در این دوره شیوه زندگی مردم تابع شرایط طبیعی محیط از یک‌سو، و آداب‌ورسوم و سوی دیگر بود، و علم فقه هم کارکردی اجتماعی را به‌صورت ارائه احکام دینی برعهده می‌گرفت. درواقع عمل به آنچه حکم خداوند نامیده می‌شد، آثار قهری اجتماعی داشت. تفکیک امور شرعی (قضاوت و امور حسبیه) از امور عرفی (سیاست و امنیت)، از خطامشی‌های علما محسوب می‌شد. با سقوط صفویان، روحانیت به عراق مهاجرت کردند و دیگر در کنترل دولت نبوده و استقلال بیشتری یافتند (صفت‌گل، ۱۳۸۱: ۴۹۰؛ کدی، ۱۳۶۹: ۶۰؛ کدیور، ۱۳۷۹: ۱۷).

در عصر قاجار ذهنیت حاکم ساخته ارزش‌های شیعی بود که تمام سطوح جامعه و دولت را دربر می‌گرفت، و برای حفظ استقلال کشور از نیروی نظامی بااهمیت‌تر بود. از عواملی که در تثبیت قدرت نهادی روحانیت نقش داشت، تلاقی زمانی شکل‌گیری حکومت قاجاریه با غلبه مکتب اصولی بر اخباری است. علمای اصولی چنین می‌اندیشند که اولاً، فهم و اجرای شریعت برای اداره جامعه ضروری است؛ ثانیاً، در دوره غیبت جایگاه مجتهدین در زندگی شیعیان، جایگاه امام معصوم است (مارتین، ۱۳۹۰: ۲۲۵، ۲۲۶؛ بروگش، ۱۳۶۷: ۱۸۳/۱؛ مطهری، ۱۳۷۶: ۹۸، ۳۰).

غلبه اصولیون از چند جهت باعث شکل‌گیری نهاد روحانیت شد: اول آن‌که اقتدار معنوی و نفوذ اجتماعی پراکنده علما را در محدود افرادی که به درجه اجتهاد رسیده بودند، متمرکز ساخت؛ ثانیاً بر اساس این تمرکز قدرت یک نظام سلسله‌مراتبی در میان روحانیت شکل گرفت، که این مجتهدین را به‌وسیله شبکه گسترده‌ای از سطوح مختلف علما به پایین‌ترین سطوح اجتماعی پیوند می‌زد؛ ثالثاً این شبکه ارتباطی وجوهات مذهبی را از عامه مردم جمع کرده، و قدرت مالی به‌دست‌آمده را در دست چند مجتهد بزرگ متمرکز می‌ساخت (آزاد ارمکی، ۱۳۹۳: ۴۷).

حکومت قاجار در سه محور به حمایت نهاد روحانیت نیازمند بود: اولاً شاهان نیازمند مشروع شناخته شدن حکومت خود از سوی علما بودند، که هرچند به ظاهر، به شاهان اجازه می دادند به نیابت از آنها حکومت را در دست بگیرند. به علاوه شاه هم مانند هر شیعه دیگر باید در تکالیف دینی، خود را با احکام یک مجتهد تطبیق می داد (سیوری، ۱۳۸۲: ۲۳۸؛ مظفر، ۱۳۹۶ ق: ۲۲). ثانیاً حکومت به دلیل نداشتن ارتش دائمی، در مواقع جنگ نیازمند فتوای جهاد علما بود تا مردم آن را مشروع تلقی کنند. محور سوم، مصون سازی حکومت در برابر نارضایتی ها بود؛ زیرا در دیدگاه عمومی علما با استناد به روایات، وجوب اطاعت از سلطان مأذون به اذن مجتهد را به رسمیت می شناختند. در واقع روحانیت از موقعیت میانجی گری میان حکومت و جامعه برخوردار بود (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۵؛ آزاد ارمکی، ۱۳۹۳: ۴۹؛ لمبتون، ۱۳۷۵: ۲۸۴، ۲۸۵).

در ادامه بحث به مهم ترین مسائل مربوط به تأثیر احکام فقهی شیعه بر زنان در نظام خانواده دوره قاجار می پردازیم:

زن و نکاح

در جامعه سنتی و مذهبی ایران تا ظهور گفتمان تجدد، شیوه زندگی زنان وضعیتی طبیعی قلمداد می شد؛ از این رو آنچه در موضوع زنان در متون فقهی مشاهده می شود، محدود به احکام شرعی ای چون نکاح است که بر یک بعد از وجود زنان تأکید دارد: فرزندآوری (باستانی پاریزی، ۱۳۸۹: ۴۰، ۴۱)، و آنچه در مکتوبات برخی علما درباره فلسفه قوانین مذهبی زنان مورد استدلال قرار می گیرد، مربوط به دوران اخیر است.

از نظر فقها در بررسی ترسیم حقوق زن هیچ مبدئی صالح تر از خداوند نیست که نظر خود را در چهره وحی روشن نمود، و این حقوق بر اساس عدالت است. شرط سعادت جامعه بشری آن است که دو جنس زن و مرد از مسیر طبیعی خویش خارج نگردند، و بقای انسان به وجود لطیف زن بستگی دارد؛ به طور کلی از نظر طبیعی مردان ساختمان دماغی و بدنی و اخلاقی قوی تری نسبت به زنان دارند و در زن، روح احساس بر تعقل وی غالب است (طباطبایی، بی تا: ۴۰۹/۲؛ ۱۳۶۶: ۳۰۴/۴، ۵۰۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۲۷۸، ۲۷۷). البته ویژگی مهم این تفاوت ها آن است که تبعیض نبوده و زن در خلقت موجودی برابر با مرد در

شأن انسانی است. بدین ترتیب اعمالی که هریک از زن و مرد به اجتماع هدیه می‌دهد، باعث می‌شود که به فضلی از خدا اختصاص یابد، مثلاً مرد را از این نظر بر زن برتری داده که سهم ارث او دو برابر است، و زن را از این نظر فضیلت داده که خرج خانه را از گردن او ساقط کرده است (طباطبایی، بی تا: ۴۱۵/۲، ۴۱۰).

درباره وضعیت زنان در دوران پیش از قاجاریه، نوراللهی در «بررسی نهاد خانواده در عصر صفوی» می‌نویسد که نظام حقوق خانواده که با تغییر عنصر سنی‌گری به شیعی‌گری تبدل‌اتی یافت، اثرش را در ساختار و برخی کارکردهای خانواده می‌گذارد، و خانواده متأثر از نظام فقهی حقوقی حاکم بر آن و سایر عناصر فرهنگی، دارای الگوها و کارکردهای خاص خود بود. در مقاله «بررسی تحلیلی خشونت، مجازات و محدودیت علیه زنان در دوره صفویه» آمده است که اصولاً زنان عناصری درجه دوم تلقی می‌شدند و فاقد هرگونه استقلال و امنیت در برابر مردان بودند (مهمان‌نواز ۱۳۹۸: ۳۳۹). هرچند دکتر احمدی در پژوهشی بر اساس منبع ایرانی «سفینه فطرت» می‌نویسد که چنین برمی‌آید زنان غالباً برای انجام امور مربوط به خود مانند خرید و فروش، حمام رفتن و... بدون نیاز به کسب اجازه همسر، از خانه خارج می‌شدند و شاید همین آزادی بود که شاه سلطان‌حسین را بر آن داشت که حکمی مبنی بر ممنوعیت خروج زنان از خانه بدون عذر شرعی صادر نماید (احمدی ۱۳۹۴: ۱۸، ۱۹). در عصر قاجاریه، درباره حقوق نظام خانواده از قوانین تشیع اثنی‌عشری پیروی می‌کردند و رسیدگی به دعاوی خانوادگی در صلاحیت محاکم شرع شناخته می‌شد. تأثیربخشی عرف در مناطق و میان اقوام مختلف تا آنجا امکان‌پذیر بود که در تقابل با اصول احکام فقهی قرار نگیرد، چنان‌که فقها حتی در مورد شرایط زندگی زنان ایلاتی به صدور حکم اقدام می‌نمودند (قمی، ۱۳۷۵: ۴۸۴؛ خراسانی، ۱۳۹۰: ۲۸۳). با تأثیر اندیشه‌های نوین تحولاتی در نگرش علمای نوگرا ظهور کرد، که از یک‌سو در حوزه‌های فرهنگی مثل حق تحصیل زنان بود و از سوی دیگر با ارجاع به منابع فقهی صورت می‌گرفت. البته این دگرگونی‌ها به‌طور غیرمستقیم با زندگی خانوادگی زنان ارتباط می‌یافت مثل این که تحصیل بهانه‌ای برای خروج از اندرونی‌ها یا افزایش سن ازدواج بود و در مواردی مورد مخالفت شدید علمای سنتی قرار می‌گرفت؛ هم‌چنین تحول در نگرش‌های خانوادگی طبقات بالا چون کاهش چندهمسری و افزایش اختلاط میان دو جنس مشاهده می‌شود، که از تغییر در احکام فقهی زنانه ناشی نمی‌گردید.

اسلام ازدواج را مقدس شمرده و در دوره قاجار نیز مطابق ارزش‌های دینی والدین در تأهل فرزندان‌شان می‌کوشیدند و قبلاً عقد، امر مهم ازدواج را رسمیت حقوقی می‌بخشید (مطهری ۱۳۵۷، ۳۲۱، ۱۱۸؛ دالمانی، ۱۳۳۵: ۲۵۲؛ سایکس، ۱۳۷۳: ۸۶). از نظر مذهبی رضایت طرفین در ازدواج شرط است؛ از سوی دیگر فاصله افتادن بین بلوغ جنسی و ازدواج نامطلوب قلمداد شده، و مشروعیت ازدواج کودکان در صورتی که عقد توسط ولی شرعی (پدر یا جدپدری) انجام گیرد، مجاز است (موسوی شفتی، ش. ۱/۱۷۴۲۲: ب ۱۱۴؛ وحیدی، ۱۳۷۸: ۴۶۳). بدین ترتیب لزوم شرعی رضایت طرفین در نکاح، در تضاد با جواز ازدواج کودک - دختران قرار می‌گرفت، و در دوره قاجار نیز ازدواج بر اساس تصمیم بزرگ‌ترها خصوصاً پدران انجام می‌شد، و ملایی که صیغه عقد را جاری می‌کرد، صحت رضایت دختر را از پدر یا برادر او جویا می‌شد، چراکه دختران کم‌سال اصولاً نمی‌توانستند رأی داشته باشند (سایکس، ۱۳۷۳: ۸۶). گاه نبود چنین رضایت‌های درونی، در زندگی مشترک آینده موجبات فقدان محبت میان همسران را فراهم می‌کرد. از دیگر نتایج نامطلوب چنین وصلت‌هایی آن بود که کم‌سنی دختران آنان را از ازدواج خائف می‌کرد و دختران به واسطه فشار خانه‌داری و زایمان‌های مکرر، در جوانی به پیری می‌رسیدند. همچنین ازدواج با اختلاف سنی زیاد موجب به وجود آمدن بیوه‌های بسیاری می‌شد که متعاقباً عوارض اجتماعی ناشی از آن موجب روی آوردن ناگزیر زنان به متعه، گدایی و سایر نابسامانی‌ها بود (مونس‌الدوله، ۱۳۸۶: ۶۹؛ تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۳۱؛ ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۵۵؛ دالمانی، ۱۳۳۵: ۲۵۳، ۲۵۵).

در نگاه فقهی مردان دارای ولایت بر زنان هستند و زنان باید از شوهران فرمان‌برداری کنند؛ به شرط آن که امر شوهر با اوامر الهی معارض نباشد. حق شوهر در کنترل روابط اجتماعی همسر، در موارد ممنوعیت خارج شدن زن از منزل و تشویق غیرت جنسی در مردان، قابل‌پیگیری است (بستان، ۱۳۸۸: ۵۶، ۶۰، ۶۹؛ حائری یزدی، ۱۳۴۵: ق. ۱: ۱۲۱؛ موسوی شفتی، ۴۴۴۷: ب ۲۳۱؛ وحیدی، ۱۳۷۸: ۴۵۷). در مقابل نفقه از حقوق مالی زن است که مرد متکفل آن است؛ اما نشوز زن به معنای عدم انجام وظایف زناشویی، حق او را نسبت به نفقه از بین می‌برد. همچنین به دلیل آن که اسلام بر حفظ حریم خصوصی خانواده تأکید دارد، مردان در برابر زنان ناشزه وظایفی دارند که در آخرین مرحله مجوز تنبیه بدنی ملایم داده شده است (بستان، ۱۳۸۸: ۵۶، ۶۰، ۶۹؛ حائری یزدی، ۱۳۴۵: ق. ۱: ۱۲۱؛ موسوی شفتی،

۴۴۴۷: ب ۲۳۱؛ شیرازی، ۱۳۱۱ ق: ۴؛ خراسانی، ۱۳۵۲ ق: ۵، ۷۸، ۷۹؛ قمی، ۱۳۷۵: ۳۶۲).

به‌منظور بررسی آثار اجرای احکام فوق در جامعه دوره قاجاریه، با مراجعه به منابع تاریخی مشاهده می‌شود که وضع علاقه بین همسران چندان مطلوب نبود و در گزارشات پلیس تهران دوره ناصری، ۸۲٪ اختلافات مربوط به زوجین است. رویکرد فقهی درباره برتری عقلی مردان، به فرودست بودن جنس زن تعبیر می‌شد. در خانواده حق ولایت مردان به‌صورت مناسبات مبتنی بر قدرت و پست شمردن جنس زن نمود می‌یافت؛ خوش‌گذرانی را حق مرد می‌دانستند، و جواز تنبیه زنان ناشزه، به رواج کتک خوردن زنان منجر شده‌بود و چنانچه ضرب‌و‌شتم آنان به مرگ منجر می‌شد، ورثه زن با دریافت پولی رضایت می‌دادند. هم‌چنین مردان بهانه عدم اطاعت زنان را دست‌مایه نپرداختن حق نفقه آنان قرار می‌دادند، چنان‌که بیش‌ترین آمار شکایات زنان مربوط به مسائل مالی چون نپرداختن مهریه و نفقه و دربرابر، اعتراضات مردان درباره تمکین نکردن زنان بود (عباسی، ۱۳۷۲: ۳۶، ۸۰؛ تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۸۴، ۸۵؛ آندری‌یوا، ۱۳۸۸: ۱۷۲، ۱۸۵؛ اتحادیه، ۱۳۷۷: ۲۶۶، ۲۶۷، ۱۲۶، ۱۳۳، ۲۶۹). درحقیقت حق نفقه زنان چون امتیازی برای مردان عمل می‌کرد که از آن به‌عنوان ضمانتی اجرایی به‌منظور وادار کردن زنان به اطاعت از خویش بهره می‌بردند.

هنجارهای اخلاقی جامعه نیز زنان را تحت فشار قرار می‌داد، زیرا شدت غیرت مردان وابسته به آن‌ها ممکن بود موجب به قتل رساندن آنان شود. تأسف‌بارتر آن‌که بدون جویا شدن حقیقت، بسیاری از این زنان را بی‌گناه هلاک می‌کردند (براون، ۱۳۷۶: ۵۳۳، ۵۳۲؛ مارتین، ۱۳۹۰: ۱۴۴؛ سرنا، ۱۳۶۲: ۲۷۳، ۲۷۴؛ مونس‌الدوله، ۱۳۸۶: ۱۶، ۲۹۳؛ احمدی، ۱۳۹۲: ۹۲). درواقع تأکید نگاه دینی بر پسندیدگی روحیه غیرت‌ورزی مردان، موجب سوءاستفاده مردان، حبس زنان و اعمال خشونت نسبت به آنان بود؛ اما در مواردی چون گدایی کردن زنان، نابسامانی‌های اجتماعی ناشی از بی‌پناهی آنان، وجود ناامنی برای حضور بانوان در اجتماع، و یا کار سنگین و بی‌موجب زنان، غیرت مردانه محلی از اعراب نداشت.

از دیگر احکام اختصاصی زنان آن است که اسلام این اندیشه را که کار خانگی می‌تواند نوعی شغل دارای ارزش مالی قلمداد شود، نفی نکرده است (قمی، ۱۳۷۵: ۳۶۲، ۳۶۴)؛ اما در دوره قاجار از هفت‌سالگی به دختران خانه‌داری می‌آموختند. وظایف زنان بستگی به مقام

اجتماعی آنان داشت. زنان طبقات پایین تمام وقت خود را به انجام کارهای بی‌انتهای خانگی می‌گذراندند. زنان روستایی و ایلی محدودیت‌های اجتماعی کمتری نسبت به زنان شهری داشتند، اما از سوی دیگر بیش از مردان، درگیر کارهای دشوار زندگی بودند. باین وجود زن را نان‌خور منزل پدر و همسر می‌دانستند. زنان طبقه بالا از خدمه برای انجام کارهای خانه استفاده می‌کردند و اوقات خود را به تفریح و آرایش می‌گذراندند، و کمتر زن ایرانی بود که توان خواندن داشته باشد (سرنا، ۱۳۶۲: ۷۳؛ مونس‌الدوله، ۱۳۸۶: ۳۰۵، ۲۹۵). بدین ترتیب بهره‌مندی زنان از حق اجرت‌المثلشان وابسته به طبقه خانوادگی آنان بود، و در عمل این قدرت خانواده پدری زن بود که ضمانت اجرایی رعایت حقوق او محسوب می‌شد و زنان طبقات پایین جامعه از برخورداری از اصل مذهبی عدالت محروم بودند.

از دیگر روی‌کردهای مذهبی که می‌تواند با وضعیت زنان در آن دوره مورد مقایسه قرار گیرد، آن است که در تبیین اسلامی وجود پیش‌زمینه‌های فطری برای تقسیم کار جنسیتی میان زن و مرد مفروض است که هم پیوند خانوادگی را محکم‌تر می‌نماید و هم با فراهم کردن زمینه کاهش اختلاط زنان با نامحرمان، در تأمین سلامت جامعه نقش دارد. از این رو در تعارض نقش‌های خانوادگی و اجتماعی زن، اولویت با رسالت مادر بودن است، و این نشانه عظمت زن است. بنابراین نیکی به مادر، افضل از احسان به پدر دانسته شده است (طباطبایی، بی‌تا: ۱۰۷/۱۳؛ ۱۶/۳۲۲). در دوره قاجار نیز پسران چون به ریاست خانواده می‌رسیدند، مادران را حمایت می‌کردند (اتحادیه، ۱۳۸۹: ۹۵؛ سایکس، ۱۳۷۳: ۱۸)، و این امر یکی از نتایج مثبت برخورداری جامعه از تربیت دینی بود.

اما از سوی دیگر، اختصاص نقش مادری به زنان موجب شده بود که جهان بسته زنان به خانواده محدود می‌گشت و تنها در جایگاه همسر و مادر ایفای نقش می‌کردند؛ از این رو حتی از باب حفظ سلامت، مجاز به سقط جنین نبودند. زن عقیم مطرود شوهر و مورد تمسخر، و در ایام پیری که مادر در پناه فرزند به‌سر می‌برد، بی‌پناه بود و زنان پنهان‌نگاه داشته‌شده در اندرونی‌ها، در کار دسیسه برای ضبط و ربط شوهر و پسرانشان بودند (شیل، ۱۳۶۸: ۷۵؛ تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۱۰۵؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۱۵۳). در واقع از اختصاص نقش مادری به زنان چنان تعبیر می‌کردند که گویا برای وجود انسانی زن منزلتی قائل نبودند، بلکه این

نقش مادری بود که او را شایسته توجه می‌کرد. به‌علاوه مردان اختصاص نقش‌های ویژه طبیعی به زنان را دلیل عظمت الهی آنان نمی‌دانستند، بلکه از آن به پست‌تر بودن جنس زن تعبیر می‌کردند. زنان به تلاشی دائمی برای بقا در گروی عنایت شوهر یا پسری مشغول بودند که ادامه زندگی‌شان به‌وجود او وابسته بود و طبیعتاً چنین وضعیتی فراغتی برای انجام وظایف الهی مادری باقی نمی‌گذارد، چنان‌که شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در عمل نیز زنان مادرانی شایسته نبودند.

وظیفه مادران در تربیت فرزندان هم بیشتر بود، و زنان عاملان انتقال آداب‌ورسوم به نسل‌های بعد محسوب می‌شدند. اما از زنانی که تربیت و آموزشی نمی‌یافتند، چگونه انتظار می‌رفت که مادرانی شایسته باشند. نادانی مادران، مرگ‌ومیر کودکان را بالا می‌برد. حوادث رخ داده برای اطفال خانواده‌های فقیر زیاد بود. هم‌چنین مادران به بهانه‌های جزئی بچه‌هاشان را کتک می‌زدند (ماسهارو، ۱۳۸۶: ۱۰۳؛ ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۵۳؛ شیل، ۱۳۶۸: ۲۰۷، اتحادیه ۱۳۷۷: ۲۶۹). در واقع زنان بی‌سواد و جاهل، جایگاه فرودست خود را به‌عنوان آفرینش الهی پذیرفته و خود ناخواسته از طریق تربیت اطفال، عاملان انتقال فرهنگی بودند که جنس زن را در مقام نظر و عمل، در جایگاه فرودستی قرار می‌داد. نگاه فقهی نقش عظیم مادری را به زنان اختصاص می‌داد و حق حضور آنان را در اجتماع به اجازه شوهران منوط می‌ساخت، اما به‌وجود این تضاد اشاره‌ای نمی‌کرد که زنی بی‌بهره از دانش و آگاهی‌های اجتماعی، چگونه قادر خواهد بود که به وظیفه الهی مادری خویش درست عمل کند.

در نگاه دینی حفظ رابطه نسبی افراد با پدران‌شان نیز دارای اهمیت است^۱، چنان‌که سیادت در انحصار انتساب پدری است. در عصر قاجار هم پسرزا بودن مایه افتخار زن بود. فرزندان ذکور از نظر پشتوانه دوران پیری و ضمانت بقای نسل ارزشمند بودند. به دختران چنین تفهیم می‌شد که نسبت به مردان درجه پست‌تری دارند، و خوشبختی آن‌ها به ازدواج مناسب و تبعیت از شوهر بستگی دارد؛ زیرا هیچ راه گریز قانونی و اجتماعی برای‌شان وجود نداشت؛ نه می‌توانستند تحصیل کنند و نه شغلی را فرا بگیرند، و دختری که شوهر نمی‌کرد معیوب تلقی می‌شد؛ زندگی یک زن به‌تنهایی هم خوشایند نبود (دیولافوآ، ۱۳۶۱: ۶۳۷؛

آندری یوا، ۱۳۸۸: ۱۸۴؛ اتحادیه، ۱۳۸۹: ۲۰، ۲۱، ۳۵، ۴۹). بدین ترتیب اندیشه مذهبی مسلط با اعمال برخی احکام اختصاصی زنان، زندگی آنان را کاملاً وابسته به مردان می‌ساخت و از سوی دیگر، هیچ راه‌کار قانونی و اجتماعی جهت تأمین آتیه‌ی زنانی که به هر دلیلی مثل عقیم‌بودن از چتر حمایتی یک مرد بی‌بهره بودند، ارائه نمی‌کرد. راه‌های گریز زنان بی‌پناه از موقعیت‌های نامطلوب زندگی عمدتاً عبارت بودند از صیغه‌شدن، کلفتی، گدایی و روسپی‌گری. ضعف فکری و مادی زنان که از کوتاه‌کردن دست آنان از لوازم دستیابی به قدرت اجتماعی ناشی می‌شد، موجب شده بود که نگاه اجتماعی جنس زن را موجودی حقیر و فرودست بداند، و تعالیم دینی هم موفق نشده بودند که علی‌رغم حقیقت ناتوانی‌های زنان در جامعه، عظمت جایگاه آنان را در اندیشه اجتماعی نهادینه سازند، و البته این امری ناگزیر بود چراکه در روال جوامع انسانی به افراد محروم از لوازم قدرت اجتماعی به دیده حقارت نگریسته می‌شود.

بدین ترتیب زنان در بیوه‌شدن زحمت‌شان بیشتر بود. مرگ شوهر مشکلاتی برای وراثت به‌خصوص اگر چند زن داشت، به وجود می‌آورد. اطفال صغیر تحت سرپرستی اقوام خانواده پدری قرار می‌گرفتند. مضیقه مالی، زحمت تربیت فرزندان و حفظ اموالشان در برابر اقوام پدری، بر دوش زن بیوه‌شده بود (کوتزبوئه، ۱۳۴۸: ۱۲۰؛ اتحادیه، ۱۳۸۹: ۲۰، ۴۲، ۴۵). درحقیقت حق حضانت فرزندان به‌دلیل ناتوانی‌های اقتصادی زنان به اقوام پدری واگذار می‌شد، اما زن بیوه به‌جای آسودگی خیال، باید نگران بالا کشیدن اموال کودکانش توسط آنان نیز می‌بود، درحالی‌که بی‌سواد و جاهل اجتماعی‌اش، او را در دفاع از حقوق خود و فرزندان ناتوان می‌ساخت.

بدین‌سان از طریق ارزیابی اجتماعی-تاریخی مشاهده می‌شود که گفتمان فقهی در مقام عمل، در دستیابی به اهداف منسوب به احکامش ناموفق عمل می‌کرد؛ اصل عدالت در مورد زنان رعایت نمی‌گردید و آنان در خانواده از آن احساس سعادتی برخوردار نبودند که بدون دغدغه‌های گوناگون مادی و غیرمادی، به وظیفه الهی مادری خویش بپردازند و درنهایت چنین جامعه‌ای نیز نمی‌توانست پیشرفته و قدرتمند باشد. داده‌های تاریخی فوق چنین گزارشی می‌دهند که علی‌رغم آن که گفتمان فقهی آن اندیشه مسلط اجتماعی بود که قرن‌ها

نقش تربیتی و آموزشی جامعه را در انحصار خویش داشت و قوانین نظام حقوقی اسلامی به‌طور رسمی مبنای ارزیابی چگونگی عملکرد میان افراد محسوب می‌شد، اما مردم از تربیت صحیح دینی برخوردار نبودند و جامعه در واقع متظاهر به دین‌داری بود. البته از افرادی که در دامان مادران بی‌سواد و جاهل پرورش یافته بودند، انتظار برخورداری از تربیت اصولی دینی و اخلاقی، بیهوده بود. بسیاری از حقوق شرعی زنانه مورد سوءتعبیر یا سوءاستفاده قرار می‌گرفت، و یا اساساً به آنان عمل نمی‌شد که با حقیقت آن‌چه که از یک نگاه الهی و حتی انسانی انتظار می‌رفت در تقابل قرار داشت؛ البته این امر از ناتوانی گفتمان مذهبی ناشی نمی‌گردید، چنان‌که یکی از شروط عدم اطاعت زنان از شوهرانشان را مغایرت خواسته‌های مردان با اوامر الهی قرار می‌داد، و تشخیص این تعارض نیز در توان مجتهدین بود؛ به‌علاوه نظام حقوقی مذهبی ضمانت‌های اجرایی لازم را برای رعایت حقوق زنان در اختیار آنان قرار نمی‌داد، و بدین‌ترتیب مسیر سوءاستفاده مردان را در انجام تکالیفشان هموار می‌ساخت؛ درحالی‌که درباره جنس مرد عکس این امر صادق بود و چنان‌چه زنان از انجام تکالیفشان تخلف می‌ورزیدند، مردان با در اختیار داشتن ضمانت‌های اجرایی حقوقی قوی مانند محروم کردن زنان از حقوقی چون مهریه و نفقه، آنان را به انجام تکالیف شرعی‌شان در برابر خود ملزم می‌ساختند. در واقع چنان‌چه فرض بر این باشد که اندیشه فقهی در مرحله تفسیر احکام زنانه راه عدالت را می‌پیمود، اما در مرحله اجرا از شرایط لازم عملکردی الهی و عادلانه برخوردار نبود، و در عمل ضمانت اجرایی زنان برای رعایت حقوقشان، طبقه اجتماعی و پشتوانه خانوادگی آنان بود.

زن و تعدد زوجات

فقه امامیه سه نوع نکاح را مجاز می‌داند؛ دائم، موقت و مالکیت کنیز (شیرازی، ۱۳۲۷ ق: ۳۶۰)، و محدودیت تعدد همسر در زنان با عقد دائمی (تا چهار) وجود دارد، و مشروط به رعایت عدالت نسبی در رفتار و هزینه زندگی آنان است. در دیدگاه فقهی درباره علل جواز تعدد زوجات به مواردی اشاره می‌شود از جمله این‌که همه زنان بی‌همسر تقوای کافی ندارند؛ و یا کم‌شدن شدت حرص مردان (مطهری، ۱۳۵۷: ۳۹۰، ۳۶۹؛ انصاری، بی‌تا: ۷۰؛ طباطبایی، ۱۳۶۶: ۲۸۳/۴). بدین ترتیب در عصر قاجار دارا بودن چند زن امری عادی بود.

جذابیت زن برای مردان به عواملی مثل تعلق به خانواده‌ای مشخص، زیبایی، پسرزا بودن، یا استفاده از نیروی کار زنان بستگی داشت، و زنان یک مرد به نسبت موقعیت خانوادگی از مزایای متفاوتی بهره‌مند می‌گشتند (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۰۰/۱؛ فوریه، ۱۳۲۵: ۱۲۷؛ اولیویه، ۱۳۷۱: ۸۵؛ سرابی، ۱۳۶۱: ۷۹۰؛ شیل، ۱۳۶۸: ۵۵؛ دیالافوا، ۱۳۶۱: ۶۳۳). بنابراین جواز مذهبی تعدد همسران موجب خوش‌گذرانی مردان و سوءاستفاده از زنان بود، و شرط عدالت هم رعایت نمی‌گردید.

هوو داشتن همواره از نگرانی‌های زنان بود. با ورود همسران جدید، زنان قبلی به فراموشی سپرده شده و زندگی آنان در رابطه‌ای تنگاتنگ با هووها قرار می‌گرفت که موجب تألمات روانی می‌شد، و آنان را به سوی خرافات و مفاصد اخلاقی و حتی تصمیم به قتل همسر و هوو یا خودکشی می‌کشاند (عباسی، ۱۳۷۲: ۴۲، ۳۶، ۳؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۱۵۸؛ اتحادیه، ۱۳۸۵: ۴۸/۱، ۳۹؛ اتحادیه، ۱۳۸۵: ۴۰۶/۲، ۴۰۷)، و زنان چون امیدی به آتیه نداشتند، می‌کوشیدند هرچه می‌توانند ذخیره مالی داشته باشند (آندری‌یوا، ۱۳۸۸: ۱۸۵). بدین‌سان رسم چندهمسری موجبات برهم‌خوردن آرامش زنان و کانون خانواده را فراهم می‌کرد. زنان بر اثر شرایط ناامن موجود و فقدان توانایی‌هایی که با حضور در اجتماع به دست می‌آمد و وابستگی به مردان، به افرادی مادی‌گرا و ناتوان در جنبه‌های روحی و روانی و جسمی و فکری و مادی تبدیل می‌شدند، اما در صورت بروز رفتارهای نامتعارف، آن‌را به همان ویژگی طبیعی زنان یعنی کم‌عقلی و احساساتی بودن نسبت می‌دادند، که خود دلیلی بر برتر پنداشتن مردان شمرده می‌شد، و مردان هم جهت جبران این کاستی‌های زنان، چندهمسری را حق خویش می‌دانستند. بدین‌سان رویکرد فقهی در این حوزه نیز به اهداف خود یعنی برقراری عدالت و سعادت خانواده دست نیافته بود.

در مذهب شیعه، متعه ازدواج موقتی است که از لحاظ قیود وابسته به قرارداد طرفین است (خراسانی، ۱۳۵۲ ق: ۷۹؛ طباطبایی، ۱۳۶۶: ۴۲۷/۴). در دوره قاجار هم نکاح صیغه مرسوم بود که در برابر ملا انجام می‌شد و مرد در قبالة تعهد می‌کرد که مبلغی را به زن بپردازد، و مدت دوام آن چند ساعت تا چند سال بود. معمولاً ازدواج موقت در سفرها و شهرهای زیارتی و در میان زنان بی‌سرپرست و درجه پست اجتماع، رایج بود (گروته، ۱۳۶۹:

۱۴۳، ۱۴۴؛ دیولافوآ، ۱۳۶۱: ۱۹۸؛ دالمانی، ۱۳۳۵: ۲۶۸، ۲۶۹، ۶۲۲). در گزارش‌های تاریخی آمده است که در کرمان به دلیل گستردگی فقر عمومی، رواج صیغه، بی‌بندوباری قانونی را تشویق می‌کرد؛ و والدین، دختر را چون هشت‌نهمساله می‌شد در ازای مبلغی ناچیز به صیغه می‌دادند، و این زنان قوانین شرعی این عمل را رعایت نمی‌کردند. مشکلات زنان صیغه‌ای هم بیشتر بود، زیرا به راحتی رهایشان می‌کردند. به علاوه ازدواج موقت پیچیدگی‌هایی را در مورد نسب فرزندان به وجود می‌آورد (ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۲۰، ۲۲۱؛ آندری‌یوا، ۱۳۸۸: ۱۷۸، ۱۷۹). بدین ترتیب رسم متعه عاملی برای سوءاستفاده بیشتر از زنان بود که در این نوع از نکاح از حقوق کمتری نیز برخوردار بودند. یکی از دلایل جواز مذهبی متعه، کنترل فحشا در اجتماع بود. اما با توجه به شیوع آن در میان زنان فقیر و درجه پست اجتماع، جای این سؤال باقی است که آیا نگاه فقهی از طرقی دیگر امکان دستیابی به هدف موردنظر را نداشت؛ همچون مجوز حضور اجتماعی زنان و توانمندی آموزشی و اقتصادی آنان.

در رویکرد دینی درباره نکاح از طریق مالکیت کنیز، تأکید شده که حقوق اقتصادی و اجتماعی بردگان باید مراعات شود (شیرازی، ۱۳۲۹ ق: ۳۳۱، ۳۴۰، ۳۴۴)، و سیاحانی که در قرن ۱۳ هـ/ ۱۹ م. به ایران آمده‌اند، خاطرنشان ساخته‌اند که رفتار اسلامی با بردگان به مراتب انسانی‌تر از جوامع غربی بوده است (مارتین، ۱۳۹۰: ۱۹۰-۱۹۳، ۲۰۳؛ اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۵۹)؛ و این امر یکی از نتایج انسانی حضور فرهنگ مذهبی در جامعه محسوب می‌گردد.

زن و طلاق

در نظام حقوقی فقهی، انشاء طلاق به‌عنوان حقی طبیعی از سوی شوهر صورت می‌گیرد، ولی به‌صورت حقی قراردادی از راه‌هایی به زنان تفویض می‌گردد؛ امکان طلاق توافقی بدون هزینه مالی از سوی زن، و طلاق خلع و مبارات با پرداخت مبلغی به شوهر یا بخشیدن مهریه فراهم است. نیز در صورت زیان‌باری ازدواج، طلاق قضایی به‌وسیله قاضی صورت می‌گیرد (وحیدی، ۱۳۷۷: ۱۲۲؛ خراسانی، ۱۳۹۰: ۲۷۲، ۲۷۳)؛ به‌علاوه طرفین می‌توانند شروطی را در ضمن عقد بنمایند که با حفظ حقوق چهارگانه مرد (تمکین همسر، کنترل خروج همسر از منزل، طلاق، و ولایت بر فرزندان)، زن را در نتایج حق خود سهیم

گرداند (موسوی شفتی، ش. ۴۴۴۷: ۲۰۸ ب). همچنین فقه شیعی مسؤولیت‌های اقتصادی مردان را در مسئله حق حضانت فرزندان دخالت داده (شیرازی، ۱۳۲۹ ق: ۳۵۱)، و راه‌هایی مانند محلل برای جلوگیری از تصمیمات عجولانه پیش‌بینی شده است (موسوی شفتی، ش. ۳۵۵ ط: ۶؛ شیرازی، ۱۳۲۹ ق: ۳۴۷).

اما در دوره قاجاریه به احکامی مثل محلل به صورت امری نمایشی عمل می‌نمودند، و «کلاه شرعی» یکی از اصطلاحات رایج در ایران بوده است. حق طلاق مردان عاملی برای ناامنی زنان و سوءاستفاده و اعمال قدرت و خودبرترپنداری مردان بود. مردان هر وقت اراده می‌کردند، زنان را به دلایلی مثل مریض بودن، بی‌عفتی یا از روی فقر طلاق می‌دادند؛ مگر آن‌که به پشتوانه خانوادگی زن این کار آسان نبود. طلاق دختر موجب بی‌آبرویی خانواده پدری او هم بود، پس زنان سعی می‌کردند تحت هر شرایطی در خانه شوهر دوام بیاورند. زن‌ها در معدود مواردی که شرع آنان را محق می‌دانست، از حق قراردادی طلاق برخوردار می‌شدند و مهرشان را می‌بخشیدند (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۵۰-۱۵۲؛ ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۲۱، ۲۵۶؛ شیل، ۱۳۶۸: ۸۵؛ اتحادیه، ۱۳۸۵: ۳۸/۱، ۴۷؛ اتحادیه، ۱۳۸۵: ۳۷۷/۲-۳۷۹، ۴۶۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۳۸؛ منصوربخت، ۱۳۹۴: ۱۳۸)، بنابراین مهریه نیز چون امتیازی در دست مردان، جهت شانه خالی کردن از رعایت حقوق زنان عمل می‌کرد. حق طلاق مرد و امکان او برای آسان رها کردن زن، موجب ایجاد این نگاه اجتماعی بود که در یک جدایی، این زن است که مطرود واقع شده و نسبت به او خانواده‌اش به دیده تحقیر می‌نگریستند.

در نگاه فقهی از مصداق‌های حقوق اقتصادی زن مهریه است که بر اساس عرف و شئون زن بوده و پرداخت آن بر مرد واجب است، مگر آن‌که زن مرتکب فاحشه‌مینه شده باشد، که هرگونه مخالفت شدید را شامل می‌شود (جاویدی، ۱۳۹۰: ۸۷، ۳۲، ۸۴، ۸۵، ۱۰۷، ۱۲۳؛ قمی، ۱۳۷۵: ۳۵۲، ۳۵۳). اما در این مورد هم از طرق مختلف قانونی و غیر قانونی زن را از حق خود محروم می‌کردند. در عصر قاجار مهریه به عنوان تنها پشتوانه مالی زنان، بنابر مقتضیات طبقاتی و رسوم و زیبایی دختر تعیین می‌شد. هنگام طلاق، عقدنامه مورد استناد قرار می‌گرفت و زنان جهیزیه، مهریه، و نفقه را مطالبه می‌کردند. اما اگر می‌خواستند زنی را طلاق دهند، آن قدر اذیتش می‌کردند که مهرش را می‌بخشید (مونس‌الدوله، ۱۳۸۶: ۶۸، ۶۹؛

دالمانی، ۱۳۳۵: ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۶۹؛ اتحادیه، ۱۳۸۵: ۵۵۵/۲، ۵۴۵، ۵۳۹؛ دهقان‌نژاد، ۱۳۹۴: ۳۶). در مواردی که زوج توانایی پرداخت مهریه را نداشت، متعهد می‌شد که آن را به صورت اقساط بپردازد و مشروط کردن پرداخت مهریه به استطاعت مرد در عقدنامه‌ها، مردان را در شرایطی دل‌خواه قرار می‌داد. اما با وجود این تسهیلات، عده‌قلیلی از مردان که پایبند شرع و اخلاق بودند، خویشان را ملزم به تأدیه مهریه می‌دانستند (دروویل، ۱۳۸۷: ۱۱۵، ۱۱۶؛ اتحادیه، ۱۳۸۵: ۳۵۶/۲، ۳۹۷، ۴۳۳، ۵۰۰). البته زنان در صورت دریافت حقوق خود چون مهریه نیز، به دلیل بی‌سوادگی و عدم امکان حضور مؤثر در جامعه، در عمل قادر به بهره‌برداری از این پشتوانه مالی نبودند و باید به مردان خانواده اعتماد می‌کردند.

بنابراین در این حوزه نیز عدالت رعایت نمی‌گردید و مشاهده می‌شود که پشتوانه خانوادگی زن ضامن رعایت حق او بود. در آن دوره اغلب از خانواده‌های هم‌طبقه دختر انتخاب می‌کردند (دالمانی، ۱۳۳۵: ۲۵۵؛ اتحادیه، ۱۳۸۵: ۳۶/۱، ۳۷؛ لندور، ۱۳۹۲: ۱۵۲) و مذاکراتی جدی درمورد مهریه و شیربها صورت می‌گرفت. بین وضع طبقاتی خانواده با میزان شیربها و جهیزیه و مهریه، ارتباط مستقیم وجود داشت (دالمانی، ۱۳۳۵: ۲۵۵؛ اتحادیه، ۱۳۹۱: ۱۱۰؛ اتحادیه، ۱۳۸۵: ۳۷/۱). بنابراین تقدس مذهبی نکاح، رنگ مادی و طبقاتی به‌خود می‌گرفت.

به‌طور کلی مشاهده می‌شود که نگاه فقهی از یک‌سو با اختصاص نقش مادری به زنان و توصیه به حفظ آنان در اندرونی‌ها و عدم ارائه ضمانت‌های اجرایی قوی در جهت رعایت حقوق‌شان، این طبقه را از لحاظ فکری و مادی به‌صورت افرادی ناتوان در اداره زندگی و احقاق حقوق خود و وابسته به مردان پرورش می‌داد؛ و از سوی دیگر برای جبران خدمات مردان به زنان به‌دلیل این وابستگی (مثل نفقه)، مردان را محق به برخورداری از حقوقی چون طلاق و حضانت فرزندان می‌دانست و برای عدم تخلف زنان در رعایت حقوق مردان، جنس مرد را به ضمانت و تسهیلات حقوقی مجهز می‌ساخت؛ چنان‌که زنان با عدم اطاعت از شوهران، حق دریافت مهریه و نفقه را از دست می‌دادند.

نتیجه‌گیری

در بررسی چگونگی تأثیرگذاری فقه امامیه بر جایگاه زنان در نظام خانواده دوره قاجار چنین نتیجه‌گیری می‌شود که در طی قرون و در تعامل با حوادث تاریخی رفته‌رفته فقه امامیه به اندیشه مسلط اجتماعی بدل گردید، و اقتدار فقها را از طریق دانش مذهبی و کنترل نظام جامعه‌پذیری و پشتوانه مردمی تثبیت نمود. این گفتمان از طریق ارائه احکام دینی به تعیین رابطه میان مردم از جمله زنان با حکومت و با یکدیگر پرداخت، و هدف آن را تأمین سعادت خانواده و جامعه و اجرای عدالت عنوان نمود. حاملان این اندیشه مرجع ترسیم قوانین خود را به خداوند نسبت می‌دادند، و از این رو نه جامعه و نه حکومت را دارای مشروعیت عدم پذیرش این احکام الهی نمی‌دانستند.

با تدقیق در احکام اختصاصی زنان در فقه امامیه، به روی کرد آگاهانه آن در جهت حفظ موقعیت زنان در جایگاه اجتماعی موردنظر این اندیشه، در مسیر یک چرخه پی می‌بریم؛ اختصاص یک نقش در جامعه به زنان یعنی نقش مادری و ممانعت از حضور اجتماعی آنان، در نتیجه ایجاد وابستگی در زنان نسبت به مردان، در نتیجه توانایی زنان در برخورداری از یک قابلیت در زندگی اجتماعی، یعنی نقش مادری.

زنان دوره قاجار در حوزه نگاه و واقعیت اجتماعی هردو از جایگاه فرودست‌تری در مقایسه با مردان برخوردار بودند. وجه بارز وضعیت زن در خانواده در دو طبقه فرودست و فرادست به ترتیب بدین شکل نمود داشت: کار بی‌مزد، بزک‌کردن و ارائه خدمت از طریق موقعیت خانوادگی. در این دوره، برخی از آموزه‌های دینی که در روند جامعه‌پذیری ایرانیان درونی شده بودند، سودمندی خویش را در ارتباط میان افراد خانواده به نمایش می‌گذارند هم‌چون رعایت مقام مادر توسط فرزندان ذکور. اما در بسیاری موارد عدم موفقیت گفتمان فقهی در نیل به اهداف احکام خویش، از طریق شواهد تاریخی-اجتماعی قابل‌ردیابی است، مثل وضعیت نامطلوب رابطه میان همسران. درحقیقت آنچه که استحکام خانواده عنوان می‌گردید، تحمل زنان به قیمت تباهی زندگی آنان بود. بنابراین ناتوانی اندیشه مسلط اجتماعی، به نهادینه شدن جایگاه فرودست خانوادگی زنان منجر می‌شد.

از دلایل این عدم موفقیت می‌توان این موارد را برشمرد: احکام اختصاصی زنان توسط مردان مورد سوءتعبیر و سوءاستفاده قرار می‌گرفت. به بسیاری از قوانین مذهبی عمل نمی‌شد و یا به‌شکلی فرمایشی رعایت می‌شدند. گفتمان فقهی در برخی موارد از تضادهای درون‌گفتاری رنج می‌برد. فقه جعفری در مرحله اجرا ضمانت‌های حقوقی لازم را جهت رعایت حقوق زنان ارائه نمی‌داد. نگاه فقهی نقش مادری را تحت حمایت مردان به زنان اختصاص می‌داد، اما درباره بانوانی که در زندگی از پشتیبانی یک مرد محروم بودند، راه‌کارهای قانونی و اجتماعی ارائه نمی‌کرد.

درباره این که آیا می‌توان شرایط تاریخی مثل فقر و بی‌سوادی عمومی را یکی از دلایل عدم موفقیت اندیشه فقهی در دستیابی به اهداف موردنظرش دانست، باید چنین گفت که فقه شیعه به دلیل در انحصار داشتن نقش فرهنگ‌سازی در جامعه، دارای آن توانایی بود که با تحول نگاه فقهی، به تغییر تدریجی دیدگاه اجتماعی نسبت به زنان اقدام کند. چه بسا تحول این نگاه می‌توانست با برخوردار کردن جامعه ایران از زنانی توانمند در عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و خانوادگی، به افتخار رفع همان معضلات تاریخی دست یابد؛ چنان که در دوره‌های بعدتر روشنفکران مذهبی با بازگشت به قرآن، روی کرد این نگاه مسلط فقهی را تغییر دادند و زمینه حضور اجتماعی فرهنگی زنان را بر بنیاد حق‌وندی انسان فراهم ساختند.

منابع

کتابها

- اتحادیه، منصوره (۱۳۷۷)، *اینجا طهران است*، تهران، تاریخ ایران.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۵)، *در محضر شیخ فضل‌الله نوری*، جلد ۱، تهران، تاریخ ایران؛ جلد ۲.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۹)، *زنانی که زیر مقنعه کلاه‌داری کردند*، تهران، تاریخ ایران.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۹۱)، *حکایت یک زن در زیروبیم روزگار*، تهران، تاریخ ایران.
- احمدی، نزهت (۱۳۹۲)، *زن در تاریخ اسلام*، تهران، کویر.
- انصاری، مرتضی (بی‌تا)، *هزار مسأله*، چاپ سنگی بمبئی، کتابخانه مجلس.
- اولیویه (۱۳۷۱)، *سفرنامه اولیویه*، محمدطاهر میرزا، تهران، اطلاعات.
- آندری‌یوا، الن (۱۳۸۸)، *روسیه و ایران در بازی بزرگ*، الهه کولایی، تهران، دانشگاه تهران.
- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۸۹)، *گذار زن از گذار تاریخ*، تهران، علم.
- براون، ادوارد (۱۳۷۶)، *یک‌سال در میان ایرانیان*، ذبیح‌الله منصوری، تهران، فخررازی.
- بروگش، هینریش (۱۳۶۷)، *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، کردیچه، جلد ۱، تهران، اطلاعات.
- بستان، حسین (۱۳۸۸)، *اسلام و تفاوت‌های جنسیتی در نهادهای اجتماعی*، قم، پژوهشگاه حوزه‌ودانشگاه.
- پولاک، یاکوب (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک*، کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی.
- تاج‌السلطنه (۱۳۶۱)، *خاطرات تاج‌السلطنه*، تهران، تاریخ ایران.
- جابری‌عربلو، محسن (۱۳۶۲)، *فرهنگ اصطلاحات فقه اسلامی*، تهران، امیرکبیر.
- جاویدی، مجتبی (۱۳۹۰)، *سیمای حقوق در قرآن*، تهران، درس‌هایی از قرآن.

- جناتی، محمدابراهیم (۱۳۷۲)، *ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی*، تهران، کیهان.
- جوادی‌آملی، عبدالله (۱۳۸۳)، *زن در آئینه جلال و جمال*، قم، اسراء.
- حائری‌یزدی، عبدالکریم (۱۳۴۵ هـ)، *منتخب‌الرسائل*، چاپ سربی نجف، الحیدریه، کتابخانه مجلس.
- خراسانی، محمدکاظم (۱۳۹۰)، *فقه فتوایی آخوند خراسانی*، جلد ۱، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- خراسانی، هاشم (۱۳۵۲ هـ)، *رسائل عملیه*، چاپ سنگی تهران، اخوان کتابچی، کتابخانه مجلس.
- دالمانی، هانری‌رنه (۱۳۳۵)، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، فره‌وشی، تهران، امیرکبیر.
- دروویل، گاسپار (۱۳۸۷)، *سفرنامه دروویل*، جواد محیی، تهران، گوتنبرگ.
- دیولافوا، ژن (۱۳۶۱)، *ایران و کلد، فره‌وشی*، تهران، کتاب‌فروشی خیام.
- سایکس، پرسی (۱۳۷۳)، *شکوه عالم تشیع*، مصطفی موسوی، گلشن.
- سراپی، حسین‌بن عبدالله (۱۳۶۱)، *مخزن‌الوقایع*، تهران، اساطیر.
- سرنا، کارلا (۱۳۶۲)، *سفرنامه مادام کارلا سرنا*، علی اصغر سعیدی، تهران، زوار.
- سیوری، راجر (۱۳۸۲)، *تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی*، عباس‌قلی غفاری‌فرد، تهران، امیرکبیر.
- سیوری، راجر (۱۳۸۴)، *ایران عصر صفوی*، کامبیز عزیزی، تهران، مرکز.
- شیرازی، محمدحسن (۱۳۱۱ هـ)، *رساله سوال و جواب*، چاپ سنگی تهران، کارخانه آقامیرزا حبیب‌الله، کتابخانه مجلس.
- شیرازی، محمدحسن (۱۳۲۷ هـ)، *مجمع‌الرسائل*، چاپ سنگی، حاج‌شیخ‌احمد شیرازی، کتابخانه مجلس.
- شیرازی، محمدحسن (۱۳۲۹ هـ)، *مجمع‌المسائل*، چاپ سنگی، کتابخانه مجلس.

- شیل، لیدی مری (۱۳۶۸)، *خاطرات لیدی شیل*، حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو.
- صفت گل، منصور (۱۳۸۱)، *ساخت نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران، رسا.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۶)، *ترجمه تفسیرالمیزان*، محمدرضا صالحی کرمانی، جلد ۴، قم، بنیاد علامه طباطبایی.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (بی تا)، *ترجمه تفسیرالمیزان*، سیدمحمدباقر موسوی همدانی، جلد ۲، قم، انتشارات اسلامی؛ جلد ۱۳؛ جلد ۱۶.
- عباسی، محمدرضا (۱۳۷۲)، *گزارشات اوضاع سیاسی اجتماعی ولایات عصر ناصری*، تهران، اسناد ملی ایران.
- فوریه، ژوانس (۱۳۲۵)، *سه سال در دربار ایران*، عباس اقبال، تهران، علمی.
- فیرحی، داود (۱۳۸۹)، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران، نی.
- قمی، ابوالقاسم (۱۳۷۵)، *جامع الشتات*، جلد ۴، تهران، کیهان.
- کدی، نیکی (۱۳۶۹)، *ریشه های انقلاب ایران*، عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم.
- کدیور، جمیله (۱۳۷۹)، *تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران*، تهران، طرح نو.
- کوتزبوئه، موریس، (۱۳۴۸)، *مسافرت به ایران*، محمود هدایت، تهران، امیرکبیر.
- گروته، هوگو (۱۳۶۹)، *سفرنامه گروته*، مجید جلیلوند، تهران، مرکز.
- لمبتون، آ.ک.س. (۱۳۷۵)، *ایران عصر قاجار*، سیمین فصیحی، مشهد، جاودان خرد.
- لندور، آرنولد (۱۳۹۲)، *در سرزمین آرزوها*، علی اکبر عبدالرشیدی، تهران، اطلاعات.
- مارتین، ونسا (۱۳۹۰)، *عهد قاجار مذاکره، اعتراض و دولت در ایران قرن سیزدهم*، حسن زنگنه، تهران، ماهی.
- ماسهارو، یوشیدا (۱۳۷۳)، *سفرنامه یوشیدا ماسهارو*، هاشم رجبزاده، مشهد، آستان قدس رضوی.

- مطهری، مرتضی (۱۳۵۷)، *نظام حقوق زن در اسلام*، قم، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، *آشنایی با علوم اسلامی*، جلد ۳، تهران، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۱)، *اسلام و نیازهای زمان*، جلد ۱، تهران، صدرا.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۹۶ هـ)، *مسائل اعتقادی از دیدگاه تشیع*، محمدمهدی اشتهاردی، قم، مجمع ذخائر اسلامی.
- موسوی شفتی اصفهانی، محمداقبر. *سؤال و جواب*. نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ط ۳۵۵؛ ۴۴۴۷: ۱/۱۷۴۲۲.
- مونس‌الدوله (۱۳۸۶)، *خاطرات مونس‌الدوله*، تهران، زرین.
- وحیدی، سیدمحمد (۱۳۷۷)، *رساله منتخب الاحکام*، قم، محمد وفایی.
- وحیدی، سیدمحمد (۱۳۷۸)، *توضیح المسائل*، بی‌جا، محمد وفایی.
- ویشارد، جان (۱۳۶۳)، *بیست سال در ایران*، علی پیرنیا، تهران، نوین.

مقاله‌ها

- آزادارمکی، تقی، «پیکربندی نهادی مبتنی بر موازنه قدرت در جامعه سنتی ایران»، *فصل‌نامه جامعه‌شناسی ایران*، ۱۳۹۳، شماره ۳.
- دهقان‌نژاد، مرتضی، «روابط حقوقی زن و مرد دوره قاجار در نظام خانواده»، *دوفصل‌نامه تحقیقات تاریخ اجتماعی*، ۱۳۹۴، شماره ۲.
- منصوربخت، قباد، «آداب ازدواج ایرانیان در دوره قاجار از منظر سفرنامه‌ها»، *فصل‌نامه خردنامه*، ۱۳۹۴، شماره ۱۵.

بررسی ساختار نظام اداری و سیاسی در آذربایجان عصر ناصری و مظفری

سهبیلا شکری^۱

میرهادی حسینی^۲

حسین محمدی^۳

کاظم میقاتی^۴

چکیده

آذربایجان به مرکزیت تبریز به دلیل مجاورت با روسیه و عثمانی و استقرار ولیعهد در آن از جایگاه خاصی برخوردار بود و لذا اداره آن سازوکار متفاوتی را می‌طلبد. در رأس این مجموعه دیوانیان اعزامی از مرکز بودند ولی زیرمجموعه این نظام محلی به دلیل سابقه سیاسی و اداری تبریز از ظرفیت‌های بومی و گاه غیربومی تأمین می‌شد. نقش اشکالات و نواقص ساختاری اداری و سیاسی تبریز در بروز نابسامانی‌های اداری این شهر ولیعهدنشین به عنوان مسئله در تحقیق حاضر مورد بررسی قرار می‌گیرد و با روش توصیفی و تبیینی به این سؤال‌های اساسی پاسخ داده می‌شود که ساختار اداری و سیاسی تبریز در ایران عصر ناصری و مظفری از کدام نواقص و مشکلات رنج می‌برد. نتایج تحقیق حاکی از آن است که در نظام اداری تبریز این دوره ولیعهد و پیشکار ستون‌های اصلی نظام اداری و سیاسی تبریز بودند، از این‌رو مناسبات این دو در روند امور این شهر تأثیر مهمی داشت. عدم شفافیت نظام اداری و سیاسی در تعیین حدود وظایف ولیعهد و پیشکار

shokri.s1394@yahoo.com

hosseini@khu.ac.ir

h.mohammadi@khu.ac.ir

mkmashhad@gmail.com

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۲. استادیار دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

۳. استادیار دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۴. استادیار دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

همواره زمینه‌ساز بروز تعارضاتی میان آنان بود. همچنین تداخل کارکردهای مناصب فوقانی امری بغرنج در ساختار اداری و سیاسی تبریز در این دوره بود. ضعف نظام اداری و سیاسی مداخلات نمایندگان سیاسی دول انگلیس و روسیه را در امور تبریز به همراه داشت. افزون بر این جایگزینی تجمیع قدرت به جای اصل تفکیک قدرت این ساختار را متزلزل‌تر نمود نتیجه این تزلزل شورش‌های اجتماعی پیش از مشروطه است.

واژگان کلیدی: قاجار، آذربایجان، تبریز، نظام اداری و سیاسی، دوره‌های ناصری و مظفری.

Investigating the Structure of the Administrative and Political System in Azerbaijan during Nasiri and Mozaffari Eras

Soheila Shokri¹

MirHadi Hosseini²

Hossein Mohammadi³

Kazem Mighati⁴

Abstract

Azerbaijan with its capital Tabriz had a special place due to its proximity to Russia and the Ottomans and the establishment of the Crown Prince in it, and therefore its administration required a different mechanism. At the head of this group, the courtiers were sent from the center, but due to the political and administrative history of Tabriz, the subdivision of this local system was provided with local and sometimes non-local capacities. The role of structural and administrative defects of Tabriz in the occurrence of administrative disorders of this crown city is examined as a main problem in the present study. The basic questions are answered using descriptive and explanatory methods. In fact, the author wanted to examine the administrative structure and Tabriz's politics in Iran during the Nasserite and Mozaffari eras suffer from which shortcomings and problems.

Keywords: Qajar, Azerbaijan, Tabriz, administrative and political system, Nasserite and Mozaffari Periods.

1. PhD student in Iranian history, Islamic course, Kharazmi University, Tehran, Iran
shokri.s1394@yahoo.com

2. Assistant Professor Kharazmi University, Tehran, Iran (Corresponding Author)
hosseini@khu.ac.ir

3. Assistant Professor Kharazmi University, Tehran, Iran h.mohammadi@khu.ac.ir

4. Assistant Professor Kharazmi University, Tehran, Iran mkmashhad@gmail.com

مقدمه

نظام اداری و سیاسی حکومت قاجار در روندی تاریخی وارث تاریخ اداری و سیاسی ایران است. ساختار اداری و سیاسی ایالات هم در این دوره توسط دیوانیان اعزامی از مرکز مدیریت می‌شد، سمت‌های کلیدی در اختیار همین مأموران قرار داشت. مسئولیت‌هایی چون والی‌گری و مستوفی‌گری از این دست بودند. والیان ایالت‌های مهم چون آذربایجان در اختیار شاهزادگان درجه‌اول قاجاری بود و مأموران برجسته اداری، مالی و نظامی از میان شاخص‌ترین عاملان حکومت مرکزی برگزیده می‌شدند. اما برخی از ایالات به‌ویژه آذربایجان با مرکزیت تبریز از ظرفیت‌های بومی برای مدیریت تشکیلات اداری، سیاسی، مالی و نظامی برخوردار بودند. ظرفیت‌هایی که به دلیل پیشینه سیاسی و اداری این شهر در گذشته شکل گرفته است. در رأس حکومت آذربایجان ولیعهد و نوابش قرار داشتند. از این نایبان تحت عنوان پیشکار نام برده می‌شد. حضور ولیعهد در تبریز و مجاورت این ایالت با مرزهای دول قدرتمند روسیه و عثمانی جایگاه ویژه و درعین‌حال خطیری به نظام اداری و سیاسی آذربایجان با محوریت تبریز بخشیده بود و ناگفته پیداست که در صورت بهره‌مندی این ساختار از صلابت و مهابت لازم می‌توانست استعلائی کل نظام ایران را در مناسبات با دول هم‌جوار به ارمغان آورد. از این‌رو، نقش نظام اداری و سیاسی تبریز در ایران عصر ناصری و مظفیری در نمود نابسامانی‌های اداری این شهر ولیعهدنشین به‌عنوان مسئله پژوهش مورد تفحص قرار می‌گیرد.

شناخت ویژگی‌های نظام اداری و سیاسی تبریز از ضرورت‌های تحقیق تاریخ سیاسی و اداری حکومت قاجار و به‌خصوص در مطالعه زمینه‌های وقوع انقلاب مشروطه است. با وجود چنین جایگاهی، بررسی نظام اداری-سیاسی تبریز در این دوره از پیشینه تحقیق چندانی برخوردار نیست البته چنین ضعفی در بررسی کل نظام اداری ایران وجود دارد. در این میان تاریخ اداری حکومت‌های محلی ایالات به‌طور فزون‌تری از این فقدان پژوهشی رنج می‌برد. نظام اداری سیاسی تبریز هم در این میان استثنا نیست البته تاریخ سیاسی آن کمی متفاوت‌تر از تاریخ اداری بوده و به‌هیچ‌وجه به‌اندازه تاریخ اداری آن مهجور نمانده است. آدمیت در اثر *امیرکبیر و ایران*، تا حدی به ساختار اداری و سیاسی تبریز در عصر قاجار اشاره کرده است و

خسروبیگی و قلاوند هم در مقالاتی درباره کارکرد حکام ایالات به آذربایجان هم به شکل محدود و گذرا پرداخته‌اند. اما به‌طور اختصاصی پژوهش‌هایی به‌جز چند تک‌نگاری، درباره ساختار نظام اداری و سیاسی تبریز در این دوره یافت نشد. دو مقاله با عناوین «نگاهی به منصب امیرنظام در دوره قاجار» و دیگری منصب «وزیر نظام و وظایف آن در دوره قاجار» هر دو آثار عباس قدیمی قیداری و محدثه هاشمیلر به ترتیب در فصلنامه *دانشگاه الزهرا* و *مطالعات تاریخ انتظامی* به چاپ رسیده‌اند. در این مقالات حیطه وظایف، تغییر و تحول کارکردهای دو منصب امارت و وزارت نظام در صدر قاجار با تعمق بررسی شده است. حال در پژوهش حاضر چگونگی ساختار و مناسبات رأس نظام اداری و سیاسی در حد بضاعت علمی و مبتنی بر روش‌های توصیفی و تبیینی با امعان نظر به سرچشمه اصلی موضوع یعنی منابع دست‌اول کنکاش شده است.

نظام اداری سیاسی تبریز پیش از ولیعهدی مظفرالدین شاه

ساختار اداری و سیاسی ایران که برآمده از تاریخ سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و حتی نظامی آن است، خود نیز با بهره‌مندی از خصلت‌های غنی فرهنگ ایرانی چون تداوم و تحول بر روند تاریخی این سرزمین اثرات ماندگاری به‌جا گذاشته است و نظام اداری و سیاسی قاجار نیز وارث چنین میراث گران‌بهایی است و در این میان سلجوقیان که خود در این زمینه وامدار نظام‌های پیشین بودند، بیشترین اثر را بر پایه‌های اداری و سیاسی حکومت قاجار بر جای نهادند.

در این دوره از زمان فتحعلی شاه به‌تدریج حکمرانی ایالات و ولایات ایران همانند عصر سلاجقه به پسران شاه سپرده می‌شد. هر یک از این شاهزادگان، دستگاه اداری و سیاسی برای خود ایجاد کردند (لمبتون، ۱۳۷۵: ۳۵). این‌گونه بود که حکومت‌های محلی تشکیل شد. مراکز ایالت‌های مهم چون تبریز، شیراز و اصفهان از آن شاهزادگان درجه‌اول بود. در این میان آذربایجان به‌عنوان مقر ولیعهد، سازوکار اداری خاصی را می‌طلبید. عباس اقبال پنج رکن حکومت محلی آذربایجان را چنین نام می‌برد: ریاست قشون، صاحب‌دیوان، رئیس دفتر استیفاء، کارگزار مهمام خارجی و مدیر گمرکات (اقبال، ۱۳۵۵: ۳۸۰). سرآغاز بسیاری از این ارکان از زمان عباس میرزای نایب‌السلطنه و میرزاعیسی قائم‌مقام بزرگ طراحی شد.

آنان علاوه بر سازمان‌های مفید نظامی و تشکیلات اداری، یکی از مهم‌ترین عناصر اجرائی این نظام یعنی میرزا تقی‌خان را نیز پروراندند (نجمی، ۱۳۷۴: ۵۱).

در بررسی نظام اداری و سیاسی تبریز از آغاز ولیعهدی ناصرالدین میرزا، می‌توان آن را به دو دوره پیش و پس از شروع ولیعهدی مظفرالدین میرزا تقسیم کرد. علت اصلی این تقسیم‌بندی همانا تغییری است که در رأس حکومت تبریز در این دوره رخ داده است و آن این که دولت مرکزی پیش از ولایتعهدی مظفرالدین میرزا به دلیل خردسالی ولیعهدان پیشین چون معین‌الدین میرزا، نوابی را برای اداره آذربایجان از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه، به‌عنوان والی به همراه مسئول امور مالی گسیل می‌کرد.

دیگر ویژگی بارز این دوره اینست که بعد از دوره طولانی ولایتعهدی عباس میرزا برهه‌ای از ناپایداری حکم ولیعهدی و در نتیجه تعدد نایبان را داریم. این وضعیت تا آغاز ولیعهدی مظفرالدین میرزا تداوم داشت. اعتمادالسلطنه اسامی نواب آذربایجان را در این دوره چنین برمی‌شمارد: ملک قاسم میرزا، حشمت‌الدوله، نصره‌الدوله، رکن‌الدوله، معزالدوله. به این وایان در این دوره نایب‌الحکومه می‌گفتند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳، ۲: ۴۶۶).

ناصرالدین‌شاه که خود در سال ۱۲۶۳ ق به‌عنوان ولیعهد محمدشاه به همراه میرزا فضل‌الله نصیرالملک پیشکار و میرزا تقی‌خان امیرنظام در تبریز مستقر گردید (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۳۳۶)، پس از جلوس، ملک قاسم میرزا و میرزا جعفرخان را به ترتیب به سمت‌های والی‌گری و امور خارجه این ایالت نصب کرد (خورموجی، ۱۳۶۳، ۱: ۴۳). از دوره نیابت ملک قاسم میرزا اطلاع چندانی وجود ندارد، هرچند تصدی وی کوتاه بود ولی این ایالت در این زمان به‌خوبی اداره می‌شد (اقبال، ۱۳۵۵: ۹۱). ناصرالدین‌شاه در سال دوم حکومتش حشمت‌الدوله یکی دیگر از شاهزادگان را مأمور تبریز کرد، و وزارت مالیه آنجا را نیز به میرزا محمد واگذار کرد (نادر میرزا، ۱۳۵۱: ۹-۱۷۸). در دوره پیش از ولیعهدی مظفرالدین میرزا برخی از این نواب همچون حشمت‌الدوله به‌طور اسمی حاکم بودند و این امیرنظام و یا همان پیشکار مالیه بود که قدرت واقعی را در اختیار داشت (همان: ۱۷۵). منصب امیرنظامی بالاترین درجه نظامی ارتش آذربایجان بود. جنگ‌های ایران و روسیه، موقعیت جغرافیایی آذربایجان، مدیریت نبردها این منصب را به عرصه نظامی وارد کرد (قدیمی قیداری و

هاشمیلر، ۱۳۹۸: ۱۰۶). توضیح این‌که، در این دوره، همگام با والیان، متصدیان وزرات حضور داشتند. این منصب در دوره‌های مختلف تحولاتی یافته است. پیش از زمامداری میرزا تقی‌خان، این مسئولیت بر رسیدگی به امور قشون آذربایجان نظارت داشت و امور سیاسی از آن منفک و در دست قائم‌مقام بود. اما در دوره صدارت قائم‌مقام و میرزا آقاسی امارت نظام شامل هر دو امور لشکری و کشوری آذربایجان بود که در این زمان به عهده امیرنظام زنگنه بود. وقتی میرزا تقی‌خان لقب امیرنظامی را گرفت، مقام امارت نظام بار دیگر به مفهوم اولیه‌اش بازگشت و صرفاً به امور نظامی اختصاص یافت (آدمیت، ۱۳۸۴: ۲۰۶) و با ترفیع وی عنوان وزیر نظامی نیز به برادر صدراعظم میرزا حسن واگذار شد (قدیمی قیداری و هاشمیلر، ۱۳۹۸: ۳۸). آنچه مشخص است این سمت در این دوره قدرتمند عمل کرد. این اقتدار در دوره‌های بعدی نیز ادامه یافت. شاید یکی از دلایلش این بود که افرادی با پشتوانه‌های قوی مثل برادران دو صدراعظم متقدم ناصرالدین‌شاه این پست را تصاحب کردند و به آن اعتبار افزون‌تری بخشیدند به طوری که به دیکتاتوری این دو و متصدیان بعدی منجر گشت. چنان‌که در زمان نیابت حشمت‌الدوله، رفتارهای ظالمانه میرزا حسن خان وزیر نظام و برادر امیرکبیر از مصادیق گویای این سخن است. او در مدت مسئولیتش در آذربایجان با سربازانش با بی‌رحمی رفتار کرد. طوری که یکی از علل شورش نظامیان ترک در پایتخت علیه صدراعظم را همین رفتارهای غیرانسانی میرزا حسن خان قلمداد کردند. این خشونت‌ها به قدری طاقت‌فرسا بود که در اثر تازیه‌های او برخی از سربازان جان باختند (آدمیت، ۱۳۸۴: ۲۶). سیاح انگلیسی «بی نینگ»^۱ میرزا حسن خان را آدم ستمگری معرفی می‌کند (همان). نادر میرزا نیز او را مردی سرسری (نادر میرزا، ۱۳۵۱: ۵۱) با رفتارهای ناجوانمردانه توصیف کرده است (همان: ۱۷۸). رفتارهای سبوعانه میرزا حسن خان به حدی بود که واکنش کنسول‌های روسیه و انگلیس را در پی داشت. آنان به امیرکبیر گزارش شکوائیه‌ای نگاشته و شرحی از بیدادگری‌های حشمت‌الدوله و وزیر نظام ارائه کردند (آدمیت، ۱۳۸۴: ۲۶). میرزا حسن خان در کنار سوء رفتار علیه سربازان به سوءاستفاده‌های مالی نیز متهم بود. چنانچه در اثر این تباه‌کاری‌ها جمعی از علمای تبریز را علیه خویش برانگیخت و به افزایش دارائی‌هایش از راه تحمیل مالیات گزاف به مردمان پرداخت. رهبری مخالفت با او

را میرزا باقر امام‌جمعه، میرزا علی اصغر شیخ‌الاسلام و پسرش به دست گرفتند (الگار، ۱۳۶۹: ۲۰۶). ظاهراً اعتراضات مردم، علما و نمایندگان روس و انگلیس درباره ظلم و ستم میرزا حسن و حشمت‌الدوله انگیزه‌ای برای خلع این دو از امور تبریز، در صدراعظم مصلح ایجاد نکرد! و فقط بعد از عزلش از صدارت بود که حشمت‌الدوله و وزیر نظام نه به دلیل خشونت ضد انسانی‌شان بلکه به جهت قدرت‌گیری رقیب صدراعظم پیشین به پایتخت احضار شدند. مطلب جالب این است که همین حشمت‌الدوله سنگدل در سال ۱۲۶۹ق پیشنهاد تخفیف پانصد تومان از مالیات برخی از اصناف تبریز را ارائه و موردپذیرش شاه قرار گرفت (قلاوند و خسروبیگی، ۱۳۹۳: ۱۲۱). صنف شعرا از جمله این اصناف بودند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ۳: ۱۷۴۹). پس از او نصره‌الدوله از فارس به تبریز مأموریت یافت. میرزا صادق قائم‌مقام از کارگزاران بنام در این سفر او را به‌عنوان پیشکار همراهی کرد (نادر میرزا، ۱۳۵۱: ۱۸۰-۱۷۹؛ روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۱۶۲: ۲۲).

با آغاز صدارت میرزا آقاخان نوری، برادرش به نام میرزا فضل‌الله به پیشکاری و پسر همین برادر یعنی میرزا مصطفی قلی مستوفی با سمت سررشته‌داری و استیفای کل آذربایجان به تبریز اعزام شدند (سپهر، ۱۳۹۰، ۳: ۱۴۷۲). این پیشکار هم به پشت‌گرمی برادر صدراعظمش از همان ابتدا به جمع‌آوری پول و به قول اعتمادالسلطنه به تأمین آتیه اقدام کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ۲: ۵۳۴) اما سپهر مؤلف *ناسخ‌التواریخ*، در حمایت از میرزا فضل‌الله بدون ارائه مدارکی می‌نویسد که او امور لشکری را چنان تنظیم کرد که در آن زمان کسی چنین نظمی ایجاد نکرده بود! (سپهر، ۱۳۹۰، ۳: ۴۱۶۹). چنین هواداری از میرزا فضل‌الله و آن لاپوشی از قتل امیرکبیر (که نقش میرزا آقاخان نوری در آن محرز است)، نمایانگر ارادت ویژه این مورخ به خاندان نوری است. میرزا فضل‌الله در دو نوبت به این جایگاه نائل شد. ابتدا با برکناری میرزا حسن خان به وزرات حشمت‌الدوله دست‌یافت و بار دیگر به سال ۱۲۷۳ق به پیشکاری رکن‌الدوله رسید تا این‌که با عزل برادرش از صدارت لذا در سال ۱۲۷۵ق، او نیز برای همیشه کنار گذاشته شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ۲: ۵۳۴). البته منابع تاحدی مغشوش است. و به‌طور دقیق مشخص نیست که وقتی میرزا صادق به همراه نصره‌الدوله به تبریز گسیل شده است، پس میرزا فضل‌الله در همین زمان با چه سمتی آنجا حضور داشت؟ این اغتشاش مطالب وقتی بیشتر می‌شود که می‌بینیم دیوانی دیگری به نام

میرزا حسن به مدت ۲۷ سال از اجزای اصلی امور مالیه این ایالت بود. او در سال‌های ۱۲۶۹ تا ۱۲۹۶ ق جز دو سه سالی که در خلال این مدت حاکم قم شد همواره در تبریز به سمت پیشکاری مالیه برقرار بود. بعد از فوت او پسرش میرزا شفیق خان جانشین پدر و پیشکار مالیه آذربایجان شد (مستوفی، ۱۳۸۶، ۱: ۱۲-۳۱۱).

البته این ابهام تا حدی رفع خواهد شد اگر که مشخص شود، این درهم‌ریختگی در همان دو سه سالی رخ داده است که میرزا حسن خان حاکم قم بوده است. از سوی دیگر وجود گزارشی از نادر میرزا می‌تواند این معما را به شکل دیگری اما به‌طور ناقص حل کند و آن این که در این زمان دو پست وزارت نظام و مالیه وجود داشته است و گویا همانند دوره تصدی قائم‌مقام بزرگ تفکیک قدرت نظامی و مالی انجام شده و میرزا فضل‌الله به امور نظامی و میرزا صادق و میرزا حسن به امور مالی گمارده شده‌اند. اما از این جهت ناقص چون نادر میرزا در این گزارش، فتحعلی صاحب‌دیوان را مسئول وزارت مالیه معرفی می‌کند (نادر میرزا، ۱۳۵۱: ۹-۱۷۸). در همین دوره است که میان میرزا صادق و صدراعظم میرزا آقاخان نوری تعارضات شدیدی پیش می‌آید که احتمالاً می‌تواند از اختلافات کاری و انگیزه‌های سلطه‌جویی میان آنان نشأت گرفته باشد. به‌رحال بعد از مدتی نصره‌الدوله و میرزا محمدصادق در سال ۱۲۷۳ ق از امارت و وزارت تبریز برکنار شدند (سپهر، ۱۳۹۰، ۳: ۱۴۷۲). سپس رکن‌الدوله به نیابت معین‌الدین میرزای ولیعهد شیرخوار و باز با وزارت میرزا صادق به حکمرانی آذربایجان برگزیده شدند (هدایت، ۱۳۸۰، ۱۰: ۸۹۲۷).

رکن‌الدوله پیشتر حکومت دارالخلافة تهران را داشت. این انتصاب اهمیت حکومت تبریز را نشان می‌دهد که مقامی هم‌تراز با پایتخت را داشت که گاهی از حاکمان مرکز برای اداره آن استفاده می‌شد. اعتمادالسلطنه نیز درباره اهمیت حکومت تبریز می‌نویسد که تبریز و توابع آن از اولین حکومت‌های ایران محسوب می‌شود و هرکسی که سپهسالاری کل سپاه ایران را کسب می‌کرد حکمرانی تبریز را نیز به چنگ می‌آورد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴، ۱: ۴۲۹). البته این گفته اعتمادالسلطنه بیشتر درباره عزیزخان سردار کل صدق داشت. اما رکن‌الدوله نیز به نقل از نادر میرزا به دلیل می‌گساری شبانه‌روزی‌اش عزل و بهرام میرزای معزالدوله در سال ۱۲۷۵ ق با پیشکاری عزیزخان والی آذربایجان شد (نادر میرزا، ۱۳۵۱: ۱-۱۸۰).

دوره ولیعهدی مظفرالدین شاه

صاحبان منصب پیشکاری یا وزارت

عزیزخان سردار کل از پیشکاران بنام آذربایجان بود که از ۱۲۷۷ تا ۱۲۹۸ ق پیوسته این مسئولیت را داشت. از آنجا که آذربایجان در تلاقی مرزهای شمال غربی در مجاورت روسیه و عثمانی قرار داشت، مهم‌ترین قسمت از سپاه ایران در آنجا مستقر و طبیعی بود که آن سخن اعتمادالسلطنه مبنی بر این که متصدی ریاست قشون در واقع حاکم بلامنازع آذربایجان هم بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴، ۱: ۴۲۹)، مقرون به حقیقت باشد و از این جهت وزیر نظام گاهی مسئول امور مالی و حکمران ایالت نیز بود و بارها در زمان غیاب نصره‌الدوله این سردار کل بود که به جای وی امور آذربایجان را اداره می‌کرد (وقایع /تفاهیه، نمره ۱۶۶: ۲۹). در واقع یکی از دلایل توانمندی قشون به بنیه مالی آن بستگی داشت. جرج کرزن دیپلمات انگلیسی که با امعان نظر خاصی مسائل ایران را با اهداف استعماری دولت متبوعش بررسی کرده درباره اهمیت وزارت نظام می‌نویسد که این سمت به قدری مهم است که بنا بر قاعده «والی» خطاب می‌شود (کرزن، ۱۳۷۳، ۱: ۶۶۶). استیفای سرکاری، محاسبات دستگاه ولایت‌عهد، تحریرات و محاسبات پیشکاری مالیه از زیرمجموعه‌های آن بود (مستوفی، ۱۳۸۶، ۱: ۲-۳۱۱).

پیشکار مالیه در دوره ولیعهدی مظفرالدین میرزا با پیدایش منصبی با نام پیشکار کل تا حدی در محاق قرار گرفت و با تفکیک رسمی امور حکمرانی از آن صرفاً به رتق وفتق امور مالی منحصر گشت. مظفرالدین میرزای که در هشت‌سالگی یعنی به سال ۱۲۷۷ ق به سرپرستی رضاقلی خان هدایت و پیشکاری سردار کل و وزارت صاحب‌دیوان به تبریز گسیل و در اواخر ذی‌الحجه ۱۲۷۸ ق به ولیعهدی تعیین گردید، مدت سی‌وپنج سال ولایت‌عهدی‌اش طول کشید (محبوبی اردکانی، ۱۳۶۸، ۲: ۴۳۳). در واقع آن تغییر اداری از این زمان آغاز می‌شود. در این دوره دو نوع پیشکار از سوی مرکز فرستاده می‌شد. یکی پیشکار کل و دیگری پیشکار مالیه که کار محاسبه مالیاتی را انجام می‌داد. در حقیقت حکومت با پیشکار کل و کار مالیه با پیشکار مالیه بود. به گفته عبدالله مستوفی بی‌کفایتی ولیعهد مظفرالدین میرزا در ایجاد سمت پیشکار کل نقش مستقیمی داشته است. این در حالی بود که در سایر

ایالت‌ها والی، امور مالیاتی را هم اداره می‌کرد (مستوفی، ۱۳۸۶، ۱: ۳۱۰). به عبارتی این تغییر گسترده‌ای نبود و پیشکار کل را که در برخی منابع با عنوان وزیر فواید یاد شده است، (عبدالحسین خان سپهر، ۱۳۹۰، ۳: ۵۱)، می‌توان همان نواب دوره پیش از ولیعهدی مظفرالدین شاه تعبیر کرد.

پیشکاری کل از مناصب مهم در دستگاه اداری قاجارها محسوب می‌شد و از این جهت یکی از پله‌های صدارت بود. تعدادی از پیشکارهای آذربایجان چون امین‌الدوله و عین‌الدوله از این مقام به صدارت نائل شدند و گاهی هم افرادی مثل حسین‌خان سپهسالار از پست صدارت به پیشکاری آذربایجان تنزل نمودند و به قول نظام‌السلطنه «نازل منزل صدارت» است (نظام‌السلطنه، ۱۳۶۱، ۱: ۲۲۹). به همین دلیل گاه میان صاحبان این دو مقام رقابتی ایجاد می‌شد و چون پیشکاری تبریز از همان ابتدای حکومت قاجار از سکوه‌های پرتاب به صدارت بود، از این‌رو، تنش در دوره پیش از ولیعهدی مظفرالدین شاه نیز وجود داشت. چنانچه بیان شد در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری بین او و پیشکار آذربایجان که از قضا پس‌رعمویش به نام میرزا صادق قائم‌مقام بود، اختلافات شدیدی رخ داد و صدراعظم مردم تبریز را علیه او شوراند قائم‌مقام نیز از صدراعظم نزد شاه سعایت کرد و برای او دوازده تقصیر برشمرد و او را به خیانت (احتمالاً در قضیه هرات) متهم کرد (مخبرالسلطنه، ۱۳۷۵: ۸۳). همین صدراعظم با سردار کل پیشکار معروف نیز روابط خصومت‌آمیزی داشت (سعادت نوری، ۱۳۶۴: ۱-۲۸۰).

اسامی پیشکاران کل آذربایجان در دوره ولیعهدی مظفرالدین میرزا عبارت‌اند از سردار کل (دو نوبت)، نصره‌الدوله، مویدالدوله، میرزا قهرمان امین لشکر، صدیق‌الدوله (دو نوبت) مشیرالسلطنه، حاج میرزا حسن خان قزوینی سپهسالار، محمدرحیم علاءالدوله و حسنعلی خان گروسی (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۵۳).

سردار کل، سپهسالار و حسنعلی خان گروسی از شاخص‌ترین پیشکاران تبریز در این دوره هستند. برخی از آنان بیش از یک‌بار این مسئولیت را دارا شدند. و کسی چون امیرنظام از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۳ ق در این سمت بود. او همان پیشکاری است که در مواجهه با ترفند ظل‌السلطان مبنی بر خرید یک‌میلیون تومانی منصب ولیعهدی، از سوی مظفرالدین میرزا

پیشنهاد پنج‌میلیونی را به ناصرالدین‌شاه پیشکش کرد (سرداری، ۱۳۷۷: ۲۱) و قطعاً مقرر بود که این پول از راه تحمیل مالیات‌های گزاف بر مردم تبریز تأمین شود. سردار کل نیز به جهت اقداماتش در زمینه‌های امنیت، برقراری نظم برای صاحبان حرف، سرمایه، زراعت و تجارت شهری کسب کرده بود (خورموجی، ۱۳۶۳: ۲۹۶). بیشتر این پیشکاران از قدرت بالایی برخوردار بودند، طوری که می‌توانستند دستور ولعهد را بلااثر گذارند نمونه قابل‌ذکر در این باره وقتی است که نظم‌السلطنه با صلاح‌الدید ولعهد مظفرالدین‌میرزا مسئولیت قشون را تحویل گرفت اما در همان روز اول ورود به تبریز از جانب امیرنظام گروسی پیشکار، تویخ و اخراج شد (قهرمان میرزا، ۱۳۷۶، ۲: ۱۱۷۶). اصولاً در سیستم حکومتی ایران غیر از عباس میرزا هیچ‌گاه اختیاری به ولعهد داده نشده و او در حقیقت وسیله‌ای بیش نبود. طوری که حتی ولعهدی چون محمدعلی میرزا (که رفتار مستبدانه‌ای با مردمان عادی داشت) مجبور بود به دون‌پایه‌ترین متصدیان حکومت محلی تبریز تملق‌گویی کند (بیانی، ۱۳۷۵، ۵: ۶۰-۴۵۹).

مناسبات اداری سیاسی ولعهد و پیشکار

دوره ولعهدی مظفرالدین میرزا

از این‌رو، مباحث، مربوط به مناسبات ولعهد و پیشکاران از موضوعات قابل‌توجه در نظام اداری و سیاسی تبریز در این دوره است. بیشتر مطالب این جستار ناظر بر دوره‌های ولعهدی مظفرالدین میرزا و محمدعلی میرزا است. روابط ولعهد و پیشکاران که از نوساناتی برخوردار بود، پیش از هر عاملی به اقتدار و انفعال شخصیتی آنان بستگی داشت. در این برهه از تاریخ قاجار، عدم شفافیت نظام اداری در تعیین حدود وظایف ولعهد و پیشکار، زمینه‌های بروز تخاصماتی میان آنان را خلق کرد. گاهی هم فرامین شاه در ارتقا اختیارات و جایگاه پیشکار این تخاصمات را تشدید می‌کرد. منصوره اتحادیه اشاره دارد که امین لشکر به پشتیبانی فرمان ناصرالدین‌شاه قدرتی فراتر از ولعهد کسب کرد (اتحادیه، ۲۵۳۵: ۴۵۴).

چنان‌که در گزارش میرزا حسین‌خان گران‌مایه مأمور اعزامی ناصرالدین‌شاه مشخص است که مظفرالدین میرزای ولعهد از پیشکارش صاحب‌دیوان به دلیل واگذاری بخش‌هایی از مسئولیت‌ها به افراد ناصالح شاکی و خواستار استقلال در کار حکومت تبریز بود (صفایی،

سند اول، بی تا: ۱۱). از سوی دیگر در همین سند آمده است که صاحب‌دیوان نیز مجبور است ملاحظه چند کانون قدرت را داشته باشد ولیعهد، علما، کدخدایان محل و تجار (همان). اما در نهایت این ولیعهد بود که مسئولیت امور آذربایجان را بر عهده داشت و حکومت مرکزی وی را در انجام وظایفش مستقل تلقی کرده است. این امر از نامه ناصرالدین شاه به مظفرالدین میرزا مستفاد می‌شود. امری که به نظر می‌رسد در واقعیت از کش و قوس‌های فراوانی برخوردار بود (سازمان اسناد کتابخانه ملی (ساکما)، نامه ناصرالدین شاه، به مظفرالدین میرزا سال ۱۳۰۹ق، شناسه سند: ۲۹۶/۲۱۶۴۴). به‌رحال تداخل کارکردهای مناصب فوقانی امری بغرنج در ساختاری اداری این دوره است و منابع هم کمک چندانی در شفافیت‌سازی آن ارائه نمی‌کنند. مقالات قدیمی قیداری و هاشمیلر گویای این پیچیدگی مسئله‌ساز در وظایف امارت و وزارت نظام است.

سمت پیشکاری کل به همان میزان که از موقعیت رشک‌برانگیزی برخوردار بود، مخاطراتی نیز برای صاحب‌منصب به همراه داشت و این مخاطرات چیزی نبود جز روحیه جاه‌طلبی ولیعهد و طمع‌ورزی اطرافیان. ناصرالدین شاه هم با آگاهی به این مطلب، همواره ولیعهد را به همکاری با پیشکار منتخب توصیه می‌نمود. اما اغلب این توصیه‌ها بی‌فایده بود. زیرا اطرافیان ولیعهد اسباب استیصال و سپس استعفا و یا خلع آنان را فراهم می‌کردند. تحریک مردم تبریز به شورش علیه پیشکارها یکی از طرق فتنه‌انگیزی آنان بود. به همین دلیل رجال مجرب از پذیرش بار وزارت ولیعهد شانه خالی می‌کردند. استدلال آنان این بود که اگر ولیعهد را به حال خود رها می‌کردند، حیثیتشان را می‌باختند و چیزی هم عایدشان نمی‌شد و اگر در برابر ولیعهد و درباریانش ایستادگی می‌کردند در آن صورت آینده خود و فرزندان‌شان را به باد می‌دادند. شاهد این مدعا فرهاد میرزا معتمدالدوله حاکم فارس بود که پیشنهاد پیشکاری تبریز را نپذیرفت (ملک‌المورخین، ۱۳۶۸: ۱۰۶۰). چنان که گذشت اطرافیان ولیعهد همواره وی را به استقلال‌طلبی در برابر پیشکارها و به هیچ انگاشتن آنان فرامی‌خواندند. گاهی واهمه از عواقب پذیرش پیشکاری تبریز به چنان مواضع‌ای منتهی می‌شد که میان صاحب‌منصبان در گریز از تحمل بار این مسئولیت مشاجراتی پیش می‌آمد. نظام‌الملک، سپهدار، امیرنظام از جمله افرادی بودند که به‌سختی زیر بار چنان سمت مخاطره‌آمیزی رفتند (همان). در این میان استثناهایی هم یافت می‌شد. سردار کل از این

استثناهاست. او که همواره دل در گرو حکومت تبریز داشت هرگز نتوانست از آن بگسلد و بالاخره اعتبار خویش را تا حدی در این راه از دست داد. هنگامی که او در مرکز، سمت وزارت جنگ را کسب کرد، هم‌زمان انتظار تصاحب پست پیشکاری تبریز را هم داشت. نادر میرزا یکی از علت‌های این تمایل را ثروت و درآمد سرشار آذربایجان تلقی کرده است (سعادت نوری، ۱۳۶۴: ۲۹۲). این منافع مادی آن قدر بود که او نتوانست از آن چشم‌پوشی کند. تا این که در سال ۱۲۸۴ق با همدستی زبردست قدیمی‌اش میرزا قهرمان علیه نصره‌الدوله پیشکار به توطئه‌چینی پرداخت و میرزا قهرمان که مسئول امور قشون تبریز بود برای این که بار دیگر مخدومش را در این جایگاه بیابد در اثبات ناکارآمدی محمدصادق قائم‌مقام پیشکار در برقراری نظم عمومی، منازعات فرقه‌ای میان متشرعین و شیخیه را بار دیگر در تبریز شعله‌ور ساخت. منازعاتی که به استعفای قائم‌مقام منجر گشت. ناصرالدین‌شاه که از گزارش‌های افشاگرانه نصره‌الدوله پیشکار کل به کارشکنی و توطئه‌های سردار کل و اعوان‌انصارش پی برده بود، برای برقراری نظم و کشف حقیقت، طهماسب میرزای مویدالدوله را با تعلیمات لازم به تبریز گسیل کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴، ۳: ۹۷). تحقیقات این مأمور دولت مرکزی به اثبات تخلفات فراوان مالی میرزا قهرمان منتهی گشت. مویدالدوله، میرزا قهرمان را بازداشت و به تهران فرستاد. او و سردار کل به پرداخت مبالغ هنگفتی محکوم شدند. نادر میرزا نیز که در این زمان از مسئولین محلی بود بیگلربیگی تبریز را شریک فساد معرفی و حکم به برکناری‌اش صادر کرد (نادر میرزا، ۱۳۵۱: ۴-۲۸۳).

در این دوره، علت ناکارآمدی پیشکارانی چون صاحب‌دیوان بیش از آنکه از جاه‌طلبی‌های مظفرالدین میرزای ولیعهد نشأت گرفته باشد، از زیاده‌خواهی‌های درباریان تبریز شکل یافته است. چه مظفرالدین میرزا در همه‌سال‌های ولیعهدی‌اش به سست‌عنصری و بی‌حالی در امور حکومتی مذموم شده است و سلسله‌جنبان همه نتایج نامطلوب در مسائل تبریز همان اطرافیان حریصش بودند، میرزا حسین‌خان گران‌مایه نیز در گزارش خویش از اوضاع آذربایجان مطلق‌العنانی نوکران ولیعهد را عامل بی‌نظمی این ولایت طرح کرده است (صفایی، سند دوم، بی‌تا: ۳۰). گاهی مناسبات خصمانه دیوان‌سالاران تبریز همچون سردار کل و پیشکار کل در روزنامه سراسری وقایع اتفاقیه منعکس می‌شد (وقایع/اتفاقیه، نمره ۴۱۰، سال ۱۲۷۵). در اسناد به‌جامانده همچون نامه‌های تبادل‌شده میان ناصرالدین‌شاه و

مسئولین محلی نیز به وجود اختلافات میان کارگزاران محلی چون سردار کل و پیشکار اعزامی معزالدوله می‌توان پی برد (اصفهانیان، ۱۳۸۵، سند ۱۳۸، ۲: ۱۱۷).

دوره ولیعهدی محمدعلی میرزا

اما روابط محمدعلی میرزای ولیعهد با پیشکارها بسیار چالش‌برانگیزتر از دوره ولیعهدی پدرش بود. امین‌الدوله، صدیق‌الدوله و حسین‌قلی نظام‌السلطنه از پیشکاران به نام این دوره هستند که محمدعلی میرزا با همه آنان مشکل داشت. چون سبک عملکرد امین‌الدوله مانع حصول مقاصد سودجویانه و مداخله‌گرایانه ولیعهد جاه‌طلب بود، از این‌روی کارشکنی‌های وی را به همراه آورد. محمدعلی میرزا که از عدم همراهی امین‌الدوله دلگیر بود، مردم تبریز را به بهانه‌های مختلف چون گرانی نان، کمبود زغال یا نزاع‌های آرامنه و مسلمانان (که خود در ایجاد آن نقش داشت) علیه پیشکار تحریک و به شورش و بلوا واداشت و چون خود با جذب گروه‌های شرور اجتماع، اسباب آشوب را هم در دست داشت، در عقب راندن پیشکار ناهمگون با موفقیت عمل نمود (نظام‌السلطنه، ۱۳۶۱، ۱: ۲۷۰). صدیق‌الدوله نیز از سوی محمدعلی میرزا و درباریان‌ش با مخالفت مواجه و به بای‌گری متهم شد. این اتهام زمانی به او انتساب یافت که گویا به حمایت ضمنی از ظل‌السلطان پرداخته بود! (اتحادیه، ۲۰۱۶: ۶). حسنعلی امیرنظام هم که در دوره ولایت‌عهدی مظفرالدین میرزا سیزده سال پیشکاری او را عهده‌دار بود، فقط دو سال این سمت را در ولیعهدی محمدعلی میرزا پذیرفت علت کوتاهی مدت مسئولیتش در این زمان ناسازگاری ولیعهد و صدور تحریکاتی بر ضد او عنوان شده است بعد از خروج حسن‌علی‌خان امیرنظام از تبریز، ولیعهد بدون اذن دولت مرکزی به تعیین پیشکار جدید اقدام نمود. او ظفرالسلطنه رئیس قشون تبریز بود (نظام‌السلطنه، ۱۳۶۱، ۱: ۳۰-۲۲۹). اما خیلی زود با انتصاب نظام‌السلطنه از سوی تهران اقدام خودسرانه محمدعلی میرزا نقش بر آب شد. اما مناسبات محمدعلی میرزا و نظام‌السلطنه پیشکار منصوب تهران با تلاطم و تعارض بیشتری مواجه شد. این روابط به قدری تیره‌وتار بود که نظام‌السلطنه در خاطراتش از بیم قتلش سخن رانده است (همان: ۲۵۱). محمدعلی میرزا که سوءظن شدیدی به این پیشکار داشت، او را به ارائه گزارش‌های حساسیت‌برانگیز به شاه متهم کرده است. از جمله این موارد ارسال اخبار دروغین مبنی بر درآمد دویست هزار تومانی

ولیعهد از آذربایجان است. نظام‌السلطنه ضمن ردّ این اتهام، اسناد و دلایلی برانکار آن مطرح کرده و حتی مدعی است نامه‌های ارسالی‌اش به مرکز خلاف آن را ثابت می‌کند. زیرا در گزارش‌هایش از کاهش درآمد ولیعهد از این ایالت گفته و حتی پیشنهاد انضمام ایالت‌های گیلان و کردستان به آذربایجان را طرح کرده است. نظام‌السلطنه همچنین از سوی ولیعهد به دلیل اختصاص محبس، نانوائی و به‌کارگیری تمبر به‌جای مهر در نامه‌نگاری‌هایش تقبیح شده است (نظام‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۲۶۱-۲۶۰).

محمدعلی میرزا این اقدامات را دال بر اقتدار جویی و تفوق طلبی نظام‌السلطنه قلمداد کرده و برای به خاک مالیدن پوزه این پیشکار به قطع مواجب سه نفر از اطرافیانش فرمان داد، این سه نفر به‌تازگی و با خواست نظام‌السلطنه آن مواجب را کسب کرده بودند. علاوه بر این، ولیعهد برای از صحنه راندن حریف، ایادی گوش‌به‌فرمانش چون ظفرالسلطنه و نصیرالدوله را به ارسال نامه‌های آکنده از دشنام و تهدید برای نظام‌السلطنه واداشت این‌گونه بود که از حربه ارباب برای رهایی از دست وی سود جست. ولیعهد که وجود پیشکارهای مقتدر و مستقل را بر نمی‌تافت، در پی کسب قدرت فائقه بر آنان بود. نظام‌السلطنه نیز همانند پیشکاران سابق با وقوف به نیت درونی ولیعهد پرشر و شور میدان را برای او خالی گذاشت او یکی دیگر از دلایل استعفایش را انتصاب یکی از اشرار محلی به نام سید ابوالقاسم از سوی ولیعهد برای پست مستوفی بیوتات ذکر کرده است (همان، ۱۳۶۱، ۱: ۲۵۳ و ۲۹). به‌هرحال مناسبات پیشکار و حاکم از موضوعات قابل تأمل در دستورالعمل‌های حکومت مرکزی بود چنانچه ناصرالدین شاه در نامه‌ای به فرخ خان امین‌الدوله از روابط خصمانه معزالدوله و سردار کل ابراز نگرانی کرده است (اصفهانیان، ۱۳۸۵: ۲: سند ۱۳۸: ۱۱۷).

بررسی عملکرد محمدعلی میرزا بیانگر کوشش وی در بازسازی و ارتقاء جایگاه ولیعهد است جایگاهی که در مدت ولایت‌عهده‌ی پدر ضعیف‌النفسش به‌شدت آسیب دیده بود.

مناسبات پیشکار کل و پیشکار مالیه

بخشی دیگر از مناسبات محلی پیشکار کل در این دوره را، اجزای مجموعه‌اش از جمله پیشکار مالیه تشکیل می‌داد. گاه میان پیشکار مالیه و پیشکار کل اختلافاتی بروز می‌کرد. درواقع پیشکار مالیه با آن قدمت طولانی در نظام اداری تبریز نه‌تنها مقام خود را نازل‌تر از

پیشکار کل نمی‌دید بلکه خواستار امتیازات و رتبه‌ای موازی با پیشکار کل بود. اما همان‌گونه که گذشت از آغاز ولیعهدی مظفرالدین میرزا تا حدی از اختیارات پیشکار مالیه کاسته شد. طوریکه پذیرش این مطلب برای برخی از مستوفیان قدیمی همچون میرزا شفیع ثقیل و گاه واکنش منفی آنان را به همراه داشت. عبدالله مستوفی می‌نویسد به هنگام تصدی پیشکار کل آذربایجان توسط امیرنظام گروسی، مناعت طبع میرزا شفیع باعث شد که با امیرنظام به‌طور هم‌تراز رفتار کند. اما این امیر به قول او خوش‌خط فرنگ‌دیده و هم‌کاسه ناپلئون که با وجود این از به‌تنور انداختن نانوا و مثله کردن کردهای مکرری ابایی نداشت! برابر طلبی مستوفی دستگاهش را برنتافت و زمینه اخراجش را فراهم کرد. هر چند بعد از چند سال به دلیل صداقتش توسط همین پیشکار بار دیگر به تبریز احضار شد (مستوفی، ۱۳۸۶، ۱: ۷۳۵). اعتمادالسلطنه از امیرنظام که درگذشته وزیر مختار ایران در پاریس بود، با عنوان پیشکار مستقل نام برده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۰۱). علت به‌کارگیری این عنوان توسط وی مشخص نیست ولی شاید اقتدارگرایی این پیشکار دلیل چنین اظهارنظری باشد.

میان سردار کل و صاحب‌دیوان پیشکار مالیه نیز تعارضاتی رخ داد. صاحب‌دیوان هم تبریز را ترک کرده و به تهران عزیمت کرد. سردار کل نیز امور مالیات و محاسبات آذربایجان را به یار دیرینش میرزا قهرمان تفویض نمود (خورموجی، ۱۳۶۳: ۷-۲۹۶). اما به‌تدریج تفوق پیشکار کل بر کارگزاران مالی مسجل و مقبول واقع شد. با همه این‌کس‌وقوس‌ها، همکاری تنگاتنگی میان صاحبان این دو سمت اداری برقرار بود. زیرا همه اقدامات مالی پیشکار کل با صدور سند توسط پیشکار مالیه تحقق می‌یافت (نظام‌السلطنه، ۱۳۶۱، ۱: ۲۵۲). عمده‌ترین وظیفه پیشکار مالیه سامان بخشی به بحث مالیات بود و مالیات تبریز و توابع آن به خزانه پادشاه در اصفهان ارسال می‌شد. مستوفی سرکارات و وزیر خالصه‌جات از زبردستان پیشکار مالیه بودند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴: ۱۴۱).

بوروکراسی ضعیف قاجار همانند سایر عرصه‌هایش آوردگاه انواع فساد و تبهکاری بود. در این میان کارنامه حکومت‌های محلی‌اش نه‌تنها بهتر از عملکرد دولت مرکزی نبود، چه‌بسا به دلیل دوری از نظارت مرکز و ناآگاهی و ناتوانی مردم، اسفبار و فاجعه‌آمیزتر هم می‌نمود. یکی از مصادیق این فساد این بود که در تبریز نیز مانند تهران خریدوفروش

مناصب درآمدزا به‌ویژه پیشکاری مالیه رواج داشت. نصرالدوله از جمله افرادی بود که با پرداخت هجده‌هزار تومان پیشکار مالیه شد (نظام‌السلطنه، ۱۳۶۱، ۱: ۳۰-۲۲۹).

اهمیت مقام پیشکاری مالیه از یک‌سو و سست‌بنیادی حاکمان تبریز از سوی دیگر، مداخلات نمایندگان کشورهای خارجی مستقر در تبریز همانند انگلیس در برخی امور مالی چون انتصاب مسئولان آن را در پی داشت. چنان‌که یک‌بار کنسول این کشور با انتصاب سعدالملک به پیشکاری مالیه مخالفت نموده و با نقض حاکمیت ملی و محلی تهدید کرد که در صورت به‌کارگیری وی در این پست از همکاری با او خودداری خواهد کرد! (نظام‌السلطنه، ۱۳۶۱، ۱: ۳۰-۲۲۹).

به‌هرحال، هر دو پیشکاری کل و مالیه در نظام اداری تبریز از مناصب فوقانی محسوب و از مزایای کم‌نظیری بهره‌مند بود. نظام‌السلطنه از مواجب بالای یکی از پیشکاران مالیه به نام میرزا نورالله خان نوشته (همان، ۱۳۶۱، ۱: ۲۴۳) و جرج کرزن نیز درآمد سالانه امیرنظام پیشکار کل را ۵۰۰۰ تومان ذکر کرده است. وی که شناخت قابل‌توجهی از دولت و جامعه ایران داشت در ادامه خاطر نشان می‌سازد که مهم این نیست که پیشکار کل چه حقوقی از دولت دریافت می‌کند بلکه باید دید از مردم چه میزان اخاذی می‌کند (کرزن، ۱۳۴۹، ۱: ۶۶۶). نظر جرج کرزن این بیگانه آشنا به جامعه ایران دور از گزافه‌گویی است. زیرا از مؤلفه‌های ناخوشایند و تأسفانگیز نظام اداری و سیاسی ایران از جمله در دوره قاجار یکی هم این بود که درآمد و ثروت زایی مناصب خاص و فساد و ناهنجاری‌های اخلاقی و اداری متصدیان آن به هم گره‌خورده است مجاورت با کشور استعماری روسیه هم بر زمینه‌های وقوع فساد در نظام اداری و سیاسی تبریز افزوده بود. نکته ای که نمی‌تواند بدور از حقیقت باشد، اینست که از آنجایی که شمال غربی کشور در نفوذ روس‌ها بود برخی از کارگزاران محلی متأثر از این مسئله مرعوب و یا مجبور به پذیرش سلطه این همسایه شمالی و یا کشور رقیب آن انگلیس بودند. بیشتر عوامل لشکری و کشوری آذربایجان به دلیل مجاورت با روسیه و معاشرت با عوامل روسی، ناگزیر نسبت به آن دولت با دیده احترام می‌نگریستند، در این میان اظهار تعلق امیرنظام زنگنه به روسیه آشکارتر بود (اقبال، ۱۳۵۵: ۱۰۴-۱۰۵). مطلبی که در منابع دیگر یافت نشد. چنان‌که یکی از نویسندگان انگلیسی موسوم به انگلس

هیلتون^۱ هم در کتاب خود با نام *آسیای مرکزی* می‌نویسد حاکم آذربایجان تحت‌الحمایه آن‌هاست (محمود، ۱۳۶۷، ۲: ۳۹۶). او نام این حاکم را مشخص نکرده است از سوی دیگر همین همجواری با روسیه نقش دیپلماتیکی نیز بر کارکردهای حاکمان آذربایجان افزوده بود. پیشکار آذربایجان بعضی مواقع نقش نماینده عالی‌رتبه ایران در ابلاغ پیام‌های تسلیت و تهنیت حکومت مرکزی به دولت روسیه را ایفا می‌کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۰۷).

یکی دیگر از امتیازات برخی از پیشکاران کل این بود که دستشان در تصاحب چند پست باز بود و این کاملاً با جایگاه استراتژیک آذربایجان مغایرت داشت، چنان‌که قائم‌مقام پیشکار طی گزارشی به مظفرالدین میرزای می‌نویسد که ولایت آذربایجان شوخی‌بردار نیست و در این مدت سابقه نداشته که همه امور در اختیار یک نفر باشد (بیانی، ۱۳۷۵، ۵: ۶۰-۴۵۹). اما منابع نشان‌دهنده این است که در برخی موارد این قاعده مهم نادیده گرفته شده است و می‌توان پیشکاری را نام برد که توأمان چند مسئولیت داشتند. میرزا قهرمان دستیار دیرین سردار کل یکی از آنان بود. او زمانی هم پیشکار بود و هم وزیر گمرکات. حشمت‌الدوله نیز علاوه بر پیشکاری، ریاست قشون را داشت و شاهزاده ظفرالسلطنه امیرتومان زمانی به پیشکاری نائل شد که ریاست قشون و تجارت را هم عهده‌دار بود (ملک المورخین، ۱۳۸۶: ۳۳۷).

همچنین نصره‌السلطنه پیشکار ولیعهد ریاست دیوانخانه عدلیه و تجارت آذربایجان را توأمان در اختیار دانست (روزنامه ناصری، شماره ۶، سال ۱۳۱۱ق؛ شماره ۲۷، سال ۱۳۱۳ق؛ شماره ۳۱، سال ۱۳۱۳ق) و حاجی میرزا احسنخان هم عناوین خازن لشکر، رئیس مجلس محاکمات عسگریه، قورخانه و مخزن نظامی لشکر آذربایجان را هم‌زمان کسب کرد (همان، شماره ۱۸، سال ۱۳۱۲ق). به نظر می‌رسد برای نظام اداری و سیاسی چاره‌ای جز حفظ افراد ثابت در چرخه قدرت و چند مسئولیتشان نبوده است زیرا انحصارطلبی و غفلت از تربیت نیروهای جایگزین کادر اداری و سیاسی از دیگر نواقص این ساختار بود نقصانی که این بار نه توسط محققان بلکه در همان زمان و از سوی امین‌الدوله که خود برای مدتی پیشکار این ایالت بود، برملا شده است (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۸۲).

1. Hilton

میرزا حسین‌خان گران‌مایه هم، در گزارش خود تأکید کرده است که درباره هریک از امور آذربایجان بایستی یک اداره مستقل تعیین شود و این اداره مستقیماً زیر نظر شاه باشد (صفایی، سند دوم، بی تا، ۲۸-۲۹). این عقیده بیانگر درک عمیق این مأمور اعزامی حکومت مرکزی از عمق ریشه نابسامانی این ولایت است.

از سوی دیگر در نظام اداری و سیاسی تبریز که از قاعده‌مندی بدور بود، گاهی یک دیوان‌سالار ساده چون میرزا احمد منشی باشی هم می‌توانست به پیشکاری دست یابد (احتشام السلطنه، ۱۳۶۷: ۱۳۴) و این‌گونه آن تجمیع قدرت نزد برخی از درباریان و این ارتقا یک‌شبه به شدت ضعف نظام اداری و سیاسی تبریز در این دوره را به ثبوت می‌رساند. هرچند مباحث مربوط به رأس حکومت محلی تبریز بسیار مبسوط و مهم است. اما شالوده همه نکات مرتبط این است که قاجارها پس از سیطره بر ایران نظم جدیدی ایجاد نکردند. آنان افراد خود را به جای مقامات پیشین بر مناصب حکومتی گماشتند در سطح محلی نیز نظام سابق را حفظ کرده و صاحبان پست‌ها را تعویض کردند از این‌روی در امنیت نبودند زیرا بسیاری از اعیان سابق نظیر بیگلربیگی‌های تبریز در موقعیت خویش ابقا شدند و فقط به حامیان قاجار مبدل شدند (فلور، ۱۳۶۶، ۲: ۲۰). البته این نظریه ویلم فلور قابل تأمل است. زیرا همواره اصل ثابت جامعه‌شناسی سیاسی عوامل حکومتگر در ایران پرهیز از طغیانگری و حفظ وضعیت موجود است و نهایت تغییر قابل‌پذیرش برای دیوان‌سالاران ایرانی به‌ویژه در سطوح محلی جابجایی میان ایالت‌های مختلف کشور بود. چنانچه بین کانون دیوانسالاری آذربایجان و فارس ارتباط تنگاتنگی وجود داشت.

به‌عنوان مثال، میرزااحمدخان مؤیدالملک در سال ۱۲۸۸ق از کلاتنری شیراز استعفا و به منصب لشکر نویسی تبریز منتقل شد. و یا انتصاب نظام‌الدوله آذربایجانی به حکومت فارس در راستای این پیوستگی دیوانی بود (فسایی، ۲: ۱۰۷ و ۹۶۵).

نتیجه‌گیری

نظام اداری و سیاسی تبریز در دوره‌های ناصری و مظفری ادامه همان نگرش در پایتخت بود. در رأس این ساختار ولیعهد و پیشکارها قرار داشتند. اما بدنه این تشکیلات ترکیبی از دیوان‌سالاران بومی و غیربومی بود. ولیعهد نشینی تبریز و همسایگی با دول

عثمانی و روسیه ساختار اداری و سیاسی مستحکمی را در اداره این شهر می‌طلبید. اما نه تنها این امر تحقق نیافت بلکه عدم شفافیت در ابلاغ وظایف، جاه‌طلبی‌های سران سیاسی و اداری و جایگزینی امر تجمیع قدرت به جای اصل تفکیک قدرت، تداخلات و تنش‌های مخربی را ایجاد کرد. این وضع در دوره ولیعهدی مظفرالدین میرزا به دلیل سست عنصری وی و اقتدارگرایی دیوان‌سالاران مطرح چون امیرنظام گروسی کمتر و بالعکس در دوره ولیعهدی محمدعلی میرزا به جهت مطلق‌گرایی ولیعهد و پابندی برخی از پیشکاران کارکشته به اصول اداری و سیاسی شدت یافت. به‌طور کلی سیستم، صرف‌نظر از ناهمگونی برخی از صاحب‌منصبان و ولیعهدان در بیشتر بخش‌های اداری از قاعده‌مندی به دور بود. این بی‌نظمی در کنار فساد اداری حاکم همواره زمینه‌های نارضایتی را در میان اهالی تبریز همانند سایر نواحی تابعه فراهم کرد. شورش سربازان قشون تبریز از جمله این نارضایتی‌ها بود. سرانجام عدم بهره‌مندی این نظام معیوب و پوسیده از ظرفیت کمال‌گرایی از یک سو و درماندگی روزافزون مردم در چارچوب چنین ساختاری از عوامل تسریع و تشدید وقوع زمینه‌های شورش‌ها در تبریز و سایر نقاط ایران گردید.

منابع

کتاب‌ها

- احتشام‌السلطنه (۱۳۹۲)، *خاطرات*، چاپ اول، تهران، زوار.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۴)، *امیرکبیر و ایران*، چاپ نهم، تهران، خوارزمی.
- اعتمادالسلطنه (۱۳۶۳)، *المآثر و الآثار*، مصحح ایرج افشار، جلد اول، تهران، اساطیر.
- _____ (۱۳۶۷)، *تاریخ منتظم ناصری*، مصحح محمد اسماعیل رضوانی، جلد ۳، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب.
- _____ (۱۳۴۹)، *صدرالتواریخ*، به اهتمام محمد مشیری، طهران، وحید.
- _____ (۱۳۶۴)، *مرآة البلدان*، به کوشش پرتو نوری علاء و محمدعلی سپانلو، جلد ۱، چاپ اول، تهران، اسفار.
- اقبال، عباس (۱۳۵۵)، *میرزا تقی‌خان امیرکبیر*، به اهتمام ایرج افشار، چاپ دوم، تهران، توس.
- الگار، حامد (۱۳۶۹)، *دین و دولت در ایران*، مترجم ابوالقاسم سّری، تهران، توس.
- امین‌الدوله (۱۳۷۰)، *خاطرات سیاسی*، به کوشش حافظ فرمانفرمائی، تهران، امیرکبیر.
- بیانی، خانبابا (۱۳۷۵)، *پنجاه سال تاریخ ناصری*، جلد‌های ۴-۵-۶، چاپ اول، تهران، نشر علم.
- جهانگیر میرزا (۱۳۲۷)، *تاریخ نو*، به اهتمام عباس اقبال، تهران، ناشر کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکا.
- حسینی فسایی، میرزااحسن (۱۳۷۸)، *فارسنامه ناصری*، مصحح منصور رستگار فسائی، جلد ۲، تهران، امیرکبیر.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳)، *حقایق‌الاکخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیو جم، جلد‌های ۱ و ۲، چاپ دوم، تهران، نی.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک (۱۳۹۰)، *ناسخ‌التواریخ تاریخ قاجاریه*، به اهتمام جمشید کیان‌فر، جلد ۲، چاپ اول، تهران، اساطیر.

- سرداری نیا، صمد (۱۳۷۷)، *تبریز در نهضت تنباکو*، چاپ اول، تبریز، آشینا.
- سعادت نوری، حسین (۱۳۶۴)، *رجال دوره قاجاریه*، چاپ اول، تهران، وحید.
- فلور، ویلم (۱۳۶۶)، *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار*، مترجم ابوالقاسم سری، جلد ۲ و ۱، چاپ اول، تهران، توس.
- کرزن، جرج (۱۳۷۳)، *ایران و قضیه ایران*، مترجم غلامعلی وحید مازندرانی، جلد ۱، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- لمبتون، آ.ک.س (۱۳۷۵)، *ایران عصر قاجار*، مترجم سیمین فصیحی، چاپ اول، تهران، جاودان خرد.
- محبوبی اردکانی (۱۳۶۸)، *چهل سال تاریخ ایران*، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول، تهران، اساطیر.
- محمود، محمود (۱۳۶۷)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی*، جلد ۲، تهران، اقبال.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۶)، *شرح زندگانی من*، جلد ۱ و ۲، چاپ اول، تهران، کتاب هرمس.
- مخبرالسلطنه، هدایت (۱۳۶۳)، *گزارش ایران*، به اهتمام محمدعلی صوتی، جلد های ۴ و ۳، چاپ دوم تهران، نشر نقره.
- ملکالمورخین، عبدالحسین خان سپهر (۱۳۶۸)، *یادداشت‌های ملکالمورخین و مرآت‌الوقایع مظفری*، مصحح عبدالحسین خان نوائی، چاپ اول، تهران، زرین.
- نادر میرزا (۱۳۵۱)، *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز*، تنظیم محمد مشیری، تهران، اقبال.
- نجمی، ناصر (۱۳۷۴)، *عباس میرزا*، چاپ اول، تهران، علمی.
- نظام‌السلطنه مافی (۱۳۶۱)، *خاطرات و اسناد*، به کوشش معصومه نظام‌مافی، منصور، اتحادیه و سیروس سعدوندیان و حمید رام پیشه، چاپ اول، تهران، تاریخ ایران.
- هدایت، رضا قلی خان (۱۳۸۰)، *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، مصحح جمشید کیان‌فر، جلد ۱۰، چاپ اول، تهران، اساطیر.

مقاله‌ها

- اتحادیه، منصوره، «خاطرات رجال قاجار»، *ایران‌نامه* (بنیاد مطالعات ایران در آمریکا)، ۲۰۰۸م، شماره ۱۴.
- _____ (۲۵۳۵) «ناصرالدین‌شاه و امور آذربایجان»، *مجموعه سخنرانی‌های هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی*، جلد ۳، دانشگاه ملی.
- قدیمی قیداری، عباس و هاشمیلر، محدثه، «نگاهی به منصب امیرنظام در دوره قاجار»، *فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران*، دانشگاه الزهرا (س) دوره جدید، ۱۳۹۸، شماره ۱۴۴.
- _____، «منصب وزیر نظام و وظایف آن در دوره قاجار»، *فصلنامه علمی ترویجی مطالعات تاریخ انتظامی*، ۱۳۹۸، شماره ۲۳.
- قلاوند، زهرا و خسروبیگی، هوشنگ، «وظایف و کارکرد حکام ایالات و ولایات در دوره قاجاریه»، *تاریخ ایران*، ۱۳۹۳، شماره ۷/۵.

اسناد منتشر نشده

- سازمان اسناد کتابخانه ملی ایران (ساکما)، نامه ناصرالدین شاه به مظفرالدین میرزا: ۲۹۶/۲۱۶۴۴.

اسناد منتشر شده

- اصفهانیان، کریم (۱۳۸۵)، *اسناد تاریخی خاندان غفاری*، اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه.
- صفایی، ابراهیم (بی‌تا)، *اسناد نویافته*، تهران، بابک.

روزنامه‌ها

- *وقایع‌التفاهیه* (۱۲۷۰)، شماره ۱۶۲.
- _____ (۱۲۷۰)، شماره ۱۶۶.
- _____ (۱۲۷۵)، شماره ۴۱۰.

- ناصری (۱۳۱۱ ق)، شماره ۶
- _____ (۱۳۱۲ ق)، شماره ۱۸.
- _____ (۱۳۱۳ ق)، شماره ۲۷.
- _____ (۱۳۱۳ ق)، شماره ۳۱.

بررسی پدیده غزا (جهاد) در مرزهای شمالی قفقاز از خلافت اموی تا جنگ ملازگرد (۴۰ق-۴۶۳ق/۶۶۰-۱۰۷۱م)

اسماعیل شمس^۱

چکیده

غزا مفهومی مرکزی در گفتمان دولت اسلامی از دوره پیامبر اسلام (ص) بود. اصطلاح غزا ریشه در غزوه یا جنگ‌های مسلمانان با کفار داشت که پیامبر اسلام خود عهده‌دار فرماندهی آن‌ها بود. پس از درگذشت پیامبر اسلام مورخان مانند واقدی، مغازی (جمع غزا/ غزوه) را برای جنگ‌های پیامبر اسلام و فتوح (جمع فتح) را برای جنگ‌های پس از پیامبر و تصرف سرزمین‌های دو امپراتوری روم و ایران به کار می‌بردند. کتاب‌هایی مانند *فتوح البلدان* بلاذری و *فتوح ابن‌اعثم* و مجموعه فتوح جزیره و... از واقدی نمونه‌های چنین برداشتی از فتوح هستند؛ اما از دوران اموی و به ویژه در دوران عباسی به تدریج واژه غزا به جای اصطلاح غزوه، جهاد و فتوح نشست و به کلیدی ترین واژه و مفهوم مسلط ادبیات دینی در جنگ با غیرمسلمانان تبدیل شد. در این دوران، غزا به هرگونه جنگی میان مسلمانان در دارالکفر (سرزمین‌های غیراسلامی) با کفار (غیرمسلمانان) اطلاق گردید. گاه آنان را مطوعه هم می‌نامیدند که منظور همان غازیان داوطلب است. حوزه‌های جغرافیایی غزا در شرق با ترکان و چینی‌ها، در غرب با رومیان و در شمال با روس‌ها، گرجیان، ارمنه و خزرها (ترکان) بود. غزا در ظاهر برای گسترش اسلام بود، اما وسیله‌ای برای کسب غنائم و توسعه ارضی و گرفتن کنیز و برده نیز بود و سبب تقویت مشروعیت حاکمان نزد مردم می‌شد. در این مقاله به بررسی غزای فرمانروایان مسلمان با غیرمسلمانان در مرزهای شمالی قفقاز از دوران

خلفای اموی تا جنگ ملازگرد (۴۰-۴۶۳ق/۶۶۰-۱۰۷۱م) پرداخته می‌شود. مسئله اصلی پژوهش نشان دادن این موضوع مهم است که غزای قفقاز تنها در جغرافیای دو دولت ساسانی و روم شرقی به پیروزی منجر شد و در جاهایی مانند روسیه هیچ موفقیتی به همراه نداشت. در این دوره چهارقرنه فرمانروایان مسلمان با گروه‌های قومی مختلفی مانند ارمنی، گرجی، خزر، آلان، لزگی، روس و... در قفقاز جنگیدند؛ اما نکته مهم آن است که تنها در مناطقی پیروز شدند که جزو قلمرو ساسانیان و بیزانس یا وابسته به آنان بود. مسلمانان اعم از اعراب، سغدیان، دیلمیان، کردها و ترکان که در چارچوب سه نظام خلافت عربی، دولت‌های محلی و سلطنت سلجوقی در طول ۴ قرن به ترتیب در قفقاز صاحب دولت و قدرت شدند، هیچ‌وقت نتوانستند خارج از مرزهای ایران ساسانی و روم شرقی در ماوراء قفقاز موفقیت پایداری به دست بیاورند. آنان با وجود آن‌که تا قرن پنجم توانسته بودند در دیگر ثغور دارالاسلام مانند چین، هند، آناتولی، اندلس، افریقا و... از محدوده فتوحات دوره خلفای راشدین فراتر بروند، در جبهه قفقاز شمالی (ماوراء قفقاز) و در مواجهه با روس‌ها و دیگر قبایل شمال قفقاز متوقف شدند و در همان محدوده اولیه باقی ماندند و پیشرفت چندان به دست نیاوردند... هرچند پژوهش‌های زیادی درباره فتوحات اسلامی در قفقاز صورت گرفته است، اما تاکنون هیچ‌کدام از آن‌ها به این موضوع توجهی نکرده و برایشان مسئله هم نبوده است. تقسیم کردن غزا در قفقاز به سه دوره زمانی مشخص با ویژگی‌های متفاوت و نشان دادن محدود ماندن جهاد و پیروزی مسلمانان در چارچوب مرزهای دولت ساسانی و روم در قفقاز و عدم تصرف سرزمین‌های ماوراء قفقاز از جمله قلمرو روس‌ها و حتی قرار گرفتن در موقعیت تدافعی موضوعی است که این مقاله در صدد بررسی و علت‌یابی آن است. از آنجاکه هدف اصلی این مقاله، نشان دادن انطباق جغرافیای فتوحات اسلامی در قفقاز بر مرزهای شمالی ساسانیان در این منطقه است، طبیعتاً ماهیت بحث، توصیفی است؛ اما با وجود این تلاش شده است در حد امکان تفاوت‌های غزا در هر دوره تاریخی مشخص و علت اصلی عدم پیشروی مسلمانان به ماوراء قفقاز روشن شود.

واژگان کلیدی: قفقاز، ماوراء قفقاز، غزا، ثغور (مرزها)، مسلمانان، غیرمسلمانان، خلافت، روس‌ها.

An Investigation into the Phenomenon of Ghaza* in North Caucasian Borders from the Umayyad Caliphate to the Battle of Malazgird (40-463/660-1071)

Esmail Shams¹

Abstract

In discourses concerned with the Islamic state, *ghaza* was a central concept from the time of the Prophet of Islam. The term *ghaza* has its root in *ghazwa*, or Muslim wars led by the Prophet himself against infidels. After the death of the Prophet of Islam, historians such as al-Waqidi used *al-Maghazi* (the plural of *ghaza/ghazwa*) for the prophet's battles, and *al-Futuh* (the plural of *fath*) for the battles after him as well as the conquests of both the Roman and Persian Empires. However, from the Umayyad period, in particular, in the Abbasid age, the term *ghaza* gradually began to replace *ghazwa*, *jihad* and *futuh* and became the most important term and a popular notion of the religious literature in the war with non-Muslims. The geographical areas of the *ghaza* in the east were against the Turks and the Chinese; in the west the Romans and in the north against the Russians, Georgians, Armenians and the Khazars (Turks). Although *ghaza* was apparently intended to spread Islam, it was also a means of seizing the war booty, territorial expansion, enslavement and also contributed to bolstering the legitimacy of rulers among the community. By using a descriptive-analytical method, this article deals with the holy war of Muslim rulers with non-Muslims in the Caucasian borders (the Russians, Georgians, Armenians, and Khazars/Turks) from the Umayyad period to the Battle of Malazgird. In these four centuries, Muslim rulers frequently fought the four tribal groups and the Romans who supported them, however, a significant point that distinguished their wars (*ghazas*) from those on the other fronts, was that they could extend the scope of their conquests of the periods of the Caliphate Rashidun to northern Caucasia. In this region, they had mainly taken up a defensive position and in most cases with the help of volunteer *ghazis* were repelling the attacks of these four groups.

Keywords: Ghaza, Borders, Muslims, non-Muslims, Caliphate, Seljuks, Russians.

* Holy war

1. Assistant Professor Allameh Tabatabai University of Tehran, Iran

esmailshams@atu.ac.ir

مقدمه

در دوران باستان، قفقاز را نام یک کوه [کوه قاف] می‌دانستند و نخستین اشاره به قفقاز به‌عنوان سرزمین در روایتی پهلوی است که تفسیر آن در منابع ارمنی آمده است. در کتیبه شاپور اول ساسانی کوه قاف و سرزمین آلان مرز شمالی ایران معرفی شده است. این وضعیت تا اواخر دوره ساسانی ادامه یافت و در دوران خسرو پرویز نیز گرجستان جزو قلمرو ساسانیان بود و از آن‌شاه (شاه آلان) بارها در منابع یاد شده است (علی بابایی درمنی، ۱۳۹۸: ۷۵-۸۳؛ ۲۱۸-۲۲۵). ساسانیان هیچ انگیزه‌ای برای حمله به مناطق شمالی قفقاز که مسکن اقوام کوهستانی و بدوی بود، نداشتند و پیش از آنان هم دیگر سلسله‌های ایرانی و نیز اسکندر مقدونی هرگز به این مناطق حمله نکردند. بالاتر از آن، ساسانیان با ساختن دیوارها و سدهایی مستحکم در گذرگاه‌های اصلی شمال به جنوب قفقاز در داغستان و گرجستان تلاش کردند تا مانع هجوم اقوام شمالی به سرزمین خود شوند (همو، ۸۲-۸۴؛ ۲۰۶-۲۰۹). مسلمانان نیز قفقاز را از طریق ایرانیان شناختند و تنها پس از ساقط کردن ساسانیان بود که به مرزهای قفقاز حمله‌ور شدند. نخستین جنگ‌های مسلمانان در خارج از سرزمین اصلی خود با رومیان و متحدان آن‌ها در شام و پس از آن در مرزهای ایران ساسانی بود. در دوران امویان، معاویه فصلی جدید در تاریخ فتوحات اسلامی گشود و سنت غزا یا جنگ‌های مقدس تابستانی و زمستانی (صوائف و شوائب) را بنیان گذاشت که در دوره جانشینان او هم ادامه یافت (طوقوس، ۱۹۹۸: ۳۱، ۹۱-۹۳؛ بخیت، ۲۰۱۰: ۸۸؛ ابن‌عساکر، ۱۹۹۵: ۵۸، ۲۳).

جنگ در ثغور و اعزام غازیان به جنگ با غیرمسلمانان در دوره عباسی هم ادامه داشت. گزارش‌های زیادی در منابع از جنگ‌های تابستانی و زمستانی مسلمانان از دوره سفاح تا متوکل و پس از آن دیده می‌شود (خلیفه، ۱۹۶۸: ۶۳۳/۲؛ طبری، ۱۹۸۷: ۴۴۳/۴؛ بلاذری، ۲۰۰۰: ۱۴۶؛ ابن‌اثیر، ۱۰۸/۱۹۷۹: ۶؛ ابن‌شداد، ۱۹۹۱: ۲۶۷-۳۰۴). هم‌زمان با تضعیف قدرت خلافت عباسی در پایان سده ۳ق به تدریج حکومت‌های محلی نیمه‌مستقلی در ثغور جهان اسلام تشکیل شدند؛ حکومت‌هایی که بنیان و فرمانروایانشان خود از نومسلمانان بودند. پس از این، وظیفه غزا در همه مرزها به این حکومت‌های جدید سپرده شد. در مرزهای قفقاز ابتدا ساجیان سغدی تبار و پس از آن سلاریان دیلمی و شدادیان کرد متولی جنگ با

غیرمسلمانان شدند؛ اما در دوره آن‌ها هم جغرافیای فتوحات اسلامی در این منطقه که با مرزهای شمالی قلمرو ساسانیان منطبق بود و مدتی پس از جنگ نهاوند و در دوران خلافت عثمان، خلیفه سوم فتح شده بود (غنیمی، ۱۹۹۶: ۳۹)، گسترش نیافت.

با وجود پرداختن به موضوع تاریخ غزای قفقاز و چگونگی آن در قرون نخستین اسلامی محدود ماندن غزا در قلمرو ساسانیان و رومیان در قفقاز و ناکامی در برابر روس‌ها و متحدانشان در ماوراء قفقاز مانند خزرها و گرجی‌ها از موضوعاتی است که در پژوهش‌های پیشین کمتر به آن پرداخته شده است؛ به نوعی که حتی پژوهشی مستقل در این باره وجود ندارد. یکی از نخستین پژوهش‌های فارسی که درباره این موضوع انجام شده است کتاب *تاریخ روابط روس و ایران* از محمدعلی جمالزاده است که ابتدا در روزنامه کوه چاپ آلمان منتشر شده و تقی‌زاده هم در سال ۱۳۳۸ق مقدمه‌ای بر آن نگاشته است. کتاب او پژوهشی درباره روابط ایران و روس در دوره زمانی گسترده‌ای از هخامنشیان تا صفوی است. این پژوهش کم‌حجم به تشکیل سلطنت روس در ۲۴۸ق، انعکاس تاریخ، هویت و جغرافیای روس‌ها در منابع اسلامی و نیز ۴ مرحله هجوم روس‌ها به قفقاز در طول این ۴ قرن اشاره می‌کند، اما مطلبی درباره حملات مسلمانان به قفقاز شمالی ندارد و هیچ‌جا هم به مسئله اصلی این مقاله اشاره‌ای نکرده است. مقدمه حسن تقی‌زاده بر این کتاب هم هرچند کوتاه است، اما آنجا که از پذیرش مسیحیت توسط روس‌ها در سال ۳۸۰ق و متحد شدن آن‌ها توسط ولادیمیر اول (وفات: ۴۰۶ق) و برداشتن اقوام حائل خزر، ابخاز، آلان، لگزی و... توسط آنان سخن می‌گوید با مباحث این پژوهش مرتبط است (تقی‌زاده در جمال‌زاده، ۱۳۸۴: ۸-۱۲). در کتاب *ایران و قفقاز/ اران و شروان* که شامل ۲۰ مقاله درباره تحولات مختلف این منطقه است و به کوشش پرویز ورجاوند چاپ شده است، هیچ اشاره‌ای به فتوحات اسلامی نشده است. در کتاب *اسلام و مسلمانان در آسیای مرکزی و قفقاز* که شامل گزیده ۱۲ مقاله انگلیسی درباره این موضوع است اشارتی به نخستین فتوحات اسلامی نشده و مباحث آن هم بیشتر جنبه سیاسی دارد. یکی از پرکارترین پژوهشگران ایرانی در این حوزه عنایت‌الله رضا است. او چه در کتاب‌های خود به‌ویژه *آذربایجان و اران* (آلبانیای قفقاز) و *اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول* و نیز مدخل‌هایی مانند *اران*، *ارس* و... که در *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی* چاپ کرده است، توجه ویژه‌ای به فتوحات اسلامی در قفقاز و جنگ‌های

ایرانیان و مسلمانان با اقوام ماوراء قفقاز دارد. فصل‌های ۱۶ تا ۱۹ کتاب *اران از دوره باستان* بر حوزه زمانی این پژوهش منطبق است و او به تحولات اران از سقوط ساسانیان و حمله اعراب مسلمان به آنجا تا سلطه سلجوقیان می‌پردازد. امتیاز نوشته‌های رضا تسلط بر زبان روسی و استفاده از پژوهش‌های روس‌ها در کارهای اوست. با وجود این، تمرکز نویسنده بر اثبات هویت ایرانی قفقاز و نفی دیرینگی حضور ترکان در آن سرزمین مانع پرداختن به دیگر مسائل کلیدی تاریخ قفقاز شده است. به همین سبب، او هم هرگز وارد مسئله اصلی این پژوهش نشده و در چند جایی هم که از هجوم «تاریان و ترکان» به قفقاز سخن گفته است، «غیرقابل کشت بودن زمین» را عامل عدم پیشروی این مهاجمان به مناطقی مانند داغستان دانسته است (رضا، ۱۳۶۰: ۱۳۴).

ایران‌شناسان غربی مانند مادلونگ و به‌ویژه پژوهشگران روسی هم به فتوحات اسلامی در قفقاز توجه زیادی داشته‌اند. از میان آن‌ها تحقیقات بارتولد و مینورسکی از همه مهم‌تر است. بارتولد در کتاب *جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام* به جنگ‌های اعراب مسلمانان و فرمانروایان بعدی قفقاز با اقوام قفقاز شمالی مانند خزرها و... می‌پردازد. امتیاز کتاب او استفاده از منابع ارمنی و گرجی معاصر با آن رخدادهاست. از سوی دیگر او بر نقش حمایتی روم شرقی از برخی اقوام مسیحی قفقاز تأکید می‌کند و حمایت روم را یکی از اسباب عدم موفقیت کامل مسلمانان در قفقاز می‌داند. مینورسکی هم چه در کتاب *پژوهش‌هایی در شرق قفقاز* و چه در کتاب *تاریخ دربند و شروان* به موضوع فتوحات اسلامی در قفقاز توجه دارد. به همان اندازه که پژوهش‌های بارتولد برای غذا در دوران اموی و دوره نخست عباسیان ارزشمندند کارهای مینورسکی هم برای دوره بعدی، یعنی دوران سلسله‌های نیمه‌مستقل منطقه‌ای مانند ساجیان، سلاریان، شدادیان و شروانشاهان از اهمیت زیادی برخوردارند. مینورسکی با استناد به منابع گرجی، رومی، ارمنی، روسی و اسلامی به تفصیل و با جزئیات به جنگ‌های فرمانروایان محلی مسلمان با اقوام شمالی قفقاز و مداخلات روم شرقی و سپس ترکان سلجوقی در این منطقه می‌پردازد؛ اما برای او هم هرگز این پرسش مطرح نمی‌شود که چرا در سده سوم و چهارم نیز مانند سده‌های قبلی فتوحات مسلمانان در قفقاز محدودماند و به ماوراء قفقاز نرسید.

پژوهشگران عرب هم به فتوحات اسلامی توجه داشته‌اند. از میان آن‌ها مباحث کتاب رجب محمود ابراهیم بخیت به نام *الفتح الاسلامی فی بلاد القوقاز* بیشتر به این پژوهش نزدیک است. با وجود این، بخیت کار خود را به فتوحات اسلامی تا پایان دوره اموی محدود کرده و وارد دوره‌های بعدی نشده است. بخیت و دیگر پژوهشگران عرب، عدم پیشروی مسلمانان در شمال قفقاز را ناشی از عواملی مانند عادت داشتن اعراب به جنگ در دشت‌ها و نواحی هموار و سخت بودن مضاف با ساکنان کوه‌های سربه‌فلک‌کشیده قفقاز، وجود خزرهای یهودی در این منطقه که سرسختانه در برابر مسلمانان مقاومت می‌کردند، حمایت امپراتوری بیزانس از گرجی‌ها و ارمنی‌های قفقاز که مسیحی بودند و چنددینی و چندقومی بودن مردم منطقه می‌دانند. پژوهشگران ترک هم بیشتر بر دوره سلجوقی متمرکز شده و حرف جدیدی در زمینه مسئله این مقاله در آثارشان نیاورده‌اند.

مسئله اصلی این پژوهش که با روش تحقیق تاریخی انجام می‌شود، نشان دادن این موضوع است که فتوحات مسلمانان در قفقاز در طول این ۴ قرن از مرزهای ساسانیان و رومیان در قفقاز فراتر نرفت و در همان نقطه‌ای متوقف شد که فاتحان دوره خلفای راشدین فتح کرده بودند. پرسش این است که چرا مسلمانان فتوحات خود را به مناطق شمالی‌تر گسترش ندادند؟ آیا توان مقابله با قبایل کوهستانی و بدوی را نداشتند یا سودی در فتح این سرزمین‌ها نمی‌دیدند؟

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که در دوره خلفای راشدین مسلمانان تنها توانستند قلمرو ایران در دوره ساسانی در قفقاز جنوبی را تصرف کنند و فراتر از دربند و تفلیس نرفتند. در دوره‌های بعد نیز برخلاف جبهه‌های دیگر مانند اندلس که در دوران اموی فتح شد در قفقاز فتح تازه‌ای صورت نگرفت و مسلمانان اعم از اعراب، سغدیان و دیلمیان و سپس کردها و ترک‌های سلجوقی که در این دوران چهارقرنه به ترتیب بر قفقاز جنوبی حاکم شدند به همان پیروزی‌های اولیه در درون مرزهای ساسانی اکتفا کردند. این پژوهش نشان می‌دهد که با وجود توقف فتوحات اسلامی در جبهه قفقاز تهاجم روس‌ها و متحدان خزر و گرجی و آلان آنان به اران و قفقاز جنوبی ادامه داشت و مسلمانان با وجود غزاها و فتوحات موردی همواره در موضع دفاعی قرار داشتند. نگارنده بر این باور است که محدود ماندن

فتوحات در این منطقه اقدامی آگاهانه و گرت‌برداری از سیاست ساسانیان بود که به‌جای تصرف سرزمین‌های کوهستانی و روبرو شدن با اقوام بدوی ترجیح می‌دادند با ایجاد سد و دیوارهای دفاعی، راه نفوذ آن‌ها را ببندند. افزون بر آن با توجه به اشارات قرآن به جنگ‌های ایران و روم و آشنایی مسلمانان با این دو دولت بزرگ، به نظر می‌رسد که آنان مأموریتی فراتر از تصرف قلمرو این دو برای خود تعریف نکرده بودند.

جغرافیای فتوحات در قفقاز

حدود جغرافیایی قفقاز در منابع ایرانی و به‌تبع آن اسلامی با منابع روسی متفاوت است. ایرانیان سرزمین‌های شمال رود ارس، اطراف رود کر، کوه‌های آرارات و جبال اساطیری قاف (قیق) را که شامل آذربایجان، ارمنستان و گرجستان امروزی است «قفقاز» می‌نامند؛ اما در منابع روسی این سرزمین‌ها ماوراء قفقاز نامیده می‌شود. همچنین روس‌ها به سرزمینی که ایرانیان ماوراء قفقاز یا قفقاز شمالی می‌نامند، قفقاز می‌گویند. قفقاز روسی و ماوراء قفقاز ایرانی شامل سرزمین‌های چرکس، چچن، اینگوش، لک‌ها، لزگی‌ها، اوستی‌ها، مردم داغستان، طبرسرانی‌ها، یهودیان کوهستان [خزران] و... است (رضا، ۱۳۷۸: ۱۱). برخی پژوهشگران قفقاز جنوبی را قفقاز آسیایی و قفقاز شمالی را قفقاز اروپایی نامیده‌اند (بخیت، ۳۲-۳۳).

در این پژوهش منظور از قفقاز، قفقاز جنوبی یا آسیایی است و تعریف ایرانی قفقاز موردنظر است؛ به نواحی شمال قفقاز یا قفقاز اروپایی هم، ماوراء قفقاز گفته می‌شود (برای آگاهی بیشتر درباره جغرافیای قفقاز، نک: امیراحمدیان، ۱۳۸۱: سراسر اثر؛ گالیچیان، ۱۳۹۴: سراسر اثر). توصیف و تعریف منابع اسلامی از قفقاز نیز تا حدود زیادی تحت تأثیر نگاه ایرانی است. آنان هم قفقاز را بیشتر به ارمنیه و اران و برخی نواحی گرجستان محدود کرده‌اند. در نخستین سده‌های اسلامی از ۳ اقلیم آذربایجان، اران^۱ (باب) و ارمنیه^۲، در چهارچوب اقلیم واحدی به نام «اقلیم‌الرحاب»^۳ یاد می‌شد (مقدسی، ۱۹۸۷: ۲۸۷؛ اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۸۰-۱۸۱). در این تقسیم‌بندی، دبیل (دوین)^۴ مرکز ارمنیه (اصطخری، ۱۹۲۷:

1. Arran
2. Armenia
3. Iqlim al-Ruhab
4. Dabil (Davit)

۱۸۸؛ قدامه، ۱۹۷۹: ۳۲۲)، اردبیل بزرگ‌ترین شهر و مرکز آذربایجان (مقدسی، ۱۹۸۷: ۵۸) ورثان^۱ مرز آذربایجان با اران و بردعه^۲، مرکز اران، بود (قدامه، ۱۹۷۹: ۱۲۶؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۳۴۲؛ اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۸۸، ۱۹۲). در این میان ارمینیه که میان کوه‌های قفقاز در شمال و کوه‌های توروس در جنوب قرار داشت، (سید، ۱۹۷۲: ۲۷) حلقه وصل ثغور جغرافیای اسلامی با رومیان به ثغور گرجیان و خزرها و روس‌ها محسوب می‌شد.

دربارهٔ محدودهٔ اران به‌عنوان شمالی‌ترین بخش قلمرو ساسانیان در قفقاز نظریه‌های متفاوتی وجود دارد. برخی اران را قلمرو میان دو رود کر و ارس و برخی در فاصلهٔ میان ارس و دربند قفقاز دانسته‌اند که در جغرافیای کنونی جمهوری آذربایجان قرار دارد (Favstos, 1953: 162). اران در شمال به دربند^۳، در غرب به رودهای آلازانی^۴ و ایوری^۵؛ در شرق به دریای خزر و در جنوب به رود کر^۶ و بلاسگان^۷ در جنوب این رود محدود می‌شود (Akopyan, 1987: 100; Aliev, 1960: 18).

ابن‌خردادبه، ارمینیه را به ۴ منطقه بخش کرده، و اران را ارمینیهٔ چهارم نامیده است (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۲۲)، ولی بلاذری آن را با عنوان ارمینیهٔ اول ذکر کرده است (بلاذری: ۱۹۴). برخی مؤلفان، رود کر را مرز میان اران و ارمنستان نوشته‌اند (Favstos, 1953: 162). ابن‌حوقل شهرهای اران را شامل بردعه، باب دربند، تفلیس^۸، بیلقان^۹، ورثان، بردیج^{۱۰}، شماخیه (شماخی)، شروان^{۱۱}، لایجان^{۱۲}، شابران^{۱۳}، قَبَله^{۱۴}، شکی^{۱۵} (نوخای کنونی)، شمکور^{۱۶}

1. Warthan
2. Bardaa
3. Darband
4. Alazani
5. Ivry
6. Kur
7. Balasgan
8. Tiflis
9. Bilqan
10. Bardij
11. Shirvan
12. Layjan
13. Shabran
14. Qabala
15. Shaki
16. Shamkur

(شامخور کنونی) و جنزه^۱ (گنجه) دانسته است (ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۳۴۲/۲). میان اربان در قفقاز و ماوراء‌قفقاز چند گذرگاه کوهستانی وجود داشت که دربند داغستان برای اعراب حکم بزرگ‌ترین دروازه یا باب‌الابواب را داشت؛ جایی که در دوران خلفای راشدین انتهای فتوحات آنان شد. نامیدن دربند به‌عنوان باب باب‌الابواب توسط اعراب مسلمان یک نام‌گذاری نمادین بود. اگر مسلمان نهبوند را فتح‌الفتوح نامیدند برای آن‌ها این معنی را داشت که با پشت سر گذاشتن کوهستان به آخرین فتح و سخت‌ترین پیروزی خود رسیدند و کار بعدی خود را در دشت آسان می‌دیدند. باب‌الابواب هم یعنی بزرگ‌ترین دروازه‌ای که عبور از آن تضمین پیروزی‌های بعدی بود.

فتح قفقاز در دوره خلفای راشدین (۱۲-۴۰ ق/۶۳۳-۶۶۰ م)

از نظر تاریخی غزا (جهاد) در قفقاز و فتح آن در ادامه فتح ایران بود. در دوره ابوبکر، حمله اعراب مسلمان به مناطق تحت سلطه ساسانیان در غرب عراق و در مرز حجاز از محرم ۱۲/ مارس ۶۳۳ آغاز شد. (واقدی، ۱۹۸۹: ۱۲۶-۱۲۹؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۴۱۵/۲-۴۱۶). پس از درگذشت ابوبکر در جمادی‌الآخر ۱۳/ اوت ۶۳۴ و انتخاب عمر بن خطاب به‌جای او روند فتح عراق با انتخاب «سعد بن ابی‌وقاص» به فرماندهی جبهه ایران در ۱۴ ق/ ۶۳۵ م شدت گرفت (ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۴۱۶/۲، ۴۵۰-۴۵۱). پس از آن اعراب مسلمان به ترتیب در جنگ‌های قادسیه (۱۵ یا ۱۶ ق/ ۶۳۶ یا ۶۳۷ م)، جلولاء در ذی‌قعدة ۱۶/ نوامبر ۶۳۷ و ۱۹ ق/ ۶۴۰ م (طبری، ۱۹۸۷: ۳۲۱/۲-۳۶۲؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۵۲۱/۲، ۵۶۳) و جنگ نهبوند در ۲۱ ق/ ۶۴۲ م (ابن‌اعثم، ۱۹۸۶: ۳۰۵/۱؛ طبری، ۱۹۸۷: ۳۹۹-۴۰۰) بر اعراب پیروز شدند. فتح نهبوند که در ادبیات اعراب، فتح‌الفتوح نامیده شد، راه را برای فتح آذربایجان باز کرد.

درباره تاریخ فتح آذربایجان، میان تاریخ‌نویسان اتفاق نظر وجود ندارد و آنان تاریخ‌های متفاوتی، مانند ۱۸ ق/ ۶۳۹ م، ۲۰ ق/ ۶۴۱ م و ۲۲ ق/ ۶۴۳ م را برای این فتح آورده‌اند (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۲۵۳/۴؛ بلاذری، ۲۰۰۰: ۳۱۸) که از میان آن‌ها ۲۲ ق/ ۶۴۳ م درست‌تر است. این فتح در دوره حکومت مغیره بن شعبه بر کوفه رخ داد که تقریباً در همین زمان و پس از عزل عمار یاسر، جانشین او شده بود (بلاذری، ۲۰۰۰: ۳۰۲؛ طبری، ۱۹۸۷: ۳۹۹-۴۰۰؛

قدامه، ۱۹۷۹: ۳۷۹). آذربایجان پس از مقاومتی کوتاه تسلیم اعراب شد و قرارداد صلحی میان آذربایجانی‌ها و حذیفه بن یمان، فرمانده مسلمانان، بسته شد که بر پایه آن حذیفه متعهد گردید که از اهالی آذربایجان کسی را نکشد و اسیر نکند و آتشکده‌هایشان را از بین نبرد. همچنین به کردان بلاسجان^۱، سبالن^۲ و ساترودان^۳ (میانرودان/بین رود ارس و کر) متعرض نشود و ساکنان شیز^۴ را از برگزاری رقص و پایکوبی در جشن‌هایشان منع نکند (بلاذری، ۲۰۰۰: ۳۱۷-۳۱۸؛ یاقوت، ۱۹۵۶: ۱۲۹/۱؛ قدامه، ۱۹۷۹: ۳۷۸). این معاهده که در آن امتیازات زیادی به ایرانیان داده شده است کاملاً بیانگر ضعف اعراب و یا خستگی آنان از تداوم جهاد در آغاز ورود به جبهه قفقاز است.

به دنبال فتح آذربایجان، نخستین بار در ۲۲ق/۶۴۳م و در پایان خلافت عمر بن خطاب، بکیر بن عبدالله به سوی اران رفت. چندی بعد، خلیفه سراقه و عبدالرحمان بن ربیع را به کمک او فرستاد. آنان با شهریار، حاکم محلی آنجا، پیمان صلح بستند (ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۳/۲۸؛ بخت، ۲۰۱۰: ۶۴). در سال ۲۵ق/۶۴۶م به دستور عثمان، سلمان بن ربیع باهلی به اران رفت. او شهر بیلقان را با صلح گشود. سپس به بردعه لشکر کشید مردم بردعه با همان شرایط بیلقان، با وی صلح کردند. او سپس به محل تلاقی رودهای کر و ارس رفت و قبله، باب‌الابواب^۵، مسقط^۶ و شابران را تصرف کرد (بلاذری، ۲۰۰۰: ۲۰۱-۲۰۲؛ ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۳/۸۵-۸۶). در سال ۳۰ق/۶۵۱م، مردم اران علیه عبدالرحمان بن ربیع شورش کردند و حذیفه بن یمان و سعید بن عاص به کمک او رفتند. هرچند آنان به‌طور موقت، شورش اران را شکست دادند، اما مردم آنجا دوباره در ۳۲ق/۶۵۳م شورش کردند و عبدالرحمان را به قتل رساندند (ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۱۱۱/۳، ۱۳۱). جنگ‌های اعراب مسلمان با ساکنان غیر مسلمان اران تا پایان خلافت راشدین ادامه یافت (برای نمونه، نک: همو، ۱۳۳/۳؛ بلاذری، ۲۰۰۰: ۲۰۲-۲۰۳). بزرگ‌ترین ویژگی و مشخصه فتوحات مسلمانان در قفقاز در دوره خلفای راشدین محدود ماندن آنان در مرزهای شمالی ساسانیان بود؛ گویی آنان تنها در رسوم

1. Balasajan
2. Sabalan
3. Satrudan
4. Shiz
5. Bab al _Abwab
6. Masqat

حکومت‌داری و امور دیوانی نبود که دنباله‌رو ساسانیان بودند، بلکه در نقشه فتوحات خود نیز نیم‌نگاهی به نقشه سرزمین ساسانیان داشتند. به‌این‌ترتیب، دربند یا باب‌الابواب که مرز شمالی ساسانیان بود نقطه پایانی فتوحات اسلامی در قفقاز بود. مسلمانان به فتوحات در قفقاز جنوبی یا قفقاز آسیایی و جنگ با ایرانیان و ارمنیان در این منطقه بسنده کردند و وارد قفقاز اروپایی یا ماوراء قفقاز نشدند.

غزای قفقاز در دوران اموی (۴۰-۱۳۲ق/۶۶۰-۷۴۹م)

از جنگ‌های مرز قفقاز در دوره معاویه تا عبدالملک بن مروان خبری در منابع نیامده است. نخستین خبر مهم از جنگ‌های محمد بن مروان والی آذربایجان، جزیره و ارمینیه با رومیان و آتش زدن کلیساها و اماکن مقدس مسیحیان به دست او در سال (۸۴ق/ ۷۰۳ م) است که به سنه‌الحریق شهرت یافت (یعقوبی، ۱۹۵۶: ۲۷۲/۲؛ بلاذری، ۲۰۰۰: ۲۰۳-۲۰۴؛ خلیفه، ۱۹۶۸: ۳۷۸). در دوره ولید بن عبدالملک نیز مسلمة بن عبدالملک والی آذربایجان و اران در سال (۹۱ ق / ۷۱۰ م) در مرزهای باب پیشروی کرد و در مرزهای روم غزای تابستانی انجام داد (خلیفه، ۱۹۶۸: ۴۰۳/۱). در دوره عمر بن عبدالعزیز ترک‌ها [خزرها] در سال (۹۹ ق / ۷۱۸ م)، به اران و آذربایجان حمله کردند و کشتار و غارت زیادی کردند. عمر، حاتم بن نعمان باهلی را به آنجا فرستاد و ترک‌ها را شکست داد (ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۴۳/۵، ۵۵). در دوره یزید بن عبدالملک (۱۰۱- ۱۰۵ ق / ۷۲۰ - ۷۲۴ م) خزرها در (۱۰۴ ق / ۷۲۲ م) به اران حمله کردند. جراح بن عبدالله پس از جنگ‌هایی شدید، توانست خزرها را عقب رانده و بر همه مناطق اران مسلط شود (ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۱۱۱/۵-۱۱۳؛ بلاذری، ۲۰۰۰: ۲۰۴).

در طول حکومت هشام، مسئله ارمینیه و آذربایجان، بزرگ‌ترین دغدغه او بود. در (۱۰۸ ق / ۷۲۶ م) خزرها پس از حمله به اران شهر ورثان را محاصره کردند. حارث بن عمرو از طرف مسلمة به ورثان رفت و خزرها را شکست داده، تا رود ارس تعقیب کرد (خلیفه، ۱۹۶۸: ۴۹۴/۲؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۱۴۱/۵). در (۱۰۹ ق / ۷۲۷ م) مسلمة سپاهی را فراهم کرد و پس از سپری کردن زمستان در آذربایجان، با ترک‌های مهاجم جنگید و غنایم زیادی به دست آورد (ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۱۴۵ / ۵؛ ذهبی، ۱۹۸۹: ۱۹/۷). حملات خزرها به نواحی مرزی چنان

گسترش یافت که هشام دستور داد غازیان داوطلب به کمک سپاه خلافت بروند. هشام، سعید حرشی را به جنگ آنان فرستاد و او در طول مسیر خود از جزیره به قفقاز هزاران غازی را به کمک گرفت و به همراه آنها بسیاری از قلعه‌های کفار خزر را فتح کرد و غنایم زیادی از آنان گرفت (طبری، ۱۹۸۷: ۳۵/۴-۳۷؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۱۵۸/۵-۱۶۲؛ خلیفه، ۱۹۶۸: ۵۰۲/۲-۵۰۳). سال (۱۱۳ق / ۷۳۱م) هشام پس از دفع خطر خزرها، سعید حرشی را از حکومت برکنار و مجدداً برادرش مسلمه را حاکم جزیره و آذربایجان و ارمنیه کرد، اما یک سال بعد (۱۱۴ق / ۷۳۲م) مروان بن محمد را جانشین او نمود (خلیفه، ۱۹۶۸: ۵۰۵-۵۰۷؛ طبری، ۱۹۸۷: ۴۶/۴؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: همان، ۱۷۷). او با کمک سپاهی ۱۲۰ هزارنفری از غازیان داوطلب توانست خزرها را عقب براند. بر پایه روایت‌های ارمنی، مروان در شهر دیبل با آرامنه عقد پیمان بست و آشوت باگردونی^۱ را حاکم ارمنیه کرد و به کمک آرامنه بر خزرها پیروز شد (ابوالنصر، ۱۹۶۲: ۱۵۸-۱۶۲؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۱۷۸/۵-۱۷۹). مروان در طول سال‌های بعد بارها با ترک‌ها و خزرهای مهاجم جنگید. به‌عنوان مثال او در (۱۲۱ق / ۷۳۹م) قلعه بیت‌السریر^۲، نومیک^۳ و... را در ارمنیه و طبرسران^۴ تصرف کرد و شمار زیادی از غیرمسلمانان ساکن آنها را کشت و غارت کرد (ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۲۴۰/۵؛ برای آگاهی بیشتر درباره خزرها، نک: بارتولد، ۱۳۷۵: ۲۵-۴۰).

مهم‌ترین تفاوت ماهوی غزا در دوره خلافت اموی با راشدین این بود که در این دوره مسلمانان از موضع تهاجمی عقب نشستند و در موضع تدافعی قرار گرفتند. همچنین گروه تازه‌نفسی به نام خزرها وارد جنگ با مسلمانان شدند. هرچند برخی منابع اسلامی ترک و خزر را یکی گرفته‌اند؛ اما پیداست که خزرها از ترکان متفاوت بودند (رضا، ۱۳۸۰: ۱۱۰) و نقش اصلی را در جنگ با امویان به عهده داشتند. آنان موفق شدند در پیشروی خود به سمت جنوب، باب‌الابواب یا دربند را از مسلمانان بازپس بگیرند و حتی به مناطق جنوبی‌تر هم نفوذ کنند.

1. Ashot bagratuni
2. Bayt al.Sarir
3. Numik
4. Tabarsaran

مشاهده می‌شود که در دوران اموی نیز مسلمانان هیچ پیشرفتی در شمال قفقاز نداشتند و نه تنها نتوانستند فتوحات دوره خلفای راشدین را گسترش دهند، بلکه بخشی از آن‌ها را هم از دست دادند و تنها با کمک غازیان داوطلب و دشمنان سابق خود یعنی ارمنیان بود که توانستند خزرها و دیگر گروه‌های مهاجم را عقب برانند و تحت نظارت خود قرار دهند (برای آگاهی بیشتر در این باره، نک: (رضا، ۱۳۸۰: ۴۰۳-۴۱۸، ۴۲۵).

غزای قفقاز در دوران اقتدار عباسیان (۱۳۲ - ۲۸۰ق/۷۴۹ - ۸۹۳م)

خلافت عباسیان، با ورود سپاه خراسان در ۱۰ محرم ۱۳۲ق/ ۲۹ اوت ۷۴۹ به کوفه، و بیعت آنان با ابوالعباس عبدالله بن محمد، مشهور به سفاح، در ۱۷ ربیع‌الاول/ ۳ نوامبر همان سال آغاز شد (خلیفه، ۱۹۶۸: ۶۰۷/۲؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۴۰۵/۵، ۴۰۸). با سقوط امویان و جایگزینی عباسیان، جنگ‌های مرزی یا صوائف و شواتی در مرزهای روم و قفقاز هم‌چنان ادامه داشت (خلیفه، ۱۹۶۸: ۶۲۶/۲-۶۳۳؛ ابن‌عبری، ۱۹۸۶: ۸؛ بلاذری، ۲۰۰۰: ۲۰۷).

عباسیان فرمانروایان سابق مسلمان در قفقاز را برکنار کردند و دگرگونی‌های زیادی در این منطقه پدید آوردند. مهم‌ترین تحولی که در غزای قفقاز در دوره آغازین عباسی رخ داد قدرت گرفتن دوباره خزران بود. آنان که در اواخر خلافت امویان زیر نظارت اعراب بودند با بهره‌گیری از آشفتنگی‌های دستگاه خلافت در گذار از امویان به عباسیان دوباره سر برافراشتند و راه استقلال را در پیش گرفتند (رضا، ۱۳۸۰: ۴۲۵). یزید بن اسید فرمانروای عباسی اران برای حفظ قدرت اعراب در منطقه و مصون ماندن از تهاجم خزران با آنان روابط خانوادگی برقرار کرد و دختر شاه خزران را به زنی گرفت. با وجود این خزران آرام نشستند (رضا، ۱۳۸۰: ۴۲۶-۴۲۸). کمی پس از آن در سال ۱۴۷ق/ ۷۶۴م، ترکان و خزران به سپاه یزید در ارمنیه حمله کردند و شماری از مسلمانان را کشتند. منصور حرب بن عبدالله راوندی، فرمانده سپاه موصل را به جنگ آنان فرستاد؛ اما او کشته شد و حمید بن قحطبه در ۱۴۸ق/ ۷۶۵م، بر جای او نشست. پس از حمید، بکار بن مسلم عقیلی در ۱۵۳ق/ ۷۷۰م، حاکم ارمنیه شد. او نیز پس از یک‌سال‌ونیم حکومت، جای خود را به حسن بن قحطبه داد (طبری، ۱۹۸۷: ۳۳۰/۴، ۳۴۰، ۳۴۸؛ ابن‌اعثم، ۱۹۸۶: ۳۹۶/۴-۳۹۷).

هارون نیز در تداوم سیاست منصور برای دفاع از ثغور گروه‌های زیادی از اعراب را به

مرزهای ارمنیه فرستاد و در آنجا اسکان داد (یعقوبی، ۱۹۵۶: ۴۲۶/۲). او هم‌چنین برای سازمان‌دهی دقیق‌تر جنگ‌های مرزی ادارهٔ ثغور (مرزها) را از جزیره جدا و حوزهٔ اداری جداگانه‌ای به نام «ثغور و عواصم» ایجاد کرد که حاکم آن، مسئول سامان‌دهی صوائف و شواتی بود (طبری، ۱۹۸۷: ۴۴۳/۴، ۴۹۶؛ بلاذری، ۲۰۰۰: ۱۴۶؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۱۰۸/۶، ۱۴۵). هرچند کوچ دادن اعراب به ارمنیه و اران و ساکن کردن آنان در پادگان‌ها و مراکز مستحکم منطقه سیاستی هدفمند برای مقابله با خزران از سوی خلافت عباسی بود؛ اما این سیاست نیز چندان موفقیت‌آمیز نبود و خزران تا اواخر سدهٔ دوم هجری همچنان دشمن سرسخت اعراب باقی ماندند (رضا، ۴۳۲: ۱۳۸۰-۴۳۳).

با مرگ هارون و گسترش اختلافات داخلی در درون خلافت و پس از آن شورش‌های گسترده خرمدینان به رهبری بابک و نیز شورش‌های خوارج و سرکردگان محلی دیگر فرصتی برای غزاهای مرزی و جنگ‌های تابستانی و زمستانی باقی نماند و تقریباً منابع موجود خبری در این زمینه نداده‌اند.

در دوران خلافت متوکل، موج دیگری از گسیل غازیان به مرزهای خلافت برای جنگ‌های تابستانی و زمستانی آغاز شد (ابن‌جوزی، ۱۹۹۲: ۲۳۷/۱۱، ۲۴۹، ۲۵۸ و ۲۶۵؛ طبری، ۱۹۸۷: ۵/۱۰۵؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۸۱/۷). در دوره او شهر تفریس در گرجستان به آتش کشیده شد و شماری از ساکنان آن به قتل رسیدند (بلاذری، ۲۰۰۰: ۲۰۹؛ طبری، ۱۹۸۷: ۵/۹۷-۹۸؛ مسکویه، ۱۳۸۰: ۴/۳۰۰-۳۰۱).

در دوران جانشینان متوکل که اختلافات داخلی در سطح دستگاه سیاسی خلافت گسترش یافت رومیان و دیگر اقوام غیرمسلمان دوباره به مرزهای خلافت حمله کردند و مسلمانان ساکن در آن‌ها را آواره نمودند. در این زمان که دولت توان دفاع از مرز را نداشت مردم به رهبری قاریان قرآن و علمای دین در بغداد و بسیاری شهرهای دیگر شورش کردند؛ غازیان داوطلب در همه‌جا سازمان‌دهی شدند و از بغداد و فارس و بسیار ولایات دیگر به‌صورت خودجوش به مرزها رفتند (ابن‌کثیر، ۱۹۸۷: ۴/۱۱؛ مسکویه، ۱۳۸۰: ۴/۳۲۴-۳۲۵؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۷/۱۲۱) این حرکت جمعی غازیان از نظر کثرت و قدرت تا آن زمان بی‌سابقه بود. به‌این‌ترتیب در دوره نخست عباسیان (تا ۲۸۰ق/۸۹۳م) نه‌تنها غزا و جنگ

مسلمانان در مرزهای قفقاز و روسیه هیچ‌گونه موفقیتی برای آن‌ها به همراه نیاورد، بلکه آنان در برخی مرزها نیز عقب‌نشینی کردند و در سایر موارد مجبور به دفاع از متصرفات خود شدند. در باب‌الابواب، خزرها به‌شدت در برابر اعراب مسلمان ایستادند و جنگ در قفقاز به جنگ عربی-خزری تبدیل شد که بیش از یک قرن طول کشید و اعراب گرفتار رشته‌ای از شکست‌های متوالی شدند. دستبردهای مقطعی اعراب به نواحی شمالی قفقاز سودی برای آنان نداشت و نتوانستند اسلام را در آن منطقه ترویج کنند. شکست رسمی اعراب در برابر قبایل شمال قفقاز به معنای ناتوانی آنان برای ماندن در قفقاز جنوبی هم بود و به‌تدریج حکومت‌های محلی جای آنان را گرفتند.

کار به جایی رسید که برخی والیان عرب محلی هم در مرز قفقاز با ماوراء قفقاز مانند والی شروان اعلام استقلال کردند (رضا، ۱۳۸۰: ۴۴۲م). ناکامی مدام خلافت عربی در این جبهه و شکست‌های مکرر از اقوام مهاجم شمالی خلافت را ناچار کرد که از اداره مستقیم این نواحی عقب‌نشینی کند و به تأسیس سلسله‌های نیمه‌مستقل منطقه‌ای در آن‌جا رضایت دهد. خلافت امیدوار بود با به رسمیت شناختن این دولت‌ها بتواند جلوی ناکامی بیشتر را در این حوزه بگیرد.

غزای قفقاز در دوره حکومت‌های نیمه‌مستقل قفقاز / ساجیان و سلاریان و سدادیان (۲۸۰-۴۶۸ق / ۸۹۳-۱۰۷۵م)

در دوره حکومت‌های محلی ماهیت غزا در قفقاز دگرگون شد و نقش خلافت و بعد دینی آن کم‌رنگ گردید. امارت‌های محلی بیشتر مشغول تثبیت قدرت خود و جنگ با یکدیگر و ارمنیان و رومیان بودند و کمتر دغدغه شمال قفقاز را داشتند. به نظر می‌رسد ورود اسلام به نواحی جنوبی داغستان و هم‌مرز با قفقاز بیشتر به سبب تصوف و منافع دهقانان محلی بود و غزا نقش چندانی نداشت. افزون بر این با قدرت‌گیری و اتحاد روس‌ها از شدت حملات خزرها هم کاسته شد و روس‌ها به یکی از مهم‌ترین گروه‌های قومی درگیر با مسلمانان و موضوع غزا تبدیل شدند. نفوذ روس‌ها در منطقه به جایی رسید که حتی در دعوای داخلی فرمانروایان محلی هم مداخله می‌کردند و از یکی از آن‌ها به نفع خود حمایت می‌نمودند (رضا، ۱۳۸۰: ۴۷۹-۴۸۰).

نخستین حکومتی که با تضعیف نهاد خلافت در بغداد در قلمرو آذربایجان، ارمنیه و اران شکل گرفت، حکومت ساجیان بود. ساجیان منسوب به بنیان‌گذار حکومت این خاندان، ابوالساج دیوداد پسر دیودست بودند. ابوالساج از یاران افشین فرزند خیزر بن کاوس و به قولی از خویشان او بود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۸۰-۱۸۱؛ خطیبی، ۱۳۷۲: ۵/۵۱۰). تاریخ زندگی سیاسی ابوالساج با افشین آغاز می‌شود. از آنجاکه افشین در دوره مأمون (۱۹۸-۲۱۸ق/۸۱۳-۸۳۳م) مسلمان شد، به احتمال زیاد ابوالساج هم در این زمان یا کمی پس از آن مسلمان شده است. نخستین فرد از این نومسلمانان سغدی که در سال ۲۸۰ق امارت مستقلی در آذربایجان و اران به مرکزیت مراغه تشکیل داد، محمد بن ابی‌الساج بود. از قضا موافقت اولیه خلیفه عباسی با تشکیل چنین امارتی غیر از ضعف دستگاه خلافت یک علت مهم دیگر هم داشت و آن دفاع از مرزهای قفقاز در برابر مهاجمان غیرمسلمان بود که دیگر از عهده والیان عرب که منسوب مستقیم خلافت بودند، بر نمی‌آمد (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۳۴۰/۲). محمد در سال ۲۸۲ق/۸۹۵م به بردعه و دوین حمله برد و آن‌ها را تسخیر کرد. چندی بعد نخجوان و مناطق اطراف آن را هم گرفت (مادلونگ، ۴: ۱۳۸۰/۱۹۸-۱۹۹). محمد که اینک دارای قلمروی بزرگ و قدرتی قابل‌توجه به شمار می‌رفت از پرداخت خراج به خلیفه خودداری کرد و پس از آن با ضرب سکه در بردعه (۲۸۴ق/۸۹۷م)، با عنوان افشین (لقب پادشاهان سنتی اشروسنه) آشکارا دعوی استقلال کرد (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۳۰۴/۲-۳۰۵؛ مادلونگ، ۱۳۸۰: ۱۹۹/۴). محمد در سال ۲۸۶ق/۸۹۹م به قلمرو آشوت، فرمانروای گرجیان یورش برد و تفلیس را به دست آورد (همان، همانجا). کمی پس از این، وبا آذربایجان را فرا گرفت و در جریان آن محمد بن ابی‌الساج هم در ربیع‌الاول سال ۲۸۸/مارس ۹۰۱ درگذشت (طبری، ۱۹۸۷: ۲۰۵/۸؛ ابن‌خلکان، ۱۹۸۵: ۲۵۰/۲).

یوسف از سال ۲۸۲ تا ۲۸۸ق/۸۹۵ تا ۹۰۱م که برادرش محمد فوت کرد، در کنار او بود. پس از مرگ محمد، زیر بار حکومت برادرزاده‌اش نرفت و حکومت را شخصاً از شعبان ۲۸۸ق/ اوت ۹۰۱ به دست گرفت. او برای تسلط بیشتر بر مرزهای شمالی، مراغه مرکز ساجیان را رها کرد و پایتختش را به اردبیل انتقال داد (حدود/عالم، ۱۳۷۲: ۴۱۶؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۳۳۵/۲). یوسف از سمیات حاکم آرامنه دعوت به اطاعت کرد و چون نپذیرفت، در سال ۲۹۰ق/۹۰۳م به قلمروش حمله برد و او را شکست داد. یوسف پس از شکست دادن

سپاه سمبات، فرمانروای ارمنیه در سال ۳۹۶ق/۹۰۹۰م در شمال ایروان، به تفلیس حمله برد و آن‌جا را هم تصرف کرد. دریند هم از حملات یوسف مصون نماند و او موفق شد آن‌جا را تصرف و سلسله محلی هاشمیان رامنقرض کند. یوسف به دنبال آن ارمنیه را در معرض حملات مداوم قرار داد تا سرانجام سمبات را دستگیر و زندانی کرد و پس از یک سال اسارت در سال ۳۰۱ق/۹۱۴م کشت (مادلونگ، ۴: ۱۳۸۰/۱۹۹-۲۰۰؛ Madelung, 1975: III/720). حملات یوسف به قلمرو ارامنه و گرجی‌ها باعث افزایش قدرت و ثروت او شد. او از مردم آن‌جا همانند کفار جزیه و خراج می‌گرفت و اموالشان را به غارت می‌برد و برای جلب نظر خلافت، به تناوب بخشی از این اموال را به بغداد می‌فرستاد (ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۳۴۳/۲، ۳۴۸؛ ابن‌جوزی، ۱۹۹۲: ۴۲۸/۷).

از بررسی روایات منابع اسلامی، ارمنی و گرجی چنین برمی‌آید که در دوره ساجیان نیز هیچ‌گونه توسعه سرزمینی و فتوحات جدید در مرزهای شمالی رخ نداد و محمد و یوسف بن ابی‌الساج تنها به جنگ با ارمنیان و گرجیان و فرمانروایان محلی منطقه پرداختند که پیش از این در درون جغرافیای اسلامی قرار گرفته بودند.

با مرگ یوسف در سال ۳۱۵ق/۹۲۷م و انقراض نهایی دولت ساجیان در سال ۳۲۳ق/۹۳۵م دیسم کردی از فرمانروایان رودی، بر متصرفات ساجیان در آذربایجان، اران و ارمنیه مسلط شد (مسعودی، ۱۹۸۶: ۱۲۰/۳؛ مادلونگ، ۴: ۱۳۸۰ / ۲۰۱). در دوره او نه‌تنها گزارشی از جنگ با غیرمسلمانان قفقاز در منابع نیامده است، بلکه برعکس منابع از روابط خوب او و کردهای همراهش با ارامنه یاد کرده و حکمرانان ارمنیه هم بارها پذیرای دیسم بوده‌اند (مسکویه، ۱۳۸۰: ۶۴/۶؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۳۸۷/۸؛ منجم‌باشی، بی‌تا: ۴۹۳/۴). دوره کوتاه آرامش در مرزهای قفقاز اندکی بعد با پیروزی سلاریان دیلمی و حذف دیسم کردی خاتمه یافت. سلاریان (سالاریان)، کنگریان (لنکریان)، مسافریان و غیره، نام‌های مختلف سلسله‌ای است که در طول سده‌های ۴ و ۵ق بر بخش‌هایی از دیلمان، قزوین و زنجان و برای مدت کوتاهی هم بر آذربایجان، ارمنیه و اران حکومت کردند (Madelung, 1975: 224). بنیان‌گذار سلاریان طارم، محمد بن مسافر بود (رافعی، ۱۳۷۶: ۴۲/۱). با وجود این کسی که با شکست دیسم آذربایجان و اران را به قلمرو سلاریان اضافه نمود، فرزند محمد یعنی

مرزبان بود (مسکویه، ۱۳۸۰: ۶۴/۶؛ منجم‌باشی، بی‌تا: ۴۹۳/۴). در دوره سلاریان روس‌ها نیز به فهرست اقوام مرزی که مشمول جهاد یا غزا می‌شدند، اضافه شدند. آنان در سال ۳۳۲ق/۹۴۳م به بردعه حمله‌ور شدند. حاکم منصوب مرزبان بن محمد در این شهر با سپاه کرد و دیلمی‌اش و نیز ۵۰۰۰ نفر از غازیان داوطلب به جنگ آن‌ها رفت. سپاهیان مسلمان شکست خوردند. روس‌ها، فراریان را تا داخل شهر بردعه تعقیب کردند و وارد شهر شدند و ساکنان آن را قتل‌عام کردند (مسکویه، ۱۳۸۰: ۹۴/۶؛ مقدسی، ۱۹۶۲: ۶۶/۴-۶۷). به دنبال انتشار این خبر، مجاهدان و غازیان داوطلب از هر سوی جهان اسلام نزد مرزبان گرد آمدند و به جنگ روس‌ها رفتند؛ اما باز هم شکست خوردند. روس‌ها سرانجام به سبب ابتلا به وبا سوار کشتی‌هایشان شدند و به سرزمین خود بازگشتند (مسکویه، ۱۳۸۰: ۹۷/۶-۹۸).

پس از ناکامی اعراب و سپس ساجیان سغدی در برابر مهاجمان شمالی این بار دیلمیان مسلمان شیعی نتوانستند نه تنها کمترین پیروزی در جبهه شمال و در برابر روس‌ها به دست بیاورند که از آنان هم شکست خوردند و اگر بخت، یارشان نبود و روس‌ها گرفتار وبا نمی‌شدند شاید بخشی از متصرفات اسلامی در این منطقه هم از دست می‌رفت و در اختیار روس‌ها قرار می‌گرفت (برای آگاهی بیشتر در این باره، نک: جمالزاده ۱۳۸۴: ۲۰-۴۲).

پس از اعراب و سغدی‌ها و دیلمیان حال نوبت شدادیان کرد (۳۴۶-۴۶۸ق/ ۹۵۷-۱۰۷۵م) بود که به‌عنوان فرمانروایان قفقاز بخت خود را برای جهاد و غزا با گروه‌هایی که در ادبیات دینی کافر نامیده می‌شدند و توسعه قلمرو در شمال بیازمایند. محمد بن شداد در فاصله سال‌های ۳۴۰-۳۴۶ق ۴۶۲-۴۶۸م با بیرون کردن سلاریان دیلمی از شهر دوین دولت شدادی را بنیان نهاد. فرزندان او نیز توانستند قدرت شدادیان را تا گنجه توسعه دهند و آن‌جا را به‌عنوان پایتخت این دولت برگزینند (منجم‌باشی، بی‌تا: ۴۹۹/۴). یکی از اتفاقات مهمی که در حوزه جهاد (غزا) با غیرمسلمانان در دوره شدادیان رخ داد ورود ابخازها به موضوع جهاد و غزا بود که در منابع کافر نامیده می‌شدند (قطران، ۱۳۳۳: ۳۴۱). در سال ۴۱۷ق صاحب مجار (حاکم ابخاز)، شهر سیمکوه (شمکور) را برای مدتی محاصره کرد. فضل بن محمد شدادی فرمانروای شدادیان به جنگ او رفت و شکستش داد و ده‌هزار نفر از سپاهیان را هم کشت. حاکم ابخاز هم بدون هیچ نتیجه‌ای به سرزمینش برگشت

(منجم‌باشی، بی‌تا: ۵۰۱/۴)؛ چندی بعد گرجی‌ها او و سپاهیان‌ش را تعقیب کردند و حدود ده‌هزار نفر از اکراد و غازیان را کشتند و اموالشان را غارت کردند (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۲۳۲/۹؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۴۰۹/۹). در دوره لشکری، فرمانروای بعدی شدادیان نیز به قول قطران جنگ با «کفار ارمن و ابخاز» ادامه داشت و لشکری موفق شد با شکست آنان انتقام فضل را بگیرد (قطران، ۱۳۳۳: ۳۳۹-۳۴۰). غزا و جنگ غازیان با کفار در دوره ابوالاسوار شاپور شدادی بیش از دیگر فرمانروایان این سلسله گسترش یافت. منجم‌باشی، او را «امیر مجاهد ابوالاسوار شاور بن فضل غازی» می‌نامد (منجم‌باشی، بی‌تا: ۵۰۲/۴). شهرت شاپور به‌عنوان پادشاه غازی به اقصی نقاط دنیای اسلام رسید و غازیان داوطلب از همه‌جا رو به‌سوی او نهادند. تبلور این وضعیت را می‌توان در نوشته‌های عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس^۱، دید که سال‌ها در دربار این پادشاه در گنجه بوده است. او در این باره خطاب به پسرش می‌نویسد:

«بدان ای پسر که من به روزگار امیر بالاسوار غازی شاپور بن الفضل رحمه‌الله، آن سال که از حج باز آمدم به غزا رفتم به گنجه که غزاء هندوستان بسیار کرده بودم، خواستم که غزای روم کرده شود...» (عنصرالمعالی کیکاووس، ۱۳۱۲: ۲۸). ابوالاسوار هرچند با خواهر داوید بی‌خاک، حاکم ارمنی باگراتید، ازدواج کرد و حتی برای فرزند خود هم نام ارمنی آشوت را برگزید (Minorsky, 1953: ibid)، اما در سال‌های ۴۳۰-۴۳۱ق/۱۰۳۹-۱۰۴۰م به قلمرو برادرزنش حمله کرد. داوید این اقدام او را ناشی از تعصبات مذهبی قلمداد کرد و در میان مسیحیان منطقه شایع کرد که ابوالاسوار کلیساها را ویران و مسیحیان را به‌زور مسلمان می‌کند. او از مسیحیان خواست که همراه کشیش‌ها و انجیل‌های خود برای دفاع از مذهب عیسی با مسلمانان جهاد کنند و با تحریک احساسات مذهبی موفق شد سپاه بزرگی جمع‌آوری کند. داوید ابوالاسوار را از تشریر^۲ بیرون کرد، اما نتوانست دیگر قلعه‌هایی را که او تصرف کرده بود، بازپس بگیرد (کسروی، ۱۳۷۹: ۲۴۹؛ Minorsky, 1953: ibid, 51-52). کشمکش‌های ابوالاسوار با ارمنیان مسیحی سبب شد تا رومیان هم در حمایت از ارمنیان با او وارد جنگ شوند. کنستانتین مونوماخوس، امپراتور روم در سال ۴۳۶ق/۱۰۴۵م به بهانه

۱. نویسنده قابوس‌نامه

تصرف شهر آنی توسط ابوالاسوار با سپاهی بزرگ مرکب از آرامنه و گرجیان به دوین حمله کرد. ابوالاسوار بندهای آب اطراف شهر را گشود و سیل به راه انداخت. تیراندازان او هم از هر دو طرف به سپاه روم تیراندازی کردند و آنها را شکست دادند (Minorsky, 1953: 242; Madelung, 1975: 52-53; ibid). امپراتور که انتظار چنین شکستی را نداشت، سرداران سپاه را برکنار کرد و فرماندهان جدیدی برگزید و به جنگ ابوالاسوار فرستاد. این سپاه موفق شد چند قلعه را تصرف و شماری از مسلمانان را دستگیر کند، اما هرگز نتوانست آنی را باز پس گیرد. ابوالاسوار نیز به انتقام این کار چند کلیسا را ویران و اموال مسیحیان را غارت کرد. سرانجام به علت شورش که در سال ۱۰۴۷م/۴۳۹ق در قسطنطنیه رخ داد، فرماندهان رومی جنگ را رها کردند و با ابوالاسوار صلح کردند (Minorsky, 1953: ibid, 53-54). مشاهده می‌شود که شدادیان کرد نیز هرگز نتوانستند چیزی بر متصرفات اسلامی در حوزه قفقاز بیفزایند و جنگ‌های آنها با روس‌ها و خزرها و گرجی‌ها و ابخازها تنها جنبه تدافعی داشت. افزون بر این رومیان با قاطعیت از ارمنیان و گرجیان مسیحی در قفقاز جنوبی حمایت کردند و برخی متصرفات سابق مسلمانان در این منطقه را هم بازپس گرفتند.

غزای قفقاز در دوره سلجوقیان

سلجوقیان که عهده‌دار سومین مرحله غزا در مرزهای قفقاز شمالی شدند، پس از تصرف ایران مرکزی به تدریج راهی آذربایجان شدند و به مرزهای روم و قفقاز شمالی نزدیک گشتند. فرمانده مشهور طغرل بیگ در این حوزه قتل‌میش بود. قتل‌میش هر چند در برابر رومی‌ها پیروزی‌های زیادی به دست آورد و آنها را از مرزهای آناتولی شرقی عقب راند (Honigmann, 1970: 178)، اما در جبهه قفقاز چندان موفق نبود و تنها توانست با حمله به گنجه، شدادیان را به اطاعت و خواندن خطبه به نام طغرل وادار کند (عظیمی، ۱۹۸۴: ۳۳۸-۳۳۹). طغرل بیگ در آغاز سال ۴۴۶ق/۱۰۵۴م با سپاهی بزرگ وارد آناتولی شرقی شد و یکی از شاخه‌های سپاه را به قفقاز فرستاد؛ اما به سبب فرا رسیدن زمستان عقب‌نشینی کرد (ابن‌عبری، ۱۹۸۶: ۳۰۶/۱؛ Honigmann, 1970: 179-180) و به این ترتیب تلاش طغرل هم برای فتوحات در جبهه قفقاز ناکام ماند. البارسلان (۴۵۵-۴۶۵ق/۱۰۶۳-۱۰۷۲م) پس از تحکیم قدرت خود در ربیع‌الاول ۴۵۶/ فوریه ۱۰۶۴م با سپاهی بزرگ از ری

به‌سوی قفقاز حرکت کرد. سلطان پس از ورود به نخجوان بی‌درنگ به‌سوی گرجستان رفت. بسیاری از غازیان و اهل ایمان نیز او را در این سفر جنگی همراهی کردند. او در سر راه خودشاهزاده‌نشین ارمنی لوری^۱ را در اران ناچار به اطاعت کرد و قلعه‌های زیادی را در مسیر شوشات^۲، پاناسکرت^۳ و تریالت^۴ تصرف کرد. سلطان پس از آن با باگرات چهارم (بقرات) پادشاه گرجی و گتورگ، پادشاه ارمنستان صلح کرد و گرجیان و ارمنیان را وابسته سلجوقیان نمود (ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۳۷/۱۰-۴۳، نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۴؛ Honigmann, 1970: 184; Köymen, 1979: 14-15); کاشانی و به تبع از او بنداری بقرات فرزند گتورگی را پادشاه ابخاز خوانده است که با آلبارسلان صلح کرد و دخترش را به عقد او درآورد (کاشانی، ۱۹۷۴: ۳۰؛ بنداری، ۱۹۸۰: ۳۳). روایت جنگ‌های آلبارسلان در گرجستان بیش از هر منبع اسلامی دیگری در *زبده‌التواریخ* حسینی آمده است. این نویسنده عصر سلجوقی به این جنگ‌ها ماهیت دینی و جهاد با کفار داده است و می‌نویسد که چون به آلبارسلان خبر دادند که گرجستان «عرصه گمراهی و جایگاه کفر و سرکشی» گشته است به آن دیار رفت. او شهرهای سپیدشهر^۵ و اغاک‌لال^۶ را تصرف کرد. مردم اغاک‌لال مقاومت کردند و آلبارسلان «به درگاه خدا زاری و خاکساری کرد و نماز گذارد». پس از آن با «لشکر اسلام» به گرجیان حمله کرد و «زمین از پلیدی ایشان پاک ساخت» و شهر را به همراه کسانی که هنوز مقاومت می‌کردند سوزاند و مدافعان «سوختند و خاکستر شدند... سپاهیان اسلام نیز غنایمی یافتند بیرون از حد و شمار». به دنبال آن پادشاه گرجیان از آلبارسلان درخواست صلح کرد و سلطان هم از او خواست که «یا به دین اسلام درآید و یا جزیه دهد که او جزیه را پذیرا شد» (حسینی، ۱۹۳۳: ۳۵-۳۸). هرچند نویسنده *تاریخ آل سلجوق* در آناتولی می‌نویسد که البارسلان «در مدت چهار ماه هفت پاره شهر و بیست پاره قلعه محکم را به اسلام آورد» (*تاریخ آل سلجوق*، ۱۳۷۷: ۴۹) و سبط بن جوزی هم از پیشروی او در مناطقی از بلاد خزر حرف می‌زند که دست کسی به آن نرسیده بود (سبط بن جوزی ۲۰۱۳: ۱۹/

1. Lori
2. ŞavŞat
3. Panaskert
4. Trialet
5. Sepid shahr
6. Aghk lal

۱۶۷)؛ اما همه این نواحی در ارمینیه و بخشی از گرجستان بودند که در دوره خلفا فتح شده بودند و به این ترتیب او هم نتوانست متصرفات خود را به نواحی شمالی تر گسترش دهد و در همان محدوده فتوحات قبلی مسلمانان باقی ماند. به نوشته منابع، در سال ۴۵۷ق/۱۰۶۵م آن‌ها از دروازه آلان گذشتند و به سرزمین شکی و خزران (جرزان) رسیدند و به همراه کافران شکی وارد سرزمین اران شدند و آن‌جا را غارت کردند. آنان در اطراف شمکور حدود دویست نفر از غازیان داوطلب را کشتند و به دروازه گنجه حمله بردند و هرکس را که در روستاهای اطراف آن یافتند کشتند. آنان سپس به بردعه رفتند و سه شبانه‌روز روستاهای اطراف آن را غارت کردند. سپس به خانقین در نزدیک رود ارس رسیدند و با تعداد زیادی اسیر از اران خارج شدند (منجم‌باشی، بی‌تا: ۵۰۲/۴).

ویرانی‌هایی که آلان‌های شمالی، در پائیز سال ۴۵۷ق/۱۰۶۵م در اران به بار آورده بودند، سبب حمله مجدد سلطان البارسلان به گرجستان شد. به نوشته حسینی حمله بقراط شاه ابخاز به بردعه محرک سلطان برای حرکت به سوی گرجستان بود (حسینی، ۱۹۳۳: ۴۳). اردوی سلجوقی در محرم ۴۶۰/ نوامبر ۱۰۶۷، وارد اران شد. فضل (فضلون) پسر ابوالاسوار حکمران شدادیان و فریبرز پسر سالار (سالار) حکمران شروان، به حضور سلطان آمدند و اظهار اطاعت کردند. فضلون پس از قبول اطاعت سلطان هدایای زیادی به نظام‌الملک داد و در مقام خود ابقا شد و به همراه سلطان از راه گنجه و با عبور از ارس، وارد گرجستان شد، و به اخستان حکمران منطقه شکی حمله کرد. به دنبال قبول اسلام از طرف اخستان و آمدنش به حضور سلطان و اظهار اطاعت، صلح برقرار شد. سلطان تخت حکمرانی را به او بازگرداند و برای تعلیم آداب و رسوم اسلام در قلمرو او، فقیهی فرستاد. پس از آن به سرزمین گرجی‌ها حرکت کرد. تقلیس را به تصرف درآورد، و باگرات پادشاه گرجیان دوباره اظهار اطاعت کرد. سلطان با خواهرزاده باگرات (بقراط) ازدواج کرد، اما چندی بعد او را طلاق داد و به عقد فضلون درآمد (حسینی، ۱۹۳۳: ۴۳-۴۶؛ سبط بن جوزی، ۲۰۱۳: ۱۹/۱۹۸-۱۹۹). چون زمستان فرارسید، برف سنگینی بارید و بسیاری از چادرها و سپاهیان و چهارپایان تلف شدند. در این میان خبر فوت حکمران قراخانی و نابسامانی امور ماوراءالنهر سبب شد که سلطان به لشکرکشی پایان دهد. او سپس از طریق گنجه و بردعه، از رود ارس گذشت و به طرف خراسان حرکت کرد (حسینی، ۱۹۳۳: ۴۳-۴۶؛ سبط بن جوزی، ۲۰۱۳: ۱۹/۱۹۸-۱۹۹).

Brosset, 2003: 290-292; Köymen, 1979: 21-؛ ۱۴۸-۱۴۷ / ۱۴ : ۱۳۳۳، قطران، ۱۹۹۹: 22).

آلبارسلان به مرزهای گرجستان با روم نیز لشکرکشی کرد. او پس از صلح با پادشاه ابخاز قارص و آنی را تصرف کرد (حسینی، ۱۹۳۳: ۳۸-۴۰). مقارن پیشرفت‌های سلجوقیان در قفقاز امپراتور روم، رومانوس دیوجانس احساس کرد که سلجوقیان پس از آن به سرعت بر آناتولی مستولی خواهند شد. او برای پیشگیری از این اتفاق، سپاهی بزرگ از رومی و گرجی و ارمنی و خزری و روسی و فرنگی گرد آورد (کاشانی، ۱۹۷۴: ۳۸) و در ۱۳ مارس ۱۰۷۱ / ۲ جمادی الثانی ۴۶۳ از قسطنطنیه حرکت کرد و در ارزروم اردو زد. آلبارسلان نیز قبایل و عشایر مختلف را به جهاد فراخواند و با لشکری بزرگ به سوی ملازگرد رفت. دو لشکر در ۲۷ ذی‌قعدة ۴۶۳ / ۲۶ اوت ۱۰۷۱ م، در وادی ملازگرد رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. در نتیجه جنگ، اردوی بیزانس شکست خورد و امپراتور رومانوس دیوجانس با تعدادی از فرماندهان قوای بیزانس به اسارت درآمد. آلبارسلان امپراتور را عفو کرد و پس از انعقاد قرارداد صلح، او را به قسطنطنیه برگرداند (حسینی، ۱۹۳۳: ۴۶-۵۳؛ کاشانی، ۱۹۷۴: ۳۸-۴۲؛ نیشابوری، ۱۹۳۳: ۲۵-۲۷؛ راوندی، ۱۳۶۴: ۱۱۹، Köymen, 1979: 37, Ostrogorsky, 1981: 319).

این پیروزی راه را برای فتوحات بعدی سلجوقیان در آناتولی و سرانجام تصرف قسطنطنیه در دوره وارثان آنان (عثمانیان) فراهم کرد. با وجود این، سلجوقیان حتی پس از پیروزی درخشان ملازگرد در برابر روم نتوانستند نظیر آن را در شمال قفقاز به دست آورند و متصرفات خود را به سمت روسیه گسترش دهند و حتی ناچار به صلح با شاهزادگان گرجی شدند. سلطان ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵ ق/۱۰۷۳-۱۰۹۲ م) جانشین آلبارسلان نیز در طول حکومت بیست‌ساله خود، با وجود پیروزی در بسیاری از جبهه‌ها، در قفقاز شمالی چیزی بر متصرفات پدرش نیفزود و به صلح با شاهان گرجی و ارمنی و تعهد آنان به اطاعت رضایت داد. برای نمونه گفته شده است که او پس از فتوحات خود در روم ۵۰ منبر و مسجد جدید در آن‌ها افتتاح کرد (کاشانی، ۱۹۷۴: ۵۲؛ بنداری، ۱۹۸۰: ۵۷)؛ درحالی‌که چنین اتفاقاتی هرگز در مرزهای روسیه و شمال قفقاز رخ نداد و به نوشته نویسنده تاریخ آل سلجوقی در

آناتولی ملک‌شاه هنگامی که در سال ۴۶۸ق/ ۱۰۷۶م به اران رفت « بلاد اران و شروان و دربند و تفلیس را به طاعت درآورد» (تاریخ آل سلجوق، ۱۳۷۷: ۵۳)؛ مناطقی که از همان آغاز فتوحات هم به تصرف مسلمانان درآمد بودند. یک سند مهم که نشان می‌دهد سلجوقیان هم نتوانستند مرزهای دنیای اسلام را در حوزه قفقاز به سمت شمال گسترش دهند سخن سبط ابن‌جوزی است که «نخجوان را آخر ثغور اسلام» می‌نامد (سبط بن جوزی، ۲۰۱۳: ۱۶۶/۱۹). روشن است که نخجوان در دوره خلفای راشدین فتح شده بود. در دوره ملک‌شاه شدادیان گنجه منقرض شدند و ساوتگین ترک فرمانروای قفقاز شد و ترکمانان در این منطقه پراکنده شدند (منجم‌باشی، بی‌تا، ۵۰۳/۴؛ Brosset, 2003: 308-309؛ Kafesoğlu, 1953: 113-115)؛ اما آن‌ها هم نتوانستند تغییری در مرزهای شمالی ایجاد کنند. به این ترتیب اسلام هرگز در دوره سلجوقیان به ماوراء قفقاز نرسید و این موضوع برای دوره‌های بعد باقی ماند

نتیجه‌گیری

غزا، جهاد یا جنگ مقدس مفهومی دینی است که از زمان پیامبر اسلام رایج شد. در دوره خلفای راشدین در ذیل همین مفهوم، جغرافیای ساسانی و بخشی از قلمرو امپراتوری روم فتح شد. فرماندهان خلفا در این دوره در حوزه قفقاز تقریباً تمام قلمرو ایران در دوره ساسانی را در این منطقه تصرف کردند و از سویی به گرجستان و از سویی دیگر به دربند رسیدند. پس از آن جهاد یا غزا در مرزهای قفقاز در سه مرحله عربی (اموی - عباسی)، حکومت‌های محلی (ساجی/ دیلمی/ کردی) و سلجوقی صورت گرفت. در مرحله نخست، جنگ‌های مقدس بیشتر با رومی‌ها، ارمنیان و خزرها (ترکان) بود. در مرحله دوم، نومسلمانان سغدی و دیلمی به‌جای اعراب مسلمان به نام مجاهد و غازی وارد میدان شدند و افزون بر این سه گروه، با روس‌ها هم جنگ درگرفت و در مرحله سوم با ابخازها و آلان‌ها و گرجیان و چرکس‌ها نیز با عنوان کفار جنگ‌های زیادی انجام شد. با وجود این، در این سه دوره، مسلمانان هیچ‌وقت نتوانستند بر دامنه متصرفات اولیه خلفای راشدین در قفقاز بیفزایند و بالاتر از آن در موضع دفاعی قرار گرفتند. حتی سلجوقیان نیز که در دوران آغازین قدرت خود (دوران طغرل، آلب‌ارسلان و ملک‌شاه) در همه جبهه‌ها پیروز شدند و حتی رومیان را

شکست دادند در قفقاز شمالی به پیروزی چندان دست نیافتند و آنان نیز نتوانستند چیزی بر متصرفات قبلی بیفزایند.

در پاسخ به این پرسش که علت این پدیده چه بود و چرا آنان در برابر مسلمانان و اسلام مقاومت کردند و هرگز تسلیم نشدند، فرضیه‌های متعددی مطرح شد؛ اما به نظر می‌رسد علت‌العلل عدم پیشروی مسلمانان، پیروی از سیاست ساسانیان در پرهیز از رویارویی با قبایل بدوی مناطق صعب‌العبور و کوهستانی شمال قفقاز بود. آنان ترجیح می‌دادند که در پشت سدها و دیوارهای محکم ساسانیان در دریند و گرجستان متمرکز شوند. افزون بر این از آنجاکه در قرآن به جنگ‌های ایران و روم اشاره شده و مسلمانان با این دو دولت آشنا بودند، شاید مأموریتی بیشتر از تصرف قلمرو این دو را برای خود تعریف نکرده بودند. مشاهده جغرافیای عزا و جهاد و فتوحات آنان نیز نشان می‌دهد که در این ۴ قرن سرزمینی فراتر از این محدوده را تصرف نکردند. یکی از مهم‌ترین پیامدهای ناخواسته توقف غزا در پشت دروازه‌های داغستان و گرجستان، فرصت دادن به روس‌ها برای پیشروی در جنوب بود؛ درحالی‌که با پیروزی‌های پی‌درپی در مرز روم و شکست این دولت در جنگ ملازگرد، زمینه برای انقراض بیزانس و تصرف امپراتوری روم فراهم شد. نگارنده بر این باور است که اگر سلجوقیان چنین کاری را هم در جبهه قفقاز شمالی می‌کردند، روسیه بعدی با آن قدرت و وسعت شکل نمی‌گرفت و حرکت به سمت جنوب آن هم رخ نمی‌داد.

منابع

کتابها

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۹۷۹)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر.
- ابن اعثم، ابومحمد احمد (۱۹۸۶)، *الفتوح*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن جوزی، عبدالرحمان (۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م)، *المنتظم*، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن حوقل، محمد (۱۹۳۸)، *صوره الارض*، به کوشش کرامرس، لیدن، بریل.
- ابن خردادبه، عبیدالله (۱۸۸۹)، *المسالك والممالک*، به کوشش دخویه، لیدن، بریل.
- ابن خلکان، احمد (۱۳۶۴ش / ۱۹۸۵م)، *وفیات الاعیان*، به کوشش احسان عباس، قم، منشورات رضی.
- ابن عبری، غریغوریوس (۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶)، *تاریخ الزمان*، ترجمه اسحاق ارمله، بیروت، دارالمشرق.
- ابن عساکر، علی (۱۴۱۵ق / ۱۹۹۵م)، *تاریخ دمشق*، تحقیق عمرو بن غرامه العمری، بیروت، بی نا.
- *اسلام و مسلمانان در آسیای مرکزی و قفقاز: گزیده مقالاتی به زبان انگلیسی* (۱۳۷۱)، تهران، وزارت خارجه.
- اصطخری، ابراهیم (۱۹۷۲)، *مسالك الممالک*، به کوشش دخویه، لیدن، بریل.
- امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۱)، *جغرافیای کامل قفقاز*، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۷۵)، *جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام*، ترجمه لیلا ربن شه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بخیت، رجب محمود (۲۰۱۰)، *الفتح الاسلامی لبلاد القوقاز*، کفر شیخ، العلم و الایمان.
- بلاذری، ابوالحسن (۲۰۰۰)، *فتوح البلدان*، بیروت، بی نا.

- بنداری، فتح بن علی (۱۹۸۰)، *زبده‌النصره و نخبه‌العصره (تاریخ دوله آل سلجوق)*، بیروت، دارالآفاق الجدیده.
- *تاریخ آل سلجوق در آناتولی* (۱۳۷۷)، مؤلف ناشناخته، به کوشش نادره جلالی، تهران، میراث مکتوب.
- جمال زاده، محمدعلی (۱۳۸۴)، *تاریخ روابط روس و ایران*، به کوشش علی دهباشی، تهران، سخن.
- *حدود العالم* (۱۳۷۲)، ترجمه مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران، دانشگاه الزهرا.
- حسینی، علی (۱۹۳۳)، *اخبار الدوله السلجوقیه (زبده‌التواریخ)*، به کوشش محمد اقبال، لاهور، نشریات کلیه فنجاب.
- خلیفه بن خیاط (۱۹۶۸)، *تاریخ خلیفه بن خیاط*، دمشق، وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- دیاب، صابر محمد (۱۴۰۴/ق ۱۹۸۴م)، *المسلمون و جهادهم ضد الروم*، قاهره، خرطوم.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد (۱۹۸۹)، *تاریخ الاسلام*، بیروت، دارالکتب العربی.
- رافعی قزوینی، عبدالکریم (۱۳۷۶)، *التدوین فی اخبار قزوین*، قم، نشر عطارد.
- راوندی، محمد (۱۳۶۴) *راحه‌الصدر و آیه‌السرور*، تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۰)، *اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول*، تهران، وزارت امور خارجه.
- همو (۱۳۶۰)، *آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)*، تهران، ایران زمین.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳)، *تاریخ مردم ایران*، تهران، امیرکبیر.
- سبط ابن جوزی (۲۰۱۳)، *مرآة‌الزمان فی تواریخ الاعیان*، ج ۱۹، دمشق، الرسالة العالمیه.
- سید، ادیب (۱۹۷۲)، *ارمینییه فی التاریخ العربی*، حلب، المطبعة الحدیثه.
- طبری، ابن جریر (۱۹۸۷)، *تاریخ الطبری*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طقوس، محمد سهیل (۱۹۹۸)، *تاریخ الدوله الامویه*، دمشق، دارالنفاثس.

- عظیمی، محمد (۱۹۸۴)، *تاریخ حلب*، دمشق، بی‌نا.
- علی بابایی درمنی، علی (۱۳۹۸)، *تبارشناسی فرمانروایان قفقاز در دوران باستان*، کرمان، هزار.
- عنصرالمعالی کیکاووس (۱۳۱۲)، *قابوس‌نامه*، به کوشش سعید نفیسی، تهران، بی‌نا.
- قدامه بن جعفر (۱۹۷۹)، *الخراج و صناعه‌الکتاب*، به کوشش محمدحسین زبیدی، بغداد، دارالرشید.
- قطران تبریزی، (۱۳۳۳)، *دیوان*، تبریز، شفق.
- غنیمی، عبدالفتاح (۱۹۹۶)، *الاسلام و المسلمون فی جمهوریات آسیاالوسطی؛ الاتحاد السوفیتی سابقاً*، قاهره، دارالامین.
- کاشانی، انوشروان (۱۹۷۴)، *تاریخ دوله آل سلجوق*، به کوشش محمد عزوی، قاهره، با کمک بنیاد فرهنگ ایران.
- کسروی احمد (۱۳۷۹)، *شهریاران گمنام*، تهران، امیرکبیر.
- گالیچیان، روبن (۱۳۹۴)، *برخورد تواریخ در جنوب قفقاز*، تهران، ثالث.
- گردیزی، عبدالحی (۱۳۶۳)، *زین الاخبار*، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- مادلونگ (۱۳۸۰)، «سلسله‌های کوچک شمال ایران»، *تاریخ ایران از آمدن اسلام تا عصر سلجوقیان (کمبریج)*، به کوشش ر. ن فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- مسعودی، علی (۱۹۸۶)، *مروج الذهب*، به کوشش مفید محمد قمیحه، بیروت، دارالمکتبه الحیاه
- مسکویه، ابوعلی (۱۳۸۰)، *تجارب الامم*، تهران، سروش.
- مقدسی، محمد (۱۴۰۸ق/۱۹۸۷م)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، به کوشش محمد مخزوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مقدسی، مطهر (۱۹۶۲)، *البدء و التاریخ*، به کوشش کلمان هوار، پاریس، اسدی.
- منجم‌باشی، احمد افندی (بی‌تا)، *جامع الدول*، نسخه عکسی، تهران، مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی.

- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲)، *سلجوقنامه*، تهران، کلاله خاور.
- واقدی، محمد (بی تا)، *فتوح الشام*، بیروت، دارالجلیل.
- _____، (۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م)، *الرده و نبذه من فتوح العراق*، به روایت ابن اعثم کوفی، به کوشش محمد حمیدالله، پاریس، الشركة المتحدہ للتوزیع.
- ورجاوند، پرویز (۱۳۷۸)، *ایران و قفقاز/اران و سروان*، تهران، قطره.
- یاقوت، (۱۹۵۶)، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر.
- یعقوبی، احمد (۱۹۵۶)، *تاریخ*، بیروت، بی نا.

مقاله‌ها

- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۷۲)، «ابوالساج»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵.
- رضا، عنایت‌الله، «سخنی کوتاه پیرامون قفقاز»، در ورجاوند، پرویز (۱۳۷۸).
- همو، «اران» (۱۳۷۷)، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵.

منابع لاتین

- Akopyan, A. A (1987), *Albaniya-Aluank v greko-latinskikh i drevnearmya-nskikh istochnikakh*, Erevan.
- Aliev, K(1960), “*K voprosu o plemenakh kavkazskoi Albanii*”, *Issledovaniya po istotrii kulturni narodov Vostoka...*, Moscow/Leningrad
- Favstos Buzand (1953), *Istoriya Armenii*, tr. M. A. Gevorgyan, Erevan.
- Madelung, W (1986), “*Banū sāj*”, *The Encyclopaedia of Islam*, Newedition, Leiden: bril.
- Madelung, W (1975) “*The Minor dynasties of Northern Iran*”, *The Cambridge History of Iran* (1975), Cambridge., vol. IV.
- Minorsky, V., *A History of sharvan and Darband*, Cambridge, 1958.

- Minorsky, V (1953), *Studies in caucasian history*, London:Taylor.

منابع ترکی

- Brosset, M. F (2003), *Gürcistan Tarihi, (En Eski Çağlardan 1212 Yılına Kadar)*, tr. H. D. Andreasyan, yay, E. Merçil, Ankara.
- Honigmann, E (1970), *Bizans Devletinin Doğu Sınırı*, tr. F. Işıltan, Ankara.
- Kafesoğlu, İ (1953), “*Doğu Anadolu'ya İlk Selçuklu Akını (1015-1021)*, ve Tarihi Ehemmiyeti”, Fuad Köprülü Armağanı, İstanbul.
- Köymen, M. A (1979), *Büyük Selçuklu İmparatorluğu Tarihi, I*, Kuruluş Devri, Ankara.1979.
- Ostrogorsky, G (1981) *Bizans Devleti Tarihi*, tr. F. Işıltan, İstanbul.

تأثیر بحران نقره بر اقتصاد غزنویان

سجاد کاظمی^۱

علی بحرانی‌پور^۲

لیدا مودت^۳

چکیده

یکی از مهم‌ترین منابع مالی اقتصاد غزنویان در دوره متقدم، یعنی از بدو استقرار غلامان به رهبری آلبتکین و سبکتکین در شهر غزنه (۳۵۱ق) تا پایان حکومت سلطان محمود (۴۲۱ق) اتکا بر نظام غنائیم بود که پشتوانه اصلی ضرب سکه‌های مرغوب بود؛ اما از دوره سلطان مسعود (۴۳۲-۴۲۱ق) با پیشامد بحران نقره مواجه شدند که طی آن ارزش پول رایج کاهش یافته و همچنین از تعداد ضرب مسکوکات با عیار بالا نیز کاسته شد. از این‌رو سلاطین متأخر غزنوی برای تأمین هزینه‌های جاری و لشکری خویش به درآمدهای سهل‌الوصول دیگری روی آوردند. سؤال اصلی این است که بحران نقره چه تأثیری بر تطور منابع درآمدی غزنویان داشته‌است؟ فرض این است که بحران نقره به‌واسطه کاهش عیار مسکوکات و کمبود آن در تجهیز سپاهیان سبب تطور منابع درآمدی غزنویان از نظام غنائیم در جهت وابستگی بیشتر به عواید نظام مالیاتی گردید. روش مورد استفاده در این تحقیق، توصیفی تحلیلی است که بر پایه شواهد کیفی و کمی و مطالعه سکه‌شناسی استوار است. نتایج نشان می‌دهد که کاهش فتوحات در هند، هزینه‌های ناشی از اختلافات جانشینی و هزینه‌های هنگفت در امور غیرمولد، دولت غزنویان را با بحران نقره مواجه نمود و به تبع آن سلاطین غزنوی برای جبران منابع مالی ازدست‌رفته، به‌ویژه تأمین مواجب نقدی سپاهیان به شکل حواله و تحمیل‌های مضاعف به عواید نظام مالیاتی روی آوردند که این مسئله نیز بر دشواری حکمرانی آنان افزوده‌بود.

واژگان کلیدی: غزنویان، اقتصاد، بحران نقره، نظام غنائیم، نظام مالیاتی.

۱. دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران (نویسنده مسئول) sajad.kazemi1984@yahoo.com
۲. دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران bahrani pour@hotmail.com
۳. استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران lidamavadat@gmail.com

The Impact of the Silver Crisis on the Ghaznavid Economy

Sajjad Kazemi¹

Ali Bahranipour²

Lida Mavadat³

Abstract

One of the most important financial sources of the Ghaznavid economy in the early period, from the establishment of slaves led by Alpetikin and Sabuktigin in Ghazni (351 AH) to the end of the reign of Sultan Mahmud (421 AH) was reliance on the system of booty, which was the main support for minting high quality coins. But since the reign of Sultan Massoud (432-421 AH) faced a silver crisis, during which the value of the currency decreased and the number of high-denomination coins also decreased. Hence, the later Ghaznavid sultans turned to other easy-to-reach incomes to cover their current and military expenses. It is assumed that the silver crisis due to the reduction of grade and its lack of equipment for the troops led to the evolution of Ghaznavids' sources of income from the looting system to become more dependent on the revenues of the tax system. The method used in this research is descriptive-analytical based on qualitative and quantitative evidence and coinage study. The results show that the decline in conquests in India, the costs of the succession dispute, and the huge costs in unproductive affairs have left the Ghaznavid facing a silver crisis and a devaluation of the currency and as a result, the Ghaznavid sultans resorted to the revenues of the tax system to compensate for the lost financial resources, especially the provision of cash to their troops in the form of remittances and double impositions, which also added to the difficulty of governing them.

Keywords: Ghaznavid, Economy, Silver Crisis, Booty System, Tax System.

1. Ph.D in of History of Islamic Iran, Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran (Corresponding Author) sajad.kazemi1984@yahoo.com

2. Associate Professor Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran bahranipour@hotmail.com

3. Assistant Professor Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran lidamavadat@gmail.com

مقدمه

اقتصاد غزنویان بر پایه اجزا متعددی همچون عواید کشاورزی، دامپروری، صنایع، معادن، تجارت، باج‌ها، خراج‌ها، هدایا و انواع مصادره اموال استوار بود؛ اما نظر به ماهیت نظامی دولت غزنویان و دستیابی به ثروت هند مهم‌ترین جزء سازنده در اقتصاد آنان نظام غنیمت‌گیری بوده‌است، البته این بدان معنا نبود که غزنویان دوره متقدم به‌ویژه دوره سبکتکین (۳۸۷-۳۶۶ق) و سلطان محمود (۴۲۱-۳۸۸ق) بی‌نیاز از درآمدهای سنتی بودند، بلکه به‌رغم بهره‌مندی از منابع سرشار هند، بعضاً بر دریافت عواید مالیاتی نیز اصرار داشتند. چنان‌که بعد از چند مرتبه بخشش خراج اهالی لغمان از توابع غزنه، خواجه احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمود خطاب به رعایای آن دیار گفته‌بود: «الْخَرَجُ الْخُرَاجُ أَدَاؤُهُ دَوَاؤُهُ» (نظامی عروضی، ۱۳۶۴: ۳۱ و مقایسه شود با: خوارزمی، ۱۳۶۲: ۵۷؛ ثعالبی، ۱۳۸۵: ۶۴). وزیر خراج را به خراج یعنی «درد هزارچشمه» و یا «سرطان» تشبیه نمود که تحمیل و گزاردن آن تنها راه درمان آن است. خود سلطان محمود نیز معتقد بود رعایا موظف‌اند مالیات خود را به هر پادشاه که قوی‌تر بود، پرداخت کنند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۸۸۲).

با این اوصاف ثروت سرشاری که سلاطین دوره متقدم از معابد هند، به‌عنوان «غنایم» غارت کردند، قابل قیاس با درآمدهای آنان از راه خراج نبود، هرچند نمی‌توان به یک مقایسه واقع‌بینانه دست زد، اما روایت‌های تاریخی این موضوع را نشان می‌دهد. برای مثال در یک مورد، ثروت فراوانی که سلطان محمود از معبد سومنات به دست آورد ارزش آن بیش از بیست میلیون دینار تخمین زده‌شد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۳-۴۱۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۶۱/۲۲). این موضوع در ادبیات آن دوره نیز انعکاس یافته‌بود. عنصری (۱۳۶۳: ۷۶) در فراوانی غنایم جنگی سروده‌بود:

قیاس‌گیر نداند قیاس سیم سپید شمارگیر نداند شمار زرّ عیار

اما پس از مرگ سلطان محمود در دوره جانشینان وی از میزان نقود طلا و نقره و انواع جواهرات گران‌بها از راه غارت در اقتصاد غزنویان کاسته‌شد و دولت در تأمین هزینه‌های جاری و پرداخت مواجب سپاهیان گرفتار بحران نقره شد، به‌طوری‌که حتی شاعران در اثر بی‌پولی پی‌ممدوحان دیگری برآمدند و یا سپاهیان به دلیل مشکلات مالی به دشمنان

غزنویان از جمله سلجوقیان پیوستند. این روند که از دوره سلطان مسعود (۴۳۲-۴۲۱ق) آغاز گردید زمینه را برای تطور منابع و درآمدهای اقتصادی غزنویان از نظام غنیمت‌گیری به وابستگی هر چه بیشتر به منابع مالی داخلی؛ به‌ویژه درآمدهای مالیاتی سوق داد؛ بنابراین هدف پاسخ به این پرسش است که بحران نقره چه تأثیری در تطور منابع درآمدی غزنویان از نظام غنایم در وابستگی به نظام مالیاتی داشته‌است؟ فرضیه اصلی این است بحران نقره به‌واسطه کاهش ارزش مسکوکات و کمبود آن سبب تطور منابع درآمدی غزنویان شد. در همین راستا بررسی ریشه‌های بحران نقره، از دیگر اهداف عمده این مقاله است.

پیشینه پژوهش

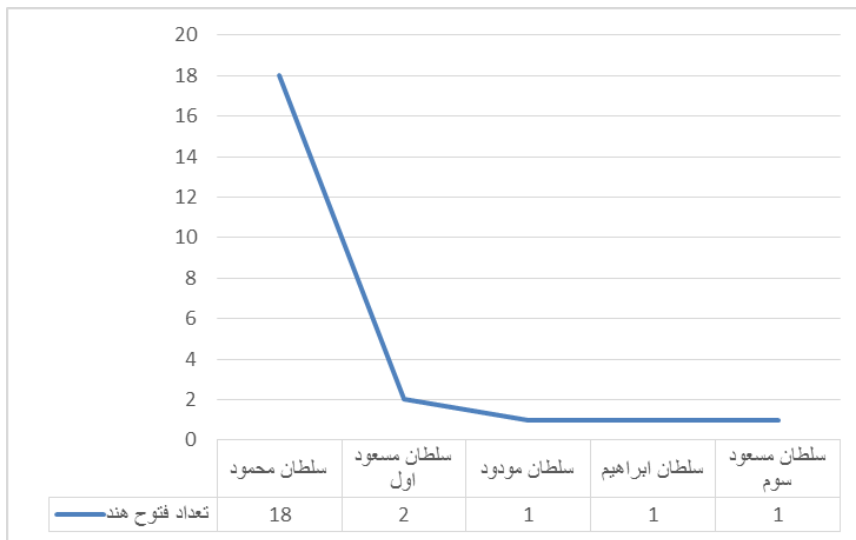
در ارتباط با فتوحات غزنویان در هند و غنایم جنگی سلطان محمود پژوهش‌های فراوانی انجام شده‌است. ادموند باسورث در «تاریخ غزنویان» به‌طور مختصر فهرست منابع درآمدی غزنویان را برشمرد، اما چندان به موشکافی آثار بحران نقره و دگرگونی منابع درآمدی غزنویان نپرداخته، زیرا که دغدغه وی بیشتر گونه‌شناسی سپاه و بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره غزنویان بوده‌است. مقاله «اهمیت تاریخی و ساختار اقتصادی شهر غزنه در پرتو حیات سیاسی عصر غزنویان» از محدثه پاینده و دیگران به جزئیات اوضاع اقتصادی شهر غزنه پرداخته‌است. مقاله «سیاست‌های اقتصادی نظام‌های حکومتی سامانی و غزنوی» از محمد نوع‌پسند و هیرو عیسوی، نگاه اجمالی به تأثیر متقابل سیاست و اقتصاد در دو دوره مزبور داشته‌است. در مقاله «بحران اقتصادی غزنویان و تأثیر آن بر بی‌ثباتی نظم سیاسی» از جمیله یوسفی و اسماعیل حسن‌زاده، به‌طور مختصر موضوعاتی چون تأثیر افزایش نقدینگی، تورم، قحطی‌ها، صدمات اقتصادی ناشی از حضور ترکمانان، مصادره اموال و فشارهای مالیاتی بر اوضاع سیاسی مورد توجه قرار گرفته‌است؛ اما هدف و مسئله کانونی پژوهش حاضر مسئله بحران نقره، ریشه‌ها و پیامدهای آن بر اقتصاد و دگرگونی در منابع مالی غزنویان است که در مقالات مزبور اشاره چندان به این موضوع نرفته‌است. در مقاله اخیر جایی که به هزینه‌های غیرمولد اشاره می‌رود با قسمتی از بحث ما در ریشه‌های بحران نقره مشترک است، اما در مقاله حاضر سعی بر این بود تا با تفصیل بیشتری این موضوع واکاوی شود.

۱. ریشه‌های بحران نقره در اقتصاد غزنویان

۱-۱. مسئله کاهش فتوحات در هند

بحران نقره‌ای که غزنویان از دوره سلطان مسعود (۴۳۲-۴۲۱ق) به آن گرفتار شدند متأثر از عوامل مختلفی بود. در بُعد بین‌المللی کاهش فتوحات در هند بسیار تأثیرگذار بوده‌است، زیرا غارت معابد هندوستان منبع اصلی تزریق طلا و نقره به اقتصاد غزنویان بود که پس از مرگ سلطان محمود (۴۲۱ق) از تعداد حملات به هند با هدف غنیمت‌گیری کاسته شد. در مجموع سلطان محمود بیش از هفده بار (هجدهمین حمله در آخرین سال سلطنت محمود توسط احمد بن یثالثین صورت گرفت) به‌عنوان غزای با کفار به هند حمله نمود که ماحصل آن صدها میلیون دینار ارزش فلزات گران‌بها، بیش از صدها میلیون درهم پول نقد و بردگان و پیلان فراوان بود؛ اما در دوره سلطان مسعود به دلیل اختلافات داخلی، ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی که پس از مرگ سلطان محمود پیش آمد چندان فرصت حمله به هندوستان را پیدا نکردند. مسلم است با کاهش تعداد حملات به هندوستان درآمدهای آنان از طریق غنیمت‌گیری نیز کاهش می‌یافت. سلطان مسعود در طول یک دهه سلطنت دو بار به هند حمله نمود: نخست به سال ۴۲۴ق قلعه سرستی (سرسی) دره کشمیر را فتح کرد که غنایم حاصل از آن غارت اموال فراوان و به اسارت گرفتن زنان و کودکان بود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۲۷، ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۴۴/۲۲، هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۴۷). در سال ۴۲۸ق برای بار دوم فرصت حمله به هند را پیدا کرد که طی آن قلاع هانسی در شمال غرب دهلی و سونی‌پت در شمال دهلی را گشود که حاصل آن تراج زر و سیم و مال و برده فراوان بود (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۵۷-۷۵۶، گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۳۳-۴۳۲). از میان سلاطین بعدی، مودود بن مسعود (اول) (۴۴۱-۴۳۲ق)، ابراهیم بن مسعود (اول) (۴۹۲-۴۵۱ق) و مسعود (سوم) بن ابراهیم (۵۰۹-۴۹۲ق) هرکدام یک بار فرصت قشون‌کشی به هند را پیدا کردند که در مجموع به دلیل افت حملات غنایمی که اینان از هند غارت کردند نسبت به دوره سلطان محمود بسیار ناچیز بود (نک: نمودار ۱).

۱. در این زمینه نک: (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۵-۴۱۲، ۴۰۱-۴۰۰، ۳۹۷-۳۹۸، ۳۹۵-۳۹۰، ۳۸۸-۳۸۶، ۳۸۲-۳۸۱، عتبی، ۱۳۷۴: ۳۸۶-۳۸۰، ۳۳۴-۳۳۵، ۳۱۲، ۲۹۴-۲۹۱، ۲۸۰، ۲۷۷، ۲۰۹، شیانکارهای، ۱۳۸۱: ۵۶/۲-۵۱، ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۳۷/۲، ۱۰۹/۲، ۶۱).



نمودار ۱. کاهش فتوحات در هند

بنابراین سلطان محمود با حملات مکرر به هندوستان در هزینه‌های جاری، ضرب سکه‌های مرغوب و تجهیز و تأمین موجب سپاهیان خویش بر نظام غنایم تکیه داشت. هرچند تا نخستین سال‌های حکومت سلطان مسعود، ثروت محمودی افزایش نقدینگی را در پی داشت؛ اما بحران نقره از آن‌جا پدید آمد که در پی کاهش حملات، از میزان نقود، طلا و جواهرات نیز کاسته شد و جانشینان سلطان محمود در پی درگیری‌های داخلی بر سر قدرت و همین‌طور هزینه‌های سرسام‌آور در امور غیرمولد بخش عمده مسکوکات را از چرخه اقتصاد و تجهیز سپاه به‌عنوان نیروهای مولد اقتصاد غارتی - غنایمی، خارج کردند.

۲-۱. مسئله اختلافات جانشینی

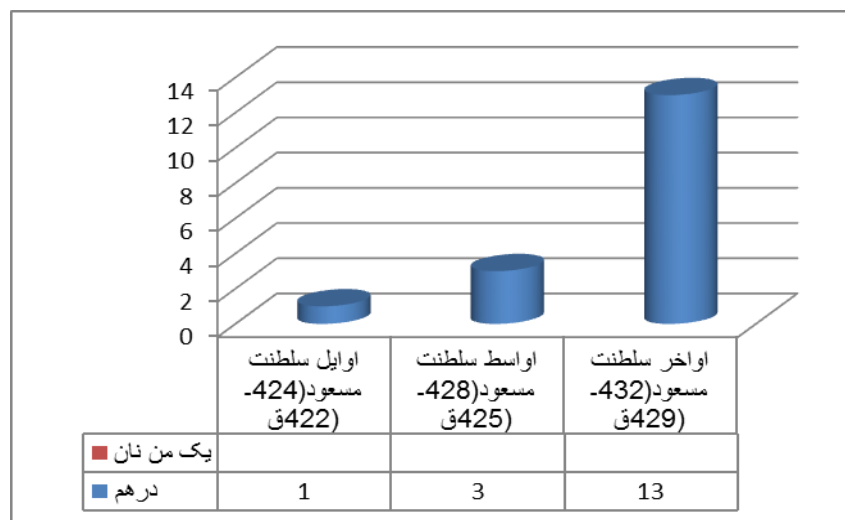
یکی از ریشه‌های سیاسی بحران نقره در دولت غزنویان تأثیر مسئله جانشینی بود. این مسئله به‌عنوان بزرگ‌ترین چالش سیاسی در هر دوره سبب تحلیل رفتن بنیه اقتصادی دولت گردیده بود. از دوره آلتکین (حک: ۳۵۱-۳۵۰ق) تا روی کار آمدن سبکتکین (۳۸۷-۳۶۶ق) در انتخاب جانشینی دو سنت دنبال شد: آلتکین سعی نمود با انتخاب پسرش اسحاق به این

کار جنبه موروثی دهد، اما ظاهراً در خلأ قدرت، سعی غلامان غزنوی این بود که بر پایه سنت «حق ارشدیت خدمت»، یکی را از میان خود به فرمانروایی برگزینند (نک: نظام‌الملک، ۱۳۷۸: ۱۵۷-۱۵۶، شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۳۴/۲-۳۲). سبکتکین کوچک‌ترین فرزندش امیر اسماعیل نوه دختری آلتکین را به جانشینی برگزید (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۹۰، Nazim, 28: 1931)، این در حالی بود که برادر بزرگ‌تر امیر محمود سپه‌سالار خراسان که از یک زن زابلی بود از نبوغ نظامی بیشتری برخوردار بود. با این حال، انتخاب امیر اسماعیل به جانشینی که در سال ۳۸۸ق برای هشت ماه حکومت کرد (Shafiuzzaman, 2013: 19) به‌عنوان کوچک‌ترین فرزند جای تأمل است. باسورث معتقد است که این انتخاب ریشه در یک سنت ترکی - مغولی داشت که مطابق آن میراث پدر به کوچک‌ترین عضو خانواده می‌رسید (Bothworth, 1962: 237-240). یک احتمال دیگر این است که با در نظر گرفتن جنبه توارث، ملاک سبکتکین این بود که فردی از نسل آلتکین ولی‌نعمت خویش قدرت را در دست گیرد. آنچه در این‌جا حائز اهمیت است پیامدهای زیان‌بار اقتصادی این اختلافات بود، زیرا که طرف‌های درگیر برای حفظ قدرت و جلب رضایت لشکریان و اعیان مجبور به صرف هزینه‌های سنگین بودند که نتیجه آن خالی گشتن خزانه در مدت کوتاه بود. در مورد امیر اسماعیل آمده‌است: «لشکر گردن طمع دراز کردند و به مال بیعت مطالبت نمودند و او خزاین جهان بر ایشان تفرقه کرد» (عتبی، ۱۳۷۴: ۱۵۲). به‌رغم آن که امیر اسماعیل تمام میراث پدرش را برای جلب حمایت سپاهیان خرج کرد، اما سپاهیان در نهمان به امیر محمود لیبیک گفتند (۳۸۹ق) که به نظر می‌رسد این خواسته سیری‌ناپذیر که به آن خو گرفته در شخص جسوری چون امیر محمود جستجو می‌کردند. با این اوصاف، اگرچه سلطان محمود پس از غلبه بر برادرش، گذشته از توانایی تأمین مالی سپاهیان، اوضاع اقتصادی را نیز به حالت عادی برگرداند، اما پس از پایان حیات خویش (۴۲۱ق) بار دیگر این مسئله میان فرزندان امیر محمد و امیر مسعود سر باز کرد و در نتیجه این اختلافات ذخایر و غنایم او نقصان یافت و اقتصاد حکومت غزنویان در مسیر انحطاط قرار گرفت.

منابع به تفصیل تقابل این دو جریان را تحت عنوان «پدریان و پسران» شرح دادند، اما در این‌جا هدف صرفاً تأثیر این اختلاف بر تضييع خزاین و غنایم است. امیر محمد بخشی از ذخایر محمودی را به‌عنوان «مال بیعتی» به سپاهیان و درباریان واگذار کرد: «در خزینه را

بگشادند و همه چشم و لشکریان را از وضع و شریف و مجهول و معروف، خلعت و صله داد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۲۰-۴۱۹). وی حدود هفتاد بار هزار هزار درم (معادل هفتاد میلیون درهم) از خزانه به ترکان و تازیگان و اعیان و اصناف لشکر داد تا علیه امیر مسعود موضع‌گیری کنند. از جمله مال هنگفتی که به ابونصر مشکان داد و سلطان مسعود از او پس گرفت (بیهقی، ۱۳۷۴: ۴۰۹-۴۰۸، عوفی، ۱۳۲۴: ۴۴۶، ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۱۲/۲۲).

به روایت گردیزی رهاسازی نقود توسط امیر محمد دوره‌ای از توان‌گری شهرها، سپاهیان و مردم را به دنبال داشت: «عیش بر مردمان خوش گشت و نرخ‌ها ارزان شد و لشکری و بازاری به یک‌بار مسرور گشتند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۲۰)؛ اما این سیاست پیامدهای جبران‌ناپذیر اقتصادی به دنبال داشت: نخست آن‌که سپاهیان با پرداختن به فعالیت‌های تجاری روحیه نظامی‌گری و غارت‌گری‌شان تضعیف شد، به عبارتی سیاست مالی امیر محمد مبنی بر «ارتزاق بدون جنگ» کار را بر سپاهیان به‌عنوان عامل اقتصاد غارتی - غنایمی دشوار نمود. به‌طور مشخص احمد بن‌ینالتکین، وزیر خواجه حسن میمندی، ابوسهل حمدوی، سباشی حاجب، ابوالفضل سوری و امیر بگتندی به تجارت و انباشت ثروت مشغول بودند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۹۸۱، ۸۷۳-۸۷۲، ۷۵۸، ۷۲۱ ۴۱۶). دوم آن‌که سلطان مسعود با یک خزانه خالی مواجه گشت و در ادامه ناتوانی وی در بسیج مالی سپاهیان بیشتر آشکار گردید، عاملی که خود موجب گشت که برای پوشش این خلأ مالی، به‌طور بی‌سابقه‌ای به عواید ناشی از درآمدهای مالیاتی روی آورد که با تعدی و اجحاف در حق رعایا همراه بوده‌است. رهاسازی نقود افزایش نقدینگی را به دنبال داشت و موجب تورم، به‌ویژه افزایش قیمت اقلام خوراکی نظیر غلات و نان گردید (نک: نمودار ۲) که به موازی تعدی‌های مالی سلاطین بر رعایا، رونق کشت و زرع را نیز از میان برده‌بود. گذشته از این‌ها، رهاسازی نقود باعث رونق نسبی بازار شد. تجار از اقصا نقاط با عرضه کالاهای تجملی حجم بالایی از نقود طلا و نقره را نیز از اقتصاد غزنویان خارج کردند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۲۰-۴۱۹ و یوسفی و حسن‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۳-۱۰) و این مسئله نیز به تبع دلیل مضاعفی بر کمبود و بحران نقره گردید؛ بنابراین اختلافات جانشینی در هر دوره بخش عمده‌ای از نقود طلا و نقره ثابت را بدون آن‌که از راه غنیمت جبران شود، دولت را در مسیر وابستگی بیشتر به عواید نظام مالیاتی سوق داد.



نمودار ۲. افزایش قیمت نان در دوره سلطان مسعود^۱

۳-۱. هزینه‌های هنگفت در امور غیرمولد

سلاطین غزنوی ضمن وابستگی به عواید داخلی، به‌ویژه مالیات عمومی از راه غارت‌گری ممالک هم‌جوار نیز به کسب ثروت پرداختند که قابل‌مقایسه با هیچ‌یک درآمدهای داخلی نبود. جایگاه اینان در روابط تولید گذشته از آن‌که نحوه توزیع و مصرف ثروت را مشخص می‌کردند، در همه سطوح می‌توانستند مالک ثروت و ابزار تولید نیز باشند و توده رعایا به‌عنوان نیروی انسانی مؤثر دارای پایین‌ترین جایگاه در روابط تولید بودند. بر همین اساس، ثروتی که غزنویان؛ به‌ویژه از طریق نظام غنیمت‌گیری به دست آوردند در هیچ امر مولدی (همچون کشاورزی و یا صنایع) تبلور نیافت. از این‌رو، این میراث هنگفت زمینه را برای امور غیرمولدی همچون عیاشی، خوش‌گذرانی، کاخ‌سازی، تجملات و تشریفات جانشینان سلطان محمود فراهم آورده بود. امیر محمد چنان در مجالس طرب و شادی غوطه‌ور بود که به او گوشزد کردند: «این همه خطاست که همی تو کنی... این پادشاهی از تو بشود» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۲۱). شیوه مملکت‌داری سلطان مسعود نیز توسط

۱. منبع: (بی‌هقی، ۱۳۷۴: ۹۴۲-۹۳۸).

عنصرالمعالی مورد نکوهش قرار گرفت: «از پادشاهی با کنیزکان معاشرت کردن اختیار کرد. چون لشکر و عمال دیدند به چه مشغول است طریق بی‌فرمانی به دست گرفتند» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۵: ۲۳۲-۲۳۱). سلطان مسعود در برپایی جشن‌ها و مجالس بزم هزینه‌های گزافی را صرف کرد. لبیبی در بیتی به تهی شدن خزانه در اثر عیش و نوش‌های وی اشاره نمود (دبیرسیاقی، ۱۳۳۴: ۲۶):

خزاین تهی شد در آن زاج سور درون‌ها پر آمد ز عیش و سرور

تشریفات مجالس محمودی و مسعودی معمولاً با انعام فراوانی همراه بوده‌است، به‌ویژه که سلاطین غزنوی عنایت ویژه‌ای به مجالس شعر و شاعری داشته و بخشی از اموال را در این راه خرج کردند. به روایت بیهقی صلت هزار دینار و ده هزار درهم به شاعران و ندیمان و چاکران و دبیران ناچیز بود که از این منظر به عطایای کلان اشاره دارد، چنان‌که در موردی سلطان مسعود شاعر علوی زینبی را یک پیل‌وار درهم معادل یک‌میلیون درهم پاداش داده‌بود (بیهقی، ۱۳۷۴: ۱۸۱). در منابع تاریخی و ادبی روایت‌های متعددی در این زمینه وجود دارد. در اواخر سلطنت مسعودی این بذل و بخش‌های بی‌رویه تأثیر خود را بر ایجاد بحران نقره گذاشته‌بود. به گفته بیهقی: «در آخر روزگار آن باد لختی سست گشت» (همان) که به کمبود نقره اشاره رفته‌است.

یکی از عمده محل مصرف‌های ثروت محمودی ساخت قصرها و کوشک‌های سلطنتی بود. خود سلطان محمود هزینه‌های گزافی در این زمینه صرف کرد. از آن‌جا که وی با تداوم غارت‌گری توانست، بلافاصله منابع مالی جدیدی را جایگزین کند، پیامدهای اقتصادی آن چندان محسوس نبود؛ اما در زمان سلطان مسعود که هم در ساخت کاخ‌ها و سراها بلندپروازتر از پدر بود و هم بیشتر بر ذخایر ثابت اتکا داشت، آثار جبران‌ناپذیر اقتصادی این هزینه‌ها بیشتر آشکار گردید. از جمله در تکمیل و تذهیب کوشک محمودی مبالغ‌ه‌نگفتی هزینه کرد که به گفته بیهقی: «کس به یاد ندارد» (همان، ۴۹۷). در باغ عدنانی هرات، شادیاخ نیشابور و در بلخ نیز سراهای جدیدی بنا کرد؛ اما پرهزینه‌ترین کار عمرانی وی بنای «کوشک نو مسعودی» در غزنه بود که پس از چهار سال در ۴۲۷ق به اتمام رسید و «هفت بار هزار هزار درم» معادل هفت میلیون درهم خرج برداشت (همان، ۷۲۲). گردیزی در

وصف این کوشک اشاره کرد که سلطان تختی زرین مرصع به جواهر برای این کوشک تدارک دید و نیز یک تاج زرین به وزن هفتاد من طلا که از بالای تخت آویزان بود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۳۲-۴۳۱ق).

بخش عمده‌ای از طلا و نقره نیز در جشن‌های عروسی سلاطین و شاهزادگان هزینه شد. سلطان مسعود در عروسی با دختر بوکالینجار (به سال ۴۲۴ق) «بسیار زر و جواهر و طرایف» خرج کرده بود (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۲۲). جشن عروسی شاهزاده مردان‌شاه فرزند وی به سال ۴۳۰ق نیز با «تکلف‌های هول» همراه بود: «عروسی کردند که کس مانند آن یاد نداشت» (همان، ۷۴۸). هم این که بیهقی گوید از ابومنصور مستوفی شنیدم که گفته بود: «چندین روز با چندین شاگرد مشغول بودم تا جهاز را نسخت کردند ده بار هزار هزار درم (ده میلیون درهم) بود» (همان، ۷۴۹-۷۴۸). گذشته از این‌ها، بخش عمده‌ای از نقود و جواهرات را بلاصرف در قلاع نگاه داشتند. طبق روایت‌های تاریخی، سلطان محمود قلاع مستحکمی در مناطق صعب‌العبور غزنه و غور از جمله قلاع «دیدی‌رو» یا «دمدی‌دو»، «مندیش»، «نای»، «لامان»، «مرنج» و «سامدکوت» را گنج‌خانه خویش کرده بود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۳۹-۴۳۸، جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۳۵/۲-۳۳۳). زمانی که سلطان مسعود گنج‌های پدر را از قلاع مذکور جمع‌آوری و به رباط ماریگله منتقل کرده بود؛ نقل است اشترها و استرهای حامل آن قابل‌شمارش نبودند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۳۹).

بنابراین، گذشته از آن که ثروت محمودی در امور تولیدی؛ به‌ویژه رونق کشاورزی به کار گرفته‌نشده، از دوره سلطان مسعود موجب سپاهیان نیز از خزانه دولت به‌عنوان عاملان اصلی جمع‌آوری ثروت (از راه غارت‌گری) به‌طور بی‌سابقه‌ای کاهش یافته بود. به‌علاوه رعایا به‌عنوان نیروهای اصلی تولید ثروت در داخل، به‌ویژه از دوره سلطان مسعود جایگاه خود را در روابط تولید از دست دادند. از این رو عدم تناسب و هماهنگی روابط تولید با نیروهای مولد به‌مثابه رکود تولید و بحران اقتصادی خواهد بود. غزنویان که ثروت فراوانی جمع‌آوری کردند، به دلیل هزینه‌های فوق با کمبود نقره مواجه شدند، ضمن آن که جبران کسری نقره از راه غنایم نیز به دلیل کاهش فتوحات در هند، اقتصاد غزنویان را دچار تطور در منابع درآمدی نمود.

۲. بحران نقره و تأثیر آن بر تطور منابع درآمدی اقتصاد غزنویان

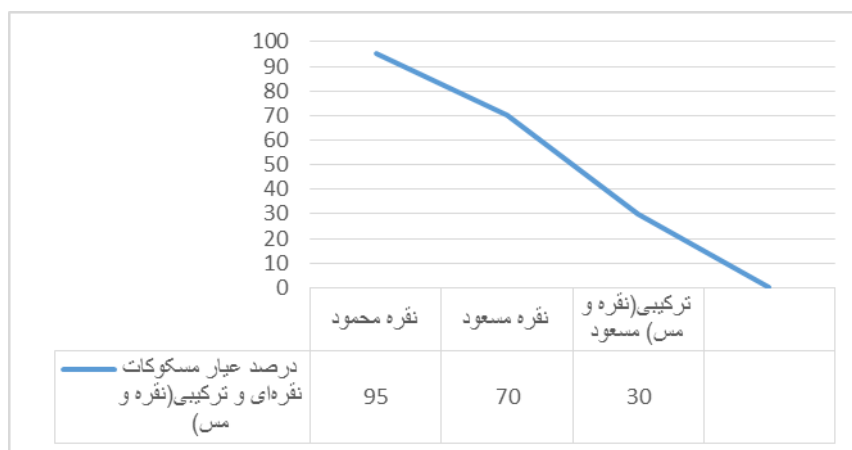
۲-۱. مشخصه‌های بحران نقره

۲-۱-۱. کاهش ارزش و عیار مسکوکات: سلاطین متقدم غزنوی که در ضرب سکه وارث برخی دارالضرب‌های سامانی و نیز دولت بومی کابل‌شاهان هندو در غزنه بودند، با دستیابی به طلای هند و نیز بهره‌برداری از معادن داخلی، به ضرب مسکوکات با عیار بالا پرداختند. از برخی شواهد ادبی برمی‌آید که بت‌های زرین هند را نیز ذوب کرده و برای ضرب مسکوکات طلا به کار می‌بردند، فرخی سیستانی (۱۳۱۱: ۵۴) سروده‌بود:

بتان زرین بشکستی و به پالودی بنام ایزد از آن زرّها زدی دینار

همچنین کشف یک معدن طلا در سیستان به سال ۳۹۰ ق (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۷۵/۲۱) و یک معدن طلا در کوه‌های غزنه که عواید یک هفته آن برابر با ده سال خراج ماوراءالنهر توصیف شده (فرخی سیستانی، ۱۳۱۱: ۲۵۹)، بر ضرب مسکوکات با عیار بالا افزودند. سبکتکین که سیاست مالی خود را بر نظام غنایم استوار ساخت، علاوه بر ضرب سکه‌های نقره با عیار بالا، توانست سکه طلا نیز ضرب کند. میانگین وزن سکه‌های سامانی ۴۵ گندم (معادل ۲/۱ گرم) بود، اما میانگین وزن سکه‌های غزنوی که از نظر توماس و باسورث به سکه‌های محلی سلاطین هندوشاهی کابل نزدیک بود، حدوداً ۵۰ تا ۵۵ گندم وزن داشتند (باسورث، ۱۳۷۲: ۴۲، Thomas, 1847: 287-289) که تا اندازه‌ای نسبت به سکه‌های سامانی سنگین‌تر بودند. البته به نظر می‌رسد این موضوع صرفاً تقلیدی از سکه‌های بومی و محلی هندوشاهان کابل نبود، بلکه نشان از رشد اقتصادی و افزایش توان مالی آن‌ها در ضرب سکه‌ها با وزن و عیار بالاتری بود، چنان‌که یک نمونه سکه طلای سبکتکین (موجود در موزه کابل) ۴ گرم یعنی معادلی حدوداً ۱۰۰ گندم بوده‌است (جیلانی، ۱۳۵۱: ۱۷۶-۱۷۱). همچنین بر پایه مجموعه سکه‌های موزه کابل و بریتانیا ضرب تعداد فراوانی از سکه‌های طلا در دوره سلطان محمود با وزنی به‌مراتب بیش از سکه‌های (طلای دوره سبکتکین، مداوم و اوج رشد اقتصادی و ارزش پولی این دوره را نشان می‌دهد. وزن سکه‌های طلا (دینار) در بالاترین حد خود از ۴ گرم دوره سبکتکین به ۴/۳ گرم و نیز ۴/۹ گرم در دوران سلطان محمود رسیده‌بود (جیلانی، ۱۳۵۱: ۱۷۶-۱۷۱، Thomas, 1847: 305-343). به

تناسب وزن سکه‌ها، عیار طلا و یا در سکه‌های درهم، نقره خالص آن‌ها نیز بالاتر رفته‌بود. در همین دوره عیار دینارهای ضرب‌شده در نیشابور حدود ۹۶٪ آن طلای خالص بود (Davidovich, and Dani, 1998: 407). به روایت بیهقی نیز از یک سکه ده درهمی، عیار نقره آن نه و نیم بوده‌است (بیهقی، ۱۳۷۴: ۱۸۱). این یعنی حدود ۹۵٪ عیار سکه‌های دینار و درهم، به ترتیب طلا و نقره خالص بوده‌است. اگرچه در دوره جانشینان سلطان محمود، به‌ویژه سلطان مسعود کم‌وبیش به شکلی پراکنده ضرب سکه طلا و نقره رواج داشت، اما رفته‌رفته به‌عنوان نشانه‌ای از بحران نقره و تطور اقتصادی از عیار و حتی تعداد مسکوکات با ارزش کاسته شده، به‌طوری‌که عیار دینارها از ۹۶٪ دوره سلطان محمود، در دوره سلاطین متأخر غزنوی به‌طور مشخص در دوره ابراهیم بن مسعود (۴۹۲-۴۵۱ق) به کمتر از ۵۰٪ رسیده‌بود (رضایی باغبیدی، ۱۳۹۳: ۵۵۴). عیار مسکوکات نقره‌ای نیز از ۹۵٪ در دوره محمود به ۷۰٪ در دوره مسعود کاهش یافته و در سکه‌های ترکیبی وی (نقره و مس) مقدار نقره خالص آن به کمتر از ۳۰٪ رسیده‌بود (Davidovich, and Dani, 1998: 407). این یعنی بیش از ۷۰٪ این مسکوکات، فلز کم‌ارزش شده‌بود.



نمودار ۳. مقایسه میزان نقره خالص در مسکوکات نقره‌ای سلطان محمود و سلطان مسعود

بدین‌سان تا زمانی که سلطان محمود روی کار بود وفور مسکوکات با ارزش باعث تعادل بازار و رونق اقتصادی گشته‌بود، اما با کاهش غنایم از یک طرف و برخی هزینه‌های گزاف

داخلی سلاطین متأخر مجبور شدند سکه‌هایی با عیار متوسط و پایین‌تر و سکه‌های ترکیبی نقره و مس، مسین و برنجی ضرب کنند (در این زمینه نک: رضائی باغبیدی، ۱۳۹۳: ۷۴۵-۷۳۵، Thomas, 1847: 335-375, Lane Poole, 1889: 219-252) و با استفاده از تعبیر گرشام که «پول بد، پول خوب را از گردش می‌اندازد» (Sparavigna, 2014: 216-217)؛ رواج مسکوکات کم‌ارزش نیز به سهم خود موجب گشت دینارها و درهم‌های موجود نیز از بازار و چرخه اقتصاد خارج و یا در خزانه دولت و دفینه‌های خصوصی رانده‌شود.

۲-۱-۲. کمبود نقره جهت تأمین مواجب سپاهیان و صلات شاعران: یکی از نشانه‌های داخلی بحران نقره، به‌ویژه از دوره سلطان مسعود (۴۳۲-۴۲۱ق) کمبود تدریجی نقره در پرداخت مواجب و تجهیز سپاهیان بوده‌است، در همین راستا به کرات حقوق بیستگانی به تعویق افتاد و رفته‌رفته تأثیر خود را بر درماندگی سپاهیان و تطور منابع درآمدی گذاشته‌بود. در دومین سال سلطنت مسعود رأی بر این قرار گرفت: «بیستگانی نباید داد تا یک سال مالی به خزانه باز رسد» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۴۰۷). این روایت حاکی از آن است که سلطان مسعود از همان ابتدا در تأمین منابع مالی سپاهیان با مشکل مواجه بود. این موضوع در برخی اشعار آن عصر نیز انعکاس یافته‌بود (فرخی سیستانی، ۱۳۱۱: ۳۹۵-۳۹۴):

جهاندار مسعود محمود غازی که محمود باد اخترش جاودانی
سپاهیست او را که از دخل گیتی بسختی توان دادشان بیستگانی

در همان زمان، سلطان مسعود درصدد مصادره «مال بیعتی» امیر محمد برآمده‌بود، چنان‌که اطرافیان او را ترغیب کردند: «افزون هفتاد و هشتاد بار هزار هزار درم (هفتاد و هشتاد میلیون درهم) به ترکان و تازیکان و اصناف لشکر بگذاشتن و این حدیث را در دل پادشاه شیرین کردند» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۴۰۷-۴۰۶). سلطان نیز دستور داد هر مالی که برادرش به دیگران داده، مصادره گردد. وزیر خواجه احمد میمندی گفته‌بود: «امیر را سخت حریص دیدم در باز ستاندن مال» (همان، ۴۰۷). این شیوه از مصادره تنها در حکم انتقام از برادر نبود، بلکه حاکی از کمبود نقره در تأمین هزینه جاری دربار و لشکریان بوده‌است. به روایتی هدف سلطان مسعود این بود تا «مواجب یک‌ساله از این مال داده‌آید» (عوفی، ۱۳۲۴: ۴۴۸). ابونصر مشکان مرتب ضرورت نگاهداشت سپاهیان را برای مقابله با ترکمانان

گوشزد کرده بود (بیهقی، ۱۳۷۴: ۷۱۰)؛ اما کمبود نقره و ناتوانی مالی سلطان مسعود تأثیر خود را بر نافرمانی و فروپاشی لشکر در نبردهای پراکنده و سپس شکست در جنگ دندانقان (۴۳۱ق) نشان داده بود. درماندگی مالی در تجهیز سپاه علیه ترکمانان از سخن ابوالحسن عبدالجلیل کدخدای لشکر پیدا است که به سلطان گفته بود: «لشکر... به زیادت حاجتمند است» و به او پیشنهاد داد: «نسختی باید کرد و بر نام هرکسی چیزی نبشت» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۹۲۶). هم بیهقی کمبود موجب نقدی و گرسنگی لشکر در آستانه جنگ با ترکمانان (۴۳۰ق) را چنین توصیف کرد: «سوارگان را همه در مضرت و گرسنگی و بی‌ستوری می‌بینیم... و با هیچ پادشاه برین جمله نرفتند» (همان، ۹۵۴). این در حالی بود که سپاهیان در عهد محمود از شرایط مالی مطلوبی برخوردار بودند و این موضوع در اشعار آن دوره انعکاس یافته بود (نک: فرخی سیستانی، ۱۳۱۱: ۵۹)؛ اما برای سلطان مسعود که همچون پدر متکی بر نظام غنایم نبود، تأمین مالی سپاهیان کار دشواری بود، توصیف بیهقی از عصر سلطان مسعود چنین بود: «در این روزگار آن ابر زرپاش سستی گرفته بود و کم باریدی» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۹۲۵)؛ که به کمبود نقره در پرداخت موجب نقدی سپاهیان و مضافاً صیلات شاعران اشاره دارد. در مورد اخیر روایت‌های بیهقی نشان می‌دهد در این اواخر شاعران نیز از پاداش نقدی سلاطین بی‌نصیب ماندند (همان). در همین ارتباط یکی از شاعران دوره سلاطین متأخر غزنوی از تنگدستی خویش چنین ناله سر داده بود (مختاری غزنوی، ۱۳۳۶: ۳۷۲-۳۷۱):

بی‌سیم و عاشقی، مرا کرد هلاک با سیم، ز عاشقی کرا، باشد باک
از تنگی دستم، ای نگار چالاک افسوس که از دست بخواهی شد پاک

بنابراین، در دوره جانشینان مسعود نیز این روند کم‌وبیش تداوم داشته و همواره یکی از دلایل نارضایتی سپاهیان در پیوستن به رهبران شورشی بود، از جمله پیوستن سپاهیان به طغرل حاجب علیه سلطان عبدالرشید بن محمود (۴۴۳-۴۴۱ق) به دلیل کمبود موجب بوده است (نک: ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۸۷/۲۲) و یا همچنین شاعران که در پی صیلات در جستجوی ممدوح دیگری برآمدند، چنان‌که شرح‌حال عثمان مختاری رفته و هم در آرزوی پیوستن به ارسلان‌شاه بن کرمانشاه حاکم سلجوقی کرمان بود (مختاری غزنوی، ۳۱۶-۳۱۳).

۲-۲. وابستگی به عواید نظام مالیاتی

از دوره سلطان مسعود که اقتصاد غارتی-غنائیمی به دلیل فروکش کردن تب فتوحات و برخی مسائل داخلی دولت را با بحران نقره مواجه ساخت؛ عواید نظام مالیاتی به عمده‌ترین منبع درآمدی غزنویان درآمده‌بود. هرچند آمار دقیقی از میزان مالیات دریافتی در این ادوار در دست نیست، اما برخی شواهد کیفی و کمی تاریخی در این مرحله از تطور ساختار اقتصادی غزنویان، نشان از آن است که تا چه اندازه دولت برای تأمین منابع مالی جایگزین، در جهت اتکا به عواید نظام مالیاتی و اجحاف و فشار مالیاتی به توده رعایا پیش رفته‌بود. در همین ارتباط زمانی که سلطان محمود ری را فتح نمود (۴۲۱ق) رعایای آن سامان از این که از چنگال سپاهیان دیلمی رهایی یافته، بسیار شادمان گشته‌اند، اما پس از آن که سلطان مسعود به تخت نشست تعدی‌های مالی عمال وی، فغان رعایای آن دیار را درآورده‌بود: «تاش‌فراش (سپه‌سالار اعزامی) بلاد را پر از جور و ستم کرده‌بود تا جائی که مردم آرزومند بودند، که از وی و دولت او نجات پیدا کنند و خرابی در بلاد راه یافت» (ابن‌اثیر، ۱۳۹/۲۲). به همین منظور سلطان مسعود، ابوسهل حمدونی را مأمور نمود (۴۲۴ق) تا مالیات آن نواحی را به شیوه مسالمت‌آمیز تحصیل کند (همان، ۱۵۶/۲۲). به رسمیت شناختن حکومت ابوکالیجار از آل‌زیار در گرگان نیز مشروط به پرداخت «مال ضمان گذشته و آنچه اکنون ضمان کرده» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۴۷۸) به ابوالفضل سوری بن‌معتز بوده‌است (۴۲۳ق). تعدی‌های سلطان مسعود به حدی بود که دو سال بعد اهالی گرگان از پرداخت آن سر باز زدند. بااین‌حال سلطان مسعود بر اثر نیاز شدید مالی بر اخذ مالیات گرگان اصرار ورزید و بهانه‌ای شد تا نواحی شمالی را مورد تاخت‌وتاز قرار دهد (۴۲۶ق) در همین راستا ابوسعید صراف نامی را به‌عنوان صاحب‌دیوانی گرگان منصوب و مأمور اخذ مال رعایای گرگان نمود. به نقل بیهقی: «سرای‌ها و مال‌های گریختگان می‌جستند و آن چه می‌یافتند می‌ستدند؛ و اندک چیزی به خزانه می‌رسید» (همان، ۶۷۵).

سلطان مسعود در ادامه طمع در مال رعایای آمل نمود و گفته‌بود: «به آمل هزار هزار مرد است، اگر از هر مردی دیناری سنده‌آید، هزار هزار دینار باشد» (همان، ۶۶۸). هم بیهقی خواسته‌های مالی سلطان را چنین مرقوم نمود: «زر نشابوری هزار هزار دینار و جامه‌های

رومی و دیگر اجناس هزار تا و محفوری و قالی هزار دست و پنج هزار تا کیش». زمانی که بیهقی این مکتوب را از جانب سلطان بر وزیر خواجه احمد بن عبدالصمد عرضه نمود، وزیر در انتقاد از سیاست مالی سلطان گفته بود: «ببینی که این نواحی بکنند و بسوزند و بسیار بدنامی حاصل آید و سه هزار درم نیابند» (همان، ۶۸۴ و نک: مرعشی، ۱۳۴۵: ۸۸-۸۷). فشارهای مالیاتی سلطان از آن جا پیدا بود که مردم آمل در پاسخ گفتند: «نثار ما که از قدیم باز رسم رفته است از آن آمل و طبرستان درمی صد هزار بوده است... اگر زیادت تر از این خواسته آید، رعایا را رنج بسیار رسد» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۸۴)؛ اما سلطان که تحت فشار مالی بود، گفته بود: «آن چه سخت کرده آمده است خواستنی است از آمل تنها... و اگر نپذیرند، بوسهل اسمعیل را به شهر باید فرستاد تا به لت از مردمان بستاند» (همان، ۶۸۵). به نقل بیهقی: «در مدّت چهار روز صد و شصت هزار دینار به لشکر رسید و دو چندین بسته بودند به گزاف» (همان، ۶۸۶-۶۸۵، ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵۲/۲۲). گردیزی نیز می گوید پس از این همه اجحافات مالی، بوکالیجار والی گرگان و طبرستان سر تسلیم فرود آورد و مال مشخص «ضمان» را پرداخت نمود، به علاوه پذیرفت: «اندر عاجل سیصد هزار دینار بدهد و هر سال خراج بدهد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۲۸).

بنابراین درحالی که توان مالی رعایای آمل طبق سنت دوره سلطان محمود صد هزار درهم بوده، در دوره سلطان مسعود به شکل پرداختی مستعجل و تحمیلی یک میلیون دینار رسید، هرچند در عمل کمتر از این از رعایا اخذ شد. باین حال اوضاع چنان پیش رفت که در اثر تعدی های وی، رعایای آمل مجبور گشتند خانه و کاشانه خود را رها کرده و در بیشه ها پنهان شوند و برخی نیز به تظلم نزد خلیفه در بغداد رفتند و حتی به درگاه خانه خدا در مکه نیز متوسل شدند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۸۶).

وابستگی سلطان مسعود به عواید مالیاتی فراگیر بود. در خراسان اوضاع و احوال رعایا وخیم تر از این روایت شده است. در ضیافت مهمانی ماه رمضان سال ۴۲۴ق ابوالفضل سوری صاحب دیوان خراسان با غارت رعایا، مال هنگفتی تقدیم سلطان نمود:

هزار دینار نشابوری نثار کرد و عقدی گوهر سخت گران مایه پیش امیر نهاد... پانصد حمل هدیه ها... و چندان جامه و طرایف و زرینه و سیمینه و غلام و کنیزک و مشک و کافور

و عتاب و مروارید و محفوری و قالی و کیش و اصناف نعمت بود در این هدیه سوری، که امیر و همه حاضران به تعجب بماندند.

این مال هنگفت که حاصل دست‌رنج رعایای خراسان بود، ابومنصور مستوفی ارزش آن را بالغ بر چهار میلیون درهم برآورد کرد. سلطان مسعود خطاب به مستوفی گفت: «نیک چاکری است این سوری، اگر ما را چنین دو سه چاکر دیگر بودی، بسیار فایده حاصل شدی». ابومنصور گفته‌بود: «زهره نداشتم که گفتمی از رعایای خراسان باید پرسید که بدیشان چند رنج رسانیده‌باشد به شریف و وضع تا چنین هدیه ساخته آمده‌است» (همان، ۶۳۸-۶۳۷). شهرهای طوس، نسا، باورد، استوا و سرخس نیز در نتیجه اخاذی‌های مضاعف سوری رو به ویرانی رفت، به‌طوری‌که: «هر کس منی غله داشت بستند» (همان، ۹۴۲). در سرخس مردم از پرداخت مالیات سر باز زدند که با بی‌رحمی سرکوب شدند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۳۶). شیخ عبدالجبار بن حسن جُمحی صاحب برید خراسان در ظلم و فشار مالی سوری چنین سروده‌بود (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۴۰-۶۳۹، ابن‌فندق، ۱۳۶۱: ۱۷۹-۱۷۸):

امیرا به‌سوی خراسان نگر که سوری همی مال و ساز آورد
اگر دست شومش بماند دراز پیش تو کاری دراز آورد

به گفته بیهقی تعدی سوری تنها متوجه توده رعایا نبود، بلکه اعیان و زمین‌داران نیز از اجحاف مالی او در امان نبودند: «اعیان و روسا را برکند و مال‌های بی‌اندازه ستند... و از آن‌چه ستند از ده درهم، پنج (درهم) سلطان را داد و آن اعیان مستأصل شدند» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۳۸). از جمله اجحاف در حق خواجه ابوالحسن بُن‌دار طوس، پدر خواجه نظام‌الملک که روایت است: «پنجاه‌هزار درم بر (او) جمع کرد و هر چه از ضیاع و عقار و تجمل داشت به سی هزار درم از وی بستند و باقی از وی قباله ستند» (ابن‌فندق، ۱۳۶۱: ۸۱، ۷۹). یا سالار بوژگان از اعیان نیشابور در اثر ظلم سوری کمر به خدمت ترکمانان بسته‌بود (بیهقی، ۱۳۷۴: ۸۸۳). همچنین روایت است ابونصر سالار منصور بن رامش رئیس نیشابور در اثر ظلم سلطان مسعود به مردم از شغل خویش کناره گرفت (فارسی، ۱۴۰۳ق: ۳۷۱). تعدی‌های مالی که در خراسان رفت باعث قطع امید رعایا و اعیان از غزنویان گردید و زمینه‌های پیروزی سلجوقیان را در خراسان فراهم نمود. به گفته بیهقی اعیان خراسان نامه‌هایی برای رؤسای

ترکان در ماوراءالنهر فرستادند و آنان را برای حمله به خراسان تحریک نمودند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۳۸). در این بحبوحه سلطان مسعود سوباشی حاجب بزرگ را برای مقابله با سلجوقیان به خراسان اعزام کرد و به او گفت: «من ایالت خراسان به تو داده‌ام تا پرنده از نخلش و مگس از کندویش برانی...» (حسینی، ۱۳۸۰: ۴۶-۴۵). نایب وی، حاجب نامی اموال رعیت را غارت کرد. نقل است حتی چوب درختان را نیز برید و با شتر به غزنه فرستاد و خراسانیان او را حاجب «پاک‌روب» لقب دادند (ابن‌فندق، ۱۳۶۱: ۲۷۳).

وجه دیگر بحران نقره حواله کردن حقوق سپاهیان به مال ولایات بود، چنان‌که در آستانه جنگ با سلجوقیان حقوق آنان را به مال رعایای خراسان حواله نمود (بیهقی، ۱۳۷۴: ۹۲۰-۹۱۹). همین‌طور زمانی‌که برای حمله به کرمان در تدارک تجهیز سپاه با مشکل پول مواجه گشت (۴۲۴ق)، به ابوالفرج پارسی «کدخدای» لشکر، دستور داد تا بیستگانی لشکر را باید از مال کرمان پرداخت کنند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۵۵). روایت است پس از استقرار سپاه غزنوی به رهبری احمدعلی نوشتگین (۴۲۴ق)، بلافاصله از رعایا «مال دادن بگیرتند» (همان) و «به سبب رسوم ذمیمه و خطابات عنیفه و معاملات قبیحه که ابداع و احداث کردند اهالی و رعایا متنفر و متشکی گشته به دارالخلافت استغاثت بردند» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۶). به روایت بیهقی: «مردم ما در کرمان دست برگشاده بودند و بی‌رسمی می‌کردند تا رعیت به ستوه شد و به فریاد آمدند» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۶۵۶-۶۵۵). هرچند سلطان مسعود از این اقدام طرفی نبست و رعایای کرمان با کمک بهرام ابن‌مافنه و حاجب امیر بغداد، غزنویان را بیرون رانده، اما تحمیل مالیات سنگین بر رعایای آن سامان و حواله حقوق سپاهیان به اموال آنان، گوشه دیگری از نشانه‌های تطور منابع درآمدی غزنویان در نقطه عزیمت از نظام غنائیم به عواید نظام مالیاتی بوده‌است.

بنابراین افزایش فشار مالیاتی، حمله به ولایات مختلف با هدف دریافت مالیات معوقه و تحمیل‌های مضاعف، مصادره اموال زمین‌داران و خرده‌مالکان، خرابی ولایت، فرار رعایا، به تعویق افتادن بیستگانی و متعاقباً حواله حقوق سپاهیان به مال رعیت در دوره غزنویان متأخر، در مقایسه با پرداخت مواجب سپاهیان به‌نقد و بعضاً مدارا با رعایا و معافیت‌های مالیاتی در دوره سلاطین متقدم غزنوی؛ و نیز تحمیلی‌های ۱۰۰۰ دینار و غارت اموال رعایا

به ارزش ۴/۰۰۰/۰۰۰ درهم در خراسان و تحمیلی ۴۶۰/۰۰۰ دینار و مطالبه غیرمترعارف ۱/۰۰۰/۰۰۰ دینار از رعایای گرگان و طبرستان نسبت پرداخت‌های کمتر از این در دوره سلطان محمود، در واقع نمونه شواهد کیفی و کمی است که نشان می‌دهد تا چه اندازه سلاطین متأخر غزنوی به دلیل بحران نقره، اعم از بی‌ارزش شدن مسکوکات و کمبود نقره به عواید حاصل از نظام مالیاتی و فشار بر رعایا روی آوردند.

نتیجه

نظر به ماهیت نظامی دولت غزنویان در ابتدا غنیمت‌گیری مهم‌ترین جز سازنده اقتصاد آنان بود، اما از دوره سلطان مسعود (۴۳۲-۴۲۱ق) غزنویان گرفتار بحران نقره شدند که در این زمینه عوامل متعددی مؤثر بوده‌است: نخست مسئله کاهش فتوحات در هند بود که از هجده حمله در دوره سلطان محمود به دو مورد در دوره سلطان مسعود رسیده‌بود. بدین‌سان با کاهش فتوحات منابع مالی آنان از راه غارت و غنیمت به‌طور بی‌سابقه‌ای کاهش یافته‌بود. از طرفی مسئله جانشینی به‌عنوان بزرگ‌ترین چالش سیاسی غزنویان سبب گردید بخش عمده‌ای از نقود طلا و نقره ثابت و موروثی دوره سلطان محمود صرف این اختلافات شود. همین‌طور هزینه‌های هنگفت در امور غیرمولد، نظیر مجالس بزم، جشن‌های عروسی سلاطین و شاهزادگان، کاخ‌سازی و پاداش‌های فراوان به شاعران از دیگر ریشه‌های داخلی بحران نقره بود، زیرا که بخش عمده این هزینه‌ها از خزانه و ذخایر ثابت پرداخت می‌شد، ضمن آن که بخشی از نقود را نیز در خزاین و دفینه‌ها بلامصرف نگه داشتند؛ بنابراین صرف ذخایر ثابت و موروثی، بدون آن که از راه غنیمت‌گیری دوباره به دست آید از دوره سلطان مسعود اقتصاد غزنویان را گرفتار بحران نقره نمود که نمود آن کاهش ارزش مسکوکات و کمبود آن در تأمین هزینه جاری و لشکری بود. در مورد نخست عیار مسکوکات طلا و نقره از ۹۵ درصد خالصی به کمتر از ۵۰ درصد رسید و به‌ناچار سکه‌های کم‌ارزش ترکیبی (نقره و مس)، مسین و برنجی ضرب کردند. همین‌طور کمبود نقره از دیگر نشانه‌های آشکار این بحران بود و غزنویان متأخر برای تأمین هزینه‌های جاری، تجهیز سپاهیان و پرداخت مواجب آنان به درآمدهای داخلی، به‌ویژه عواید مالیاتی روی آوردند. در همین ارتباط افزایش و تشدید فشارهای مالیاتی، عوارض، تحمیل‌های مضاعف و حواله حقوق سپاهیان به مال

رعایا در سراسر ولایات از شواهد کیفی تطور منابع درآمدی غزنویان در جهت وابستگی به عواید نظام مالیاتی بود و ریشه آن به بحران نقره برمی‌گردد که به دلیل کمبود و بی‌ارزش شدن آن توان پرداخت مواجب و تجهیز سپاهیان را نداشتند و به‌ناچار برای نگاهداشت آنان به عواید نظام مالیاتی تکیه کردند که در این زمینه نیز چندان موفق نبودند.

منابع

کتاب‌ها

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۱)، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ج ۲۲، ۲۳، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: مطبوعات علمی.
- ابن فندق، زید بن علی (۱۳۶۱)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: فروغی.
- باسورث، ک. ا (۱۳۷۲)، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۴)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
- ثعالی، عبدالملک (۱۳۸۵)، *تحسین و تقبیح*، ترجمه محمد بن ابی‌بکر، تهران: میراث مکتوب.
- جوزجانی، منهاج سراج (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، ج ۱، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- جیلانی، غلام (۱۳۵۱)، *غزنه و غزنویان*، کابل: بیهقی.
- حسینی، صدرالدین (۱۳۸۰)، *زبدۃ التواریخ*، ترجمه رمضان علی روح‌اللهی، تهران: انتشارات شاهسون.
- خوارزمی، ابو عبدالله (۱۳۶۲)، *مفاتیح العلوم*، ترجمه حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۳۴)، «لبیبی و اشعار او»، *گنج بازیافته*، تهران: خیام.
- رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۹۳)، *سکه‌های ایران در دوره اسلامی*، تهران: سمت.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۸۱)، *مجمع‌الانساب*، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- عتبی، ابی‌نصر (۱۳۷۴)، *تاریخ یمینی*، ترجمه جرفادقانی، تصحیح جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۹۵)، *قابوس‌نامه*، به اهتمام غلامحسین یوسفی، تهران: علمی فرهنگی.
- عنصری، ابوالقاسم (۱۳۶۳)، *دیوان اشعار*، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: سانی.
- عوفی، محمد (۱۳۲۴)، *جوامع الحکایات*، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: وزارت فرهنگ.
- فارسی، عبدالغفار (۱۴۰۳ق)، *تاریخ نیشابور*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فرخی سیستانی، ابوالحسن (۱۳۱۱)، *دیوان اشعار*، به کوشش علی عبدالرسولی، تهران: مجلس.

- گردیزی، عبدالحی (۱۳۶۳)، *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- مختاری غزنوی، عثمان (۱۳۳۶)، *دیوان اشعار*، به کوشش رکن‌الدین همایون، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.
- مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۴۵)، *تاریخ طبرستان، رویان و مازندران*، تصحیح محمدحسین تسبیحی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، تهران: امیرکبیر.
- منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۶۲)، *سمط العلاء للحضرة العلیاء*، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- نظام‌الملک، ابوعلی (۱۳۷۸)، *سیاست‌نامه*، تهران: علمی و فرهنگی.
- نظامی عروضی، احمد (۱۳۶۴)، *چهار مقاله*، تهران: امیرکبیر.
- هندوشاه، محمد قاسم (۱۳۸۷)، *تاریخ فرستنه*، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: آثار و مفاخر فرهنگی.

مقاله‌ها

- یوسفی، جمیله و حسن‌زاده، اسماعیل، «بحران اقتصادی غزنویان و تأثیر آن بر بی‌ثباتی نظم سیاسی»، *تاریخ ایران*، ۱۳۹۷، ش ۱.

منابع لاتین

- Bosworth, C. E, “A Turco — Mongol Practice amongst the Early Ghaznavids”, *Central Asiatic Journal*, VII, 1962.
- Davidovich, E.A, and A.H Dani (1998), “Coinage and the Monetary System”, in *History of Civilization of Central Asia*, Vol IV, Publishing UNESCO.
- Lane Poole, Stanley (1889), *Catalogue of Oriental Coins in the British Museum*, VOL IX, London, Longmans.
- Nazim, Muhammad (1931), *the Life and Times of Sultan Mahmud Ghazna*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Shafiuzzamman (2013), “A Study of Generalship of Mahmud of Ghazni With Special Reference to His Indian Campaigns”, *Thesis Submitted for the Degree of Doctor of Philosophy in Military Science*, Devi Ahila University Indore India.

- Sparavigna, Amelia Carolina, “some notes on the Greshams law of money circulation”, *Internashional Journal of sciences*, V. 3. 2014.
- Thomas, Edward, “on the coins of the kings of Ghazni”, *The Journal of the royal Asiatic Society*, Vol. 9. 1847.

مؤلفه‌های هویت ملی ایرانی در دیوان ابوالقاسم لاهوتی

پروانه نادرنژاد^۱

علیرضا ملانی توانی^۲

چکیده

ارزیابی اندیشه‌های اقوام و نخبگان ایرانی درباره هویت ملی‌شان امروز بیش از هر زمان دیگری ضرورت یافته است تا راه همگرایی و اتحاد ملی ایرانیان هموارتر شود. مسئله این مقاله تأمل درباره آراء و ایده‌های ابوالقاسم لاهوتی درباره هویت ملی ایرانی است. پژوهش حاضر، به‌منظور بررسی مؤلفه‌های هویت ملی ایرانی در دیوان اشعار لاهوتی صورت گرفته است و نویسنده، با استفاده از روش تحلیل محتوا، به بررسی و ارزیابی یک‌سری متغیرهای از پیش تعیین شده در دیوان اشعار لاهوتی پرداخته است. بدین معنی که برای بررسی مؤلفه‌های چهارگانه هویت ملی ایرانی شامل ارزش‌های ملی و باستانی، ارزش‌های فرهنگی دوره پس از اسلام، ارزش‌های دینی، ارزش‌های مدرن و غربی، سنجه‌های مشخصی در نظر گرفته شده و نویسنده به شمارش و احتساب نمادهای مربوط به آن متغیرها در محتوای اثر نام‌برده پرداخته است. نتایج این پژوهش بیانگر این است که لاهوتی به‌عنوان شاعر و مبارزی وطن‌پرست، همواره به ارزش‌های ملی و فرهنگی هویت ایرانی وفادار بوده و تلاش برای نگارش آثار به سبک شاهنامه همچون ایران‌نامه توسط ایشان و ترجمه شاهنامه فردوسی به زبان روسی توسط لاهوتی و همسرش تأییدی است بر تعهد شاعر نسبت به وطنش و حفظ و گسترش ارزش‌های ایرانی در جهان. به‌عبارت دیگر، لاهوتی، به‌رغم تحولات فکری و ایدئولوژیکی که در دوران تبعید و دوری از ایران، تجربه کرده، اما ایران‌گرایی و عشق به میهن و آرزوی دیدار وطن، جزء لاینفک اندیشه‌های شاعر بوده است. ضرورت و اهمیت موضوع، بیان سهمی است که نخبگان ملی‌گرای کرمانشاهی در تاریخ معاصر در وحدت و همگرایی بین اقوام ایرانی داشته‌اند.

واژگان کلیدی: ایران‌گرایی، لاهوتی، هویت ایرانی، وطن، ارزش‌های ملی.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی parvanenadernejad@gmail.com
۲. دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول) mollaiynet@yahoo.com

Components of Iranian National Identity in Abolghasem Lahouti's Divan

Parvaneh Nadernejad¹

Alireza Mollaiy Tavani²

Abstract

Assessing the ideas of Iranian ethnic groups and elites about their national identity is more necessary today than ever to pave the way for the integration and national unity of Iranians. The subject of this article is a reflection on Abolghasem Lahouti's views and ideas about Iranian national identity. The present study was conducted to investigate the components of Iranian national identity in the Abolghasem Lahouti's Divan using content analysis method. It examined and evaluated a series of predetermined variables in the Poetry Divan. This means that in order to study the four components of Iranian national identity (including national and ancient values, cultural values of the post-Islamic period, religious values, modern and Western values), certain criteria were considered and the researcher counted and calculated the relevant symbols in the content of the mentioned work. The results of this study indicate that Lahouti, as a patriotic poet and fighter, has always been loyal to the national and cultural values of Iranian identity. Writing works in the style of Shahnameh such as Irannameh and translating Shahnameh Ferdowsi into Russian by the help of his wife is a confirmation of the poet's commitment to his homeland and the preservation and expansion of Iranian values in the world. In other words, Lahouti, despite the ideological changes he experienced during his exile and distance from Iran, but Iranianism and love for the homeland and the desire to visit the homeland, has been an integral part of the poet's thoughts. The necessity and importance of the issue is to express the contribution that the nationalist elites of Kermanshah have made in the contemporary history in the unity and convergence among the Iranian ethnic groups.

Keywords: Iranianism, Theology, Iranian Identity, Homeland, National Values.

1. PhD student in post-Islamic Iranian history, Institute of Humanities and Cultural Studies
parvanenadernejad@gmail.com

2. Associate Professor, Institute of Humanities and Cultural Studies (Corresponding Author)
mollaiynet@yahoo.com

مقدمه

در دوره مشروطیت جامعه ایرانی تحولاتی زیادی را در زمینه حکومت، سیاست و اجتماع تجربه کرد. در این دوره، ایرانیان در راه تأسیس دولت _ ملت گام برداشتند. گرچه وجود مسائل و موانع داخلی و خارجی عملاً مشروطیت را با بحران مواجه ساخت، اما تأمل درباره هویت ملی از درون گفتمان مشروطه‌خواهی برخاست و بحث از چیستی هویت ایرانی و عناصر آن، به یکی از مهم‌ترین مسئله‌های نخبگان ایرانی مبدل شد. مسئله این پژوهش ارزیابی هویت ملی و مؤلفه‌های آن در دیوان لاهوتی با استفاده از روش تحلیل محتوا است. او و بسیاری از شاعران و روشنفکران هم‌نسلش چون عشقی و فرخی یزدی، به دلایل متعددی مانند انحطاط کشور در دوره‌های قبل و مشکلات داخلی موجود، با مسئله بحران هویت مواجه بودند. در چنین فضائی برخی از نخبگان در راه هویت‌سازی به بازپردازی مفاهیم ناسیونالیسم روی آوردند. لاهوتی به‌عنوان یک شاعر انقلابی و وطن‌پرست، در آثارش همواره به فرهنگ و ارزش‌های باستانی در کنار سه عنصر دیگر ارزش‌های فرهنگی، ارزش‌های دینی و ارزش‌های مدرن پرداخته است. اهمیت این پژوهش، نشان‌دادن سهم لاهوتی به‌مثابه یک نخبه ملی‌گرای کرمانشاهی در بسط همگرایی ملی ایرانیان است.

در مورد پیشینه پژوهش باید گفت که برجستگان حوزه ادبیات معاصر ایران، همچون آرتین‌پور، شکیبیا، شفیعی کدکنی، سپانلو، توجهشان عمدتاً معطوف به نقش لاهوتی در حلقه شاعران انقلابی بوده است. آن‌ها ضمن اشاره به کودتای لاهوتی و سرنوشت او در مهاجرت، نامبرده را نخستین و بزرگ‌ترین شاعر طبقه کارگر می‌دانند که در کنار فرخی و عشقی، این نوع از ادبیات را ترویج دادند. انتقادی‌ترین نگرش درباره لاهوتی از سپانلو است که نسبت به مرحله دوم زندگانی وی در مهاجرت و سبک و محتوای اشعارش نقد دارد. سپانلو، هرچند به تنگناهای لاهوتی هم به‌عنوان یک فراری از وطن و پناهنده کشور شوروا اشاره کرده اما لاهوتی را شاعری صرفاً در کادر سیاسی/مبلغ حزب کمونیست شناخته. سایر پژوهشگران، تحول کیفیت شعر لاهوتی را محصول شرایط پیش‌آمده می‌دانند که شعرش را تحت تأثیر قرار داده و از قدرت بالندگی و رشد در آثار بعدی وی کاسته است، هرچند به پیشگامی این شاعر در زمینه ادبیات کارگری هم اذعان داشته‌اند. تاکنون هیچ پژوهشی درباره دیدگاه

لاهوتی پیرامون هویت ایرانی صورت نگرفته است. بشیری نوشته اگر سروده‌های او را درست بررسی کنیم، درمی‌یابیم که از ده بخش سخنانش، هشت بخش آن درباره ایران و میهن‌پرستی است. از نظر شفيعی، اهمیت لاهوتی، طرح ادبیات کارگری مشروطه است که هرچند مقیم کشور شوراهاست، اما صدایش از دور شنیده می‌شود و اشعارش مملو از وطن‌پرستی و آزادی است. آری‌پور لاهوتی را نخستین شاعر فارسی‌زبان طبقه کارگر معرفی کرده که این صفت اصلی اشعار بعدی وی (حمایت از طبقات کارگر و فرودست) در اشعار نخستین او هم به چشم می‌خورد. سپانلو گفته: برای تحقیق در سرگذشت لاهوتی، از راه جستجو در شعرهایش می‌توانیم تصویری واقعی‌تر به دست آوریم.

از میان پژوهش‌های موجود، مقاله «مفهوم ملیت در اشعار لاهوتی» بیشترین شباهت را به پژوهش حاضر دارد. با این تفاوت که نویسنده آن، صرفاً در مورد وطن‌پرستی این شاعر اظهار نظر کرده و حضور شاعر در مبارزات نظامی را عامل جداکننده وی از سایر شاعران دوره مشروطیت شناخته است. صدی‌نیا بر این باور است که اگر بخواهیم بر اساس اشعار لاهوتی درباره دیدگاه میهنی وی اظهار نظر کنیم، بایستی دو دوره زندگی سیاسی و فکری شاعر را تفکیک کنیم. شعر لاهوتی، در دوره اول زندگانی‌اش، ترجمان اندیشه‌های میهن‌دوستان و آزادیخواهان است. در دوره دوم حیات لاهوتی، ایدئولوژی مارکسیستی (لنینی - استالینی) بر تلقی میهنی وی سایه می‌افکند.

یکی از نقاط ضعف تحقیقات درباره لاهوتی، عدم بررسی هم‌زمان جنبه‌های ادبی- فرهنگی و رویدادهای تاریخی سیاسی زندگی اوست. لاهوتی را باید با در نظر آوردن اقدامات سیاسی در وطنش، اشعار میهنی، منظومه‌های ایران‌نامه و نوروزنامه، تلاش در راه احیای فرهنگ و زبان تاجیکستان که به فرهنگ ایرانی نزدیک است، ترجمه اشعار اروپایی به فارسی و وارد کردن موضوعات تازه آن، پرداختن به فرودستان، زنان و کودکان، وضعیت دیالوگ‌گونه اشعارش، طرح ادبیات کارگری، نوآوری در اوزان عروضی، قافیه و قالب‌های شعر، بسترسازی و پیشگامی برای ابداع شعر نو فارسی، طرح انترناسیونالیسم پرولتاریایی در زبان فارسی و اثرگذاری آن روی جهان‌وطنی اسلامی امثال لاهوری، معرفی زبان و فرهنگ ملی در شوروی، باید قضاوت کرد. با در کنار هم قراردادن این اقدامات می‌توانیم به تصویر

کاملی از وی برسیم. به‌علاوه، در قضاوت دیدگاه‌های وی، می‌بایست محدودیت‌های یک پناهنده سیاسی را هم در نظر بگیریم.

مقاله حاضر ضمن توجه به دستاوردهای پژوهش‌های ذکرشده، می‌کوشد بسامد مؤلفه‌های هویت ملی را در آثار لاهوتی بررسی کند. به همین سبب، از روش کمی و تحلیل محتوا بهره جسته است؛ یعنی با استفاده از یک رشته متغیرها به سنجش فراوانی چند مفهوم خاص در اشعار وی پرداخته است. جامعه آماری این تحقیق مشتمل بر ابیات دیوان لاهوتی است که با توجه به این که هر بیت حاوی ۸ کلمه با معنای مستقل است، دیوان لاهوتی شامل ۳۰۸۶ بیت شعر و در مجموع شامل ۲۴۶۹۶ کلمه است. نویسنده در کل اشعار دیوان لاهوتی به جستجوی نمادهای مدنظرش پرداخته و فراوانی واژگان، حاصل شمارش نمادهای موجود در دیوان لاهوتی است. به‌علاوه، درصدها نیز حاصل فراوانی ضربدر ۱۰۰ و تقسیم بر ۲۴۶۹۶ (تعداد کلمات دیوان لاهوتی) است؛ بنابراین، نتیجه این پژوهش بر تحلیل کمی داده‌ها استوار است.

زندگی نامه ابوالقاسم لاهوتی

ابوالقاسم لاهوتی متولد ۱۲۶۶ ش. در کرمانشاه و متوفی در سال ۱۳۳۵ در مسکو است. او در یک خانواده کم‌درآمد به دنیا آمد. در هجده‌سالگی به مشروطه‌خواهان پیوست. در سال ۱۲۸۵، در جنگ با مستبدان نشان ستارخان گرفت و بعد وارد خدمت ژاندارمری شد که نخستین نیروی مستقل و ملی ایران به‌شمار می‌آمد. لاهوتی دوبار به ترکیه سفر کرد. اولین بار، وقتی به جرم خرابکاری در ژاندارمری، به اعدام محکوم شد، به عثمانی گریخت و آموزگار زبان فارسی شد (شکیبا، ۱۳۷۳: ۲۵۷).

با آگاهی از منش میهن‌پرستانه لاهوتی، می‌توان دریافت که در آنجا به شاگردانش چه می‌آموخته و نوباوگان میهنش را چگونه پرورش می‌داده است (بشیری، ۱۳۵۸: ۳۹). لاهوتی ایران‌نامه را به سبک *شاهنامه*، برای آموزش تاریخ ایران به شاگردانش در ترکیه سروده است. وی در سفر دومش با افکار مارکسیستی آشنا شد و پس از چند سال به ایران آمد و به فعالیت در ژاندارمری پرداخت. او در تبریز علیه قانون‌شکنی سردار سپه کودتا کرد و پس از شکست از ایران خارج شد (سپانلو، ۱۳۹۴: ۶۶۶). لاهوتی می‌نویسد، با کمک مالی پرنس

(رضا) ارفع کتاب‌فروشی کوچکی باز کرد که میعادگاه ترک‌ها، ایرانی‌ها، اعراب و روس‌ها بود. نخستین سال‌های زندگی لاهوتی در بادکوبه و مسکو به‌سختی گذشت، ولی بعد به انجمن‌ها و سازمان‌های فرهنگی آنجا راه یافت. دلبستگی لاهوتی به فرهنگ ایران، او را به گسترش زبان فارسی در تاجیکستان و روسیه کشاند. بزرگ‌ترین تلاش لاهوتی در این راستا، این است که با همسرش شاهنامه را از فارسی به روسی برگرداند (شکیبا، ۱۳۷۳: ۲۶۲).

جلد اول شاهنامه به زبان روسی با همکاری لاهوتی و همسرش منتشر شد و پنج جلد بعدی را همسرش در فقدان لاهوتی و با کمک سایر ایران‌شناسان روسی همچون مینورسکی و... به سرانجام رسانید (یونسی، ۱۳۹۹: ۶۳-۵۵). لاهوتی در سال ۱۹۵۷ که مشغول ترجمه شاهنامه به روسی بود و آرزوی دیدار وطن را داشت، درگذشت. به تعبیر بشیری، لاهوتی از آن رشته خون‌های جوشانی بود که در رگ فرهنگ مرده ایرانی به راه افتاد و این نشانگر ارزش لاهوتی برای فرهنگ ایران‌زمین است (بشیری، همان: ۴۱-۴۰).

درون‌مایه اصلی اشعار او برگرفته از مشروطه، میهن‌پرستی و عناصر هویت‌ساز ایرانی است که سعی دارد، مردم را به مبارزه با استبداد و استعمار وادارد. در این مبارزات، ایرانیّت و چهره‌های باستانی چون مزدک و کاوه، برای ساختن آینده‌ای بر اساس موازین اخلاقی، مساوات و آزادی حضور دارند. لاهوتی به‌عنوان یک نویسنده و شاعر روشنفکر، از نمادهای باستانی در اشعارش بهره برد. این نمادها بیانگر تسلط دیدگاه ناسیونالیسم بر فضای شعری اوست. شاعران مشروطه برای تهییج و تحریک خواننده، به شعر چاشنی و فکر حماسی و ملی می‌زدند (زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۳۱). برای لاهوتی این سمبل‌ها، ابزاری بودند تا با استعانت از جایگاه والای آن‌ها در تاریخ و فرهنگ ایرانی، مردم را به میدان مبارزه فراخواند. لاهوتی شیوه رئالیسم و به‌کاربردن شعر طنزآمیز را به‌عنوان حربه مبارزه اجتماعی از صابر آموخته بود (شکیبا، ۱۳۷۳: ۲۵۸). به‌عقیده آجودانی شعر لاهوتی شعر واقعی دوره مشروطه است. لاهوتی می‌کوشید با زبانی ساده توده‌ها را از فقر، استبداد، ناآگاهی، از دست رفتن بخش‌های وسیعی از ایران و استقلال آن آگاه کند (بروجردی، ۱۳۸۹: ۱۶۸). با توجه به عوام‌گرایی شعر مشروطه، شاعران این دوره همچون لاهوتی، از صنایع بلاغی و تأثیرگذار در جهت بیان مشکلات جامعه سود جستند تا بر مخاطبان خود تأثیر بگذارند و آن‌ها را به ایجاد تغییر ترغیب نمایند.

چارچوب مفهومی

از دیدگاه اشرف مفهوم تاریخی هویت ایرانی در معنای یکپارچگی سیاسی و قومی، در قرن سوم میلادی از سوی پادشاهی ساسانی وارد تاریخ ایران می‌شود. هویت ملی پدیده‌ای است که ریشه در تجربیات مشترک و خاطرات جمعی مردم دارد. در دوره تاریخی معینی ابداع و قباله تاریخی برایش ثبت می‌شود (اشرف، ۱۳۸۷: ۲۲). با ورود اسلام به ایران و طی قرن‌های ۵-۲ تکاپوهای جدیدی شروع شد و ایرانی‌تبی دیگر در تعامل با اسلام پدید آمد؛ اما در مفهوم جدید، هویت ایرانی در قرن ۱۳، طی آشنایی ایرانیان با تمدن غرب پدیدار گشت (اکبری، ۱۳۸۴: ۸-۱).

احمدی فرایند تاریخی تشکیل هویت ملی ایرانیان را در فراهم آوردن هسته‌ای سخت مشاهده می‌کند که این هسته حاصل آمیزش چهار عنصر سرزمین، تاریخ، میراث فرهنگی و سیاسی مشترک است. بروجردی عقیده دارد هویت ایرانی به علت موقعیت خاص جغرافیایی، از سه حوزه تمدنی ایرانی، اسلامی و غربی تأثیر پذیرفته و استراتژی روشنفکران ایرانی، اختلاط و پیوند این سه گفتمان با یکدیگر و شکل دادن به هویت ترکیبی بوده است (بروجردی، ۱۳۷۹: ۳۲۳ و ۳۲۰).

هویت ایرانی دارای لایه‌هایی است که در طول تاریخ شکل گرفته است. مسکوب بر اهمیت زبان فارسی، مهرداد بهار و ستاری بر اهمیت فرهنگ نظر داشته‌اند. رجایی و کچوئیان هم هویت ایرانی را دارای سه عنصر اساسی ۱- فرهنگ باستانی ایران ۲- فرهنگ ایران اسلامی ۳- فرهنگ مدرن می‌دانند.

مشخص است که هرکدام این چهره‌ها، دیدگاه خاص خود را درباره هویت ملی دارند و به یکی از عناصر یا لایه‌های هویت ملی، سهم بیشتری می‌دهند. اشرف و اکبری بین هویت ایرانی که تبار تاریخی طولانی‌ای دارد و هویت ملی که مربوط به دوران مدرن است، تمایز قائل هستند. علت اهمیت تعریف مبتنی بر سه لایه از هویت ملی، جامعیت و ایران‌شمولی آن است. در باور و فکر هر ایرانی، نمادها و نشانه‌های بارزی از این سه لایه وجود دارد. در این مقاله نیز عناصر هویت ملی را ذیل چهار عامل (ارزش‌های ملی ایرانی، ارزش‌های ایران اسلامی، ارزش‌های دینی و ارزش‌های مدرن) تعریف و برای هر عنصر، متغیرهایی در نظر گرفته شده که نمادی از آن لایه هویتی است.

پژوهش حاضر، با بهره‌گیری از تعاریف اندیشمندان بالا در مورد هویت و نقش عناصر مختلف در تکوین آن، طبق چارچوب مفهومی زیر، فراوانی شاخصه‌های هویت ایرانی را در آثار لاهوتی بررسی کرده است:

۱- ارزش‌های ملی ایرانی: همچون زبان فارسی، سرزمین و نژاد ایرانی، تاریخ و اسطوره‌های ملی

۲- ارزش‌های فرهنگی ایران دوره اسلامی: نژاد و قومیت، تاریخ، جغرافیای ایران، مفاخر فرهنگی

۳- ارزش‌های دینی - مذهبی: مبانی اعتقادی، ارزش‌های دینی، آیات و روایات

۴- ارزش‌های فرهنگ غربی: ناسیونالیسم، وطن، زنان، آزادی، علم

اهمیت نژاد و تاریخ از دیدگاه لاهوتی

لاهوتی شاعر و مبارزی انقلابی است که از اساطیر و تاریخ باستانی به‌عنوان ابزاری برای برانگیختن روح پیکارجوی ایرانیان بهره می‌جوید و در راستای نگرش ایدئولوژیکی خود، از شخصیت‌های تاریخی و اساطیری نام می‌برد. کاوه، نماد توده‌های پیکارگر و ستم‌ستیز است و در مقابل او ضحاک، نماد استبداد و ستم است. لاهوتی از رستم و مزدک هم نام می‌برد و صرفاً از چند شخصیت سیاسی و مؤثر دوران معاصر مانند ستارخان، کوچک‌خان، ارانی و یارمحمدخان نام می‌برد. لاهوتی تاریخ ایران را مانند مارکسیست‌ها تحلیل می‌کند و آن را تاریخ دوطبقه معارض، ستم‌کش و ستمگر می‌داند. ویژگی دیگر اشعار لاهوتی، مقدمه داستان‌گونه‌ای است که در ابتدای شعر مطرح می‌کند. آشنایی با فرهنگ، اندیشه و شیوه زندگی بلشویکی، مایه تازه‌ای به سخنش داده و به گفتارش پختگی و استواری بخشیده است (همان، قبلی: ۶۵). لاهوتی در غزلیات و رباعیاتی که مخاطب آن کارگران و رنجبران است، شاعری بی‌همتاست. هرچا نامی از ایران برده، گریزی به طبقات فرودست هم زده و آن‌ها را به دشمنی با سرمایه‌داران برانگیخته است.

پس از رنجبران، مخاطبان او زنان و سپس آزادی است. در آغاز، شعر سرودن لاهوتی، به سبک پیشینیان و شامل مرثیه‌سرایی بود. سپس به سروده‌های درویشانه و عرفانی رسیده

است. در تهران در اندیشه وی دگرگونی ایجاد شد. لاهوتی بسته به مناسبات شعرش، مصرع‌ها را کوتاه و بلند کرده و همین‌جاست که شعر سپید پدید آمده و به همین مناسبت بشیری او را پدر شعر نو می‌داند. وی سهم خودش از شعر نو فارسی را عرضه کرد، اما آنچه در مرکز شگرد نوآورانه‌اش قرار دارد، توسع معانی بود. او آموخت که اصول کلاسیک را تغییر دهد و در قالبی نو بریزد تا آن اصول را از حیث معنایی وسعت بخشد و بنابراین لایه‌های جدید اجتماعی و سیاسی را منتقل کند (چالیسوا و لاهوتی، ۱۳۹۹: ۳۲).

زندگی فرهنگی لاهوتی، تحت تأثیر زندگانی سیاسی و گرایش‌های سوسیالیستی‌اش قرار گرفته و معمولاً لاهوتی را به دلیل انتقاد نکردن از استالین سرزنش می‌کنند، اما کسی اراده و رفتار وی را در ترجمه *شاهنامه* به روسی، تحسین نمی‌کند. لاهوتی از معدود افرادی است که در سده اخیر در کار جنبش فرهنگی و مردمی ایران تلاش بسیار و جانانه کرده است. یکی از مباحثی که در نقد ادبی مطرح و در شعر لاهوتی وجود دارد، صمیمیت و سادگی نهفته در شعر است که گفتگو با مخاطب را آسان می‌سازد. یکی دیگر از اصول مطرح در نقد ذوقی شعر، مفاخره است که آن اشاره شاعر به موضوعاتی است که سبب فخرفروشی می‌شود. یکی از این موارد را به‌صورت اشعار حماسی لاهوتی می‌بینیم. مورد دیگر مفاخره، برتری‌جویی لاهوتی در اشعار کارگری است که نسبت به سایر شعرا تفاخر کرده. فارغ از تغییرات ایدئولوژیکی لاهوتی، متعهد بودن وی به ایرانیان و منافع مردم قابل تحسین است. برای بررسی مؤلفه‌های هویت ملی در دیوان اشعار لاهوتی، بر چهار عنصر هویت‌ساز ارزش‌های ملی باستان، ارزش‌های دینی، ارزش‌های ایران اسلامی و ارزش‌های مدرن تأکید شده است.

الف) مؤلفه‌ها و عناصر باستانی ایران

توضیح این نکته که چرا لاهوتی از نمادهای ملی باستانی در اشعارش استفاده کرده، درک بهتر دیدگاه وی مؤثر خواهد بود. برخی عقیده دارند، باستان‌گرایی نوعی واکنش به وضعیت نابسامان مملکت و زبونی دولت در برابر بیگانگان بود. لاهوتی با ناسیونالیسم باستان‌گرای خود و تحقیر پیشینه تمدنی اقوام و ملل دیگر و ستایش ساسانیان، می‌خواسته، برتری‌جویی کند بر سایر ملت‌ها (صدری‌نیا، ۱۳۹۲: ۱۲۸). حقارت در برابر غرب و ارتباط با

هند در دوره قاجار، زمینه بازپردازی ایران را فراهم آورد. تاریخ‌نگاری ایران‌مدار، جایگزین تاریخ‌نویسی اسلامی شد و گذشته‌های خاموش و فراموش‌شده، پرشکوه جلوه کرد (توکلی‌طرقی، ۱۳۹۷: ۲۳). کشفیات باستان‌شناسی غربی‌ها ایرانیان را با تاریخ پرافتخار خویش آشنا ساخت. ترجمه آثار تاریخی مورخان کلاسیک یونان به فارسی به بازشناسی بسیاری از یادگارهای تمدن ایران باستان انجامید.

اهمیت شاخصه ایرانیّت در نزد لاهوتی به‌اندازه‌ای بوده که یکی از اهداف مهم زندگی خود را در این می‌دید که شاهنامه گنجینه فرهنگ جهانی شود (یونسی، ۱۳۹۹: ۶۸). وی در ایران‌نامه به بازسازی هویت ایرانی پرداخت و آن را به ایرانیان پاک‌نژاد تقدیم کرد. باستان‌گرایی، نه‌تنها به‌عنوان شاخص گونه‌های مختلف ایران‌گرایی و بخش ثابت ادبیات سیاسی تلقی شد، بلکه وسیله‌ای شد برای احیای وحدت ملی و دفع موانع تشکیل و خطرهای تهدیدکننده آن.

لاهوتی در اشعارش از نمادهای اسطوره‌ای مانند کاوه و مزدک جهت برانگیختن حس کوشش برای تجدید حیات آن عصر طلایی بهره می‌گیرد. کارکرد دیگر باستان‌گرایی، یادآوری بلایایی است که ایران را به خاک سیاه نشانده است. برجسته‌ترین انگیزه‌های توجه به ایران باستان عبارت است از احیای هویت ملی، خوش‌بینی افراطی به ایران باستان، التیام احساس حقارت در برابر بیگانه، اسلام‌ستیزی، انتقاد از وضعیت حال، تحریک غرور ملی و شکست‌ناپذیری (زارع، ۱۳۸۶: ۱۲۱).

درباره دوره باستان برمؤلفه‌هایی چون مذهب، نمادهای ملی، اسطوره‌ها، میراث فرهنگی، تاریخ و جغرافیای ایران متکی است.

شاخصه	فراوانی	درصد
مفاهیم سرزمینی	۴۲	٪۱۶۸
قهرمانان حماسی	۲۰	٪۸۰
تاریخ و تمدن	۸۷	۰/۳۴۸
نژاد و قومیت	۱۴	٪۰۵۶
باورهای دینی	۱۰	٪۴۰
جمع	۱۳۲	۰/۷۰۰

واژگان عجم، پارس، ایران، آریایی، اشاره به نژاد ایرانی در برابر تازی دارد. اسامی چهره‌های قهرمان مانند کاوه، رستم، مزدک، اسامی جغرافیایی مانند تخت‌جمشید، اسامی شاهان مانند جمشید، هوشنگ، ارزش‌های دینی مانند اورمزد، زرتشت، نمادهای ملی ایرانی هستند.

جدول شماره ۱ نشانگر اهمیت و حضور مؤلفه باستانی در شعر لاهوتی است. بر اساس فراوانی یک‌سری معیارها به این نتیجه می‌رسیم که شاعر ۰/۷۰۰ درصد از واژگان دارای معنا را در دیوان خود به این شاخصه اختصاص داده. وی از نمادهای مذهبی اهریمن و یزدان، زرتشتی‌گری هم استفاده کرده است. متغیر تاریخ و تمدن با ۳۴۸٪ درصد فراوانی در جایگاه نخست و مفاهیم سرزمینی با ۱۶۸٪ فراوانی در مرتبه بعدی نسبت به سایر شاخصه‌ها برجستگی بیشتری دارند.

دربیت زیر نام خسرو پرویز و شیرین، معشوقه وی آمده و اشاره به کشته‌شدن او دارد.

شیرین چو شکر باشد در پیش تو جان دادن گر چرخ دزد پهلوی، چو خسرو پرویزم

(بشیری، ۵۷: ۸۳۹)

در بیت زیر لاهوتی دو عنصر هویت‌ساز ایرانی و اسلامی را در یک مصرع آورده. مفتی واژه‌ای است خطاب به حاکم شرع و فقیه دوران اسلامی و اردشیر یکی پادشاهان ساسانی.

ببین تجاهل عارف که ملک ملت را گرفت مفتی و از اردشیر ساسان کرد.

بیت زیر بیانگر یکی از وقایع تاریخی دوران هخامنشی و آتش زدن کاخ خشایارشا توسط اسکندر است. تاریخ ایران یکی از مؤلفه‌های هویت ایرانی است.

چو بر استخر آتش زد سکندر در آنجا نامه‌ها را سوخت یکسر

بیت زیر در مورد عنصر جغرافیایی مکان است و به‌عنوان نمادی برای ارزش‌های ملی در نظر گرفته شده است و اشاره به ورود و پراکندگی اقوام آریایی در ایران زمین دارد.

دگر برخی از آنان چابک و زفت به اکباتان و آذربایجان رفت.

اشاره شاعر به گستردگی مرزهای جغرافیایی ایران باستان، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های هویت ملی.

چهل سال آن شهنشه مرزبان بود جهان ایران و او شاه جهان بود

در زیر، کاوه نماد قیام مردم علیه ظلم ضحاک و حرفه او آهنگری است. برخاستن کاوه از میان مردم در اشعار لاهوتی داعیه‌دار حمایت از توده‌های رنج‌دیده، حائز اهمیت و مصداق است بر این که طبقه مظلوم بر حکام ستمگر پیروز می‌شود. لاهوتی با استفاده نمادین از شخصیت کاوه، طبقه کارگر و توده‌های ایرانی را به مبارزه با ستمگران زمانه فراخوانده است.

ای پتک نژاد کاوه بردار تاج سر این سبک‌سران را

(لاهوتی، ۱۹۷۵: ۸)

در زیر کاوه: نماد قیام مردم، رستم (قهرمان ملی)، ضحاک: نماد حکام ظالم است. اشاره به این نوع تناقض‌ها متناسب است با حوادث دوره مشروطه مانند تقابل مشروطه‌خواهان و مستبدین.

در وقت بزم بلبل دستانگو در روز رزم رستم دستانم

شد بارها چون کاوه آهنگر ضحاک ظلم بسته به زندانم

در بیت زیر لاهوتی با نام‌آوردن از نژاد آریایی و عجم، به عنصر نژاد و قومیت اشاره کرده که یکی از نمادهای هویت ملی است.

شوم پویان به راه نکته‌دانی بگویم از نژاد آریانی

عید نوروز مهین جشن نژاد عجم است

لاهوتی ایرانیان را از نژاد مزدک شناخته. مزدک‌گرایی، از ویژگی‌های شعر مشروطیت است و در زیرمجموعه ناسیونالیسم باستان‌گرایی لاهوتی قرار دارد. استفاده از این واژه تصادفی نبوده و تأکید لاهوتی روی آن، به‌عنوان یک متفکر انقلابی است. اگرچه از اندیشه‌های او برای تحقق جامعه بی‌طبقه و اشتراکی آگاه نبوده باشد. این بیت‌ها مبین انتقاد شاعر است نسبت به حجاب و پوشش زنان.

شد گفتگو ای نژاد مزدک زن چادر سیاه چون زندان
برخیز و از این حیات تاریک آزاد شو ای نژاد مزدک

(همان، ۱۰۲)

شاعر نسل ایرانیان را به زال می‌رساند. نژاد نقش زیادی در انسجام به هویت افراد دارد و یکی از مؤلفه‌های هویتی ایرانیان محسوب می‌گردد.

در بین دلاوران دنیا تو اصل و نسب ز زال داری

لاهوته شاهان باستانی را هنرور، پاسدار دین زرتشتی توصیف کرده و به عجم به‌عنوان نژاد ایرانی و اوستا، نماد ارزش‌های دینی و پیشدادی، بیانگر قدمت تمدن ایرانی اشاره کرده است

خشم کین و حسد و زشتی و بهتان بودند همه بر مذهب اورمزد نگهبان بودند
مؤمن پاک و پرستنده یزدان بودند نیک‌پندار و نکوگفته و نیکوکردار
هنر نابود گردید و خرد گم ره موهوم آمد پیش مردم

اشاره به آئین زرتشتی و مزدیسنا به‌عنوان دین ایرانیان، خط پارس و پارس به‌عنوان اسم خاص برای ایران، نمایانگر علاقه شاعر به شاخصه باستانی هویت ایرانی است.

عرب چون گوسپند و گاو می‌کشت نبود این شیوه آئین زرتشت

(لاهوته، پیشین: ۳۷)

شاعر به دشمنی ضحاک تازی، با آئین ایرانیان اشاره کرده و منشأ بسیاری از رسوم بد را از زمان این شاه می‌داند.

چو دشمن بد با آئین زرتشت بهر روزی گروهی تازه می‌کشت

در بیت زیر شاعر از نمادهای مذهبی مانند اهریمن و یزدان، زرتشتی‌گری استفاده کرده است.

به مینو جا دهد اُرمزد او را دهد پاداش کردار نکورا
 به روی دوزخ اُرمزد از سر داد کشیده راست یک پاکیزه خط چینواد
 با توجه به گرایش وطن‌پرستانه لاهوتی، وی «عجم» را در معنی ایرانیان به کار برده
 است.

فروزان اختر بخت عَجَم شد که شاهنشاهشان جمشید جم شد
 در زیر لاهوتی به آثار تمدنی، تاریخی و فرهنگی باستان اشاره کرده.
 کنون آن طاق و دیوار شکسته دهد یاد از هنرهای خجسته

(همان، پیشین: ۳۲)

در بیت زیر، لاهوتی دوران طلایی را در این سرزمین مربوط به باستان می‌داند.
 لاهوتی به نابودی کتاب‌های زند و پازند در دوران اسلامی اشاره و با خشم از نژاد عرب
 یاد کرده. هرچند اولین گرایش‌های ناسیونالیستی در میان روشنفکرانی همچون آخوندزاده
 رمانتیک بود، اما در آستانه مشروطیت، در میان نسل جدیدتر روشنفکران شاهد ظهور انواع
 مختلفی از ملی‌گرایی هستیم، از معتدل گرفته تا شوونیسم و ناسیونالیسم سکولار.

سپس چون بخت ایرانی تبه شد ز بیداد عرب روزش سیه شد
 نژاد تازی از کین آتش افروخت سراسر نامه‌های پارس را سوخت

(لاهوتی، ۱۲۸۹: ۱۴)

لاهوتی هر کدام از شاهان باستانی را با یکی از پیامبران قرآنی تطبیق داده است.

مهین هوشنگ را ادريس دانند گروهی از خردمندان بر آن‌اند

ب) عناصر و مؤلفه‌های ایران دوره اسلامی

لاهوتی در اشعارش از نمادهای ایران اسلامی استفاده کرده که این کاربرد نمایانگر
 حضور سمبل‌های ارزشی اسلامی در نظام باورهای اوست. کلمات مربوط به ساختار اداری

دوران اسلامی مانند شحنه، محتسب، قلندر، مفاهیم مربوط به دوره‌های تاریخی مانند لشگر چنگیز مغول در این مورد است. درویش، شیخ و سلطان که دو واژه اول اشاره به فضای عرفانی جامعه و سلطان نمایانگر حکومت اسلامی است.

شاخصه فرهنگی	فراوانی	درصد
نژاد و قومیت	۱۲	٪۴
مفاهیم فلسفی، ادبی	۲۱	٪۸
تاریخ و تمدن	۳۱	٪۱۲
جغرافیای ایران	۴۷	٪۱۹
جمع	۱۱۱	٪۴۴

متغیرها و فراوانی حاصل از آن نشان می‌دهد ٪۴۴ درصد از دیوان لاهوتی را متغیرهای مربوط به مؤلفه فرهنگی ایران اسلامی تشکیل می‌دهد که از آن، بیشترین فراوانی مربوط به متغیر جغرافیای ایران ٪۱۹، سپس تاریخ و تمدن ایران با (٪۱۲ فراوانی) است.

اسامی شهرهای ایران، معرف جغرافیای سرزمینی و تأییدی است بر بیشترین میزان فراوانی متغیر جغرافیای سرزمین در دیوان لاهوتی که مربوط به مؤلفه اسلامی است.

دیروز که در محیط گیلان بد پرچم انقلاب بر پا

یاد آر که در سراسر ایران تنها نه در اصفهان و آبادان

بیت زیر گویای عشق شاعر به وطن است. ایران به‌عنوان خانه، بیانگر جغرافیای سرزمین است.

ویران‌تر از ایران بود امروز دل من ای‌وای به این خانه ویران چه توان کرد

(لاهوری، ۱۳۳۹: ۶۴)

واژه‌هایی همچون شاه، سلطان، شحنه، کلانتر بیانگر ساختار اداری دوران اسلامی است. هرچند لاهوتی با نگاهی انتقادی به این اسامی اشاره کرده و آن‌ها را در مقابل توده‌های ستم‌دیده قرار داده که مانع آسایش و رفاه مردم شده‌اند.

نمی‌روم به در شاه و شیخ و شحنه و مرشد امید عافیت از صنف مفتخوار ندارم
 نی سپاه سرخ نام‌آور کند ننگین مزار بر چند ملعون‌تر از چنگیز هم چنگیزتر
 بر اساس نگرش مارکسیستی لاهوتی تاریخ ایران، سراسر تضاد طبقاتی و تقابل
 ستمگر و ستم‌کش بوده است.

تاریخ توهم بود سراسر تاریخ دو صنف ضد و دشمن
 این بیت اشاره به یکی از مراحل تصوف دارد که در آن صفات بشری به صفات خدائی
 مبدل می‌شود.

گشت مست از می فناء فی‌الله هر که نوشید این شراب رحیق
 در زیر بایزید بسطامی و شبلی از عرفای قرون دوم و سوم هجق هستند و این اشعار
 نوعی بزرگداشت عرفای ایران اسلامی است.
 ز عون دوست ز هر سو رسد به گوش دلم هزار نکته معنی چو عارف بسطام
 به ذکر قلبی من شبلی زمان خودم ز جام حب تو مستم نه از خواص مدام
 در ایران‌نامه، لاهوتی برای حفظ ارزش‌های باستانی، آن‌ها را با یک شخصیت قرآنی،
 تطبیق داده تا این نمادها مانند نمادهای دوران اسلامی مهم جلوه کنند.

به گفتار خردمندان کشور سیامک بود آن شیث پیمبر
 بیت زیر اشاره به دوره قاجار است که حاکم خراسان مالیات فراوانی از دهقانان
 می‌گرفت. حکایت دختران قوچانی در ۱۲۸۴ از مؤلفه‌های هویت ایرانی محسوب می‌شود.

تا چند دهاتیان به رشوت بخشند به خواجه دختران را
 لاهوتی واژگان پادشاه، شیخ را در شعرش آورده که به ساختار و قشربندی جامعه اشاره
 دارد. شیخ اشاره به قشر مذهبی و روحانیون و بیانگر مؤلفه ارزش‌های ایران اسلامی است.
 یکی با پادشاه و شیخ و خاندانش فقط از روی حسن ایران پسندد

در زیر، لاهوتی از مفاخر دوران اسلامی نام برده است.

به سعدی گوش ده اگر اهل دردی نترس از مرگ در میدان مردی

(بشیری، ۱۳۵۸: ۵۶۴)

ج) عناصر و مؤلفه‌های دینی - مذهبی

برای بررسی ارزش‌های دینی در آثار لاهوتی، از مبانی اعتقادی، مناسک و اماکن دینی، نموده‌های شیعی، قرآن، روایات استفاده شده است.

شاخصه دینی	فراوانی	درصد
مبانی اعتقادی	۲۴	۹٪
مناسک دینی	۴۵	۱۸٪
اماکن مذهبی	۲۴	۹٪
آیات و روایات	۳۵	۱۴٪
پیامبران و ائمه	۶	۲٪
رهبران دینی	۶۷	۲۷٪
قوانین اسلام	۱۶	۶٪
جمع	۲۱۷	۸۷٪

این جدول نشان می‌دهد ۰/۸۷ از کلمات دیوان لاهوتی را شاخصه دینی تشکیل می‌دهد. نماز و قرآن‌خواندن، آیت‌الکرسی و فاتحه‌خوانی، از متغیرهای هویت ملی است. بیشترین بسامد به رهبران دینی با ۲۷ درصد فراوانی، سپس به متغیر مناسک دینی با ۱۸ درصد فراوانی مربوط می‌شود. به‌رغم این‌که لاهوتی در مسیر مبارزات سیاسی خود تحولات ایدئولوژیکی شگرفی را تجربه کرد، اما باورهای دینی هویت‌ساز در شعر وی حضور داشته‌اند.

منظور از رهبران دینی، علما و نمایندگان دین در جامعه است. در پائین شیخ را که لاهوتی نقد کرده است، به این منظور آمده است.

شیخ پیمان خود اندر سر پیمانۀ فروخت او که هشیار بُد، این را ز چه مستانه فروخت

(بشیری، ۱۳۵۸: ۵۵)

در زیر شاعر هم به گرایش‌های سوسیالیستی خود مبنی بر حمایت از طبقه کارگر پرداخته و به نارضایتی از دربار و علمای درباری، بهره‌کشی حکومت و علمای دینی از طبقه کارگران نیز اشاره کرده است. انتقاد از سوءاستفاده برخی علما از دین، در شعر شاعران مشروطه‌خواه فراوان است. در روزگار لاهوتی، برخی از مشروطه‌خواهان سکولار و ناسیونالیست‌های باستان‌گرا نیز، زبان به نقد دین گشودند؛ زیرا مصائب مردم و عقب‌ماندگی جامعه را به سلطه اعراب و دین اسلام نسبت می‌دادند.

کارگر از دین و دولت چون که استثمار گردد

مسجد، نماز خواندن، سبحة و زنار، نمادهای دین اسلام، دستار، عمامه و خرقه به‌عنوان کسوت اهل دین مواردی است که به مؤلفه هویت ملی اشاره دارد.

در زیر لاهوتی به مناسک عبادی شیعیان، زیارت حرم امام حسین اشاره کرده.

ای دهاتی رو به مکتب کربلا در کار نیست.

بیت زیر در اشاره به مناسک دینی است.

تا آن که حکومت است ز اعیان تو فاتحه بهر خویش برخوان

بهره‌گیری از آیات و روایات برای بیان خرافات و استفاده‌های ابزاری حکام از دین، در شعر لاهوتی قابل مشاهده است. روز جزا، سزای خوبی و بدی نوعی اعتقاد به معاد در خود دارد. در اینجا «شیخ» به واعظ و روحانی اشاره دارد.

قصه غلمان و حور شیخ را باور مکن از این افسانه‌ها بسیار هست

(لاهوتی، ۱۹۷۵: ۶)

در زیر، لاهوتی یکی از قوانین اسلام را بیان کرده که در مواقع لازم حاکم شرع حکم صادر می‌کند و فتوی می‌دهد.

کارگر از دین و دولت چون که استثمار گردد تا بمیرم دشمنی با مسجد و دربار دارم

وگر که مفتی شهرم به کفر فتوی داد خوشم که کفر من اسباب افتخار من است

در بیت زیر، شاعر به یکی از مبانی اعتقادی اسلام اشاره کرده که ماجرای حضرت آدم و رانده شدن از بهشت است. نام قرآن و داستان آدم و حوا و اشاره ضمنی به معاد از ارزش‌های دینی و هر دو مؤلفه هویت ایرانی‌اند.

دل آدم بردار گندم خالش نه عجب جد من دین خود اندر سر این دانه فروخت
در زیر، لاهوتی به برخی از مبانی اعتقادی اشاره کرده. روز جزا و اسم پیامبر، بیانگر ارزش‌های دینی است.

به او گفت که یزدان به روز جزا بدی می‌دهد بر بدی‌ها سزا
اگر جوینده راه خدایی نباشد جز محمد رهنمایی

نقد حجاب و چادر، سن پائین ازدواج دختران در شعر لاهوتی هم دیده می‌شود. یکی از مواردی که روشنفکران به آن پرداخته‌اند، حقوق زن و حضور آزادانه وی در اجتماع است.

در زیر شاعر از پادشاه قاجار به علت پوشش زنان انتقاد کرده است. نگاه لاهوتی در برخی غزلیاتش به زن در قالب شهروندی است که باید در سرنوشت خود و تحوّل جامعه مؤثر باشد.

ای پادشاه پارس در این عصر روشنی زن را به تیرگی زچه مجبور می‌کنی
تف بر سلیقه تو که در چادر سیاه زن‌های زنده را همه در گور می‌کنی
در زیر اسامی پیامبران و ائمه بیانگر مؤلفه دینی هویت است.

علت غائی ایجاد علی اعلا که خدا نیست ولیکن ز خدا نیست جدا

(همان، ۱۳۳۹ق: ۱۸)

یا رب از حادثه دهر گزندت مرساد که ودیعت ز بنی‌هاشمی و سام‌سوار
بیت زیر نشانگر علاقه لاهوتی به امام علی است. شاخصه ائمه مربوط به ارزش‌های دینی و یکی از مؤلفه‌های هویت ملی است.

من آن شاه ولی را می‌شناسم پس از یزدان علی را می‌شناسم.

د: عناصر و مؤلفه‌های مدرن

در بررسی میزان توجه به فرهنگ غرب در اشعار لاهوتی، شاخص‌هایی مانند ناسیونالیسم، مشروطه و رهبران آن مورد استفاده قرار گرفته است. اسامی چهره‌های مبارز و مشروطه‌طلب مانند ستارخان، یارمحمدخان، احزاب مانند اجتماعیون، ذکر رویدادهای مشروطیت مانند به توپ بسته شدن مجلس، درگیری مستبدین و مشروطه‌خواهان، انتقاد از قوانین اسلامی درباره پوشش زنان و طرفداری از حضور آن‌ها در جامعه، بیانگر ارزش‌های مدرن است.

شاخصه‌های فرهنگ غربی	فراوانی	درصد
ناسیونالیسم:	۶۲	۲۵٪
مشروطه و رهبران آن	۲۷	۱۰٪
مجلس، انتخابات، احزاب	۳۰	۱۲٪
حقوق زنان، آزادی	۴۷	۱۹٪
طبقات اجتماعی	۳۳۴	۱/۳۵
جمع	۵۰۰	۲/۰۲۴

در اندیشه‌های روشنفکری مشروطه، دو هدف اساسی دنبال می‌شد. ایجاد دولت ملت مدرن به منظور توسعه منابع کشور و حفظ استقلال ایران در برابر قدرتهای خارجی. این اندیشه ملی، تمامی مردمان را بدون توجه به وابستگی مذهبی، ریشه قومی، زبانی یا موقعیت اجتماعی دربرمی‌گرفت. به این ترتیب، اندیشه حاکمیت ملی مردم ایران از ابتدای انقلاب به شعار هواخواهان مشروطه، سکولاریسم، پیشرفت و برابری تبدیل شد. در شعر لاهوتی بسیاری از مفاهیم مدرن متأثر از غرب را در حوزه سیاست و اجتماع، فردیت، زنان، تشویق به کسب علم، تأکید بر کار و اتکاء به آن می‌بینیم. فراوانی جدول بالا نشان می‌دهد ۲/۰۲۴ درصد از دیوان لاهوتی را مؤلفه‌های مدرن تشکیل می‌دهد که طبقات اجتماعی دارای بیشترین فراوانی (۱/۳۵) و سپس متغیر ناسیونالیسم با ۲۵٪ در مرتبه بعدی قرار می‌گیرد.

در زیر لاهوتی شعرش را خطاب به طبقه کارگر سروده و به یکی از کشته‌شدگان دوران رضاشاه اختصاص داده که در دفاع از این طبقه جان داده است؛ رفیق حجازی.

ای کارگر اسیر امروز فردا چو شوی تماماً آزاد
 آن روز ز روی حس وجدان از روح رفیق خود بکن یاد
 در محبس هولناک طهران اندر ره صنف خویش سر داد

سرداد ولی به سرفرازی

پژوهشگران دو موضوع اساسی شعر لاهوتی را تصویرگری زندگی زحمت‌کشان، بیداری آن‌ها و دعوت به مبارزه علیه استیلاگران اجنبی شناسایی کرده‌اند.

سخن گفتن از وطن و نام ایران که در اکثر شعرهای لاهوتی دیده می‌شود، تأییدی است بر میهن‌پرستی وی که دارای بیشترین فراوانی است. وطن به مفهوم جدیدی که در مشروطه ترویج می‌شد، اشاره به عنصر ناسیونالیسم در شعر لاهوتی است. در سروده‌های لاهوتی در استانبول گرایشی به سوی ناسیونالیسم رمانتیک مشاهده می‌شود که نموده‌های آن علاقه به گذشته پرافتخار ایران، تحقیر ملل دیگر و بهره گرفتن از اسطوره‌های باستانی است (صدری‌نیا، ۱۳۷۵: ۱۹۸).

اگر ایرانی توئی یانکی دگر کیست درون خانه تو کار او چیست؟

شاعر در بیت زیر، واژه «عجم» را در معنی ایرانیان استفاده کرده که در فرهنگ عمید به معنی غیرعرب و کشور ایران و در فرهنگ معین به معنی غیرعرب و ایرانی آمده و اشاره‌ای به نژاد ایرانی و یکی از مؤلفه‌های هویت‌ساز است. در دوران جنگ جهانی اول، بر اثر گسترش ارتباطات فکری و فرهنگی ایرانیان با اندیشه‌های جدید و حوادث سیاسی اجتماعی کشور، زمینه برای پذیرش نژاد آریایی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های هویت ملی ایرانی فراهم گردید. بر همین اساس، نگارنده، هر واژه را که در اشاره به ایرانیان باشد، به‌مثابه سمبل هویت ملی در نظر گرفته است.

در بیت زیر منظور از وطن ایران است. به‌گفته خامه‌ای یگانه آرزوی لاهوتی این بود که وطن و زادگاهش را ببیند.

من آن کبوتر سخنم که در وطن‌خواهی بهشت را نستادم به جای لانه خویش

لاهوته، نمادهای هویت‌ساز باستانی و اسلامی را در ترکیب‌های نژاد علی و دوده ساسان به کار برده است. متغیر نماینده اشاره به ارزش‌های غربی و از عناصر هویت ایرانی است. شعر زیر خطاب به خان‌ملک ساسانی، سفیر ایران در ترکیه است و بیت آخر، اشاره به ناسیونالیسم دارد.

ای که امروز به این خلق نگهبانی تو نایب خاص و فرستاده سلطانی تو

اندر این ملک نماینده ایرانی تو از نژاد علی و دوده ساسانی تو

از علی ارث بری غیرت و آئین و داد فر و حشمت ز مهین دوده بهرام و قباد

دو بیت زیر نیز آشکارا به وطن‌پرستی شاعر اشاره دارد.

تنیده یاد تو در تار و پودم، مهین ای مهین بود لبریز از عشقت وجودم، مهین ای مهین

تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی فدای نام تو بود و نبودم، مهین ای مهین

(لاهوته، ۱۳۵۵: ۳۴)

لاهوتهی وطن را به یک انسان دارای اعضا و جوارح، فکر و روح، تشبیه کرده و حس وطن‌خواهی‌اش را با اشاره به نابودی دشمنان وطن بیان کرده است.

تو طالع خلقی کسی ار عیب تو خواهد بر گردنش از نفرت مردم رسن افتاد

هر سر که به نقصان حیات تو کند کار با دست دلیرانه ملت ز تن افتد

(بشیری، ۱۳۵۸: ۵۱)

در زیر شاعر کلمات استقلال و آزادی را استفاده کرده که از پیامدهای آشنایی روشنفکران با افکار غربی است.

خلق هر مستملکه این دوره بینا گشته است بهر استقلال و آزادی مهیا گشته است.

لاهوتهی در اشعارش مردم را به اتحاد در مقابل دشمن دعوت و اخطار می‌دهد، مراقب باشید دشمنان با وعده‌های فریبنده‌ای مانند آزادی شما را علیه هم قرار ندهند و اقوام ایرانی را به اتحاد برای تحقق اهدافشان فرا می‌خواند.

هشدار ولی که صنف دشمن

آلت ننمایید این سخن را

نمایید حربه تو و من

آزادی و مستقل شدن را

زحمتکش‌ها هر آن که هستند

ترک و عرب و بلوچ و اکراد

واژگان انقلاب، قوای مجریه، پارلمان بیانگر تأثیرات فرهنگ غربی و متغیرهایی برای شاخصه‌های هویت ایرانی هستند؛ بنابراین بسامد این واژگان نشانگر اهمیت یک‌سری ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی غرب در شعر لاهوتی است.

بیت زیر، به یکی از احزاب مشروطه اشاره دارد. نام احزاب مربوط به ارزش‌های غربی و از عناصر هویت‌ساز ملی است.

آن روز که فرقه مساوات

مزدوران را فریب می‌داد

فرقه کمونیست، انگلیس و پولیس و انقلاب متغیرهایی برای نشان دادن نقش فرهنگ غربی در بازتولید هویت ایرانی است که در شعر لاهوتی دیده می‌شود. از طرفی، روح بیگانه‌ستیزی شاعر در این شعر هم قابل‌رؤیت است.

عجم تابع انگلیسان چرا

ستمکش اسیر پولیسان چرا

در سایه فرقه کمونیست

در مکتب انقلاب ایران

اسامی جغرافیایی و اسامی رهبران مشروطه هم در شعر زیر گویای مؤلفه‌های هویت ایرانی است. قشون ملی، شهر رشت و نهضت جنگل، نمادهای مدرن مؤلفه‌های هویت ایرانی است.

سپاه شاه در سمت جنوب جاده تهران

قشون ملی اندر شهر رشت و جنگل گیلان

واژگان ملی به‌عنوان پسوند سپاه، لشکر، قشون، دولت انتخابی، پارلمان در شعر شاعر بیانگر فرهنگ غربی و سنجه‌هایی برای ارزش‌های غربی در هویت ملی است. متغیر انقلاب مربوط به ارزش‌های مدرن و یکی از مؤلفه‌های هویت ملی را تشکیل می‌دهد.

کشتی فتحم به ساحل می‌رسد با انقلاب

ناخدای خویش دارم من، خدا در کار نیست

(بشیری، ۱۳۵۷: ۹۳۱)

ای خواجه خون رنجبر امروز کم بریز
 فردا حساب از تو کشد انقلاب سرخ
 در زیر شاعر به مبارزات سیاسی‌اش در دوره مشروطیت اشاره و خود را به علت اقدام به
 این امور، جسور معرفی می‌کند. کودتا، انقلاب و خدمت در ژاندارمری، از متغیرهای مربوط
 به ارزش‌های غربی است.

هم انقلاب کوتاه تبریزم هم حادثات عمده تهرانم

هم آن جسارت قم و کاشانم

در زیر به مهاجرت دولت موقت نظام‌السلطنه به عثمانی اشاره شده.

شکایت بیر مسلم و ترسا رفتند به پناه حرم و دیر و کلیسا رفتند

زان میان چندتنی حامی بیگانه شدند به طرفداری دی خائن جانانه شدند

گرچه با بی‌شرفی تا ابد افسانه شدند لیک ویرانه شد از فتنه آنان گلزار

در زیر لاهوتی به حکومت استبدادی قاجار، کشته و زندانی شدن مشروطه‌طلبان اشاره
 داشته. واژه ملت از تأثیرات فرهنگ غربی و مؤلفه هویت ملی است. بیت دوم کنایه‌ای است
 براین که تاریخ سستی همواره تاریخ شاهان بوده، درحالی که توده‌ها کنش‌گران آن هستند.
 بیت سوم اشاره به تاریخ ساسانی و پیروزی مسلمانان بر امپراتوری ساسانی. در بیت چهارم
 شاعر نظام استبدادی حکومت‌های ایران را مسبب ستم بر مردم می‌داند و آرزوی حاکمیت
 توده را در ایران دارد.

هر آنچه شاه کرد به انقلابیون به عاشقان خود آن چشم فتان کرد

بیا فسانه تاریخ بین که هر هستی ز خلق گشت به پا او به نام شاهان کرد

بین تجاهل عارف که ملک ملت را گرفت مفتی و از اردشیر ساسان کرد

فقط حکومت زحمتکشان کند جبران مظالمی که در ایران نژاد خاقان کرد

لاهوتی نوروزنامه را به مستشار سفارت ایران در استانبول، احمدخان ملک ساسانی،
 تقدیم کرده که در آن به قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ و خائن به ایران و مهاجرت مردم اشاره
 کرده است.

نوجوانان چمن دور ز کاشانه شدند
مرغکان یک‌سره آواره و بی‌لانه شدند

بوستان لال شوم خانه اعدا بشود
باغ مستملکه کشور سرما بشود

نتیجه

در بررسی مؤلفه‌های هویت ملی ایرانی در دیوان لاهوتی مشاهده کردیم که نام‌برده به‌عنوان یکی از نخبگان دوره مشروطیت در اشعارش چگونه به برجسته کردن مفاهیم مرتبط با وجه ایرانیّت در قالب ناسیونالیسم باستان‌گرا پرداخته است. لاهوتی در کسوت یکی از نخبگان آن برهه که با پدیده بحران هویت در جامعه مواجه بودند، سعی کرد با نگاه تاریخی به گذشته ایران و تأکید بر نمادهای اساطیری، اسامی قهرمانان، نژاد آریائی، ارزش‌های اخلاقی ایرانیان باستان، در کنار سایر عناصر هویت ملی همچون ارزش‌های فرهنگی ایران اسلامی، ارزش‌های دینی و ارزش‌های مدرن غربی، به هویت‌سازی مجدد اقدام کند.

در این گرایش از ناسیونالیسم ایرانی، نخبگانی همچون لاهوتی در کنار سایرین، با توجه به وضعیت نامطلوب موجود، سعی داشتند، گناه مصائب و شکست‌های واردآمده بر ملت و جامعه را به گردن غیریتی مانند اسلام و اعراب بیندازند. وی در اشعارش با زبانی ساده به گفتگو با مردم برخاسته و با استعانت از مفاهیم بومی مربوط به گذشته باستانی در کنار یکسری شاخصه‌های مربوط به مدرنیته همچون قانون، آزادی بیان، حقوق زن و شأن علم سعی در همراه کردن مردم با خود داشت و این‌گونه می‌خواستند آن‌ها را برای برپایی یک حکومت قانونی و مردمی به میدان مبارزه فراخوانند. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که در دیوان اشعار او، ارزش‌های ملی هویت ایرانی جایگاه ویژه‌ای دارند. هرچند که در آن برهه از تاریخ ایران، لایه جدیدی (ارزش‌های مدرن) به هویت ملی افزوده شد، اما عنصر ایرانیّت با نمادهای سرشار خود، همچون سمبل‌های اساطیری، عظمت تاریخ باستان، اسامی قهرمانان، ارزش‌های اخلاقی ایرانیان باستان در کنار سایر عناصر هویت‌ساز در اشعار لاهوتی همچنان جایگاه ارزنده خویش را حفظ کرده است. جدول زیر نمایانگر حضور چهار عنصر اصلی هویت ملی ایرانی در آثار لاهوتی است.

مؤلفه‌های هویت ملی	فراوانی	درصد
ارزش‌های ملی باستانی	۱۷۳	۰/۷۰۰
ارزش‌های ایران اسلامی	۱۱۱	٪۴۴
ارزش‌های دینی	۱۸۷	۰/۷۵۷
ارزش‌های غرب	۵۰۰	۲/۲۴
جمع	۹۷۱	۳/۹۳

این جدول نشان می‌دهد ۳/۹۳ درصد از دیوان لاهوتی (۲۴۶۹۶ کلمه) را مفاهیم هویت‌ساز ملی تشکیل می‌دهد. در صورتی که فراوانی ۹۷۱ را نسبت به ۳۰۸۶ بیت دیوان اشعار لاهوتی بسنجیم، مشخص می‌شود، بیش از یک‌سوم بیت‌های آن را واژگان مؤلفه‌های هویت ملی ایرانی تشکیل داده‌اند. بالاترین جایگاه را در شعر لاهوتی، ارزش‌های مدرن هویت ایرانی دارند که در پوشش متغیرهایی مانند ناسیونالیسم، حقوق زنان، آزادی، مشروطیت آمده است. بعد از آن، ارزش‌های دینی در اشعار لاهوتی دارای بیشترین فراوانی است که متغیرهای آن مناسک دینی، مبانی اعتقادی و آیات و روایات هستند.

بر اساس این پژوهش، ارزش‌های ملی و باستانی در شعر لاهوتی در جایگاه سوم هستند که شاعر در این قسمت از شاخصه‌های تاریخ و تمدن، مفاهیم سرزمینی و اسامی قهرمانان بیشترین استفاده را کرده است. در نهایت، ارزش‌های فرهنگی ایران دوران اسلامی در شعر لاهوتی، جایگاه چهارم را به لحاظ میزان فراوانی دارد و متغیرهای پرکاربرد آن شامل تاریخ و تمدن، اسامی جغرافیایی و نژاد و قومیت هستند. با در نظر گرفتن حاکمیت ایده‌های ناسیونالیست باستان‌گرا و رئالیسم سوسیالیستی بر شعر لاهوتی، تأکید شاعر به اتحاد اقوام ایرانی و اهمیت حفظ وطن، اشارات شاعر به میهن‌دوستی، فراخواندن مردان و زنان به مبارزه با استبداد و استعمار در جامعه، از پیام‌های شعر لاهوتی بوده‌اند. لاهوتی به لحاظ طرح اندیشه انترناسیونالیسم پرولتاریایی در شعر فارسی، نوآوری در وزن شعر، استفاده از وزن هجایی شعر کردی، یک شاعر نوآور تلقی می‌شود و او را باید یکی از پیشگامان تحول و نوگرایی در شعر فارسی معاصر محسوب کنیم که نیما یوشیج و سایر شعرای نوپرداز پیرو سبک او بوده‌اند. اهمیت این موضوع، بیانگر تلاش لاهوتی برای حفظ یکپارچگی ایرانیان و بازسازی هویت ملی با یادآوری نمادهای باستانی و بومی است.

منابع

کتاب‌ها

- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۱)، *یا مرگ یا تجدد*، لندن، فصل کتاب.
- آراین‌پور، یحیی (۱۳۷۲)، *از صبا تا نیما*، ج ۲، تهران، زوار.
- اشرف، احمد (۱۳۸۷)، *هویت ایرانی*، حمید احمدی، تهران، نشر نی.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی*، تهران.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۹)، *تراژدی‌ها، پیرستیدم، شکستم*، تهران، نگاه معاصر.
- بشیری، احمد (۱۳۵۸)، *دیوان اشعار لاهوتی*، تهران.
- بیات، کاوه (۱۳۷۶)، *کودتای لاهوتی*، تهران، شیرازه.
- توکلی‌طرقی، محمد (۱۳۹۷)، *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ*، تهران، پردیس دانش.
- خان‌ملک ساسانی، سیداحمد (۱۳۵۴)، *یادبودهای سفر استانبول*، تهران، بابک.
- خامه‌ای، انور (۱۳۷۲)، *خاطرات انور خامه‌ای*، تهران، گفتار.
- ذاکر حسین، عبدالرحیم (۱۳۷۷)، *ادبیات سیاسی ایران در مشروطیت*، تهران، علم.
- سپانلو، محمدعلی (۱۳۹۴)، *شاعران آزادی*، مشهد، بوتیمار.
- سلطانی، محمدعلی (۱۳۷۸)، *احزاب سیاسی و انجمن‌های سری*، ج ۲، تهران، مؤسسه سها.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷)، *ادوار شعر فارسی*، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۹۰)، *با چراغ و آینه*، تهران، سخن.
- شکیبیا، پروین (۱۳۷۳)، *شعر فارسی از آغاز تا امروز*، تهران، هیرمند.
- شیرازی، اصغر (۱۳۹۵)، *ایرانیّت، ملیت و قومیت*، تهران، مؤسسه جهان کتاب.
- طبری، احسان (۱۳۶۷)، *کژراهه*، تهران، مؤسسه امیرکبیر.
- کامبخش، عبدالصمد (۱۳۶۴)، *نظری به جنبش کارگری کمونیستی ایران*، بی‌جا.

- لاهوتی، ابوالقاسم (بی‌تا)، *شرح زندگانی من*، شرکت سهامی چاپ.
- _____ (۱۲۸۹)، *ایران‌نامه*، استانبول، چاپخانه شمس.
- _____ (۱۳۳۹)، *نوروزنامه*، استانبول، مطبعه شمس.
- _____ (۱۹۷۵)، *دیوان کامل لاهوتی*، چاپ مسکو.
- _____ (۱۳۳۰)، *لالی لاهوتی*، مطبعه شمس.
- لنگرودی، شمس (۱۳۸۴)، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، تهران، مرکز.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳)، *ملیت ایرانی و زبان فارسی*، تهران، باغ آینه.

مقاله‌ها

- بهاروند، هوشنگ، «فراشعر دیوان لاهوتی»، *رشد زبان*، ۱۳۹۵، ش ۳.
- بیگدلو، رضا، «برساخت هویت ملی بر مبنای نژاد در دوران جنگ جهانی اول»، *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، ۱۳۹۸، ش ۲۴.
- _____، «تحلیل برسازي هویت ملی ایرانی بر مبنای نژاد»، *تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، ۱۳۹۶، ش ۱۴.
- چالیسوا، ناتالیا؛ لاهوتی، لیلا، «شاعر و حاکم»، *مصطفی حسینی، مجله بخارا*، ۱۳۹۹، ش ۱۳۷.
- حاتمی، سعید، «زن در شعر ابوالقاسم لاهوتی، ایرج‌میرزا و عارف قزوینی»، *فصلنامه زن و فرهنگ*، ۱۳۹۱، ش ۱۲.
- حسینی، آرمان، «بازتاب مفاهیم سیاسی اجتماعی در اشعار لاهوتی»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*، ۱۳۹۳، ش ۳.
- رزاق‌پور، مرتضی، «رنالیسم در اشعار لاهوتی»، *پژوهش‌های نقد ادبی*، ۱۳۹۲، ش ۴.
- سامانی، کبری، «زیبایی‌شناختی نوستالژی در اشعار لاهوتی»، *زیبایی‌شناسی ادبی*، ۱۳۹۶، ش ۳۲.
- سلیمانی، علی، «نقد بلاغی شعر مشروطه با تأکید بر عشقی و لاهوتی»، ۱۳۹۸، ش ۱۶.

- صدری‌نیا، باقر، «مفهوم ملیت در شعر لاهوتی»، *ایران‌شناخت*، ۱۳۷۵، ش ۲.
- عرفانیان، مسعود، «نوشته‌هایی از پژوهشگران تاجیکی»، *جهان‌شناخت*، ۱۳۹۱، ش ۲۸۵.
- علم، محمدرضا، «مؤلفه‌های هویت ملی در دیوان عشقی»، *فصلنامه مطالعات فرهنگی*، ۱۳۹۱، ش ۱۴.
- یونسی، زینب، «حکایت ترجمه شاهنامه فردوسی به روسی از سیسیلیا لاهوتی»، *بخارا*، ۱۳۹۹، ش ۱۳۶.
- لاهوتی، ابوالقاسم، «درباره خودم»، ترجمه کاوه بیات، *جهان‌کتاب*، بی‌تا، ش ۱۰۲.
- نشریه پارس، ۱۳۳۹، شماره‌های ۲، ۴، ۵.

سایت

- پورخامنه، آیدین، ۹۸/۰۲/۱۹؛ شب ابوالقاسم لاهوتی، bukharamag.com/1397.08.23995.html
- آدینه، اسفندیار، ۹۸/۰۴/۲۵؛ سالگرد تولد لاهوتی، راهگشای شعر پارسی تاجیکستان <https://bbc.com/Persian/world>

بررسی نقش رویکرد حدیث‌محوری در گسترش تیغ‌زنی و قمه‌زنی در دوران صفویه تاریخ‌نامه تبریز

حسین وصال‌اف^۱
محمد رضا جباری^۲

چکیده

رویکردهای مختلف علمی در مطالعات اسلامی مؤثر است؛ یکی از این رویکردها حدیث‌محوری است. حدیث‌محوری هنگام تعارض ادله، محوریت و اولویت را به حدیث می‌دهد. علمای اخباری به‌صورت آگاهانه این رویکرد را داشتند، اما برخی علمای دیگر نیز در مواردی تحت‌تأثیر برخی روایات قرار گرفته و به‌صورت ناآگاهانه آن‌ها را بر ادله قرآنی و عقلی مقدم کرده‌اند. این تحقیق حول محور این پرسش بود که رویکرد حدیث‌محوری در گسترش تیغ‌زنی و قمه‌زنی در دوران صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵ق) چه نقشی را ایفا کرده است؟ به نظر می‌رسد رویکرد حدیث‌محوری برخی علمای شیعه از مهم‌ترین عوامل و زمینه‌های گسترش تیغ‌زنی و قمه‌زنی در عزاداری عاشورا در دوران صفویه بوده است. این تحقیق در پی آن بود که پشتوانه مذهبی گسترش تیغ‌زنی و قمه‌زنی در دوران صفویه را که عبارت از رویکرد حدیث‌محوری است، به دست آورده، توجه جوامع علمی را به آن جلب کند و ریشه فکری گسترش بدعت‌های عزاداری را ارائه نماید. این کار، پژوهش بنیادی، توصیفی‌تحلیلی بود و با توجه به میان‌رشته‌ای (تاریخی‌حدیثی) بودن آن، در برخی موارد از روش‌های نقلی، تحلیل رجالی و تحلیل متن نیز استفاده شد. در نتیجه تحقیق به دست آمد که برخی علمای عصر صفوی تحت‌تأثیر برخی روایات قرار گرفته، در مقابل تیغ‌زنی و قمه‌زنی در عزاداری عاشورا سکوت اختیار کردند، برخی نیز آن را تأیید نمودند و در نتیجه، هر دو گروه موجب گسترش آن در میان شیعیان شدند. با توجه به وجود ادله عقلی و قرآنی درباره حرمت این کار، موضع علمای یادشده چیزی جز حدیث‌محوری نیست.

واژگان کلیدی: تیغ‌زنی، قمه‌زنی، حدیث‌محوری، دوران صفویه، علمای شیعه.

Investigating the Role of Hadith-Based Approach in the Spread of Tatbir in the Safavid Period*

Hossein Vesal of¹

Mohammad Reza Jabbari²

Abstract

Different scientific approaches are influential in Islamic studies, one of which is Hadith-oriented approach (tradition-oriented approach). Hadith-oriented approach puts priority and focuses on hadith when there arises a controversy in evidences. Akhbari scholars have adopted this approach consciously but certain other scholars have been under the influence of some narratives and not knowingly have given priority to them compared to Quranic and rational evidences. The present research tries to answer the question of "what role has hadith-oriented approach played in spreading Tatbir (Qamezani and Tighzani) in Safavid era?". It seems that the hadith-oriented approach of some Shi'a scholars was the most important factor which paved the way for spreading Tatbir in mourning of Ashura in the Safavid era. This research sought to gain religious support for the spread of Tatbir in the Safavid period, which is a hadith-centered approach, to attract the attention of the scientific community and to provide the intellectual roots for the spread of mourning innovations. This work was a descriptive-analytical research and due to its interdisciplinary (historical-hadith) nature, in some cases, narrative methods, rijali analysis and text analysis were used. The results showed that some scholars of the Safavid era were influenced by some narrations, remained silent in the face of Tatbir in the mourning of Ashura. Some also confirmed it, and as a result, both groups caused it to spread among the Shiites. Given the existence of rational and Qur'anic arguments about the sanctity of this work, the position of the mentioned scholars is nothing but hadith-oriented.

Keywords: Tatbir (Qamezani and Tighzani), Hadith-Oriented, Safavid Era, Shiite Scholars.

* Qamezani and Tighzani

1. Ph.D student in Shiite history of the Mostafa International Society of Qom, Iran (Corresponding Author) hu.vusal@gmail.com

2. Associate Professor, Imam Khomeini Educational Institute, Qom, Iran
mrjabbari1395@gmail.com

مقدمه

تیغ‌زنی و قمه‌زنی عملی است که برخی عزاداران حسینی در روز عاشورا و به قصد همدردی با آن حضرت و یارانش انجام می‌دهند. تا آنجا که مورد بررسی و تفحص قرار گرفت، قدیم‌ترین گزارش در باره تیغ‌زنی و قمه‌زنی در میان شیعیان مربوط به دوره پادشاهی شاه عباس اول صفوی است (شرلی، ۱۳۸۷: ۷۷). عوامل و زمینه‌های مختلفی در گسترش تیغ‌زنی و قمه‌زنی در آن دوره مؤثر بوده که در اینجا نقش رویکرد حدیث‌محوری یا حدیث‌بسندگی برخی علمای عصر صفوی در آن بررسی می‌شود.

مقاله «قمه‌زنی؛ عزاداری یا خرافه؟» از احمدعلی قانع و محمدرضا فتح‌الله بیاتی مطالب مفیدی در مورد ادله روایی جواز قمه‌زنی و پاسخ به آن‌ها را دربردارد. مقاله «علل رشد و گسترش بدعت‌ها در عزاداری عصر صفوی» از علی روحانی و شهرزاد ساسان‌پور در مورد عوامل گسترش بدعت‌های عزاداری در آن دوره به تحریر درآمده، ولی از وجود روایات مشوق و توجیه‌کننده آن بدعت‌ها در مقاله غفلت شده است. سید محسن امین در رساله *التنزیه لاعمال الشیبه*، خرافه و بدعت‌های عزاداری از جمله قمه‌زنی را نیز مورد نقد قرار داده، ولی از ریشه‌یابی روایی و تحلیل فکری آن اجتناب کرده است. در کتاب‌های *تراجمیدیا کربلاء: سوسیولوجیا الخطاب الشیعی*، از ابراهیم حیدری و *قمه‌زنی، سنت یا بدعت* از مهدی مسائلی، همچنین مقاله «قمه‌زنی و اعمال نامتعارف در عزاداری» از محمدتقی اکبرنژاد نیز مباحث مفیدی درباره بدعت‌های عزاداری ارائه شده، تاریخچه قمه‌زنی، روایات مخالف و موافق آن بررسی شده است. بسیاری از آثار از این قبیل حتی روایات موافق با تیغ‌زنی و قمه‌زنی را نیز مورد توجه و نقد قرار داده‌اند، ولی در هیچ‌یک از آن‌ها به نقش رویکرد حدیث‌محوری علما اشاره نشده است.

تیغ‌زنی و قمه‌زنی امروزه نیز در برخی جوامع و مراکز انجام می‌شود، به‌رغم مفاسد فردی، اجتماعی و سیاسی آن هنوز هم برخی علما بر جواز و استحباب آن فتوی می‌دهند که سید محمدصادق روحانی (www.rohani.ir کد استفتا: ۱۸۳۲۲-۶۴۴) و سید صادق شیرازی (www.shirazi.ir کد استفتا: ۴۱۵) از مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌روند. در چنین شرایطی اینگونه تحقیقات ضروری می‌نماید تا ریشه فکری و روشی مسئله آشکار گردد و

جوامع علمی از نقش رویکرد حدیث‌محوری در موافقت برخی علما با آن آگاهی کامل داشته باشند.

تحلیل محتوا و ریشه‌یابی فکری و حدیثی تیغ‌زنی و قمه‌زنی جنبه جدید بودن تحقیق را تشکیل می‌دهد و توجه دادن به نتایج ناگوار حدیث‌محوری با ارائه شاهد تاریخی از دوران صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵ق) کاری نو در معرفی این رویکرد است.

آشنایی با رویکرد حدیث‌محوری

رویکرد، یا به انگلیسی، **Approach** در لغت به معنی نزدیک شدن، راه یافتن، نگرش، راه و روش آمده است (حق‌شناس و همکاران، ۱۳۹۸: ۴۶-۴۷). آن را «نحوه تقرب» نیز معنی می‌کنند و مراد از آن زاویه دید و چگونگی روی آوردن به یک موضوع است (موحدیان عطار، ۱۳۸۰: ۳۳۰). «رویکرد در پژوهش، منظری است که همچون دریچه‌ای در برابر چشم پژوهشگر قرار دارد و او از آن پنجره قلمرو مطالعاتی خود را می‌بیند» (منصوریان، ۱۳۹۳: ۱۱۲). بنابراین، منظور از رویکرد علمی شیوه علمی نزدیک شدن به موضوع تحقیق است. در مطالعات اسلامی رویکردهای مختلفی هست که به روند تحقیق جهت می‌دهند و نتیجه را مطابق با خود رقم می‌زنند. یکی از آن‌ها رویکرد حدیث‌محوری است؛ یعنی «مطالعاتی که در نحوه تقرب خود به دین [یا هر موضوعی] بیشترین تأکید را بر متون» (منصوریان، ۱۳۹۳: ۳۳۲) روایی دارند.

در مطالعه و پژوهش‌های اسلامی ادله مختلفی مورد تمسک قرار می‌گیرند که قرآن، عقل، حدیث و تاریخ از آن جمله است. حدیث‌محوری، حدیث‌بسندگی و یا محوریت حدیث آن است که هنگام تعارض بین این ادله، محوریت را به حدیث دهند، آن را بر دیگر ادله مقدم کنند و حاکم قرار دهند. این شیوه و نوع بررسی علمی و فکری در این تحقیق رویکرد حدیث‌محوری نامیده شده است.

حدیث‌محوری اصطلاح جدیدی است و کار چندانی روی آن انجام نشده است. جورج طرابیشی (۱۹۳۹-۲۰۱۶م) از اندیشمندان سوری با تألیف کتابی به نام *اسلام/القرآن‌الی* *اسلام/الحدیث*، توجه عموم را به متفاوت بودن اسلام برگرفته از قرآن و اسلام برگرفته از



روایات جلب کرد. او در این کتاب هشدار می‌داد که اسلام قرآن، اسلام عقلانیت است، ولی غلبه حدیث‌گرایان در طول تاریخ موجب بازنشستگی عقل شده است و اگر این روند ادامه پیدا کند، باید منتظر قرون وسطای جدید در جهان عربی و اسلامی شد.

اندیشه‌های طرابیسی نه تنها با آموزه‌های شیعی که با آموزه‌های اسلامی نیز مغایرت زیادی داشت، اما باین‌حال، او به ریشه اصلی مشکلات فکری و عملی جهان عرب و اسلام توجه کرده بود. سید کمال حیدری از علمای معاصر شیعه تحت‌تأثیر اصطلاحات «اسلام‌القرآن» و «اسلام‌الحدیث» مباحث «محوریه‌القرآن و مداریه‌الحدیث» (اصالت قرآن و فرعیات حدیث) را مطرح کرد که از سوی طلال حسن به‌صورت کتاب *من محوریه اسلام‌الحدیث الی محوریه اسلام‌القرآن*، به چاپ رسید. این کتاب هرچند خالی از تعریف دقیق و کامل حدیث‌محوری و توجه کافی به نقش عقل و عقل‌محوری است، مباحث مهمی در باره عرض اخبار بر قرآن، اثرات حدیث‌محوری و قرآن‌محوری، زمینه‌های تاریخی محوریت حدیث و وظایف علما و محققین در قبال آن را شامل می‌شود.

در مقالات «رابطه قرآن و حدیث» از مهدی مهریزی و «رابطه متقابل کتاب و سنت» از علی نصیری آرای مختلف در باره محوریت و اصالت قرآن و یا سنت بررسی و به‌ویژه دیدگاه‌های قرآنیون و اخباریان نقد شده است. گفتنی است که دومی نظریه قرآن‌محوری و سنت‌مداری را از ابتکارات علامه طباطبایی در تفسیر *المیزان* دانسته و البته در صدد نقد آن برآمده است.

به‌هرحال، رویکرد حدیث‌محوری در ابتدا مخصوص برخی اصحاب حدیث از اهل سنت بود. به نظر اوزاعی (۸۸-۱۵۷ق) از قدمای آنان، سنت قاضی و حاکم بر قرآن است ولی قرآن حاکم بر سنت نیست (حاکم نیشابوری، ۱۳۹۷ق: ۶۵). همچنین قرآن نیازمندتر است به سنت تا سنت به قرآن (قرطبی، ۱۳۸۴ق: ۳۹/۱) برخی از اصحاب حدیث نیز که دیدگاه افراطی نسبت به حدیث داشتند، معتقد بودند که قرآن قادر بر نسخ سنت نیست ولی سنت قادر بر نسخ قرآن هست (اشعری، ۱۴۰۰ق: ۴۷۹، ۶۰۸) ابن‌حزم اندلسی (۳۸۴-۴۵۶ق)، از رؤسای ظاهریان بدون تفصیل بین سنت متواتر و آحاد، نسخ قرآن با سنت را جایز می‌شمرد (ابن‌حزم، بی‌تا: ۷۴/۱).

شیعیان در دوره حضور (۱۱-۲۵۵ق)، امام معصومی در میان خود داشتند و به‌وسیله او، به‌عنوان ثقل ناطق، مشکلات فکری و علمی را حل می‌نمودند. اما به علت سختی دسترسی به امام در اواخر آن دوره و به‌ویژه با آغاز دوره غیبت صغری (۲۵۵-۳۲۹ق)، حل منازعات علمی و تمیز صحت و سقم روایات با مشکلات جدی مواجه گردید، اختلاف‌های فکری اصحاب برجسته شد و نزاع علمی بین مکتب‌های حدیثی، کلامی و فقهی به وجود آمد.

مراجعه به احادیث معصومین جزو مسائل مشترک بین پیروان مکاتب و مشربهای مختلف شیعه بود که البته شدت و ضعف خود را داشت. گرایش بیش از حد به حدیث و استفاده از آن به‌عنوان اولین و اصلی‌ترین منبع معرفتی نوعی از آن مراجعات است که با اصطلاح حدیث‌محوری از آن تعبیر می‌شود. حدیث‌محوری (حدیث‌بستگی یا نص‌گرایی حدیث‌محور) عبارت است از محور قرار دادن حدیث و بی‌توجهی به ادله دیگر از جمله قرآن، یافته‌های عقلی و علمی، سنت قطعی و مسلمات تاریخی. حدیث‌محوری مقدم کردن حدیث بر ادله دیگر در مسئله و یا حکمی است، اولویت را به حدیث دادن است. طبعاً این محوریت، تقدم و اولویت وقتی معنی دارد که در میان این ادله تعارض وجود داشته باشد. با توجه به این‌که اخبار متواتر در مباحث نظری و غیر ضروری بسیار اندک است و آن موارد نیز تعارضی با ادله قطعی دیگر ندارد، پس حدیث‌محوری، اخبار آحاد را بر قرآن، عقل و دیگر دلایل علمی و قطعی مقدم داشتن است.

حدیث‌محوری در میان شیعیان رویکرد اصلی اخباریان افراطی است. آن‌ها روایات امامان معصوم (ع) را تنها حجت و منبع معرفتی در مطالعات اسلامی اعلام کرده‌اند (استرآبادی، ۱۴۲۴ق: ۵۹، ۱۰۴، ۲۵۴، ۲۷۱، ۳۳۶) بنابراین، حدیث‌محوری این گروه آگاهانه است. اما حدیث‌محوری ناآگاهانه هم وجود دارد و آن این‌که علمای غیر اخباری در موضوعی از موضوعات پژوهشی خود تحت‌تأثیر برخی روایات قرار گرفته، آن‌ها را بر ادله عقلی و یا قرآنی مقدم کنند و بر اساس آن‌ها نتیجه علمی بگیرند.

لازم به ذکر است که منظور از رویکرد حدیث‌محوری در آثار علما مواردی است که مخالف قرآن و یا حکم عقلی است و توجیه علمی ندارد. در تاریخ اندیشه شیعه چنین مواردی وجود دارد و گاهی برخی علما برخی دیگر را در این رویکرد متهم کرده‌اند (مفید،

۱۳۷۱: ۴۹، ۵۴، ۱۲۳) البته بعضی از موضوعات ممکن است فاقد دلیلی غیر از حدیث باشند که در این صورت، حدیث به‌عنوان تنها منبع موجود رخ می‌نماید و استدلال با آن، حدیث‌محوری مصطلح محسوب نمی‌شود.

تیغ‌زنی و قمه‌زنی در دوران صفویه

تا آنجا که مورد تتبع و تفحص قرار گرفت، قبل از دوره صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵ق) در هیچ منبعی از تیغ‌زنی و قمه‌زنی در عزاداری شیعیان سخن به میان نیامده است.

فدت کوتوو، تاجر روسی در سال‌های ۱۶۲۳-۱۶۲۴م در زمان شاه عباس اول (سلطنت: ۹۹۶-۱۰۳۸ق) در ایران بوده و مراسم عاشورا در اصفهان را ثبت کرده است. به گزارش او، بعد از آن‌که اهالی در آن روز در میدان شهر جمع شدند، مردان و پسران به بازو، سینه و سر خود تیغ زده و خون جاری کردند، سر، صورت و دست‌هایشان خون‌آلود شد (Kotov, 1958: 88).

این اطلاعات را گزارش‌های آدام التاریوس، سیاح آلمانی نیز تأیید می‌کند. التاریوس در مراسم عاشورا در شهر اردبیل شرکت کرده و از تیغ‌زنی دسته‌جمعی در حیاط بقعه شیخ صفی‌خبر داده است. به نوشته او، پس از برآمدن آفتاب، تعداد زیادی از مردم رگ دست خود را باز کرده و «به یاد روان شدن خون امام مظلوم» به نشتر تسلیم کردند. تعداد آن‌ها آن‌قدر زیاد بود که حیاط بقعه تا ظهر پر از خون شد (التاریوس، ۱۳۸۵: ۱۱۸).

اولیا چلبی، سیاح معروف عثمانی که در زمان شاه صفی (سلطنت: ۱۰۳۸-۱۰۵۲ق) در مراسم عاشورا در تبریز شرکت کرده، اطلاعات جالبی در مورد تیغ‌زنی ارائه داده است. به نوشته او، مردم همین روز در میدان چوگان تجمع کرده به کتاب *مقتل حسین* (احتمالاً *روضه‌الشهدا* و یا ترجمه ترکی آن) گوش می‌دادند، به صحنه‌های نمایشی از حادثه عاشورا تماشا و گریه می‌کردند. سپس صدها بربر میان مردم پخش شده، سینه و بازوهای آن‌ها را با تیغ می‌بردند و «به عشق حسین» خون جاری می‌کردند (اولیا چلبی، ۱۳۱۴ق: ۲/۲۵۶).

گزارش دیگر درباره رسم تیغ‌زنی و قمه‌زنی در عزاداری عاشورا از انگلبرت کمپفر، سیاح آلمانی است که در زمان شاه سلیمان (سلطنت: ۱۰۷۷-۱۱۰۵ق) به ایران سفر کرده بود. او

نوشته است که همین روز انسان‌ها خونشان به جوش می‌آمد و با قمه از سر همدیگر خون جاری می‌کردند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۳۸). به گزارش او، در روز عاشورا در برخی شهرها مردم سر خود را می‌تراشیدند، تابوت نمادین حسین (ع) را حمل می‌کردند و با تیغی که در دست داشتند، برش دایره‌مانندی در پیشانی و دو خراش طولی در جمجمه خود ایجاد می‌کردند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۸۱). حمله هیئت‌های عزاداری با چوب، سنگ، چاقو و شمشیر به همدیگر در روز عاشورا را فیگوتروا، جهانگرد اسپانیایی نیز گزارش کرده است. مردم این درگیری‌ها را به‌مثابه آیین مذهبی تلقی کرده و کشته‌ها را شهید می‌نامیدند (فیگوتروا، ۱۳۶۳: ۳۱۱-۳۱۲).

به نظر می‌رسد، تیغ‌زنی و قمه‌زنی از نیمه اول تاریخ سلطنت صفویه آغاز شده است. به نوشته برادران شرلی که در زمان شاه عباس اول (سلطنت: ۹۹۶-۱۰۳۸ ق) سال‌ها در ایران بودند، بعضی صوفیان هر ساله روز شهادت امام علی (ع) با کارد خود را مجروح می‌کردند و گاهی از آن جراحات‌ها می‌مردند (شرلی، ۱۳۸۷: ۷۷). بنابر این گزارش‌ها، می‌توان گفت این کار در ابتدا از سوی صوفیان برای عزاداری امیرالمؤمنین (ع) انجام می‌شده و سپس از اواخر سلطنت شاه عباس اول به‌ویژه در شهرهای مرکزی ایران به‌عنوان یک آیین دسته‌جمعی روز عاشورا رواج یافته است. همچنان‌که برخی پژوهشگران نیز توجه کرده‌اند، آیین‌های خودآزاری از این قبیل می‌توانند از رسوبات صوفی‌گری باشند (قراگزلو، ۱۳۷۹: ۴۲). به نوشته برخی از اندیشمندان معاصر نیز، آیین قمه‌زنی از مسیحیان ارتدکس قفقاز وارد ایران شده است (مطهری، ۱۳۷۸: ۳۳۱). به‌هرحال، منشأ اصلی این کار هنوز به‌طور دقیق شناخته نیست.

بنابراینچه گذشت، جاری کردن خون از خود در عزاداری‌ها در دوره صفویه در برخی جوامع شیعی و ایرانی وجود داشته است. این عمل که به اشکال مختلف انجام می‌شده، رفته‌رفته باعث تثبیت و گسترش نوعی عزاداری به‌عنوان قمه‌زنی شد.

موضع علما در قبال تیغ‌زنی و قمه‌زنی

نوع عزاداری که شرط اصلی آن خون درآوردن از سر و یا بدن است، ابتدا با آلت کوچک تیغ آغاز شد و رفته‌رفته به جایی رسید که نام قمه‌زنی و شمشیرزنی به خود گرفت. اگرچه فتوایی از علمای شیعه عصر صفوی (۹۰۷-۱۱۳۵ ق) در این باره در دسترس نیست، اما از

گزارش‌های موجود تاریخی و سکوت فقهای آن زمان می‌توان فهمید که در این کار مشکلی نمی‌دیدند.

طبق نقل کتاب تحفه فیروزیه، اثر میرزا عبدالله افندی اصفهانی (۱۰۶۶-۱۱۳۰ق) که در اواخر سلطنت صفویه زیسته، مقدس اردبیلی (?-۹۹۳ق) از علمای بزرگ اوایل دوره صفوی، در اول کار به این نوع بدعت‌های عزاداری اعتراض کرد و وقتی با بی‌اعتنایی مردم و خواص جامعه مواجه شد، ترجیح داد از خانه بیرون نرود و از جامعه کناره گیرد (جعفریان، ۱۳۷۹: ۴۶۴/۱) البته اردبیلی از مخالفان همکاری با سلطنت بود (خوانساری، بی‌تا، ۸۳/۱) و بی‌بهرگی اعتراضات او تا حدودی قابل‌درک است. اما جای تأمل است که چرا علمایی که رابطه نزدیکی با سلاطین صفوی داشتند، صاحب منصب و مقام بودند، به آن بدعت‌ها و خرافات اعتراض نکردند. آن‌ها نیز همانند مقدس اردبیلی، از آیین‌های خلاف شرع باخبر بودند. بدعت‌های یادشده در دوره‌های بعدی، به‌ویژه در اواخر سلطنت صفویه خیلی گسترش یافت. از گزارش‌های سفرنامه‌نویسان در مورد قمه‌زنی نیز معلوم شد که این کار در شهرهای بزرگ دولت همچون تبریز، اردبیل، اصفهان و غیره انجام می‌شد. بنابراین، محال است که علمای شیعه از آن خبر نداشته باشند. بلکه خبر داشتند، ولی با توجه به فتواهای جواز و یا استحباب علمای بعدی در آن باره و همچنین گزارش‌هایی که در دست هست، تحت‌تأثیر برخی روایات قرار گرفته، مشکل شرعی در آن‌ها نمی‌دیدند و سکوت آنان را می‌توان به‌عنوان علامت رضایت تلقی کرد. همچنان‌که برخی محققان معاصر نیز بر این باورند که علما و روحانیون عصر صفوی با بدعت‌های عزاداری آن زمان موافق بودند (روحانی قوچانی و همکار، ۱۳۹۵: ۳۱).

البته این حداقل نتیجه‌ای است که از سکوت علما می‌توان به دست آورد و گرنه، طبق برخی گزارش‌ها، بعضی از آن‌ها خودشان نیز در همان طرز از عزاداری‌ها شرکت می‌کردند. برای توضیح مسئله، توجه به جریانی که در بالا اشاره شد، مفید به نظر می‌رسد: مقدس اردبیلی پس از کناره‌گیری از مردم در ایام عزاداری، شبی امام حسین (ع) را در خواب می‌بیند. امام او را سرزنش می‌کند که چرا مردم را از عزاداری منع می‌کنی؟ بعد از این رؤیا این عالم بزرگ نه‌تنها تصمیم می‌گیرد تا کاری با عزاداران نداشته باشد، بلکه خود نیز به

تعبیر افندی، «مثل اوباش شیعیان» سنگ در دست گرفته و «حسین حسین» گویان همراه با آنان به کوچه و بازار می‌رود و با آنان رفیق می‌شود (جعفریان، ۱۳۷۹: ۴۶۴/۱).

دانسته نیست، این گزارش‌های افندی در باره مقدس اردبیلی (؟-۹۹۳ق) که حدود ۱۵۰ سال قبل از او زندگی کرده، تا چه حد دقیق است، اما بحث تنها در این نیست. خود افندی که از علمای شاخص دهه‌های پایانی دوره صفویه بوده، در این اطوار عجیب عزاداری که هر سال به آن‌ها می‌افزودند، اشکالی نمی‌دیده، آن‌ها را رویه حسنه و آیین پسندیده نامیده و آرزو می‌کرد تا ظهور امام زمان (عج.) ادامه پیدا کند. به نوشته او، علما و فضلالی شیعه از اول سلطنت صفویه تا آن روز هرگز مردم را از آن نوع عزاداری‌ها نهی نکرده، بلکه برعکس، آن‌ها را تأیید و خود نیز همان‌طور عزاداری کرده بودند (جعفریان، ۱۳۷۹: ۴۶۴/۱-۴۶۵). از عبارات «اوباش شیعیان»، «آمدگی برای حمایت از امام حسین (ع)»، جریان سنگ زدن عزاداران و افزودن هرساله به آن اطوار عجیب نیز برمی‌آید که منظور افندی عزاداری‌های متعارف با روضه‌خوانی، مرثیه‌خوانی و سینه‌زنی نیست، بلکه آن نوع عزاداری‌هاست که مناسب خصلت اوباشی باشد و همراه با سنگ، تیغ و یا قمه انجام گیرد.

بنابراین، یکی از عوامل مهمی که تیغ‌زنی و قمه‌زنی در عزاداری عاشورا با مخالفت علما مواجه نشد و قرن‌ها ادامه پیدا کرد، وجود برخی روایات شیعی است (در باره عوامل دیگر نک: روحانی و همکار، ۱۳۹۴: ۷۸-۹۲) چنان‌که محدث نوری (۱۲۵۴-۱۳۲۰ق) از علمای اخباری نیز پس از انتقاد از برخی علمای دوره صفوی، یک سری روایات را موجب بروز خطا و تحریف از سوی آنان دانسته است (نوری، ۱۳۸۱: ۲۰۵-۲۱۲). علمایی که روایت ضعیف و بدون سند سر به محمل زدن حضرت زینب را در آثار خود ذکر می‌کردند، (نک: طریحی، ۱۴۲۴ق: ۴۶۴-۴۶۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۱۱۴/۴۵-۱۱۵؛ بحرانی اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۳۷۲/۱۷-۳۷۴) طبعاً نمی‌توانستند حکم حرمت برای قمه‌زنی را حتی تصور کنند و یا به قمه‌زنان اعتراض نمایند. همچنین علمایی که روایات «من بلغ» را مبنای قاعده تسامح در ادله سنن، سیره، مصائب و فضایل می‌دانستند، (نک: شهید ثانی، ۱۴۰۸ق: ۹۴؛ بهائی، ۱۴۲۲ق: ۶۰، ۳۸۵-۳۹۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۲۵۶/۲-۲۵۷؛ خوانساری، بی‌تا: ۳۴؛ حر عاملی، ۱۳۷۲: ۸۰/۱) مجبور بودند تا سکوت کنند و به‌خاطر شور مجالس حسینی (ع) از برخی اعمال ناشایست عزاداران چشم‌پوشند.

عوامل اتخاذ رویکرد حدیث‌محوری در قبال تیغ‌زنی و قمه‌زنی از سوی علما

در این قسمت عمده‌ترین عوامل روایی که علما را تحت‌تأثیر قرار داده، به سکوت واداشته و به اصطلاح، موجب اتخاذ رویکرد حدیث‌محوری شده، بررسی می‌شود تا ریشه‌های فکری مسئله و همچنین خطای روشی یاد شده روشن گردد. این عوامل عبارت‌اند از روایت سر به محمل زدن حضرت زینب و احادیث «من بلغ».

۱. روایت سر به محمل زدن حضرت زینب

از اولین دلایلی که برای جواز تیغ‌زنی و قمه‌زنی در عزاداری مورد استناد قرار می‌گیرد و مورد توجه علمای عصر صفوی نیز بوده، روایت سر به محمل زدن حضرت زینب است. این روایت اولین بار در کتاب *المنتخب طریحی* (۹۷۹-۱۰۸۵ق) از علمای آن دوره آمده است. او این روایت را از مسلم جصاص، گچ‌کار کاخ ابن‌زیاد نقل کرده است. به نوشته او، مسلم در حین کار سروصدایی در شهر می‌شنود و از خادمی که آنجا بوده، علت آن را می‌پرسد. آن خادم پاسخ می‌دهد که سر بریده یک شورشی را وارد شهر می‌کنند. مسلم وقتی از شخصیت شورشی می‌پرسد، می‌گویند: «حسین بن علی». مسلم گچ‌کار با شنیدن این پاسخ دست‌های خود را شسته و نزد کاروان می‌رود، خانواده اهل بیت (ع) و سرهای بریده شهدا را می‌بیند. علی بن حسین (ع) با گریه شعر می‌گفت، ام‌کلثوم اهالی شهر را سرزنش می‌کرد. به گفته مسلم، در آن حین بود که زینب سر برادرش حسین (ع) را بالای نیزه دید و آن قدر ناراحت شد که پیشانی خود را به کجاوه زد. از زیر روسری آن بانو خون جاری شد و او شروع به خواندن یک شعر سوزناک کرد (طریحی، ۱۴۲۴ق: ۴۶۴-۴۶۵).

روایت سر به محمل زدن حضرت زینب که در دیگر آثار آمده، همگی برگرفته از کتاب طریحی (۹۷۹-۱۰۸۵ق) است. علامه مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ق) در *بحار‌الأنوار* پس از نوشتن «در برخی کتب معتبر دیدم که از مسلم جصاص و بدون سند چنین روایت شده»، عین روایت طریحی را نقل کرده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۱۱۴/۴۵-۱۱۵) عبدالله بحرانی، یکی دیگر از علمای دوره صفوی نیز در کتاب *العوالم* خود آن را با جمله علامه مجلسی آورده است (بحرانی اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۳۷۲/۱۷-۳۷۴).

کسانی که با استناد به این روایت، تیغ‌زنی و قمه‌زنی در عزاداری را جایز می‌دانند، معتقدند اگر حضرت زینب، تربیت یافته امام علی (ع) و فاطمه زهرا (س) و بانویی بافضیلت و باتقوا این کار را انجام داده و امام معصوم حضرت سجاد (ع) هم به او اعتراض نکرده، پس دیگران نیز می‌توانند این کار را بکنند، به‌خاطر همدردی با اهل بیت (ع) تیغ و شمشیر بر سر خود زده و خون درآورند.

نقد سند روایت

کسانی که با روش‌های نقد در علم تاریخ اندک آشنایی دارند، به‌خوبی می‌دانند که این روایت هیچ اعتباری ندارد. حادثه‌ای که طی هزار سال توسط هیچ‌یک از علما و مورخین گزارش نشده و پس از هزار سال ناگهان در یک کتاب نوشته می‌شود، دارای اشکال خیلی جدی است. از طرفی دیگر، این روایت، مرسل و در نتیجه ضعیف است. گمان می‌رود طریحی (۹۷۹-۱۰۸۵ ق) این روایت را از کتاب *نورالعین فی مشهد الحسین* نقل کرده باشد. اما اولاً نویسنده این کتاب مشخص نیست و به ابراهیم اسفراینی (۳۳۷-۴۱۸ ق) از علمای اشعری و شافعی نسبت داده می‌شود. ثانیاً در نسخه مطبوع کتاب، روایت مسلم جصاص نقل شده، ولی قسمت سر به محمل زدن حضرت زینب موجود نیست (اسفراینی، بی‌تا: ۵۵-۵۶). با توجه به این که در میان نسخه‌های مختلف کتاب طریحی تفاوت‌های زیادی وجود داشته، (آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۳ ق: ۴۲۰/۲۲) احتمال می‌رود قسمت مذکور از جانب یکی از نساخان اضافه شده باشد. احتمالی دیگر نیز این است که همان قسمت را خود طریحی (۹۷۹-۱۰۸۵ ق) از واعظان و یا مداحان شنیده و به داستان *نورالعین* اضافه کرده است. کتاب او گزیده مرثیه و خطبه‌ها نامیده می‌شود، ولی معلوم نیست که همه این مرثیه‌ها و خطبه‌ها را خود او گفته باشد. در این کتاب ادعاهای نامعقول و بی‌اساسی همچون قتل ده هزار دشمن از طرف امام حسین (ع) نیز آمده است (طریحی، ۱۴۲۴ ق: ۴۵۱) و خوشبین‌ترین نظر این است که نویسنده آن را از کس دیگری شنیده و نقل کرده باشد.

علاوه بر این ایرادها، نام مسلم جصاص در کتب رجالی نیامده و شخصیتش ناشناخته است. بنابراین، دیگر دلیلی و جایی برای بحث از سندیت این روایت باقی نمی‌ماند.

نقد متن روایت

متن روایت سر به محمل زدن حضرت زینب نیز به حد کافی ایراد دارد. زمان وقوع فاجعه عاشورا، وضعیت اجتماعی و سیاسی کوفه خیلی آشفته بود. قبلاً مسلم بن عقیل موقعیت خوبی به دست آورده بود، ولی بعدها عبیدالله بن زیاد به منصب ولایت کوفه تعیین شد، مسلم را به شهادت رساند، بعضی از سران قبایل را زندانی کرد و بسیاری را با تهدید وادار به سکوت نمود. اهالی شهر می‌دانستند که امام حسین (ع) در راه کوفه است و ابن‌زیاد سپاهیان خود را برای جنگ با او اعزام کرده است. در چنین شرایطی کسی که حضرت زینب، ام‌کلثوم و حتی امام سجاد (ع) جوان را هم می‌شناسد، نمی‌تواند از این‌ها بی‌خبر باشد و شورشیان علیه یزید را نشناسد.

اشکال دوم متن در مورد آورده شدن سر امام حسین (ع) به کوفه همراه با اسرا است. درحالی‌که به گزارش منابع معتبرتر چون *تاریخ طبری* و *ارشاد مفید*، سر مبارک را قبل از اسرا به کوفه فرستاده بودند. عمر سعد سر امام را در روز عاشورا برای ابن‌زیاد فرستاد، اما خودش و اسرا همان شب را در کربلا ماندند (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۹۶۰م: ۲۵۹؛ طبری، بی‌تا: ۳۴۸/۴؛ مفید، ۱۴۱۴ق: ۱۱۳/۲-۱۱۴؛ سید بن طاووس، ۱۴۱۷ق: ۸۴)

ازجمله مشکلات دیگر این متن، حرمت صدقه به اهل بیت (ع) است. به نوشته طریحی، زمانی که مردم کوفه به فرزندان شهدا نان و خرما می‌دادند، ام‌کلثوم با دیدن این صحنه فریاد «صدقه بر ما حرام است» برآورد، نان و خرما را از کودکان گرفته و به دور انداخت. درحالی‌که در اسلام چنین حکمی موجود نیست و بعید است که دختر خانواده وحی از این مسئله بی‌اطلاع باشد. صدقه‌ای که ممکن است بر اولاد پیامبر (ص) حرام باشد و برخی روایات دال بر آن است، زکات واجب غیرسادات است، (کلینی، ۱۳۶۷: ۵۹/۴) نه تکه نانی که برای رفع گرسنگی داده شود.

بنابر آنچه ذکر شد، گزارش مبنی بر این‌که حضرت زینب سر خود را به کجاوه زد و از آن خون جاری شد، پس از هزار سال از زمان وقوع حادثه عاشورا و بدون ذکر منبع و سند روایی، در یک کتاب غیرمستند آمده و کاملاً بی‌اساس و نامعتبر است.

۲. احادیث من بلغ و نقد استدلال به آن

طبق برخی از احادیثی که در منابع شیعه و سنی آمده، عمل به روایات غیرالزامی ضعیف و یا بدون سند جایز است و می‌توان ثواب موردنظر را به دست آورد. به‌عنوان مثال، در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: «اگر به شخصی روایتی از پیامبر (ص) درباره ثواب بر عملی برسد و او همین عمل را انجام دهد، به آن ثواب می‌رسد، اگرچه رسول خدا چنین حرفی نزده باشد» (برقی، ۱۳۳۰: ۲۵/۱). این روایات چون با عبارت «من بلغ» (به هر که برسد) آغاز می‌شود، به روایات من بلغ نیز مشهور شده است.

بعضی از علمای قدیم شیعه و سنی در مورد روایات مربوط به اخلاق، فضایل و احکام مستحب و مکروه تسامح نموده و برای پذیرش آن‌ها خیلی دقت و سخت‌گیری نکرده‌اند (خطیب بغدادی، ۱۴۰۵ق: ۱۶۲-۱۶۳؛ ابن‌شعبه حرانی، ۱۳۶۳: ۳). به نظر می‌رسد اولین بار سید بن طاووس (۵۸۹-۶۶۴ق) از علمای شیعه با استناد به احادیث من بلغ، قاعده تسامح در ادله سنن را مطرح کرده است. او در مقدمه کتاب *فلاح السائل* که در موضوع دعا، اخلاق و عبادت تحریر کرده، احادیث من بلغ را به‌عنوان یکی از ادله جواز استناد به روایات ضعیف ذکر کرده است (سید بن طاووس، ۱۴۰۶ق: ۱۲). طبق این قاعده، روایاتی که بر احکام غیرالزامی دلالت می‌کنند، نیاز به بررسی جدی ندارند، اگر ضعیف هم باشند، می‌توان از آن‌ها استفاده کرد.

شهید اول (۷۳۴-۷۸۶ق) در این مورد، اندیشه‌های محیی‌الدین نووی (۶۳۱-۶۷۶ق) از علمای شافعی را ذکر کرده (شهید اول، ۱۴۱۹ق: ۳۴/۲) و شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۵ق) در دوره صفوی صریحاً می‌نوشت: «اکثر علما در قصه، وعظ و اعمال مستحبی عمل به حدیث ضعیف را مجاز دانسته‌اند... این، فکر خوبی است، ولی حدیث ضعیف نباید در حد جعل و افترا باشد» (شهید ثانی، ۱۴۰۸ق: ۹۴).

به عقیده این علما، در مسائلی که به صفات خدا، حلال و حرام، واجب و حرام مربوط نباشد، از روایات ناقصی که معیارهای اعتبار را نداشته باشد، می‌توان استفاده کرد و با استناد به آنان فتوای مستحب و یا مکروه داد (شهید ثانی، ۱۴۰۸ق: ۹۴). در مورد موافقان و مخالفان شمول قاعده تسامح بر روایات فضائل نک: رحمان ستایش و همکار، ۱۳۹۳: ۱۵-۲۱).

شیخ بهایی (۹۵۳-۱۰۳۰ق)، (بهائی، ۱۴۲۲ق: ۶۰، ۳۸۵-۳۹۲) علامه مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ق)، (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۲۵۶/۲-۲۵۷) محقق خوانساری (۱۰۱۶-۱۰۹۹ق) (خوانساری، بی‌تا: ۳۴) و حر عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ق) (حر عاملی، ۱۳۷۲: ۸۰/۱) از دیگر علمای دوران صفوی نیز با بعضی تفاوت‌ها قاعده تسامح را قبول کرده‌اند. همان‌طور که اشاره شد، برخی علما با استناد به این قاعده، از تاریخ معصومین (ع) و روایات مناقب هرچه را که باب سلیقه و مشربشان بوده، گزینش کرده و وارد آثار خود کردند که طبعاً سر به محل زدن حضرت زینب نیز از این قبیل است. همچنین این قاعده موجب سکوت و تأیید برخی علما در مقابل اعمال و آیین‌هایی چون قمه‌زنی در عزاداری روز عاشورا شده است.

احادیث من بلغ به چند طریق روایی در برخی منابع اسلامی آمده است و برخی محققان معاصر هیچ‌یک از این طرق را صحیح نمی‌دانند (باقری، ۱۳۸۲: ۴۲-۶۰). درباره جریان‌شناسی راویان احادیث من بلغ نک: فرقان گوهر و همکار، ۱۳۹۷: ۲۹-۳۱). قاعده تسامح نیز در میان شیعه و سنی مخالفانی دارد؛ به‌عنوان مثال، علمای شیعی همچون سید محمد عاملی، (عاملی، ۱۴۱۰ق: ۱۳/۱)، یوسف بحرانی (۱۱۰۷-۱۱۸۶ق)، (بحرانی، بی‌تا): ۱۹۸/۴) آیت‌الله حکیم، (حکیم، ۱۳۸۹ق: ۱۷۱/۷) آیت‌الله خوبی (حسینی بهسودی، ۱۴۱۷ق: ۳۲۰/۱) و خیلی از معاصران، آن را بی‌اساس خوانده و قبول نکرده‌اند.

با قطع نظر از اشکالات قاعده تسامح، آنچه در اینجا گفتنی است، آن است که این قاعده حتی درست و علمی هم باشد، باز نمی‌تواند مستند حکم قمه‌زنی واقع گردد. چون موضوع قاعده تسامح عمل مشکوک بین مستحب و مباح است. به عبارتی دیگر، مسلمان شک می‌کند که خداوند انجام این کار را دوست دارد یا نه. در این صورت توصیه می‌شود که به‌عنوان راه احتیاط آن را انجام دهد. اما موضوع مفروض در قمه‌زنی عمل مشکوک بین حرام، (در باره فتاوی‌ای حرمت قمه‌زنی، نظرات علما در این مورد و بدعت بودن آن از نظر علما نک: قانع و همکار، ۱۳۹۴: ۱۹۷، ۲۰۰-۲۱۰). برای اطلاع بیشتر از حرمت قمه‌زنی از نظر اضرار به نفس و القاء در هلاکت نک: علی‌نیا خطیر، ۱۳۹۴: ۱۲۰-۱۳۹. در مورد دیدگاه‌های موافق و مخالف مشروعیت قمه‌زنی نک: آقانوری و همکار، ۱۳۹۴: ۲۷-۵۱) مکروه، مباح و یا مستحب است و احتمال مبغوضیت آن منتفی نیست. بنابراین، احادیث من بلغ شامل قمه‌زنی نمی‌شود و احتیاط در ترک آن است.

نتیجه‌گیری

با مثال‌هایی از گزارش‌های تاریخی روشن شد که رسم تیغ‌زنی و قمه‌زنی در زمان دولت صفویه موجود و بلکه رایج بوده است. این کار به‌عنوان یک عمل مذهبی در مجالس و گردهمایی‌های دینی که مستقیماً زیر نظر علما و روحانیون اداره می‌شد، انجام می‌گرفت. آن‌ها از اختیارات زیادی به‌رمند بودند، قدرت کافی اجتماعی و سیاسی داشتند و اگر از لحاظ شرعی مشکل جدی در این کار می‌دیدند، جلوی آن را می‌گرفتند و یا به‌صورت جدی اعتراض می‌کردند. اما سکوت و یا به نوشته افندی، حمایت اکثر علمای دینی آن دوره از این‌گونه بدعت‌ها، به این نتیجه رهنمون شد که پشت این رضایت اندیشه‌ای وجود دارد. با توجه به شناخت تاریخی از علما و احساس مسئولیت آنان در قبال بدعت‌ها و اعمال ناشایست جامعه، تصور این‌که آن‌ها قمه‌زنی را بدون هیچ دلیلی مورد اغماض قرار داده باشند، معقول نیست.

در این مقاله دو گروه از مهم‌ترین روایاتی که دلیل شرعی برای تیغ‌زنی و قمه‌زنی به شمار می‌رفت و مورد قبول علمای عصر صفوی نیز بود، یعنی روایات سر به کجاوه زدن حضرت زینب بعد از عاشورا و احادیث من بلغ و قاعده تسامح در ادله سنن بررسی و نقد شد. در نتیجه به اثبات رسید که هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌تواند دلیلی بر این کار باشد. با توجه به ادله حرمت قمه‌زنی که اشاره شد، به دست آمد که علمایی که با اظهار نظر و یا سکوت خود آن را قابل قبول و یا اغماض می‌پنداشتند، تحت‌تأثیر روایات یادشده قرار گرفته و رویکرد حدیث‌محوری اتخاذ کرده‌اند. اگر همه ادله شرعی و عقلی به‌صورت یک مجموعه مرتبط و مکمل هم بررسی می‌شد، قرآن و عقل معیار اصلی قرار گرفته و روایات بر آن دو عرضه می‌گشت، بدون شک، شاهد فتاوای بسیاری بر حرمت تیغ‌زنی و قمه‌زنی می‌شدیم.

با توجه به جو حاکم در میان علمای آن دوره مبنی بر بازگشت به روایات اهل بیت (ع) شکی به این تحلیل باقی نمی‌ماند که گسرس تیغ‌زنی و قمه‌زنی نتیجه عملی رویکرد حدیث‌محوری است که علما در تحقیق و استنباط این‌گونه موضوعات اتخاذ می‌کردند. به عبارت دیگر، علما در این موضوع تحت‌تأثیر برخی روایات قرار گرفته، رویکرد حدیث‌محوری اتخاذ نمودند و روایات را محور ادله قرار دادند. روایات من بلغ و قاعده تسامح برگرفته از آن

به صورت عمومی و روایت سر به محمل زدن حضرت زینب به صورت خصوصی موجب ایجاد شبهه در علمایی شد که اکثریت مهم و تأثیرگذار آن‌ها آن روایات را قبول داشتند و در آثار خود ذکر می‌کردند.

رویکرد حدیث‌محوری پیامدهای فکری، اجتماعی و سیاسی زیادی غیر از تیغ‌زنی و قمه‌زنی نیز دارد که تحقیق آن‌ها بسیار مفید می‌نماید. همچنین پیامدهای موضوعاتی چون قاعده تسامح، قاعده انجبار، دلیل اجماع و حجیت خبر واحد جای کار دارد. به نظر می‌رسد اگر آثار آن‌ها در گسترش تحریفها نیز بررسی و تحلیل شوند، نتایج بسیار ارزشمندی را ارائه خواهند داد.

منابع

کتاب‌ها

- آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن (۱۴۰۳ق)، *الندریعه*، بیروت، دارالأضواء، چاپ دوم.
- ابن حزم، علی بن احمد (بی‌تا)، *المحلی بالآثار*، بیروت، دارالفکر.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۳۶۳)، *تحف العقول*، قم، نشر اسلامی.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (۱۹۶۰م)، *الاخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره، دار احیاء الکتب العربی.
- استرآبادی، محمدامین (۱۴۲۴ق)، *الفوائد المدنیه*، تحقیق رحمه الله رحمتی، قم، نشر اسلامی.
- اسفراینی، ابراهیم (بی‌تا)، *نورالعین فی مشاهدالحسین*، تونس، المنار.
- اشعری، علی بن اسماعیل (۱۴۰۰ق)، *مقالات الاسلامیین*، آلمان، فرانس شتاينر.
- الثاریوس، آدام (۱۳۸۵)، *سفرنامه*، ترجمه احمد بهپور، تهران، ابتکار نو.
- امین، سید محسن (۱۳۴۷ق)، *التنزیه لاعمال الشیبه*، صیدا، مطبعه العرفان.
- اولیا چلبی، محمد ظلی (۱۳۱۴ق)، *سیاحتنامه*، استانبول، اقدام.
- بحرانی، یوسف (بی‌تا)، *الحدائق الناضره*، تحقیق محمدتقی ایروانی، قم، نشر اسلامی.
- بحرانی اصفهانی، عبدالله (۱۴۱۵ق)، *عوامل العلوم و المعارف*، قم، امام مهدی.
- برقی، احمد بن محمد (۱۳۳۰)، *المحاسن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- بهائی، محمد بن حسین (۱۴۲۲ق)، *الاربعون حدیثاً*، قم، نشر اسلامی، چاپ دوم.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (۱۳۹۷ق)، *معرفة علوم الحدیث*، تحقیق سید معظم حسین، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۷۲)، *وسائل الشیعه*، قم، آل البیت.
- حسن، طلال (بی‌تا)، *من محوریه اسلام الحدیث الی محوریه اسلام القرآن (ملخص المشروع الاصلاحی للسید کمال الحیدری)*، بصره، مؤسسه الابداع الفکری للدراسات التخصصیه.
- حسینی بهسودی، محمدسرور (۱۴۱۷ق)، *مصباح الاصول (تقریر درس‌های سید ابوالقاسم خوبی)*، قم، مکتبه الداوری، چاپ پنجم.
- حق‌شناس، علی‌محمد؛ سامعی، حسین؛ انتخابی، نرگس (۱۳۹۸)، *فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی-فارسی*، تهران، فرهنگ معاصر، چاپ دهم.

- حکیم، محسن (۱۳۸۹ق)، *مستمسک العروه*، نجف، الآداب.
- حیدری، ابراهیم (۱۳۸۶)، *تراجیدیا کربلاء: سوسئولوجیا الخطاب الشیعی*، قم. دارالکتاب الاسلامی، چاپ دوم.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۴۰۵ق)، *الکفایه فی علم الدرایه*، تحقیق احمد عمر هاشم، بیروت، دارالکتاب العربی.
- خوانساری، حسین (بی‌تا)، *مشارق الشموس*، بی‌جا، آل‌البت.
- خوانساری، محمدباقر (بی‌تا)، *روضات الجنات*، تحقیق اسدالله اسماعیلیان، قم، دهقانی (اسماعیلیان).
- سید بن طاوس، علی بن موسی (۱۴۰۶ق)، *فلاح السائل*، قم، نشر اسلامی.
- _____ (۱۴۱۷ق)، *اللہوف*، قم، انوار الہدی.
- شرلی، آنتونی (۱۳۸۷)، *سفرنامه بوادران تسرلی*، ترجمه هوانس ماسی‌یان، تهران، نگاه.
- شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۹ق)، *ذکر الشیعه*، قم، آل‌البت.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۰۸ق)، *الرعايه فی علم الدرایه*، تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
- طبری، محمد بن جریر (بی‌تا)، *تاریخ الطبری*، بیروت، اعلمی.
- طرابیسی، جورج (۲۰۱۰م)، *من اسلام القرآن الی اسلام الحدیث*، بیروت، دار الساقی.
- طریحی، فخرالدین (۱۴۲۴ق)، *المنتخب فی جمع المرانی و الخطب*، بیروت، اعلمی.
- عاملی، سید محمد (۱۴۱۰ق)، *مدارک الاحکام*، قم، آل‌البت.
- علی‌نیا خطیر، نادعلی (۱۳۹۴)، *شعائر حسینی*، قم، معارف.
- فیگوئروا، دن گارسیا د سیلوا (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۸۴ق)، *تفسیر القرطبی*، تحقیق احمد بردونی، ابراهیم اطفیش، قاهره، دارالکتب المصریه.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۷)، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، بیروت، الوفا.
- مسائلی، مهدی (۱۳۸۷)، *قمه‌زنی؛ سنت یا بدعت*، اصفهان، گلبن، چاپ هفتم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.

- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، *الارشاد*، بیروت، دار المفید، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۷۱)، *تصحیح الاعتقاد*، تحقیق حسین درگاهی، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید.
- منصوریان، یزدان (۱۳۹۳)، *روش تحقیق در علم اطلاعات و دانش‌شناسی*، تهران، سمت.
- مهریزی، مهدی (۱۳۸۲)، «رابطه قرآن و حدیث»، *علوم حدیث*، ۲۹، پاییز، صص ۲-۲۲.
- نوری، حسین (۱۳۸۱)، *لؤلؤ و مرجان*، قم، پیام مهدی.

مقاله‌ها

- آقائوری، علی؛ خوش‌صورت موفق، اعظم، «بررسی و نقد دیدگاه‌های عالمان شیعی در باب لطم و قمه‌زنی»، *تشیع‌پژوهی*، زمستان ۱۳۹۴، ش ۵، صص ۲۷-۵۱.
- اکبرنژاد، محمدتقی، «قمه‌زنی و اعمال نامتعارف در عزاداری»، *فقه اهل بیت*، زمستان ۱۳۸۵، ش ۴۸، صص ۱۹۶-۲۳۰.
- باقری، حمید، «بررسی متنی و سندی روایات من بلغ»، *حدیث‌اندیشه*، بهار و تابستان ۱۳۸۲، ش ۵ و ۶ صص ۳۷-۹۲.
- ذکاوتی قراگزلو، علی‌رضا، «پیشینه‌شناسی شعائر عزاداری سنتی شیعیان»، *آینه پژوهش*، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، ش ۶۳، صص ۳۹-۴۲.
- رحمان ستایش، محمدکاظم؛ طباطبایی حکیم، سید حیدر، «تسامح فضائل‌نگاران در روایات فضائل اهل بیت (ع)»، *پژوهش‌نامه علوم حدیث تطبیقی*، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ش ۱، صص ۱۱-۳۲.
- روحانی قوچانی، علی؛ فرجی، کریم، «نقش علما در ترویج عزاداری عصر صفوی و جلوگیری از بدعت‌های آن»، *تاریخ نو*، بهار ۱۳۹۵، ش ۱۴، صص ۲۱-۴۲.
- روحانی، علی؛ ساسان‌پور، شهرزاد، «علل رشد و گسترش بدعت‌ها در عزاداری عصر صفوی»، *پژوهش‌نامه تاریخ*، تابستان ۱۳۹۴، ش ۳۹، صص ۷۷-۹۴.
- فرقان گوهر، محمد؛ صفری فروشانی، نعمت‌الله، «نخستین جریان انتقادی حدیث شیعه»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، بهار و تابستان ۱۳۹۷، ش ۲۷، صص ۲۳-۴۸.
- قانع، احمدعلی؛ فتح‌الله بیاتی، محمدرضا، «قمه‌زنی؛ عزاداری یا خرافه؟»، *مطالعات فرهنگ-ارتباطات*، بهار ۱۳۹۴، ش ۶۱، صص ۱۸۷-۲۱۵.
- موحدیان عطار، علی، «معرفی کتاب رهنمای الوهی در تشیع نخستین؛ ثمره کاربست روش

- پدیدارشناسی در پژوهشی در باب امامیه نخستین، «هفت آسمان، بهار و تابستان ۱۳۸۰، ش ۹ و ۱۰، صص ۳۲۹-۳۴۵.
- نصیری، علی، «رابطه متقابل کتاب و سنت»، *علوم حدیث*، بهار ۱۳۷۹، ش ۱۵، صص ۳۴-۷۷.

منابع انگلیسی

- Котов Ф. А. (1958). *Хождение купца Федота Котова в Персию*. Москва, Восточной литературы.
- www.rohani.ir
- www.shirazi.ir

Table of Contents

Abbas Mirza's Relations with Etchmiadzin Cathedral Based on the Archival Documents

Fatemeh Orouji 1-30

Study of the Frequency and Types of Functions of Persian and Arabic Poetry in Seventh Century Persian Historical Texts

Hassan Asadzadeh Khangah; Mohammad Ebrahimpour Namin; Khosro Jalili Kohnehshari..... 31-58

The Relations of Shah Ismail Safavid with Sultan Qansu Ghori Mamluki according to Ibn Iyas, Historian of Mamluks

Reza Dashti 59-82

An Analysis of the Economic Factors in the Continuation and Evolution of Khorasan Rituals and Mourning Ceremonies with an Emphasis on the City of Mashhad in the Qajar Era

Ali Rouhani Quchani; Shahrzad Sasanpour; Hossein Abadian; Monireh Kazemi 83-103

The Impact of Shiite Jurisprudence on the Status of Women in the Qajar Family System (From the beginning to Constitutionalism 1210-1324 AH/ 1796-1906 AD)

Naele Shariati; Mohsen Bahramnejad; Bager Ali Adlfar; Hojjat Fallah Tutkar 105-130

Investigating the Structure of the Administrative and Political System in Azerbaijan during Nasiri and Mozaffari Eras

Soheila Shokri; MirHadi Hosseini; Hossein Mohammadi; Kazem Mighati..... 131-155

An Investigation into the Phenomenon of Ghaza in North Caucasian Borders from the Umayyad Caliphate to the Battle of Malazgird (40-463/660-1071)

Esmail Shams 157-187

The Impact of the Silver Crisis on the Ghaznavid Economy	
Sajjad Kazemi; Ali Bahranipour; Lida Mavadat	189-212
<i>Components of Iranian National Identity in Abolghasem Lahouti's Divan</i>	
Parvaneh Nadernejad; Alireza Mollaiy Tavani	213-241
<i>Investigating the Role of Hadith-Based Approach in the Spread of Tatbir in the Safavid Period</i>	
Hossein Vesal of; Mohammad Reza Jabbari	243-263

Journal of Iranian Islamic Period History

Proprietor: University of Tabriz

Director in charge: Abbas Ghadimi Gheidari Associate Professor

Editor in Chief: Alireza Karimi Associate Professor

Editorial Board:

F. Orouji	Associate Prof. Tabriz University
F. Alhayari	Associate Prof. Esfahan University
M. Bahramnejad	Associate Prof. Imam Khomeini International University
M. Bayat	Associate Prof. Zanzan University
Gh. Pashazadeh	Associate Prof. Tabriz University
H. Hajian pour	Assistant Prof. Shiraz University
A. Hasanzadeh	Assistant Prof. Al-Zahra University
H. Hazrati	Assistant Prof. Tehran University
R. Dehghni	Associate Prof. Tabriz University
V. Dinparast	Associate Prof. Tabriz University
M. Salmazizadeh	Associate Prof. Tabriz University
M.A. Sadeghi	Associate Prof. Tarbiat Modares University
N. Sedghi	Associate Prof. Tabriz University
A. Ghadimi Gheidari	Associate Prof. Tabriz University
A. Karimi	Associate Prof. Tabriz University
H. Mirjafari	Prof. Esfahan University
J. Afary	Professor at the University of California at Santa Barbara
W. Floor	Historian
A. Cantera Glara	Professor at the University of Berlin
R. Matthee	Professor at Delaware University
C.U. Werner	Professor at the University of Bamberg in Germany
J. E. Woods	Professor at the University of Chicago
J. M. Gustafson	Associate Professor at Indiana State University

English Editor: R. Kaviani (Ph.D.) Executive Manager: A. Yeganeh

Typist: Sh. Zamani

Address:

Faculty of Law and Social Sciences,
University of Tabriz, 29 Bahman Blvd., Tabriz.
Postcode: 5166616471 Tel: 041-33392262 Fax: 041-33356013
Email: tabrizu.history2011@gmail.com
<http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>



**Journal of
Iranian Islamic Period History**

University of Tabriz

Autumn 2021

Y. 12 – No. 28

Tabriz – Iran



Journal of Iranian Islamic Period History



Year. 12, No. 28, Spring 2021

● *Abbas Mirza's Relations with Etchmiadzin Cathedral Based on the Archival Documents*

Fatemeh Orouji

● *Study of the Frequency and Types of Functions of Persian and Arabic Poetry in Seventh Century Persian Historical Texts*

Hassan Asadzadeh Khangah; Mohammad Ebrahimpour Namin; Khosro Jalili Kohneshari

● *The Relations of Shah Ismail Safavid with Sultan Qansu Ghorī Mamluki according to Ibn Iyas, Historian of Mamluks*

Reza Dashti

● *An Analysis of the Economic Factors in the Continuation and Evolution of Khorasan Rituals and Mourning Ceremonies with an Emphasis on the City of Mashhad in the Qajar Era*

Ali Rouhani Quchani; Shahrzad Sasanpour; Hossein Abadian; Monireh Kazemi

● *The Impact of Shiite Jurisprudence on the Status of Women in the Qajar Family System (From the beginning to Constitutionalism 1210-1324 AH/ 1796-1906 AD)*

Naele Shariati; Mohsen Bahramnejad; Bager Ali Adlfar; Hojjat Fallah Tutkar

● *Investigating the Structure of the Administrative and Political System in Azerbaijan during Nasiri and Mozaffari Eras*

Soheila Shokri; MirHadi Hosseini; Hossein Mohammadi; Kazem Mighati

● *An Investigation into the Phenomenon of Ghaza in North Caucasian Borders from the Umayyad Caliphate to the Battle of Malazgird (40-463/660-1071)*

Esmail Shams

● *The Impact of the Silver Crisis on the Ghaznavid Economy*

Sajjad Kazemi; Ali Bahranipour; Lida Mavadat

● *Components of Iranian National Identity in Abolghasem Lahouti's Divan*

Parvaneh Nadernejad; Alireza Mollaiy Tavani

● *Investigating the Role of Hadith-Based Approach in the Spread of Tatbir in the Safavid Period*

Hossein Vesal of; Mohammad Reza Jabbari

